
عصمت
از دیدگاه شیعه و اهل تسنن
مجمع جهانی شیعه‌شناسی
فاطمه محقق

بسم الله الرحمن الرحیم

عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن

نویسنده:

فاطمه محقق

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن/فاطمه محقق ؛ ویراستار علی محمد محمودیان.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۵۱۹ص.

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت : چاپ اول.

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۳۲۱۹۷

ص: ۱

اشاره

تشکر و سپاس

«اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَا جَرَی بِهِ قَضَاؤُکَ فِی أَوْلِیَائِکَ الَّذِینَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِکَ وَ دِینِکَ إِذِ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِیلَ مَا عِنْدَکَ مِنَ النَّعِیمِ الْمُقِیمِ الَّذِی لا زَوَالَ لَهُ وَلا اضْمِحْلالَ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَیْهِمُ الزُّهْدَ فِی دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْیَا الدَّنِیَّهِ وَ زُخْرُفِهَا وَزِبْرِجِهَا فَشَرَطُوا لَکَ ذَلِکَ وَعَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّکْرَ الْعَلِیَّ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِیَّ وَ أَهْبَطْتَ عَلَیْهِمْ مَلائِکَتَکَ وَکَرَّمْتَهُمْ بِوَحْیِکَ وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِکَ وَ جَعَلْتَهُمُ الذَّرَائِعَ إِلَیْکَ وَ الْوَسِیلَهَ إِلَی رِضْوَانِکَ».(۱)

حمد و سپاس خدای را که لطفش شامل حال شد و توفیق عنایت نمود تا این نوشتار به انجام رسید و درود بر برگزیدگان پاکش که اجازت فرمودند تا قلم در راه دفاع از حریم آنان کشیده شود.

لازم می دانم تشکر و سپاس ویژه خود را از همسر فرزانه ام داشته باشم که از ابتدا تا انتهای کار مشاور و راه گشای مؤثری برایم

بود و بدون حمایت ها و پشتیبانی های ایشان این تحقیق به ثمر نمی رسید.

تقدیم

به تو ای پیامبر اعظم، به تو ای رحمهْ للعالمین، به تو ای معصوم مطلق نتیجه تلاش و صحیفه عقیده ام را، اهدا می کنم.

امید که قبول افتد و کرمی نمایی

یَا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنَا وَاَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَهٍ مُّزْجَاهٍ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنَا إِنَّ اللهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ

۱- بحارالانوار، ج۹۹، ص۱۰۴.

فهرست مطالب

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

بسم الله الرَّحمن الرَّحیم، اَلْحَمْدُلله رَبِّ الْعالَمینَ وَبِهِ نَسْتَعینْ

عصمت در لغت عرب عبارتست از حفظ کردن شخص و منع کردن و بازداشتن او(۱)، ولی در اصطلاح کلامی به اقتدار و اختیار شخص بر گناه نکردن، عصمت گفته می شود. کما اینکه گفته اند: «انها القوه العقلیه والطاقه النفسیّه فی المعصوم الحاصلتان من اسباب اختیاریه وغیر اختیاریه.»(۲)

عصمت در معصوم عبارتست از نیروی عقلانی و توانایی روحی که این دو از اسباب اختیاری و غیراختیاری حاصل می شود.

اهل سنت درباره عصمت انبیاء، نظریه های متفاوتی دارند، که به اختصار عبارتند از:

برخی از آنان صدور گناهان صغیره را قبل و بعد از بعثت جایز می شمارند و برخی گناهان صغیره را قبل از بعثت جایز می دانند، ولی بعد از بعثت جایز نمی دانند.

برخی دیگر صدور گناه کبیره را چه قبل و چه بعد از بعثت از پیامبر جایز نمی دانند، امّا تعدادی از بزرگان اهل تسنن، تنها صدور گناهان کبیره را قبل از بعثت روا می شمارند، حتّی عده ای جواز اصرار و عدم اصرار بر گناه که همراه با توبه یا بدون توبه باشد، را قبول دارند تا آنجایی که برخی کفر پیامبر قبل از بعثت را نیز جایز می دانند.(۳)

گروهی دیگر صدور گناه صغیره را از پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از بعثت نیز جایز می دانند با این تفاوت که عده ای گناه صغیره ای را، که موجب تحقیر پیامبرصلی الله علیه وآله باشد، جایز نمی دانند و عده ای صدور صغیره را با شبهه و توجیه جایز می دانند.(۴)

۱- لسان العرب، ج۱۲، ص۴۰۳؛ «العصمه فی کلام العرب المنع والحفظ».

۲- تلخیص الشافی، ج۱، ص ۷۱.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۷، ص ۹.

۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۷، ص ۱۱.

با وجود اختلاف نظرهای فراوان فرقه های مختلف اهل تسنن(۱) جمع بسیاری از متکلمین و بزرگان آنها نه تنها عصمت انبیاء بلکه عصمت امامان را نیز قبول دارند.

اما دیدگاه امامیه متفاوت از دیدگاه اهل تسنن است. شیعیان کمترین لغزش، اشتباه و حتی سهو را بر ائمه معصوم علیهم السّلام قائل نیستند.

«اعلم ان الامامیه رضی الله عنهم اتّقوا علی عصمه الائمه علیهم السّلام من الذنوب صغیرها وکبیرها».(۲)

بدان که شیعه امامیه، بر عصمت ائمه علیهم السّلام از گناه، چه کوچک و چه بزرگ، اتفاق نظر دارند.

دانشمندان و بزرگان شیعه، با توجه و عنایت به آیات قرآن و احادیث پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و اهل بیت اطهرش علیهم السّلام و هم چنین استناد به ادله عقلی فراوان، همه پیامبران الاهی و امامان دوازده گانه را، از گناهان مختلف اعم از، عمدی، سهوی، کبیره، صغیره، قبل از نبوت، بعد از نبوت و حتی از همه صفات زشت مبرّا می دانند.(۳)

در این راستا، تحقیق و پژوهش در مورد مکتب اهل بیت علیهم السّلام به ویژه اوصاف و خصوصیات امامان معصوم از ارزش و اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. به همین دلیل، استاد فرزانه، محقق توانمند، نویسنده توانا و پرکار سرکار خانم فاطمه محقق با خلق این اثر علمی گران سنگ، مورد عنایت خاص خداوند متعال و ائمه معصوم علیهم السّلام قرار گرفته اند. مجمع جهانی شیعه شناسی مفتخر است کتاب وزین «عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن» را که حاصل تراوش خامه اندیشمند بزرگوار سرکار خانم فاطمه محقق است به جامعه علمی و آحاد امت اسلام تقدیم نماید. انشاء الله جزاها الله عن الاسلام اجراً ودامت توفیقاتها والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابی طالب فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته.

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۱۸

۱- المواقف، ص۳۵۸؛ الفصل فی الملل الاهواء والنحل، ج۲، ص ۲۸۴؛ شرح المقاصد، ج۴، ص۲۹۴.
۲- بحارالانوار، ج۲۵، ص ۲۰۹.
۳- اوائل المقالات، ص۶۲؛ تنزیه الانبیاء، ص۱۵؛ الذخیرة فی علم الکلام، ص۳۳۸؛ المنتقذ من التقلید، ج۱، ص ۴۲۴؛ تجرید الاعتقاد، ص۲۱۷.

چکیده

نوشتار حاضر با نام «عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن» به بررسی تطبیقی دیدگاه فریقین درباره ی عصمت انبیا و أئمّه علیهم السّلام می پردازد.

این اثر در چهار فصل تنظیم شده است؛ در فصل یکم کلیات و تعریف لغوی و اصطلاحی عصمت و پیشینه تحقیق درباره آن بیان شده است.

در فصل دوم که تاریخچه عصمت در دین اسلام و سایر ادیان بیان شده است؛ به این نتیجه می رسد که گرچه سابقه ی اعتقاد به عصمت در سایر ادیان آسمانی و حتی مکاتب مادی و الحادی بر می گردد، اما بحث عصمت به صورت یک موضوع اعتقادی از تعالیم اولیه دین اسلام بوده و ریشه در کتاب و سنت دارد و شیعه مبتکر آن نیست.

در ادامه این فصل به بررسی اقوال مختلف، حقیقت عصمت، امکان، منشأ و رابطه آن با اختیار انسان پرداخته شده است.

در فصل سوم دایره ی شمولی عصمت از منظر معصومان، زمان عصمت و

ویژگی هـای آن بیـان شـده است؛ عصـمت ملاـئکه بـا توجه به آیات و روایاتی که آنها را مـدح می کنـد؛ عصـمت پیامبران و امامـان علیه السّـلام بنـابر دلیل های عقلی و نقلی به طور مطلق و در جمیع احوال - چه قبل از بعثت و چه پس از آن - در امور مربوط به وحی و امور عادی زندگی و اعتقادات و عصمت حضرت زهراعلیهاالسّلام، به ادله روایی و عصمت انسان های دیگر نیز بیان شده است.

در فصل چهارم به بررسی آیات و روایات موهم عصمت نداشتن انبیا پرداخته شده است.

در پایـان به این نتیجه کلی می رسـیم که انبیـا و أئمه علیهم السّـلام از تولـد تـا پایـان عمر در تمـام امور مربوط به وحی و امور عادی زندگی فردی و اجتماعی و اعتقادات از هرگونه گناه و خطا و سهو و اشتباه معصوم و مصون هستند.

ص: ۲۰

فصل یکم: کلیات

اشاره

ص: ۲۱

کلیات

اشاره

هدف از نوشتار حاضر بررسی دیدگاه شیعه امامیه و دو فرقه کلامی اهل سنت یعنی اشاعره و معتزله درباره عصمت انبیا و أئمه علیهم السّلام، از منظر زمان عصمت و هم چنین عصمت آنان در دریافت و تبلیغ و تبیین وحی و در امور فردی و اجتماعی و در اعتقادات است.

نوشتار حاضر درصدد است تا به این سؤال اصلی پاسخ دهد که عصمت از نظر شیعه و اهل سنت چه جایگاهی دارد؟ و به تبع آن به چند سؤال فرعی زیر که از آن منشعب می شود، پاسخ دهد:

- حقیقت عصمت از دیدگاه شیعه و اهل سنت (اشاعره و معتزله) چیست؟

- آیا ممکن است کسی در عمرش مرتکب معصیت نشود و از گناه، معصوم باشد؟

- بر فرض امکان، عصمت اختیاری است یا جبری؟

- آیا عصمت موهبت الهی است یا اکتسابی؟

- منشأ و علت عصمت از دیدگاه شیعه و اهل سنت (اشاعره و معتزله) چیست؟

ص: ۲۳

- آیا ریشه عصمت در ادیان گذشته هم وجود دارد یا این آموزه فقط اختصاص به اسلام دارد؟

- دایره شمولی عصمت از دیدگاه شیعه و اهل سنت تا کجاست؛ آیا اختصاص به پیامبران و أئمه دارد یا افراد دیگر نیز می توانند به این مقام برسند؟

- آیا انبیا و اولیای الهی از دوران طفولیت و پیش از رسیدن به مقام بعثت و امامت نیز معصوم هستند و یا فقط بعد از بعثت و امامت معصوم هستند؟

- آیا از دیدگاه شیعه و اهل سنت عصمت اختصاص به تبلیغ و ابلاغ وحی و تفسیر و تبیین آن دارد یا پیامبر و امام باید در گفتار، کردار، امور عادی زندگی و در اعتقادات نیز معصوم باشند؟

- نبی و امام فقط از گناه معصوم هستند یا از سهو و خطا نیز باید مصون باشند؟

امّا در اهمیت این بحث، همین کافی است که بدانیم بدون اثبات عصمت انبیا و أئمه علیهم السّلام، در سلسله عقاید دینی گسستی پیدا می شود که قابل پیوند نیست؛ زیرا اگر پیامبران و أئمه را دست خوش لغزش، خطا و عصیان بدانیم، دیگر نه به کتاب های آسمانی اعتمادی هست، نه به رشته اتصال بین خالق و مخلوق، و نه گفتار و کردار آنان می تواند مایه هدایت شود. احتمال خطا و گناه - هر چند ضعیف باشد - ویرانگر است، چه رسد به تحقق آن و علم بدان. در چنین صورتی هدف آفرینش محقق نشده و بشر ره به جایی نخواهد برد.

بنابراین، برای اعتماد به کتاب های آسمانی و تعالیم پیامبران و أئمه علیهم السّلام و اتصال

بین خالق و مخلوق، نیاز به واسطه هایی مطمئن داریم که در معرض عصیان و خطا نباشند و از این جاست که اهمیت و ضرورت بحث عصمت روشن می شود.

از طرف دیگر تا آنجا که نویسنده تحقیق و بررسی نموده است، علاوه بر آنکه بحث عصمت در لابه لای کتاب های کلامی و تفسیری بحث و بررسی شده است و کتاب های مستقلّی نیز در این زمینه نوشته شده و مقالات متعددی به چاپ رسیده است، در عین حال جای بحث های بیشتری از زوایای گوناگون وجود دارد.

به همین دلیل این پژوهش بر آن است تا موضوع را از دیدگاه شیعه و اهل سنت در قالب بیان شیوا و ساده، اما تا جای ممکن جامع و کامل با طرح و تنظیم خاص بررسی نموده و در اختیار علاقه مندان قرار دهد.

از آنجایی که اثبات حقانیت مکتب اسلام به ویژه مذهب شیعه مبتنی بر اثبات عصمت انبیا و أئمه علیهم السّلام است، هدف از این تحقیق نیز روشن نمودن همین عصمت است تا بتواند کسانی را که در این حیرت کده به دنبال آیین نجات بخش و سعادت آفرین سر گردانند، به صراط مستقیم هدایت نموده، با اسلام ناب محمدی آشنا و این تخیل را که شیعه مشرک و کافر و واجب القتل است از اذهان بسیاری از ناآگاهان به مذهب شیعه و پیشوایان آنان، پاک کند.(۱)

---

۱ – ۳۸ نفر از علمای عربستان سعودی فتوا داده اند که شیعیان عراق واجب القتل اند. اگر شیعه واجب القتل باشد فرقی بین شیعه عراقی و غیر عراقی وجود ندارد. (اقتباس از بیانات آیهْ الله مکارم شیرازی ضمن درس خارج فقه سال ۱۳۸۵).

واژه شناسی

الف – عصمت در لغت

عصمت از نظر ساختار صرفی، اسم مصدر از ریشهٔ «ع.ص.م» است که در زبان عربی به معنای مَنَع(۱)، إمساك(۲)) و نگاهداری نفس از گناه(۳) به کاربرده شده است. به نظر چند تن از اهل لغت توجه کنید:

انطوان الیاس می نویسد:

عِصمَه: منع. جلوگیری، ممانعت، نگهداری، حفظ، حمایت، تنزّه عن الخطیئه (بی گناهی، پاکی)، تنزّه عن الخطأ (مصونیت ازخطا) و لغزش ناپذیری.(۴)

معصوم: محفوظ، مصون، منزّه من ارتکاب الخطایا (بی گناه و پاک)، منزّه عن الخطأ (لغزش ناپذیر).(۵)

۱- ر.ك: سید محمد مرتضی حسینی الزبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس (بیروت، مکتبهْ الحیات، بی تا)، ج ۸، ص ۳۹۹.
۲- راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن (بی جا، دفتر نشر الکتاب، چ اول، ۱۴۰۴ق)، ص۳۳۶.
۳- حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید (تهران: امیر کبیر، چ بیست و دوم،۱۳۷۹هش)، ج۲، ص ۱۴۴۰.
۴- انطون الیاس، فرهنگ نوین، ترجمه: سید مصطفی طباطبایی (تهران: کتابفروشی اسلامیه، چ نهم، ۱۳۷۳)، ص۴۴۲.
۵- همان.

خلیل بن احمد می نویسد:

عصمت؛ آن است که خداوند متعال تو را از شر نگه دارد؛ یعنی شر را از تو دفع کند.(۱)

ابن فارس می نویسد:

عصمت؛ نگهداشت الهی از امور و حوادث بدی است که بر بندگان عارض می شود:

«(عصم) العین والصاد والمیم أصل واحد صحیح یدل علی إمساک ومنع وملازمه والمعنی فی ذلک کله معنی واحد من ذلک العصمه أن یعصم الله تعالی عبده من سوء یقع فیه».(۲)

«(ع ص م) یک اصل صحیحی است که دلالت بر امساک و منع و ملازمه می کند و همه اینها (منع، امساک و ملازمه) به یک معنا است و عصمت این است که خداوند بنده اش را از هر بدی که در آن واقع می شود، نگه دارد».

منع کردن می تواند به دو صورت انجام گیرد: کسی دیگری را مجبور به ترک کاری کند به گونه ای که از او سلب اختیار شود یا وسایل و مقدماتی برای او فراهم آورد که با اختیار خویش از انجام کاری امتناع ورزد.

۱- خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، تحقیق: مهدی المخزومی/ ابراهیم السامرائی (بی جا: دار ومکتبهْ الهلال، بی تا)، ج ۱، ص۳۱۳.

۲- ابوالحسین احمد بن فارس، بن زکریا، معجم مقاییس اللغه، تحقیق: عبد السلام محمد هارون (بیروت: دار الجیل، چ دوم، ۱۴۲۰ق)، ج ۴، ص ۳۳۱.

ابن منظور می نویسد:

«العصمه فی کلام العرب المنع و عصمه الله عبده أن یعصمه مما یوبقه، عصمه یعصمه عصما منعه و وقاه».(۱)

عصمت در کلام عرب به معنای منع است و عصمت این است که خداوند بنده اش را از چیزهایی که موجب هلاک و ضایع شدن او می شود، نگه دارد».

ابن منظور از زجاج چنین نقل می کند:

«أصل العصمه الحبل وکل ما أمسک شیئاً فقد عصمه».(۲)

فیروزآبادی می نویسد:

«عصم یعصم: اکتسب(۳) و منع و وقی... وعصمه الطعام: منعه من الجوع ... عصمه بالکسر: المنع. اعتصم بالله: به لطف خدا از گناه دوری گزید».(۴)

شیخ مفید نیز عصمت را به معنای «وسیله بازداشتن» و «ابزار مصونیت»

۱- عصمه یعصمه عصماً؛ یعنی او را منع کرد. (محمد بن مکرم بن منظور الأفریقی المصری، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چ اول، بی تا، ج۱۲، ص ۴۰۳).

۲- همان، ص۴۰۵.

۳- اسماعیل بن حماد الجوهری، الصحاح تاج اللغهْ و صحاح العربیهْ، بیروت: دارالعلم للملایین، چ ۴، ۱۴۰۷ه.

۴- شیخ نصرالهورینی (فیروز آبادی)، القاموس المحیط، بی جا، بی تا، ج ۴، ص ۱۵۱.

می داند، نه عمل بازداری و آیه شریفه: {واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرّقوا}(۱) را به همین معنا تفسیر کرده است.(۲)

باید توجه داشت که واژه عصمت و مشتقات آن در آیات قرآنی و بسیاری از روایات در همین معنای لغوی به کار برده شده است.

به نمونه های زیر توجه کنید:

الف - {لاعاصم الیوم من امر الله الا من رَّحم}(۳)؛

ب - {والله یعصمک من الناس}(۴)؛

خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد.

ج - از علی علیه السّلام نقل شده است:

«الاعتبار یثمر العصمه».(۵)

عبرت گرفتن [از عواقب کارهای بد دیگران] موجب مصونیت انسان [از مبتلا شدن به کارهای آنان] می گردد.

۱- آل عمران/ ۱۰۳.

۲- ر.ک: شیخ مفید، اوائل المقالات، قم: کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ه، ص ۱۳۴.

۳- هود /۴۳.

۴- مائده / ۶۷.

۵- عبد الواحد بن محمد تمیمی آمُدی، غررالحکم و درر الکلم (قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۶، ص۴۷۲).

د - امام علی علیه السّلام در جای دیگر می فرماید:

«انّ التقوی عصمه لک فی حیاتک و زلفی لک بعد مماتک».(۱)

همانا تقوای الهی تو را در دنیا [از آلودگی به گناهان] باز می دارد و بعد از مرگ نیز همراه تو است.

ب – عصمت در اصطلاح

اصطلاح کلامی

به دلیل اختلاف در چیستی و ماهیت عصـمت، تعریف های مختلفی از آن بیان شده است. معروف ترین تعریف عصمت تفسیر آن به «لطف الهی» است که خداوند آن را به بعضـی از انسان ها عطا می فرماید تا در پرتو آن، از ارتکاب گناه و ترک طاعت مصونیت پیدا کند.

در پی به برخی از نظریه های دانشمندان اشاره می کنیم.

ابن ابی الحدید معتزلی (م.۶۵۶)

می نویسد:

عصمت نزد دانشمندان ما (معتزله) لطفی است که مکلف را از فعلِ قبیح، به اختیار باز می دارد.(۲)

۱- همان، ص ۴۷۲.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۷، ص ۸، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: داراحیاء الکتب العربیهْ، بی تا.

قاضی عبد الجبار (م.۴۱۵هـ) می نویسد:

«العصـمه... وقـد صـار بالعرف عبارةٌ عن لطف یقع معه الملطوف فیه لا محاله حتّی یکون المرء معه کالمـدفوع الی ان لایرتکب الکبائر، ولهذا لا یطلق الاّ علی الانبیاء او من یجری مجراهم».(۱)

«عصـمت... در عرف عبـارت است از لطفی که بـا داشـتن آن ملطـوف فیه حتمـاً واقع می شود. شـخص بـا داشـتن آن لطف از ارتکاب گناه [چه کبیره و چه صـغیره] بازداشـته شده است و به همین دلیل عصـمت به جز در مورد انبیا یا کسانی که در مسـیر انبیا هستند، به کاربرده نمی شود».

وی در جای دیگر، شمول لطف بر انجام واجب و مندوب را «توفیق» و خودداری از قبیح را «عصمت» تعریف می کند.(۲)

«اللطف کمـا قـد یـدعُوا الی اختیـار الواجب والنـدب... فقـد یکون لطفـاً فی الامتنـاع من القبیـح فی ان لایفعله، وکما اذا وافقت الطاعه اللطف فی الحدوث یفعلها العبد لاجله ویختارها لمکانه، یوصف بانه توفیق، فکذلک متی امتنع

ص: ۳۱

۱- قاضـی عبدالجبار بن احمد، شـرح الاصول الخمسه، ص ۷۸۰، تعلیق: احمـد بن الحسـین بن ابی هاشم، قاهره: مکتبهْ وهبه، چ اول، ۱۳۸۴هـ ق.

۲- قاضـی ابی الحسن عبـد الجبار اسـد آبادی، المغنی فی ابواب التوحیـد والعدل، ج ۱۳، ص۱۵، بی جـا، دار الکتب، ۱۳۸۳هـ /۱۹۶۲م.

من القبیح لمکانه وُصِف بانه عصمهٌ و متی حدث اللطف ولم یحصل منه الامتناع لم یوصف بأنه عصمه».

اشاعره می گویند:

«هی (حقیقه العصمه) عندنا ان لا یخلق الله فیهم ذنباً».(۱)

این تعریف مستلزم جبر و دارای تالی فاسد است.

ابن ابی الحدید می نویسد:

تعریف ابو الحسن اشعری این است:

«إنما العصمه هی القدره علی الطاعه أو عدم القدره علی المعصیه».(۲)

نجم الدین نسفی (۵۲۶-۴۶۱) می نویسد:

«عصمت... در اصطلاح یک ویژگی معنوی و نیروی درونی است که انجام گناه را برای پیامبر غیر ممکن می سازد».(۳)

۱- ر.ک: قاضی عضد الدین عبدالرحمن بن احمد الایجی، شرح المواقف، ج۸، ص ۲۸۰، تحقیق و شرح: علی بن محمد الجرجانی، مصر: مطبعهْ السعاده، چ ۱، ۱۳۲۵.

۲- ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ج۷، ص۷، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ه‍.ق.

۳- ابو حفص نجم الدین عمر بن احمد بن اسماعیل سمرقندی نسفی (مفتی الثقلین) شرح عقاید نسفیه، ص ۲۵۸، شارح: عبدالرحمان بن عبدالخالق، زاهدان: المکتبهْ الاسلامیهْ، چ اول، بی تا.

سیّد شریف جرجانی عصمت را این گونه تعریف می کند:

«العصمه ملکه اجتناب المعاصی مع التمکّن منها».(۱)

شیخ مفید می نویسد:

«العصمه لطف یفعله الله تعالی بالمکلف بحیث یمتنع منه

وقوع المعصیه وترک الطاعه مع قدرته علیهما».(۲)

وی در جای دیگر با تعریف عصمت به لطف، توفیق و تفضّل الهی، تأکید می کند که عصمت موجب جبر نمی شود.(۳)

سیّد مرتضی می نویسد:

«العصمه هی ما اختیر (ما اختار) عنده من الالطاف، التّنزّه من القبیح و الامتناع من فعله».(۴)

«عصمت از الطافی است که شخص با داشتن آن، پاکی از قبیح و پرهیز از انجام آن را برمی گزینند».

۱- علی بن محمد سیّد شریف جرجانی، التعریفات، ص ۱۲۳، بیروت، مؤسسهْ التاریخ العربی، چ اول، ۱۴۲۴ه.ق.
۲- شیخ مفید، النکت الاعتقادیه، ص۳۷، قم: کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ه.ق.
۳- ر.ک: شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص۱۲۸؛ اوائل المقالات، ص۱۳۵-۱۳۴، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ه.ق.
۴- الشریف المرتضی، تنزیه الانبیاءعلیهم السّلام، ص ۸۱، بیروت: دار الاضواء، چ دوم، ۱۴۰۹.

ابن نوبخت می نویسد:

«العصمه لطف یمنع من اختص به من الخطاء ولا یمنعه علی وجه القهر».(۱)

علامه حلی می نویسد:

«العصمه لطف خفی یفعل الله تعالی بالمکلف بحیث لایکون له داع الی ترک الطاعه و ارتکاب المعصیه مع قدرته علی ذلک».(۲)

شیخ طوسی می نویسد:

«والعصمه هی کون المکلف بحیث لا یمکن ان یصدر عنه المعاصی من غیر اجبار له علی ذلک».(۳)

۱- ابو اسحاق ابراهیم بن نوبخت، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۹۵، شارح: حسن بن یوسف علامه حلی، تحقیق: محمد نجمی بی جا: انتشارات الرضی. انتشارات بیدار، چ دوم، ۱۳۶۳.

۲- ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر حلی، باب حادی عشر، ص ۴، شارح: فاضل مقداد سیوری حلی، ترجمه: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی (قم: دفتر نشر نوید اسلام، چ ۷، ۱۳۷۹)؛ ر.ک: همان، مناهج الیقین فی اصول الدین، تحقیق: یعقوب الجعفری المراغی، ص ۴۲۴، بی جا: دار الاسوه للطباعهْ و النشر، چ ۱، ۱۴۱۵هق.

۳- خواجه نصیر الدین طوسی، قواعد العقائد، ص ۳۱، بی جا، بی نا. موجود در کتابخانه مدرسه حجتیه.

فاضل مقداد سیوری می نویسد:

عده ای در تعریف عصمت، سخن نیکو و فراگیر دارند؛ آنها می گویند عصمت، ملکه ای است نفسانی که متصف به آن را از فجور باز می دارد، اگرچه آنان توانایی چنین رفتارهایی را دارند.(۱)

مرحوم مظفر می نویسد:

«العصمه هی التنزّه عن الذنوب والمعاصی صغائرها وکبائرها وعن الخطاء و النسیان و ان لم یمتنع عقلاً علی النبی ان یصدر منه ذلک».(۲)

سیّد عبدالله شبّر می نویسد:

«والعصمه عباره عن قوه العقل من حیث لا یغلب مع کونه قادراً علی المعاصی کلها کجائز الخطأ و لیس معنی العصمه انّ الله یجبره علی ترک المعصیه بل یفعل به الطافاً یترک معها المعصیه باختیاره مع قدرته علیها کقوه العقل و کمال الفطانه والذکاء و نهایه صفاء النفس وکمال الاعتناء بطاعته تعالی».(۳)

ص: ۳۵

۱- فاضل مقداد سیوری، اللوامع الالهیهْ فی المباحث الکلامیهْ، ص ۱۷۰، تحقیق: قاضی طباطبایی، تبریز: چاپخانه شفق، ۱۳۹۶ق.

۲- محمد رضا المظفر، عقائد الامامیهْ، ص ۵۴، نجف: منشورات الحیدریهْ، بی تا.

۳- سیّد عبدالله شبّر، حق الیقین فی معرفهْ اصول الدین، ج ۱، ص ۹۰، تهران: کانون انتشارات عابدی، بی تا.

ملا عبد الرزاق لاهیجی می نویسد:

«مراد از عصمت غریزه ای است که با وجود آن داعی بر معصیت صادر نتوانـد شد، با وجود قدرت بر آن و این غریزه عبارت از قوت عقل است به گونه ای که موجب قهر قوای نفسانی شود».(۱)

علامه طباطبایی (م.۱۴۰۲) می نویسد:

«و نعنی بالعصمه وجود أمر فی الانسان المعصوم یصونه عن الوقوع فیما لا یجوز من الخطأ أو المعصیه».(۲)

یا در جای دیگر می نویسد:

«هی صوره علمیه نفسانیه تحفظ الانسان من باطل

الاعتقاد و سیئ العمل».(۳)

از دقت در تعاریف یاد شده به این نتیجه می رسیم که همه دانشمندان «عصمت» را نوع خاصی از پاکی و آلوده نشدن به گناه می دانند، گرچه در ماهیت و محدوده آن با هم اختلاف نظر دارند که آن نیز از اختلاف در منشأ سرچشمه می گیرد.

۱- ملا عبد الرزاق لاهیجی، گوهر مراد، ص ۲۶۷، بی جا: کتابفروشی اسلامیهْ، بی تا.

۲- سید محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۱۳۴، قم: جامعه مدرسین، بی تا.

۳- همان، ج ۱۶، ص ۳۱۳ (۱۴۱۷ ق).

در روایات نیز عصمت به همین معنا آمده است:

سئلت ابا عبدالله علیه السّلام عن ذلک فقال: المعصوم هو الممتنع بالله من جمیع المحارم وقد قال تبارک و تعالی: {ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط المستقیم}(۱)و(۲)

امام صادق علیه السّلام به نقل از امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:

رهبر و پیشوایی که سزاوار امامت است، دارای نشانه هایی است؛ یکی از آنها این است که از تمامی گناهان معصوم است، چه صغیره، چه کبیره و در صدور حکم دچار لغزش نمی شود و پاسخ خطا نمی دهد، نه سهو در او راه دارد و نه نسیان و به چیزی از امور دنیا دل نمی بندد.(۳)

جمع بندی کلی

اشاره

می توان گفت: عصمت عبارت از ملکه نفسانی قدرتمندی است که با وجود آن، انسان از عقل توانمند و فطانت و هوشیاری کامل و نهایت صفای نفس و کمال اعتنا به طاعت خداوند برخوردار می شود و در نتیجه با داشتن قدرت بر ارتکاب معصیت، با اختیارخود مرتکب آن نمی شود.

۱- آل عمران/۱۰۱.

۲- علامه مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ج۲۵، ص۱۹۴، بیروت: مؤسسهٔ الوفاء، ۱۴۰۴هـ ق.

۳- همان، ص ۱۶۴.

واژه های نزدیک به معنای عصمت و معصوم

۱. مخلَص

مخلَص از ماده اخلاص است. راغب در مفردات می نویسد:

«حقیقه الاخلاص التبری عن کل ما دون الله تعالی».(۱)

از آنجایی که مردم بر حسب مراتب نزدیکی و دوری از خداونـد، درجات مختلفی از علم و عمل دارند، خداوند هم بندگانش را به اصـنافی تقسـیم نموده و برای هر صـنفی مرتبه ای از علم و ادراک قائل شده است؛ طایفه ای را «مخلَصـین» معرفی نموده، علم واقعی به اوصاف پروردگار خود را مختص آنان می داند:

{سُبْحانَ اللهِ عَمَّا یَصِفُونَ * إِلَّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِینَ}.(۲)

«منزّه است خداوند از آنچه توصیف می کنند؛ مگر بندگان مخلص خدا»

مخلَصـین کسانی هسـتند که خود را برای خدا خالص کرده اند، هم از نظر علم و هم از نظر عمل و آنان تنها به یاد خدا هستند و حتی خود را فراموش کرده انـد؛ چنین کسـانی چنـان یاد خـدا دل هایشان را پر کرده که دیگر جایی برای شـیطان و وسوسـه هایش باقی نمانده است:

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۵۵، بیروت: دارالعلم الدار الشامیهْ، چ ۱، ۱۴۱۲ ق.

۲- الصافات/ ۱۶۰-۱۵۹.

{قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَاَغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ * إِلاَّ عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ}.(۱)

«گفت: به عزّت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد؛ مگر بندگان خالص تو، از میان آنان»

در جای دیگر خداوند، سخن ابلیس را چنین حکایت می کند:

{قَالَ رَبِّ بِمَا اَغْوَيْتَنِي لَاُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الاَرْضِ وَلَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ * إِلاَّ عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ}.(۲)

«گفت: پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمت های مادّی را) در زمین در نظر آنان زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت؛ مگر بندگان مخلصت را»

شیطان در این دو آیه، احدی را از گمراهی خود استثنا نکرد، به جز مخلصین و خداوند هم گفتار او را تأیید نمود.

بنابراین «مخلَصین» معصوم و مصون از گناه بوده و شیطان تا ابد از اغوای آنان ناامید است و گناه - به معنای معروف - هرگز از آنان سر نمی زند و به مغفرت آن نیاز ندارند.

عده ای چون دل هایی پاک داشته اند، اخلاصشان عالی تر و رتبه آن بلندتر از آن اخلاصی است که با اکتساب به دست آید؛ این عده، همان انبیا و امامان معصوم علیهم السّلام

۱- ص / ۸۲-۸۳.

۲- الحجر / ۳۹-۴۰.

هستند. قرآن کریم هم تصریح دارد که خداوند آنان را برای خود خالص ساخته و به آنان علمی داده که «ملکه عاصمه» است و آنان را از ارتکاب گناهان حفظ می کند و با داشتن آن، حتی گناه صغیره، از آنان صادر نمی شود.(۱)و(۲)

۲. تنزیه

بعضی از اندیشمندان اسلامی الفاظی را به کار گرفته اند که بیانگر معنای عصمت است. مرحوم سید مرتضی، در مورد عصمت انبیا و أئمه علیهم السّلام کتابی نوشته و آن را «تنزیه الانبیاء و الائمهْ علیهم السّلام» نام گذاری نموده است.

در برخی از روایات نیز مشتقات کلمه «تنزیه» در کنار واژه عصمت به کار رفته است. در زیارت جامعه که از امام هادی علیه السّلام نقل شده است، می خوانیم:

«اللهم اجعل أفضل صلواتک... علی سیدنا محمد عبدک ورسولک... المعصوم من کل خطأ وزلل المنزّه من کل دنس و خطل و المبعوث بخیر الأدیان و الملل».(۳)و(۴)

ص: ۴۰

۱- ر.ک: مریم/۵۱؛ الحجر/۴۰؛ الصافات/ ۷۴؛ یوسف/۲۴؛ الحجر/۴۰؛ ص/ ۴۶ و ۱۶۹؛ نساء/۱۴۶.

۲- با توجه به استفاده ای که از کلمه مخلَص در آیات قرآن شده و معنای آن در آیات، نسبت بین عصمت و به عبارت دقیق تر، معصوم و مخلَص عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر معصومی مخلَص است امّا هر مخلَصی معصوم نیست. (محقق کتاب)

۳- بحارالأنوار، ج۹۹، ص ۱۷۸.

۴- همان نسبتی که بین معصوم و مخلص در صفحه قبل بیان شد در اینجا نیز صادق است. (محقق کتاب)

در این جا کلمه «منزه» معنای معادل عصمت را دارد.

در روایت دیگر چنین آمده است:

«وأشهد أنکم الائمه الراشدون المهدیون المعصومون المکرمون المقربون المتقون المصطفون... ونزهکم من الزلل والخطاء، وأذهب عنکم الرجس».(۱)

۳. توفیق

بعضی از علما و اندیشمندان اسلامی این واژه را معادل و مساوی با «عصمت» دانسته اند. شاید منشأ این نوع کاربرد، روایاتی باشد که در کنار واژه «عصمت»، لغت (توفیق) و مشتقات آن بکار رفته است.

به دو نمونه از روایات که در زیر بیان می شود، توجه کنید:

الف - امام صادق علیه السّلام درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

«إن رسول الله کان مسدداً موفقاً مؤیداً بروح القدس لایزلّ و لا یخطئ فی شیئ مما یسوس به الخلق».(۲)

«رسول خدا صلی الله علیه وآله برخوردار از راهنمایی و توفیق الهی و مؤید به روح القدس بود، به همین دلیل هیچ گونه خطا و لغزشی - مثل دیگران - در او راه نداشت».

۱- همان، ج ۹۹، ص ۱۵۰.

۲- همان، ج ۱۷، ص ۴.

ب - امام رضاعلیه السّلام می فرماید:

«هو معصوم مؤید موفق مسدد قد امن الخطایا و الزلل والعثار».(۱)

«امام، معصوم و برخوردار از تأییدات و توفیقات و راهنمایی های الهی و از هر گونه خطا و لغزش در امان است».

بعضـی از اندیشـمندان، اصـطلاحاتی مانندصداقت، امانت، تبلیغ و فطانت را معادل عصمت دانسته اند که از لازمه آن محسوب می شود و آن عبارت است از قدرت و فهم فوق العاده برای احتجاج و استدلال در برابر شبهات دشمنان.(۲)

۱- همان، ج ۲۵، ص ۱۲۷.

۲- ر.ک: حسن یوسـفیان، احمد شـریفی، پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۳۴ -۳۳، (پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ اول، ۱۷۷ش)، به نقـل از: البیان المفیـد فی العلم التوحیـد، ص ۲۸- ۲۷؛ الشـیخ طـاهر الجزائری، الجواهر الکلامیهْ فی عقاید الاسلامیهْ، ص۷۴، شرح و تحقیق: شیخ عبدالعزیز عزالدین السیروان، بیروت: عالم الکتب، چ ۱، ۱۴۰۶ه

واژه های متضاد با عصمت

۱. عِصیان

عصیان خِلاف طاعَت است؛ زمانی که بنده با دستور پروردگارش مخالفت کند، گفته می شود: «عَصی العبدُ ربه» یا گفته می شود: «عصی فلان أمیرَه یَعْصِیه عَصْیاً و عِصْیاناً و مَعْصِیَةً»زمانی که امیرش را اطاعت نکند.

اسم فاعل آن عاصٍ است.(۱)

۲. ذنب

اشاره

ذَنْب بر وزن ضرب و به معنای اثم و معصیت و مترادف جُرم، جنایت، جریمه، خطا، جمع آن ذنوب و جمع الجمع آن ذنوبات است.(۲)

فرق ذنب و جرم

ذنب: چیزی است که مذمت و سرزنش را به دنبال دارد یا فعل قبیح بنده است که در اثر آن مورد بازپرسی قرار می گیرد؛ زیرا کلمه «ذنب» در اصل به معنای اتباع (دنباله روی) و اصل در ذنب فعل رذل است.

۱- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۶۷.
۲- کتاب العین، ج ۸، ص۱۹۰؛ الصحاح، ج ۱، ص ۱۲۹ (هامش) و ج ۵، ص ۱۸۸۵؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۶۷ و ۳۹۸؛ مجد الدین بن محمد ابن اثیر، النهایهْ فی غریب الحدیث والاثر، ج ۱، ص ۲۹۸، بیروت: دار الکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۸ ه؛ القاموس المحیط، ج۱، ص ۲۵۴، ج ۱، ص ۶۸؛ تاج العروس.

جرم: قبیحی است که مرتکب، بـا آن از واجب منقطع می شود؛ زیرا اصـل جرم در لغت به معنـای قطع است و به همین دلیل به صرام (کسی که خرما را می چیند) جرام گفته می شود. هر دو نظر فوق به یک معنا است.(۱)

فرق ذنب و قبیح

ذنب؛ از نظر متکلمان عبارت است از فعل مقدوری که استحقاق عقاب را دارد.

۳.قبیح

آن است که عقابی بر آن مترتب نیست. مانند قبحی که از طفل سر می زند.(۲)

۴. خطا

اشاره

خطء: مصـدر خطِئ؛ خطئ یخطأ خطأ وخطأه بر وزن فعله، اسم آن خطیئهْ و بر وزن فعیلهْ و به معنای گناه، ضـد صواب و نقیض عمد و جمع خطیئهْ خطایا است: «إنَّ قَتْلَهُمْ کَانَ خِطْءاً کَبِیراً»(۳)، أی إثماً.(۴)

۱- ر.ک: أبو هلال العسکری، الفروق اللغویهْ، ص ۲۴۳ قم: جامعه مدرسین، چ ۱، ۱۴۱۲هق.

۲- همان، ص ۲۴۵.

۳- الاسراء/ ۳۱.

۴- ر.ک: تاج العروس، ج ۱، ص ۳۳۹؛ کتاب العین، ج ۲، ص ۵۷؛ الصحاح، ج ۱، ص ۴۷؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۶۵؛ محمد بن ابی بکر بن عبد القادر الرازی، مختار الصـحاح، تصحیح: احمد شمس الدین (بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۵ ه)، ص ۱۰۱؛ الشیخ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین (تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش)، ج ۱، ص ۶۶۲.

خطأ و اخطاء

أبو عبیـده معتقـد است که خطأ و أخطأ، به یک معناست و در مورد کسـی به کار می رود که بدون عمد مرتکب گناه شود اما دیگران گفته انـد که خطأ در دین به کار می رود و أخطأ در مورد هر چیز – عمـد یا غیر عمـد – به کار می رود. گفته انـد که «خطأ» زمانی است که آنچه را نهی شـده از روی قصد مرتکب شود؛ چنین شخصـی خاطئ است؛ {لَا یَأْکُلُهُ إِلَّا الْخَاطِؤُونَ}.(۱) «غـذایی که جز خطاکـاران آن را نمی خورنـد» وأخطـأ زمانی به کار برده می شود که بخواهـد به حق برسـد اما به غیر آن می رسد(۲) یا صواب از او فوت می شود.(۳)

فرق خطأ و خطاء

خطأ آن است که چیزی را قصـد کنـد ولی به غیر آن برسـد و بدون قید فقط در قبیح به کار برده می شود، اما با قید در حَسَـن هم اسـتعمال می شود، مثل اینکه قصـد کنـد قبیح را اما به حسن برسد. مثلاً گفته می شود: «أخطأ ما أراد»؛ «آنچه می خواسـت خطا کرد»، اگرچه قبیح را انجام نداده است.

ص: ۴۵

۱- الحاقه/۳۷ – ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲- ر.ک: الفروق اللغویهْ، ص ۲۲۰ – ۲۲۲.

۳- مختار الصحاح، ص ۱۰۱.

خطاء تعمد خطأ است که تنها در قبیح به کار می رود اما «خاطئ» در دین، جز عاصی نیست؛ زیرا عاصی از دین منحرف شده و غیر دین را اراده نموده است. مُخطئ غیر خاطی (عاصی) است؛ زیرا مخطی از آنچه قصد کرده انحراف پیدا کرده است.(۱)

«خِطْأ» به کسر اول و سکون دوم به معنای گناه و چیزی است که در او گناه است و «خطأ» چیزی است که در او گناه وجود ندارد.(۲)

فرق خطأ و ذنب و سیّئه

ذنب بر آنچه بالذات قصد شده به کار می رود اما «سیئه» و «خطیئه» بیشتر بر آنچه بالعرض قصد شده به کار برده می شود؛ زیرا «سیئه» هم نوعی خطأ است. مثل کسی که به سوی شکاری تیر بیندازد اما به انسان اصابت کند، یا مسکری را بنوشد و در حال مستی جنایتی را مرتکب شود.

گفته اند که خطیئه سیئه کبیره است؛ چون خطأ به صغیره مناسب تر و سوء به کبیره نزدیک تر است. گفته شده است که خطیئه چیزی است که بین انسان و خدا باشد و سیئه چیزی است که بین انسان با بندگان باشد.(۳)

۱- ر.ک: الفروق اللغویهْ، ص ۲۲۰ - ۲۲۲.

۲- مجمع البحرین، ج ۱، ص ۶۶۱ - ۶۶۲.

۳- ر.ک: الفروق اللغویهْ، ص ۲۰ - ۲۲۲.

۵. سهو

خلیل بن احمد فراهیدی سهو را به معنای غفلت و متوجه نبودن قلب می داند:

«السهو: الغفله عن الشئ، وذهاب القلب عنه» ویقال: «سها الرجل فی صلاته»؛ زمانی که از اجزاء و افعال نماز غافل شود.(۱)

ابن منظور می نویسد:

سهو و سهوه از ماده «سها یسهوسهوا وسهوا، فهو ساه وسهوان» و به معنای نسیان و غفلت و رفتن قلب از چیزی به غیر آن است: «السهو والسهوه: نسیان الشئ والغفله عنه وذهاب القلب عنه إلی غیره» و سهو در نماز، غفلت از اجزاء و افعال نماز است.

ابن منظور از ابن اثیر چنین نقل می کند:

«السهو فی الشئ»؛ یعنی ترک آن شئ بدون آگاهی «السهو عنه»؛ یعنی ترک چیزی با آگاهی.

آیه مبارکه {الذین هم عن صلاتهم ساهون} از نوع دوم است.(۲)

۱- کتاب العین، ج ۴، ص ۷۱.

۲- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۰۶.

۶. نسیان

اشاره

نسیان از ماده «نسی» ضد حفظ و به یاد بودن (ذکر) و در نزد بیشتر اهل لغت به «ترک» مشهور است.(۱)

راغب در مفردات می نویسد:

نسیان به معنای این است که انسان، ضبط و حفظ آنچه را که به امانت گرفته است، ترک کند؛ یا به دلیل ضعف قلب یا به دلیل غفلت یا از روی قصد تا اینکه یادش را از قلبش حذف کند. مثلاً گفته می شود: «نسیته نسیانا»(۲)؛ {وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ...}(۳)؛ «پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم امّا او فراموش کرد» یعنی ترک کرد؛ زیرا «فراموش کننده» به سبب فراموشی مؤاخذه نمی شود.

نَسیا با فتحه به معنای چیزی است که فراموش شده باشد:

«النسی: الشئ المنسی الذی لایذکر»(۴)؛ چیز فراموش شده ای که به یاد نیاید. آیه مبارکه {وَكُنتُ نَسْياً

ص: ۴۸

۱- تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۶۶.
۲- مفردات راغب، ص ۴۹۱.
۳- طه/ ۱۱۵ - ترجمه آیهْ الله مکارم شیرازی.
۴- لسان العرب، ج۱۵، ص ۳۲۳.

مَّنسِيّاً}(۱) و «أنسیت» به معنی أخَّرتُ است.(۲)

نسیانی را که خداوند مذمت نموده آن است که از روی تعمد باشد که عذری در آن نیست:

{فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ}.(۳)

«و به آنان می گویم: بچشید (عذاب جهنم را)! برای اینکه دیدار امروزتان را فراموش کردید، ما نیز شما را فراموش کردیم».

عکرمه گفته است که معنی «نسیت»، ارتکبت ذنباً، است.(۴)

نسیان در نزد اطباء، نقصان یا بطلان نیروی هوشیاری است.(۵)

فرق نسیان و سهو

نسیان از چیزی است که بوده و سهو از چیزی است که نبوده است. گفته می شود: «نسیت ما عرفته» و گفته نمی شود: «سهوت عما عرفته» بلکه گفته می شود:

۱- ترجمه: و به کلّی فراموش می شدم! (مریم/۲۳).

۲- کتاب العین، ج۷، ص۳۰۴.

۳- السجده/۱۴.

۴- مفردات راغب، ص ۴۹۱.

۵- تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۶۶.

«سهوت عن السجود فی الصلاه»؛ سهو بدل از سجودی قرار داده شده است که نبود.

اهل لغت معتقدند:

نسیان آن است که انسان آنچه را که به یاد داشته، فراموش می کند اما سهو ممکن است از چیزی باشد که انسان به یاد داشته و هم ممکن است از چیزی باشد که به یاد نداشته است؛ زیرا سهو خفاء معناست به گونه ای که ادراک مسهوعنه ممتنع است.(۱)

برخی از آثار اهل سنّت درباره عصمت (از قرن اول تا سیزدهم)

۱. عصمهْ الانبیاءعلیهم السّلام: تألیف ابی عثمان سعید الحدّاد (۳۰۲-۲۱۹هـق).(۲)

۲. عصمهْ الانبیاءعلیهم السّلام: تألیف ابو زید احمد بن سهل بلخی (۳۲۲- ۲۳۴).(۳)

۳. عصمهْ الانبیاءعلیهم السّلام: تألیف فخرالدین رازی (متوفی به هرات ۶۰۶هـق).

۴. تأسیس القواعد: تألیف امام شمس الائمه محمد بن محمد بن عبدالستار العماری ابو الوجد الکردری الحنفی (م۶۴۲ ه- بخارا).(۴)

۱- الفروق اللغویهْ، ص ۵۳۹.

۲- ر.ک: اسماعیل باشا البغدادی، ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، ج۲، ص ۱۰۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۳- همان.

۴- مصطفی بن عبدالله حاجی خلیفه (کاتب چلبی)، کشف الظنون، ج۱، ص ۳۳۳، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، بی تا.

۵. عصمهْ الانبیاءعلیهم السّلام الفرقان بین الحق والبطلان: تألیف ابن تیمیه (م۷۲۷ هـق).(۱)

۶. عصمهْ الانبیاءعلیه السّلام و تحفهْ الاصفیاء: تألیف ابن مرکز رومی (م ۹۶۳ هـق).(۲)

۷. شرح الوقایه فی فروع عصمهْ الانبیاءعلیهم السّلام: تألیف محمد بن عبدالله التمرتاشی الغروی الحنفی (م.۱۰۰۴هـق).(۳)

۸. اتحاد الاذکیاء بتحقیق عصمهْ الانبیاءعلیهم السّلام: تألیف سیّد شهاب الدین احمدبن محمد مکی الحموی الحسینی الحنفی (م.۱۰۶۹۸ه).(۴)

۹. البراهین الحاسمهْ للشقاق من عصمهْ النبیین علی الاطلاق: تألیف سیّد اسحاق بن عقیل بن عمر العلوی المکی الحنفی معروف به السقاف (م۱۲۷۲هـق - طائف)(۵).

۱۰. عصمهْ الرسل: تألیف سنوسی (م. ۱۲۷۴ه).(۶)

ص: ۵۱

۱- اسماعیل باشا البغدادی، هدیهْ العارفین و آثار المصنفین، ج ۱، ص ۱۰۶، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.

۲- همان، ص ۱۴۲.

۳- همان، ج۲، ص ۲۶۲.

۴- همان، ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، ج۱، ص۱۴.

۵- هدیهْ العارفین، ج۱، ص ۲۰۳.

۶- همان، ج۲، ص۴۰۱.

برخی از آثار شیعه درباره عصمت از قرن اول تا سیزدهم

۱. ماهیهْ العصمهْ: تألیف ابو جعفر محمد شلمغانی معروف به ابن العزاقر (م ۳۲۳هـ).(۱)

۲. مسئلهْ فی عصمهْ الانبیاءعلیهم السّلام: تألیف شیخ مفید (۴۱۳-۳۳۶هـ).(۲)

۳. تنزیه الانبیاء: تألیف سیّد مرتضی (۴۳۶-۳۵۵هـ).

۴. رسالهْ فی حقیقهْ العصمهْ: تألیف قاضی نورالله شوشتری (متوفی ۱۰۱۹هـق).(۳)

۵. الرّسالهْ السلطانیهْ الاحمدیهْ فی اثبات عصمهْ النبویهْ المحمدیهْ صلی الله علیه وآله: تألیف سیّد جلال الدین عبد الله بن شرفشاه الحسینی (متوفی ۸۰۳ یا ۸۰۸ یا ۸۱۰) بنابر اختلافی که در تاریخ وفات او وجود دارد.(۴)

۶. رسالهْ فی عصمهْ الائمهْ و الانبیاءصلی الله علیه وآله: تألیف سید شرف الدین علی بن

ص: ۵۲

۱- شیخ ابی العباس احمد بن علی النجاشی الاسدی الکوفی، رجال النجاشی، ص ۳۷۸، تحقیق: سید موسی شبیری الزنجانی، قم، جامعه مدرسین، چ ۵، ۱۴۱۶هـ ق.

۲- اِتان گلبرگ معاصر، کتابخانه ابن طاووس و احوال وآثار او، ص ۴۱۲، مترجمان: سید علی قرائی و رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۳هـ ق.

۳- سید اعجاز حسین النشابوری الکنتوری، کشف الحجب و الاستار عن اسماء الکتب والاسفار، ص۲۵۹، قم: کتابخانه آیهْ الله العظمی المرعشی النجفی، چ ۳، ۱۴۰۹).

۴- آغا بزرگ الطهرانی، الذریعهْ الی تصانیف الشیعهْ، ج۱۱، ص ۱۹۹و ج۱۲، ص ۲۱۸، (بیروت: دارالأضواء، ۱۳۸۹)

حجهْ الشولستانی الطباطبائی (متوفی ۱۰۶۰ه).(۱)

۷. اثبات عصمهْ الائمهْ المعصومین علیهم السّلام: تألیف میرزا محمد بن الحسن الشیروانی، (م. ۱۰۹۸ یا ۱۰۹۹هـ).(۲)

۸. اثبات الهداهْ (ج۲): تألیف مرحوم شیخ حر عاملی (۱۱۰۴ه).

۹. رسالهْ فی عصمهْ الائمهْ علیهم السّلام: تألیف امیر محمد صالح الخاتون آبادی (م.۱۱۱۶هـ)(۳)

۱۰. عصمهْ المقصود و کشف الهموم فی اثبات عصمهْ المعصوم علیه السّلام، تألیف عبدالله بن صالح الساهیجی الجیرانی الشیعی الامامی (م. ۱۱۳۵هـ).(۴)

۱۱. بیان العصمهْ والرجعهْ: تألیف احمد بن زین الدین بن ابراهیم الاحسائی (م. ذیقعده ۱۲۴۱هـ).(۵)

۱۲. نزههْ الاولیاء فی عصمهْ الانبیاء علیهم السّلام: تألیف سید مهدی بن سید نجف علی الرضوی (م. ۱۲۶۰ه).(۶)

۱- همان، ج۱۵، ص ۲۷۳.

۲- همان، ج۱، ص ۹۷.

۳- همان، ج۱۵، ص۲۷۳.

۴- هدیهْ العارفین، ج۱، ص۱۸۵.

۵- همان.

۶- التبریزی، مرآهْ الکتب، ص ۲۷۵، تحقیق: محمد علی الحائری (قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی، العامه، چ اول، ۱۴۱۴).

۱۳. برهان العصمهٔ: تألیف سید محمد تقی بن الأمیر مؤمن... الحسینی القزوینی (م.۱۲۷۰ه).(۱)

۱۴. کتاب الجوهر فی العصمهٔ و الامامهٔ: تألیف محمد علی بن المولی محمد کاظم الشاهرودی (م. ۱۲۹۳ه).(۲)

۱۵. رسالهٔ فی العصمهٔ: تألیف حسن بن علی الیزدی الحائری (م۱۲۹۷ه).(۳)

۱۶. الالقاب المتداولهٔ و یا تنزیه الانبیاء علیهم السّلام: تألیف مولوی نثار حسین عضدی، چاپ حیدر آباد.(۴)

۱۷. تحفهٔ الاخلاء فی عصمهٔ الانبیاءعلیهم السّلام: تألیف دوست محمد کابلی.(۵)

۱۸. ازالهٔ الوصمهٔ عن وجه براهین العصمهٔ: تألیف علامه سید میرزا هادی السجستانی الخراسانی الحائری.(۶)

۱۹. دلائل العصمهٔ: تألیف شیعی سبزواری.(۷)

۱- الذریعهٔ، ج۳، ص۹۸.

۲- همان، ج ۵، ص ۲۸۸.

۳- همان، ج ۱۵، ص ۲۷۲.

۴- همان، ج۲، ص ۳۰۰.

۵- همان، ص۳۴۱.

۶- همان، ج۱، ص ۵۲۰.

۷- همان، ج ۸، ص ۲۵۱.

آثار معاصران

۱. پژوهشی در عصمت معصومان علیهم السّلام: تألیف حسن یوسفیان و احمد شریفی.

۲. العصمهْ: محاضرات سید کمال حیدری به قلم محمد قاضی، بحثی تحلیلی در پرتو روش قرآنی است.

۳. دلیل عصمت و امامت أئمه علیهم السّلام: اثر ولی الله نقی پور فر.

۴. منشور جاوید، آیت الله جعفر سبحانی، ۵ جلد.

۵. عصمهْ الأنبیاء فی القرآن الکریم،آیت الله جعفر سبحانی، این کتاب از عصمت انبیا بحث می کند و به ادله منکران و مخطئان عصمت پاسخ می دهد.

۶. پیام قرآن، ج ۹، آیت الله العظمی مکارم شیرازی.

در این موضوع مقالات زیادی نیز در لابه لای کتب، مجلات و روزنامه ها به نشر رسیده و بزرگانی همچون قاضی نورالله شوشتری در احقاق الحق، علامه سید محمد حسین طباطبایی در آثار خویش به ویژه در تفسیر المیزان، آیت الله محمد تقی مصباح یزدی در آثارش، شهید آیت الله مطهری و مرحوم مظفر به این بحث پرداخته اند.

شاید تاکنون بهترین اثر موجود در شیعه، کتاب تنزیه الانبیاء سید مرتضی باشد که فخر رازی نیز از آن در مقدمه کتاب عصمهْ الانبیا خود - که بهترین

ص: ۵۵

کتاب نزد اهل سنت است - تمجید نموده است. کتب مفید و معتبر زیادی در این زمینه به نشر رسیده که ذکر نام همه آنها در این کتاب نمی گنجد یا بنده از آن اطلاع پیدا نکرده ام.

اما به نظر می رسد جای یک بحث تطبیقی بین دیدگاه فریقین هنوز خالی است. لذا در این نوشتار برآنیم تا با دید مقایسه ای به این موضوع بپردازیم.

ص: ۵۶

فصل دوم:مروری بر تاریخ و حقیقت عصمت

اشاره

ص: ۵۷

سیر تاریخی عصمت

اشاره

گروهی از بزرگان بر این عقیده اند که پیدایش این اصطلاح - مانند بسیاری از اصطلاحات کلامی و بعد از ظهور و رشد کلام - در زمان امام صادق علیه السّلام بوده است.(۱) ولی شواهد و قراین نشان می دهد که اعتقاد به عصمت، از تعالیم اولیه اسلام بوده و رسول خداصلی الله علیه وآله برای تبیین این مقام معنوی، از واژه «عصمت» استفاده نموده است.

در سخنان صحابه آن حضرت، مخصوصاً در سخنان امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز این واژه به چشم می خورد که در بحث های آینده به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

اما از آنجا که برخی از مراتب عصمت - یعنی عصمت انبیا، در دریافت و ابلاغ وحی - از ویژگی های نبوت است و بدون آن، غرض و هدف از آفرینش تحقق نخواهد یافت. اعتقاد به عصمت، عقیده ای مشترک بین تمام ادیان آسمانی است حتی برخی از مکاتب مادی و منحرف از حقیقت نیز برای آنکه فکر و

۱- ر.ک: یعقوب جعفری (عصمهْ الانبیاء علیهم السّلام)، رساله التقریب، ش۲، ص۱۳۳.

اندیشه خویش را بر پایه ای محکم و استوار بنا کرده باشند، رهبران مکتب خویش را معصوم دانسته اند.

پیروان آیین زرتشت به طاهر و معصوم بودن خانـدان او معتقدنـد.(۱) مکتب الحـادی مارکسـیسم رهـبران فکری خود را - بر خلاف دیگر مردم - ایمن از فریب دوران می خوانند.(۲)

در این بخش برای رعایت اختصار تنها به ذکر دیدگاه یهودیت، مسیحیت و اسلام بسنده می کنیم.

عصمت در یهودیت

هرچند در تورات تحریف شده ای که در دست است، گناهان و خطاهای زیادی به انبیای الهی نسبت داده شده است ولی انبیا از دروغ و خطا در تبلیغ وحی، معصوم دانسته شده اند؛

«یَهُوَه موسی را خـدای فرعون و هـارون را نـبی موسی می نامـد. به عبـارت دیگر نـبی دهـان خـدا و سـخن و کلاـم او سـخن خداست».(۳)

ص: ۶۰

۱- علی میر فطروس، اسلام شناسی، ص۲۴، (فرانسه و کانادا: انتشارات فرهنگ، چ ۱۱، ۱۹۸۹م).

۲- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۲۷۳.

۳- جلال الـدین بن علی آشتیانی، تحقیقی در دین یهود (ایران، بی نا، چ اول، ۱۳۶۴)، ص۳۲۹. (موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی).

موسی بن میمون - متفکر و اندیشمند یهودی قرون وسطی(۱۲۰۴- ۱۱۳۵م)- اعتقاد به عصمت انبیا را یکی از سیزده بند دستور ایمان یهود بر می شمرد:

«... و انّ کلام الانبیاء کله صحیح».(۱)

«تمامی سخنان انبیا صحیح است».

شالوده ایمان دانشمندان یهود این است که خداوند اراده و خواست خود را به وسیله سخنگویانی که پیغمبر خوانده شده اند، به انسانها اطلاع داده است.(۲)

از طرف دیگر در بیان منشأ طهارت و پاکی انبیا، در منابع مربوط به یهود چنین آمده است:

«زیرکی و چابکی برای انسان پاکی می آورد؛ پاکی باعث طهارت می شود؛ طهارت به پرهیزگاری منجر می گردد؛ پرهیزگاری به انسان قدوسیّت می بخشد؛ قدوسیت آدم را متواضع و فروتن می کند؛ تواضع و فروتنی ترس از خطاکاری را در دل انسان می پرورد؛ ترس از خطاکاری سبب پارسایی و

۱- ادیب صعب، الادیان الحیهْ نشوؤها و تطورها (بیروت: دار النهار للنّشر، چ دوم، ۱۹۹۵م)، ص ۱۴۰.
۲- ر.ک ابراهام کهن (Cohen, Abraham)، گنجینه ای از تلمود، ص۱۳۹، ترجمه از متن انگلیسی: امیر فریدون گرگانی، ترجمه و تطبیق با متون عبری، یهوشوع، نتن الی، تصحیح چاپ: غلامرضا ملکی، به اهتمام: امیر حسین صدری پور، زیر نظر یهودا حی، تهران، اساطیر، چ اول، ۱۳۸۲هـش.

دینداری می شود و پارسایی و دینداری شخص را دارای روح القدس می کند».(۱)

و آنگاه «روح القدس انبیا را از خطا و اشتباه در آنچه بر زبان آنها جاری می کند، مصون و محفوظ می دارد. از این رو، اخبار و اقوال آنها معصوم از خطاست... بنابراین، پیامبران نه در گفتارخطا می کنند و نه در کتابت سخنان روح القدس».(۲)

در مورد دیگری تصریح شده است که انحراف اخلاقی، عطیه نبوت را به طور موقّت یا تا ابد، از شخص پیامبر سلب می نماید!

«اگر پیغمبر تکبر کند، نبوت از وی دور می شود و اگر عصبانی و خشمگین شود، نبوت او را ترک می گوید.»(۳)

بنابر آنچه گفته شد، یهود بنیانگذار بحث عصمت است اما برخی گفته اند:

یهود بنیانگذار آغاز بحث عصـمت نیست؛ زیرا تورات فعلی، انبیا را در اعمال شخصی خود، معصوم از گناه و خطا نمی داند و حتی گناهانی همچون قتل، کفر، زنا وشرب خمر را نیز به ساحت مقدس آنها نسبت می دهد.(۴)

۱- همان، ص ۱۳۹، به نقل از: میشنا سوطا، ۹: ص ۱۵.

۲- محمد عزت الطهطاوی، المیزان فی مقارنهْ الادیان، ص۳۳، بیروت، الدار الشامیه، ۱۴۱۳ق.

۳- گنجینه ای از تلمود، ص ۱۴۰. (به نقل از: پسا حیم، ۶۶ ب).

۴- ر.ک: فخرالاسـلام، رساله خلاصه الکلام فی افتخار الاسـلام، صـص ۱۰۷ – ۸۸ بی جا، بی نـا، بی تـا، موجود در کتابخانه آیت الله مرعشـی نجفی، السـموءل بن یحیی بن عباس المغربی الاندلسی، بذل المجهود فی افحام الیهود، صص ۱۴–۱۲ (قاهره، مطبعهْ الفجالهْ الجدیدهْ، بی تا).

عصمت در مسیحیت

آیین مسیحیت علاوه بر آنکه حضرت عیسی مسیح علیه السّلام را از نظر تعلیم و اخلاق، معصوم و بدون نقص می داند، عصمت افراد دیگری، از جمله نویسندگان کتاب مقدس را نیز می پذیرد؛(۱) زیرا به دلیل و شواهد گوناگون و به اعتراف خود مسیحیان، انجیل های موجود، کتابی نیست که بر عیسی نازل شده است بلکه بعد از ناپدید شدن کتاب اصلی و سال ها پس از حضرت مسیح، عده ای ازشاگردان او، کتاب موجود را نوشته اند. امروزه مسیحیان منکر این هستند که اصلاً کتابی بر حضرت عیسی علیه السّلام نازل شده باشد. در مسیحیت خود عیسی «کلمهْ الله» و وحی است. مسیحیت موجود در زمان ما، برای جلب اعتماد پیروان خود و اقناع فکری آنها، نویسندگان این کتب را از نظر تعلیم، معصوم می داند؛ یعنی هر چند در اعمال مربوط به زندگی شخصی خود، دچار گناه و اشتباهاتی بوده اند امّا در مقام تعلیم کتاب مقدس، عیب و نقصی در آنها راه ندارد.

البته مسیحیان کاتولیک، به این حد بسنده نکرده و مقام «پاپ» را هم مقامی منزّه از آلودگی ها و نقایص می دانند؛ آنان پاپ را انسانی پاک و بی عیب و نقص

ص: ۶۳

۱- هنری تیسن، الهیات مسیحی، ص ۲۰۵، ترجمه ی میکائیلیان، بی جا، انتشارات حیات ابدی، بی تا.

- دستکم در دادن فتاوای شرعی - می دانند.(۱) در طول تاریخ رهبران کلیسا از این موقعیت، سوءاستفاده های بسیاری نمودند. شاید جایز الخطا شمردن همه انسان ها و مخالفت با عصمت آدمیان - که یکی از ارکان معرفت شناسی برخی از مکاتب مغرب زمین به شمار می رود - واکنشی در برابر سوء استفاده های گسترده کلیسا از این مقام باشد.(۲)

عصمت در دین اسلام

با نگاهی هرچند گذرا به قرآن کریم و روایات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و اهل بیت او به این نتیجه می رسیم که عصمت نه تنها از تعالیم دین مبین اسلام بلکه از ضروریات آن به شمار می رود. این رکن مهم شریعت از آغاز پیدایش اسلام، همگام با سایر احکام و اعتقادات دینی مطرح بوده است؛ هرچند این بحث همچون سایر مباحث کلامی و اعتقادی، باپیدایش علم کلام از رونق بیشتری برخوردار شد و موشکافی های دقیق تری در آن انجام گرفت.

ما در این نوشتار، قصد بررسی آثار مکتوب کلامی در این زمینه را نداریم؛ زیرا آن بحث مفصلی است که از موضوع بحث ما خارج است اما برای دفع

ص: ۶۴

۱- الاب صُبحی حموی الیسوعی، معجم الایمان المسیحی، ص ۳۲۸، بیروت: دارالمشرق، ۱۹۹۴م.

۲- جزوه کلام جدید (انسان شناسی)، ص۱۴۴؛ به نقل از صحیفه عصمت، ص۲۳.

بعضی از شبهات، به برخی از آیات و روایات و پاره ای از جریان های تاریخی اشاره می کنیم، تا مبدأ پیدایش اندیشه عصمت و نحوه برخورد مسلمانان با آن مشخص گردیده و روشن شود که در منابع اولیه اسلامی اندیشه عصمت انبیا به روشنی بیان گردیده و شیعه مبتکر اندیشه عصمت نیست.(۱)

شیعه این عقیده را که عصمت نزد شیعه، در فاصله بین وفات رسول خدا و غیبت امام دوازدهم به وجود آمده است یا اینکه فرهنگ ایران باستان یا تعالیم زرتشت(۲) در پیدایش این اندیشه، دخیل بوده است، مردود می شمارد.

عصمت در آیات و روایات

در قرآن کریم، عصمت انبیا و اهل بیت علیهم السّلام به روشنی در معنای اصطلاحی آن به کار نرفته است اما مفهوم عصمت با تعابیر گوناگونی بیان شده و در

۱- تحلیل گران شرق شناس مانند دونالد سن مسیحی مؤلف کتاب «عقیدهٔ الشیعهٔ» یا گلد زیهر یهودی نویسنده کتاب «العقیدهٔ والشریعهٔ» معتقدند که بحث «عصمت» نخستین بار به وسیله متکلمان شیعه مطرح شده است؛ زیرا آنان برای برتر نشان دادن پیشوایان خود، عصمت پیامبران را برای عصمت امامان خود مطرح کرده اند تا از این طریق بتوانند پیشوایان خود را افرادی معصوم توصیف کنند. (ر.ک: احمد امین، ضحی الاسلام، الجزء الثالث، الباب الرابع، الفصل الثانی، ص ۶۶۱، بیروت: دار الکتب العربی، چ اول، ۱۴۲۵ه؛ دوایت م. رونلد سن، عقیده الشیعه، ص ۳۲۹، بیروت: مؤسسه المفید للطباعهْ و النشر، چ دوم، ۱۴۱۰ه؛ حسن حنفی، من العقیدهْ الی الثورهْ، ج ۴، ص ۱۹۵ - ۱۸۷، بیروت: مرکز الثقافی العربی للطباعهْ و النشر، چ اول، ۱۹۸۸م.)

۲- علی میر فطروس، اسلام شناسی، ص ۲۵-۲۴.

پاره ای از آیات، از برخی انبیای الهی با عنوان «مخلَص» یاد شده است(۱).

در سوره ص، یکی از ویژگی های مخلَصین، در امان ماندن آنان از اغواگری های شیطان و ناتوانایی او در گمراه کردن آنها بیان شده است:

{قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعِینَ إِلاَّ عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ}(۲)

در آیه دیگر آمده است که خداوند پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و اهل بیت او را پاک کرده است و آنان از هرگونه پلیدی به دورند.(۳)

هم چنین آیات فراوان دیگری(۴) نیز وجود دارد که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و اهل بیت او در دریافت و ابلاغ وحی و در اعتقادات معصوم بوده اند که در آینده به آنها اشاره خواهد شد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله - در موارد متعددی - به عصمت خویش و اهل بیت گرامی خود اشاره کرده است؛

ص: ۶۶

۱- {وَاذْکُرْ عِبادَنا إِبْراهیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ اُولِی الْأَیْدی وَ الْأَبْصارِ* إِنّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَهٍ ذِکْرَی الدّارِ* وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْأَخْیارِ}؛ (ص / ۴۵ تا ۴۷) {وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولاً نَبِیّاً}؛ (مریم / ۵۱) {وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ}. (یوسف/۲۴) (محقق کتاب)

۲- ص / ۸۳- ۸۲.

۳- الاحزاب / ۳۳.

۴- البقره / ۱۲۴؛ النساء / ۶۴ و ۸۰ و ۱۱۵.

«مطهّرون من الذنوب»(۱)؛

«مطهرون معصومون»(۲)، «انهم خیره الله و صفوته وهم المعصومون من کل ذنبٍ وخطیئهٍ»(۳)؛ «أمناء معصومون نجباء أخیار... ولا-یتهم ولایتی و ولایتی ولایه الله و حربهم حربی و حربی حرب الله وسلمهم سلمی و سلمی سلم الله»(۴)؛ «أمناء معصومون ومنا مهدی هذه الأمه»(۵)؛ «أئمه أبرار أمناء معصومون»(۶)

در دسته دیگری از روایات گرچه لفظ عصمت ذکر نشده است اما دلالت آشکار بر عصمت آنان دارد. مثلاً در حدیث سفینه، رستگاری ابدی را با پیروی از اهل بیت علیهم السّلام پیوند می زند(۷) و در حدیث دیگری مشابه آن، علی علیه السّلام را

۱- عبدالرحمن بن الکمال جلال الدین سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۵، ص۱۹۹، بیروت: دار الفکر، ۱۹۹۳؛ شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، ینابیع المودهْ لذوی القربی، ج ۱، ص ۵۹، تحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی، بی جا: دار الاسوه، چ اول، ۱۴۱۶ه.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۹۱؛ بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۱.

۳- همان، ج ۲۵، ص۱۹۳.

۴- همان، ج ۳۶، ص ۲۸۵، باب ۴۱.

۵- همان، ص ۲۹۱و ۳۰۷.

۶- همان، ص ۳۰۴.

۷- أبو القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی، المعجم الاوسط، ج ۵، ص۳۵۵، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبدالمحسن بن إبراهیم الحسینی، قاهرهْ: دارالحرمین، ۱۴۱۵؛ الشیخ محمد بن عبد الفتاح السراب التنکابنی، سفینه النجاهْ، ص ۵۷، تحقیق: السیّد مهدی الرجائی، قم: المحقق، چ ۱، ۱۳۷۷ ش؛ المتقی الهندی، کنزالعمال، ج ۱۲، ص ۹۴، تحقیق: ضبط وتفسیر: الشیخ بکری حیانی/ تصحیح: الشیخ صفوهْ السقا، بیروت: مؤسسهْ الرسالهْ، ۱۴۰۹؛ أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر الهیثمی، الصواعق المحرقهْ علی أهل الرفض والضلال والزندقهْ، ج ۲ ص ۴۳۷، تحقیق: عبد الرحمن بن عبد الله الترکی - کامل محمد الخراط، لبنان: مؤسسهْ الرساله، چ ۱، ۱۴۱۷ه

«سفینه النجاه»، «عروه الوثقی» و «حبل الله المتین» معرفی می کند و امر به پیروی از أئمه علیهم السّلام می کند و آنها را «أئمه الهداه» و «خلفائی» و «أوصیائی» و «حجج الله» و «سادات أمتی» و «قادات الاتقیاء»، توصیف می کند.(۱)

کلمات مذکور در این روایت بیانگر عصمت اهلبیت علیهم السّلام است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین می فرماید:

«اهل بیت همراه و همتای قرآن و محور هدایت اند».(۲)

در احادیث فراوانی، با عبارت های متفاوت پیامبر، علی علیه السّلام را معیار حق و ملازم با قرآن می داند.(۳) معلوم است کسی که معیار حق است و حق بر قلب و

۱- ینابیع المودهْ، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲- سید هاشم البحرانی، غایهْ المرام و حجهْ الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص والعام، ج۲، ص ۲۷۱، تحقیق: السید علی عاشور؛ الشیخ عبد الحسین امینی، الغدیر، ج ۳، ص ۸۰، بیروت: دار الکتب العربی، چ ۴، ۱۳۹۷.

۳- السید المرعشی، شرح احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۲۳؛ ج ۱۰، ص ۴۸، تحقیق و تعلیق: السیّد شهاب الدین المرعشی النجفی، قم: مکتبه آیهْ الله العظمی المرعشی النجفی؛ الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیهْ، چ ۱، ۱۴۱۷؛ محمد بن عیسی أبو عیسی الترمذی السلمی، سنن الترمذی (الجامع الصحیح)، ج ۵، ص ۶۳۳، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی تا؛ کتاب المناقب، باب ۲۰؛ محمد حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ۱، ۱۴۱۱ق.

زبان و بین چشمانش جاری است و هم طراز و همراه قرآن و ایمان با گوشت و خون او آمیخته شده است، معصوم است و هیچ شکی در آن نیست.

با توجه به مطالب گفته شده، خاستگاه اصلی اندیشه عصمت او، آیات قرآن کریم و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خواهد بود و برخی از مراتب آن، با دلیل عقلی نیز اثبات می گردد.

عصمت در بین مسلمانان صدر اسلام

صلح حدیبیه

یکی از قضایای تاریخی که نحوه برخوردمسلمانان با مسأله عصمت را نشان می دهد، جریان صلح حدیبیه است. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تصمیم به انعقاد قرارداد صلح با مشرکان گرفتند، عمر بن خطاب - در حالی که از این قضیه به شدّت ناراحت و عصبانی به نظر می رسید - نزد ابوبکر رفت و گفت: «آیا او نبی بر حق خدا نیست؟ و مگر نه این است که ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطل؟ چرا باید به چنین پستی و ذلّتی تن دهیم؟»

ابابکر در پاسخ گفت:

«انّه لرسول الله و لیس یعصی ربه».(1)

«به طور یقین او رسول خداست و از دستور خداوند سرپیچی نمی کند».

سپس نظیر این گفت وگو بین عمر و رسول خداصلی الله علیه وآله صورت گرفت و پیامبرصلی الله علیه وآله در پاسخ فرمودند:

«انا عبدالله و رسولُهُ لَنْ اُخالِفَ اَمرَه و لَن یضیِّعَنی»(2)

«من بنده و رسول خدا هستم و هیچگاه از فرمان او سرپیچی نمی کنم و او هم هرگز مرا رها و خوار نمی گرداند».

این جریان علاوه بر تصریح پیامبرصلی الله علیه وآله در پاسخ عمر به عصمت خویش به خوبی رواج اعتقاد به عصمت انبیا در بین مسلمانان صدر اسلام را به تصویر می کشد.

نکته ها

۱- از نحوه گفت وگوی عمر بن خطاب با ابوبکر فهمیده می شود که عمر بین نبوّت و عصمت انفکاکی نمی دیده است و از آنجا که درنظر او انعقاد قرار داد

ص: ۷۰

۱- ابن کثیر، السیرهْ النبویهْ، ج ۳، ص ۳۳۴، بیروت: دار المعرفهْ، چ اول، ۱۳۹۶.

۲- بحارالأنوار، ج ۲۰، ص ۳۳۳.

صلح با مشرکان خطا بود، این مسأله برایش مطرح شد که محمد یا پیامبر خداست - که در این صورت معصوم است - پس نباید چنین خطایی مرتکب شود یا پیامبر خدا نیست. با اینکه در صورت اعتقاد نداشتن به عصمت، احتمال سومی هم قابل طرح است، و آن اینکه پیامبر بوده ولی در این قضیه مرتکب خطا شده باشد.

۲- ابوبکر نیز در پاسخ عمر، بر عصمت پیامبرصلی الله علیه وآله تأکید می ورزد.

ذوالشهادتین

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله از سواء بن قیس محاربی، اسبی را خریداری نمودند امّا پس از چندی سواء بن قیس، این جریان را انکار کرد.

در این هنگام خزیمهْ بن ثابت انصاری - با وجود اینکه در هنگام معامله حضور نداشت - به نفع رسول خداصلی الله علیه وآله شهادت داد وجریان فیصله یافت. پس از آن، پیامبر به خزیمه فرمود:

«بر چه اساس شهادت دادی، با اینکه در موقع انجام معامله با ما نبودی؟»

خزیمه در پاسخ عرض کرد:

«انا اصدقک بخبر السماء ولا اصدقک بما تقول؟»(۱) ای

۱- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۳۸۰؛ محمد شمس الحق عظیم آبادی، عون المعبود شرح سنن ابی داوود، ج ۱۰، ص۲۰، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ دوم، ۱۴۱۵ه

رسول خدا! من تو را در نقل اخبار آسمانی راست گو می دانم؛ چگونه سخنان دیگرت را دروغ بشمارم؟

این جریـان، بر عصـمت پیامبر هم در ابلاغ وحی و هم در امور عادی زنـدگی دلالت دارد؛ زیرا مفهومش این است که تا وقتی من تو را در امور عادی زندگی راستگو ندانم، به ابلاغ وحی راستگو نمی دانم. اما حالا که درابلاغ وحی راستگو می دانم، در امور عادی زندگی نیز به طور قطع تو را راستگو می دانم.

و در نقل دیگر چنین آمده است:

«صدقتک بما جئت به وعلمت انک لاتقول الاّ حقا».(۱)

پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله سخن او را پسندیدند و برای قدردانی از شناخت و معرفت ژرف خزیمه نسبت به مقام عصمت، از آن پس شهادت او را به منزله شهادت دو نفر قرار دادند و به «ذوالشهادتین» معروف شد.(۲)

فخر رازی پس از نقل این قضیه می گوید:

اگر گناه بر انبیا جایز می بود، شهادت خزیمه جایز نبود.(۳)

۱- عز الـدین بـن الاـثیر ابی الحسن علی بن محمـد الجزری، اسـد الغـابهْ فی معرفهْ الصـحابه، ج۱، ص ۶۹۷، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۳ه
۲- شـریف مرتضـی در کتـاب الفصول المختاره، ص ۸۹ این قضـیه را در ارتبـاط با مالکیت یک شتر بیان می کنـد و شـهادت خزیمهْ بن ثابت را دلیل بر اعتقاد به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر می شمارد. (محقق کتاب)
۳- ر.ک: فخر الدین رازی، عصمهْ الأنبیاءعلیهم السّلام، ص ۱۴، قم: منشورات الکتبی النجفی، ۱۴۰۶.

از این حادثه هم به خوبی روشن می شود که اعتقاد به عصمت پیامبرصلی الله علیه وآله - هرچند در امور روزمره و عادی - برای اصحاب خاص رسول اکرم صلی الله علیه وآله امری مسلم بوده است و بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند(۱)، مسلمانان صدر اسلام، بین مقام نبوت و ویژگی های بشری پیامبر تفکیکی قایل نمی شدند؛ این گونه نبود که در حق آن حضرت «از نظر بشری» احتمال خطا و اشتباه بدهند، و تنها «از نظر نبوت» او را معصوم بدانند.

خطبه خلیفه اول

پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، ابوبکر در آغاز خلافت خود، خطبه ای برای مردم بدین مضمون خواند که رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت کرد، در حالی که حق هیچ کسی بر عهده او نبود؛ زیرا آن حضرت، معصوم از خطا بود:

«وکان صلی الله علیه وآله معصوماً من الخطأ».

بنابراین، آنچه از او انتظار داشتید، از من توقع نداشته باشید.(۲)

۱- ر.ک: أحمد الشلبی، مقارنهْ الأدیان ۳ (الإسلام)، ص ۱۱۲، قاهره: مکتبهْ النهضهْ المصریهْ، چ۱۲، ۱۹۹۷.

۲- بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۴۳۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۵۹؛ حسن یوسفیان، احمد شریفی، صحیفه عصمت، ص۲۹ - ۱۷، بی جا: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ اول، ۱۳۷۴.

آیا شیعه مبتکر اندیشه عصمت است؟

برخی از خاورشناسان و نیز روشنفکران اهل سنّت((۱)) با نادیده گرفتن پیشینه تاریخی این مسأله و ده ها آیه و روایت، این شبهه را مطرح نموده اند که شیعیان به منظور بالا بردن مقام امامان خویش، اندیشه عصمت را ساخته و به ترویج آن پرداخته اند. این افراد حتی آن دسته از دانشمندان اهل سنّت را که از عصمت پیامبرصلی الله علیه وآله و حضرت علی علیه السّلام طرفداری نموده اند و آثار فراوانی در این زمینه از خود به یادگار گذاشته اند، متأثر از شیعیان دانسته و می گویند: هرچند به طور کلّی معتقدات شیعه از نظر اهل سنّت مردود است اما تشیّع نفوذی قوی در بخش هایی از افکار و اعمال اهل سنّت داشته است. به همین دلیل سنّیان عقیده به نور الهی و معصومیّت امام را اتخاذ کرده و نه فقط علی، بلکه مولای علی، حضرت محمدصلی الله علیه وآله را مشمول آن نموده اند.(۲)

نکته ها

۱. همان گونه که اشاره شد، اندیشه عصمت، ریشه در کتاب و سنّت دارد.

ص: ۷۴

۱- ر.ک: احمد امین، ضحی الاسلام، الجزء الثالث، الباب الرابع، الفصل الثانی، ص ۶۶۱؛ دوایت م. رونلد سن، عقیدهْ الشیعهْ، ص ۳۲۹؛ حسن حنفی، من العقیدهْ الی الثورهْ، ج ۴، ص۱۹۵- ۱۸۷؛ العقائد و المذاهب الدینیه، ص۶۶۲ و ۶۵۹.

۲- ر.ک: هیلتون گیب، اسلام، بررسی تاریخی، ص ۱۴۳، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارت علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش.

۲. دفاع اهل بیت علیهم السّلام از عصمت پیامبران کمتر از عصمت امامان نبوده است. پرسش های مأمون در مورد عصمت انبیا و دفاعیه های امام رضاعلیه السّلام از عصمت انبیا و پاکی و طهارت آنان شاهدی بر این مطلب است.(۱)

۳. پرداختن به عصمت امام پس از مسلّم دانستن عصمت پیامبران صورت گرفته است؛ یعنی این گونه روایات در پی آنند تا عصمتی را که همگان درباره انبیا پذیرفته اند، برای ائمه اهل بیت علیهم السّلام نیز به اثبات برسانند.(۲)

۴. پیروی اهل سنّت از شیعیان بسیار دور از ذهن و ناسازگار با واقعیت های تاریخی است؛ زیرا نخست این که: اهل سنّت، جز شمار اندکی از آنان - مانند برخی از معتزلیان(۳) - علی علیه السّلام را معصوم نمی دانند.

دوم این که: اگر اعتقاد به عصمت بدعتی در دین به شمار می رفت، اهل سنت آن را دستاویزی محکم برای مبارزه با شیعه قرار می دادند، نه اینکه خودشان از آنان دنباله روی نمایند.

۵. تلاش بسیاری از اندیشمندان سنّی در دفاع از عصمت پیامبران، کمتر از شیعیان نبوده است، چنان چه فخررازی (۶۰۴-۵۴۴ ه- ق)، افزون بر نگارش کتاب «عصمهْ الانبیاء»، در تفسیر کبیر خود، چنان از این باور بنیادین جانبداری

۱- ر.ک: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضاعلیه السّلام، ج۱، ص ۱۶۲-۱۵۳، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ق.

۲- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۲۴۲.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۷۷-۳۷۶.

نموده است که شگفتی برخی از نویسندگان معاصر(۱) را بر انگیخته است. نه تنها این اندیشمند بزرگ قرن پنجم هجری، بلکه حتّی مسلمانان صدر اسلام نیز سخنانی در این باره به جا گذاشته اند؛ چنان که به مواردی از آن اشاره شد.

حقیقت عصمت

ماهیت و حقیقت عصمت چیست؟ چنانچه در تعریف اصطلاحی آن گذشت، متکلمان آن را «لطف الهی»(۲) تعریف نموده اند که خداوند شخص معصوم را از مشاعر و افکار و اعمال سیئه و غیر مناسب با مقامش، منزه قرار می دهد.(۳)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد:

«العصمه لطف یمتنع المکلف عند فعله من القبیح اختیاراً»(۴)

ص: ۷۶

۱- ر.ک: صبحی صالح، پژوهش هایی درباره قرآن و وحی، ترجمه: محمد مجتهد شبستری، ص۴۱، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۳، ۱۳۷۳ ش.

۲- «لطف» در لغت به معنای نیکی و اکرام است. (کتاب العین، ج ۷، ص ۴۲۹) و در اصطلاح متکلمین به فعل الهی می گویند که بندگان را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می کند؛ بطوری که اختیار را از او سلب نمی کند: «مایقرب المکلف معه من فعل الطاعه ویبعد عن فعل المعصیه ولم یکن له حظّ فی التمکین» (فاضل مقداد، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، ص ۱۴۹، هند: بمبئی، ۱۳۰۳هـق؛ الشیخ المفید، النکت الاعتقادیهْ، ص ۳۷، تحقیق: رضا المختاری، بیروت: دار المفید للطباعهْ والنشر والتوزیع، چ ۳، ۱۴۱۴).

۳- أحمد عز الدین، الامامهْ والقیادهْ، ص ۱۷۸، قم: مرکز المصطفی للدراسات، چ اول، ۱۳۷۵هـ

۴- رک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۷، ص ۸.

علامه حلی(۱) و فاضل مقداد معتقدند:(۲)

«عصمت لطف الهی است که خداوند آن را افاضه می کند و با وجود آن، فرد واجب را ترک نمی کند و مرتکب گناه نمی شود، اگرچه توان انجام دادن آنها را دارد».

مشهور فلاسفه گفته اند:

عصمت؛ ملکه و صفت راسخه نفسانی است که هم در مقام علم و هم در میدان عمل انسان دارای، آن را از گناه، خطا، سهو و نسیان باز می دارد(۳)و چنین انسانی هرگزصورت واقعی اشیاء از قلمرو فکر و اندیشه اش کنار نرفته و شعور و درک او خطا نمی کند(۴).

آنها عصمت را - گذشته از مقام اثبات - در مقام ثبوت و نفس الامر مطرح

ص: ۷۷

۱- علّامه الحلّی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۸، تحقیق: حسن حسنزاده آملی، قم، مؤسسهْ النشر الإسلامی، بی تا.

۲- ر.ک: ارشاد الطالبیین، ص ۱۴۹ و ر.ک: اللوامع الالهیه، ص۲۴۳.

۳- ر.ک: المیزان، ج ۸، ص ۱۴۲؛ ر.ک: جعفر سبحانی، مع الشیعهْ الامامیهْ فی عقائدهم (:www.tebyan.net ۸/۴/۱۳۸۲)، ص ۱۵؛ در شرح الأسماء الحسنی عصمت را این گونه تعریف نموده است: «فهی کیفیه روحانیه یمتنع بها صدور الخطا عن صاحبها لعلمه بمثالب المعاصی ومناقب الطاعات»، ج۲، ص ۳۶، الملا هادی السبزواری، شرح الاسماء الحسنی، قم: منشورات مکتبه بصیرتی، طبعه حجریه.

۴- ر.ک: جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۵، ص۱۷، قم: مؤسسه امام صادق، چاپ دوم، ۱۳۸۳.

می کنند، بر خلاف متکلّمان که بیشتر آن را در مقام اثبات مطرح می کنند؛ یعنی عصمت از ویژگی های نفس پیامبران است. بنابراین، برهان فیلسوفان سطح برتری از عصمت را نسبت به دلیل متکلمان ثابت می کند. از این رهگذر، وقتی نفس به مرحله «عقل مستفاد» و «بالفعل» نایل آمد، همه علوم و حقایق و ویژگی های نبوّت را دارا می شود.(۱)

محقق طوسی گفته است:

«إنها ملکه لایصدر عن صاحبها معها المعاصی و هذا علی رأی الحکماء».(۲)

قاضی عضدالدین ایجی نیز گفته است:

«وهی عند الحکماء ملکه تمنع عن الفجور».(۳)

«عصمت از نظر حکما ملکه ای است که مانع انجام گناهان است».

وی آن گاه به اسباب پیدایش این ملکه اشاره کرده و گفته است:

این ملکه به واسطه علم به پی آمدهای ناگوار گناهان و

۱- ر.ک: آیت الله عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن) تحقیق و تنظیم: علی زمانی قمشه ای (قم: اسراء، چ اول، ۱۳۸۱)، ج۳، ص ۲۳۶.

۲- خواجه نصیر الدین طوسی، تلخیص المحصّل المعروف به نقد المحصل، ص ۳۶۹، بیروت: دار الاضواء، چ ۲، ۱۴۰۵.

۳- شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۱؛ اللوامع الالهیهْ، ص ۲۴۴.

نتایج ارزشمند طاعات و عبادات حاصل می شود و در اثر وحی الهی در مورد اوامر و نواهی، مورد تأکید قرار می گیرد:

«و تحصل بالعلم بمثالب المعاصی و مناقب الطاعات وتتأکد بتتابع الوحی بالأوامر و النواهی».(۱)

تفتازانی در «شرح المقاصد» تعریف فلاسفه را چنین نقل می کند:

«هی ملکه تمنع الفجور مع القدره علیه».(۲)

مصلح الدین «کستلی» (متوفای۹۰۱)، این تعریف را برای عصمت، مخالف عقائد اهل سنت دانسته و می گوید:

«واما تفسیرها بملکه تمنع عن الفجور فهو لایستقیم علی اصول اهل السنه».(۳)

«تفسیر عصمت به صفت کمالی که معصوم را از ارتکاب گناه باز می دارد، با اصول اهل سنت مطابق نیست».

مقصود او از اهل سنت همان اشاعره است که به جمود در ظواهر کتاب و

۱- همان.

۲- سعد الدین مسعود بن عمر بن عبدالله التفتازانی، شرح المقاصد فی علم الکلام، ص۱۶۰، پاکستان: دار المعارف النعمانیهٌ، چ۱، ۱۴۰۱ه ق.

۳- ر.ک: حواشی شرح عقائد نسفیه، ص ۱۸۴.

سنت معروف هستند اما به اعتقاد برخی از علمای اهل سنّت ملکه دانستن عصمت بر مبنای اشاعره نیز قابل تفسیر و توجیه است.

مولوی عبدالعزیز فرهاری(۱) پس از آوردن تعریف اشاعره و حکما می نویسد:

«تطبیق نظریه حکما بر اصول اهل سنت آسان است؛ به این بیان که عصمت ملکه ای است نفسانی که خداوند آن را در انسان می آفریند و سبب عادی برای نیافریدن گناه در او خواهد بود».(۲)

سه دیدگاه پیشین بر این که معصوم برای انجام دادن معصیت توانایی دارد، توافق دارند اما دیدگاه اشاعره این است که عصمت قدرت بر طاعت و قدرت نداشتن بر معصیت است و فرد معصوم از نظر آفرینش جسمانی و روحانی با دیگر افراد بشر متفاوت است و همین تفاوت، منشأ امتناع صدور معصیت از اوست؛ یعنی ساختار آفرینشی او مستلزم نداشتن اختیار است.(۳)

نظریه دیگری که به ابوالحسن اشعری نسبت داده شده، این است که

۱- وی، از علمای برجسته ماتریدی است و کتاب شرح العقائد النسفیه تألیف سعدالدین تفتازانی را شرح و آن را «النبراس» نامیده است. وی در سال ۱۲۳۹ ه.ق، وفات کرده است.

۲- النبراس، پاکستان، مکتبهٔ حقانیهٔ و مکتبهٔ امدادیهٔ، ص ۵۳۲.

۳- ر.ک: تلخیص المحصل، ص ۳۶۸؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۱.

معصوم از نظرآفرینشی با دیگر افراد یکسان است ولی عصمت عبارت است از قدرت داشتن بر انجام دادن طاعات و نداشتن قدرت بر انجام دادن معصیت.(۱)

محققان عصمت را به صورت زیر تعریف می کنند:

«قوه تمنع الانسان عن الوقوع فی الخطأ، وتردعه عن فعل المعصیه واقتراف الخطیئه».(۲)

این ملکه نفسانی، در مقام عمل عالی ترین درجه تقواست. گرچه ممکن است عصمت علمی را نیز تقوای علمی نامید ولی تقوا (خویشتن داری)، فعل اختیاری انسان و از مسایل عقل عملی است که اراده در آن دخالت دارد، درصورتی که علم با حاصل شدن مقدماتش ضرورت پیدا می کند.(۳)

بنابراین عصمت یک حالت راسخ در نفس معصوم یا یک ملکه نفسانی است که مانند دیگر ملکات نفسانی از قبیل شجاعت، عفت و سخاوت برای خود آثار ویژه ای دارد که هرگز از آن جدا نمی شود.(۴)

۱- همان، ص ۳۶۸؛ ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، ص ۳۰۱، اللوامع الالهیهْ، ص۲۴۴.

۲- المیزان، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳- ر.ک: آیت الله عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، (سیره رسول اکرم در قرآن)، ج ۹، ص ۱۷، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲، ۱۳۷۹؛ ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص۱۲.

۴- ر.ک: همان، ج ۵، ص ۱۲و۱۳.

حال انسان در سایه چه عاملی دارای چنین ملکه عالی می گردد؟ بحث دیگری است که در منشأ عصمت به آن پرداخته خواهد شد.

فرق عصمت با عدالت

عصمت مانند عدالت نیست و دست کم در موارد زیر با هم تفاوت دارند:

۱. رتبه وجودی عدالت، ضعیف تر از عصمت است. عدالت، گرچه مانع از صدور گناه می شود ولی میل به گناه را از بین نمی برد. بنابراین، گرچه بیشتر اوقات از شخص عادل، گناه سر نمی زند اما هر لحظه احتمال صدور گناه از شخص عادل وجود دارد؛ به این معنی که گاهی از او معصیت سر می زند ولی با وجود عصمت، گرچه قدرت بر گناه دارد ولی صدور معصیت، ممتنع است و این امتناع، به سبب نداشتن میل به سوی گناه است.(۱)

۲. سهو و نسیان و غفلت با عدالت تزاحم ندارد. از این رو، انسان عادل گاهی از روی اشتباه یا غفلت، مال کسی را تصرف می کند؛ اما این امور با ملکه عصمت منافات

دارد و معصوم، هیچگاه دچار سهو و نسیان و غفلت نمی شود.

۳. عدالت از ملکه های عملی است، نه علمی. عدالت در ملکه های علمی

۱- ر.ک: جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، بررسی دیدگاه امامیه، معتزله و اشاعره، ص۱۵۶- ۱۵۴، زیر نظر دکتر محمود یزدی مطلق (فاضل)، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چ اول، ۱۳۸۴ش.

راه ندارد و شخص عادل، همه چیز را نمی داند و در دانسته هایش اشتباه رخ می دهد؛ مثلًا دو مرجع تقلید عادل، ممکن است در مسأله ای، دو فتوای مخالف یکدیگر صادر کنند و به طور قطع ما می دانیم یک کدام از دو فتوا اشتباه است؛ اما این اشتباه، زیانی به عدالت آنها وارد نمی کند. البته عدالت در بخش اندیشه صحیح بی اثر نیست ولی ملکه عصمت، هم در عقل نظری حضور دارد و هم در عقل عملی و انسان معصوم، هم در منطقه علم و دانش مصون و هم در قلمرو عمل و گرایش محفوظ است.(۱)

منشأ عصمت

اشاره

چه عاملی باعث شده است تا این ملکه نفسانی برای معصومین حاصل شود و آنها از ارتکاب گناهان و حتی خطا و نسیان مصون بمانند؟

در پاسخ به این سؤال اقوال مختلفی وجود دارد. اما از میان آنها نظریه ای کامل و مقبول است که به دو سؤال اساسی زیر پاسخ دهد:

۱. چه عامل یا عواملی موجب می شود تا معصومان در مقام عمل به اختیار خود آلودگی ها را ترک کنند و از خطا و نسیان نیز در امان باشند؟

۲. عامل مذکور با اختیار خود معصوم تحصیل شده یا اعطای آن موهبتی الهی است؟

۱- ر.ك: وحی و نبوت در قرآن، ص۱۹۸.

برای یافتن پاسخ مناسب برای دو سؤال یاد شده، به بررسی چند نظریه درباره منشأ عصمت می پردازیم:

الف – نیافریدن گناه

اشاره

اشاعره که تمام افعال را بدون واسطه به خداوند نسبت می دهند، معتقدند که خداوند در اعمال معصوم فعل گناه را خلق نمی کند.

قاضی عضد الدین ایجی می نویسد:

«وهی عندنا ان لا یخلق الله فیهم ذنباً».(۱)

تفتازانی (متوفای۷۲۹هـق) می نویسد:

«ومن اصحابنا مَن قال: العصمه أن لا یخلق الله تعالی فی العبد الذنب».(۲)

نقد و بررسی

طبق این تعریف عصمت یک امر عدمی است که منجر به جبر می شود. به همین دلیل تفتازانی برای رهایی از این مشکل در شرح «عقاید نسفیه» چنین می نویسد:

«العصمه ان لا یخلق الله تعالی الذنب فی العبد مع بقاء

۱- رک: شرح المواقف، ج۸، ص ۲۸۰.

۲- شرح المقاصد فی علم الکلام، ج۲، ص ۱۶۰.

قدرته و اختیاره».(۱)

«عصمت این است که خدا در زندگی بنده خود گناهی نیافریند، در حالی که قدرت و اختیار او نسبت به گناه باقی باشد».

ولی باز هم مشکل جبر حل نمی شود؛ زیرا ابتدا و انتهای عبارت نقیض یکدیگرند؛ چنین تفسیری ناشی از سوء تفسیر «توحید در خالقیت» است. در حالی که اگر در آیات قرآن و احادیث خاندان رسالت دقت می کردند، راهی جز این را بر نمی گزیدند؛ زیرا معنی توحید در خالقیت، حصر خالقیت؛ بالاصالهْ و بالاستقلال در اختیار خداوند است نه همه نوع خالقیت؛ بلکه انسان ها نیز در پرتوقدرت و توان او از خالقیت های تَبَعی و غیر استقلالی برخوردارند.

ابوالحسن اشعری در کتاب «مقالات الاسلامیین» عقاید اصحاب حدیث و اهل سنت را به گونه ای بیان کرده که با توجه به آن از تفسیر عصمت، به صورتی که تفتازانی انجام داده جای شگفتی نخواهد ماند.(۲)

۱- نجم الدین ابی حفص عمر بن محمد نسفی، شرح عقاید نسفیه، ص ۱۸۵، شرح: سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی، ط آستانه.

۲- «وقالوا انه لا یکون فی الارض من خیر ولا شر الا ما شاء الله وان الاشیاء تکون بمشیئه الله... وقالوا ان احدا لا یستطیع ان یفعل شیئا قبل ان یفعله او یکون احد یقدر ان یخرج عن علم الله او ان یفعل شیئا علم الله انه لا ـ یفعله واقروا انه لا خالق الا الله وان سیئات العباد یخلقها الله وان اعمال العباد یخلقها الله عز وجل وان العباد لا یقدرون ان یخلقوا شیئا وان الله سبحانه وفق المؤمنین لطاعته وخذل الکافرین ولطف بالمؤمنین ونظر لهم واصلحهم وهداهم ولم یلطف بالکافرین ولا ـ اصلحهم ولا ـ هداهم ولو اصلحهم لکانوا صالحین ولو هداهم لکانوا مهتدین وان الله سبحانه یقدر ان یصلح الکافرین ویلطف بهم حتی یکونوا مؤمنین ولکنه اراد ان لا ـ یصلح الکافرین ویلطف بهم حتی یکونوا مؤمنین ولکنه اراد ان یکونوا کافرین... وان الخیر والشر بقضاء الله وقدره ویؤمنون بقضاء الله وقدره خیره وشره حلوه ومره ویؤمنون انهم لا ـ یملکون لأنفسهم نفعا ولا ـ ضرا الا ما شاء الله» أبی الحسن الأشعری، مقالات الإسلامیین واختلاف المصلین، ج۱، ص ۲۹۲-۲۹۱، تحقیق: هلموت ریتر، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، چ۳، بی تا.

ب – آفرینش طاعت

اشاره

برخی دیگر از اشاعره مانند تفتازانی و امام الحرمین جوینی معتقدند که خداوند در افعال معصوم فقط طاعت ها را می آفریند:

«اللطف و التوفیق قدره الطاعه و الخذلان خلق قدره المعصیه و العصمه هی التوفیق بعینه ...کذا ذکره إمام الحرمین و قال ثم الموفق لا- یعصی إذ لا- قدره له علی المعصیه و بالعکس و مبناه علی أن القدره مع الفعل ولیست نسبته إلی الطرفین علی السواء»(۱)

نقد و بررسی

این نظر با نظریه قبل، در واقع دو روی یک سکه است با این تفاوت که آن سلبی بود و این ایجابی است پس باز هم عصمت به فعل خداوند برمی گردد و موجب جبر می شود.

ص: ۸۶

۱- شرح المقاصد فی علم الکلام، ج۲، ص ۱۵۹.

ج – علم معصوم به عواقب گناه

اشاره

برخی منشأ عصمت را علم شخص معصوم – علمی که واقع نمائی آن به قدری قوی و شدید باشد که آثار گناه را در نظر معصوم مجسم کند و آن را با دیده دل، موجود و محقَق ببیند – به عواقب شوم گناه و معصیت می دانند که در این حالت صدور گناه و معصیت از وی به صورت یک محال عادی درمی آید.(۱) همان طور که انسان های عادی هرگز خود را با ارتکاب زشتی های روشن، آلوده نمی کنند، روش انسان های والا و حکیم که از دانایی و حکمت سرشاری برخوردارند، نیز چنین است مگر آنکه عقل و خرد خود را از دست داده باشند.

در کلام امیرمؤمنان علیه السّلام آمده است: «قرنت الحکمه بالعصمه».(۲) به همین دلیل قبح قبیح کافی است که انسان حکیم را از دست یازیدن به آن بازدارد.

علامه طباطبایی رحمه الله می نویسد:

«الامر الذی تتحقق به العصمه نوع من العلم... علم مانع من الضلال».

«این موهبت الهی که ما آن را قوّه عصمت می نامیم، نوعی «علم و شعور» است که برخلاف سایر علوم هیچ گاه مغلوب یکی از قوای دیگر نمی شود، بلکه همواره غالب بر

۱- ر.ک: المیزان، ج ۲، صص ۷۸، ۸۲، ۱۳۹.

۲- علی بن محمد اللیثی الواسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۷۱، تحقیق: حسین الحسینی البیرجندی، قم: دار الحدیث، چ اول، ۱۳۷۶ش.

آنهاست و آنها را در استخدام خود دارد. ازاین رو، پیوسته صاحبش را از گمراهی و خطا باز می دارد».(۱)

شخص معصوم جهنم را می بیند و در اثر شهود شعله های دوزخ از تماس با آن جداً خودداری می کند؛ زیرا او به مقام یقین رسیده است؛ {کَلاَّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ}.(۲) آن سان که پزشک حاذق، فرایند یک بیماری واگیر و خطرناك و میکروب های کشنده را در بدن بیمار می بیند و هرگز از نیم خورده این بیمار نمی خورد و با او تماس مستقیم بر قرار نمی کند یا این که انسان عاقل هرگز دست خود را به دهان مار سمّی نزدیک نمی کند.(۳)

مرحوم فاضل مقداد می نویسد:

«و لبعضهم کلامٌ حسن جامع هناقالوا: العصمه ملکه نفسانیه یمنع المتصف بها من الفجور مع قدرته علیه وتتوقف هذه الملکه علی العلم بمثالیب المعاصی و مناقب الطاعات، لأن العفه متی حصلت فی جوهر النفس واضاف الیها العلم التام بها فی المعصیه من الشقاوه والطاعه من السعاده، صار ذلک العلم موجباً لرسوخها فی النفس، فتصیر ملکه».(۴)

۱- ر.ک: المیزان، ج ۵، ص ۷۴-۷۳.

۲- التکاثر/۶- ۵.

۳- وحی و نبوت در قرآن، ص۲۳۹.

۴- اللوامع الالهیهْ فی مباحث الکلامیهً، ص ۲۴۴.

«بعضی کلام جامع و خوبی در این باره دارند. به گفته آنها عصمت ملکه ای نفسانی است که صاحب آن را با وجود قدرت بر گناه از گناه باز می دارد و این ملکه متوقف است بر علم به زشتی های گناهان و خوبی های عبادات و طاعت ها؛ زیرا عفت هرگاه در نفس حاصل شود و علم تام به آنچه درمعصیت از شقاوت است و علم به سعادتی که در طاعت است، این علم باعث رسوخ این صفات در نفس می شود و ملکه می گردد».

بنابراین به نظر می رسد که مبدأ و منشأ عصمت، چنانچه بزرگانی مانند فاضل مقداد، علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی گفته اند، علم شهودی به عواقب گناه و معصیت و زشتی آنهاست.

نقد و بررسی

عصمت هم در بُعد علمی مطرح می شود و هم در بعد عملی؛(۱) گرچه عصمت عملی ناشی از عصمت علمی است اما انجام دادن یا ترک آگاهانه در اعمال نیاز به دو چیز دارد؛ علم و گرایش. علم تنها بدون گرایش علت تامه انجام دادن عمل نمی شود، مگر آنکه خود علم گرایش را ایجاد کند؛ ولی این کلیت ندارد. این گونه نیست که اگر علم به وجود آمد، گرایش به طور حتم به

ص: ۸۹

۱- آیت الله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره رسول اکرم صلی الله علیه وآله)، ص ۵.

دنبال آن ایجاد گردد؛ زیرا قرآن افرادی را مثال می زند که علم داشتند اما گرایش در آنها به وجود نیامد.

خداوند درباره یهودیان می فرماید: آنها پیامبر خاتم را مانند فرزندان خود می شناختند اما به او ایمان نمی آوردند:

{الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ اَبْنَاءهُمْ وَإِنَّ فَرِیقاً مِّنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ}(۱)

«کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده ایم پیامبر را همچون فرزندان خود می شناسند ولی جمعی از آنان حق را آگاهانه کتمان می کنند».

درباره فرعون و پیروان او می فرماید:

{فَلَمَّا جَاءتْهُمْ آیَاتُنَا مُبْصِرَةً(۲)) قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ وَجَحَدُوا(۳) بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا اَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ}(۴).(۵)

هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آنها آمد،

ص: ۹۰

۱- بقره /۱۴۶.

۲- مبصرة: یعنی روشن و آشکار، لسان العرب، ج ۴، ص ۶۵.

۳- جحد: به معنای نفی (انکار) چیزی است که در قلب اثبات شده و یا اثبات چیزی است که در قلب نفی شده است. (مفردات، ص ۱۸۷).

۴- نمل /۱۴- ۱۳.

۵- ر.ک: المیزان، ج ۱۵، ص۳۴۶.

گفتند: «این سحری است آشکار!»؛ و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند! پس بنگر سرانجام تبهکاران (و مفسدان) چگونه بود!

آنها به پیامبری موسی یقین داشتند امابه سبب ستم و تکبر او را انکار می کردند.

درباره بلعم باعورا می فرماید:

{وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِیَ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ}.(۱)

«و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد»!

از سیاق کلام بر می آید که معنای آوردن آیات، تلبس به پاره ای از آیات انفسی و کرامات خاصه باطنی است، به آن مقداری که راه معرفت خدا برای انسان روشن گردد و با داشتن آن آیات و آن کرامات، دیگر درباره حق شک و ریبی برایش باقی نماند و معنای «انسلاخ» بیرون شدن یا کندن هر چیزی است از پوست و جلدش، و این تعبیر کنایه استعاری از این است که آیات چنان در

۱- اعراف / ۱۷۵.

بلعم بـاعورا رسوخ داشت و وی آن چنـان ملازم آیـات بود که با پوست بـدن او آمیخته شـده بود و به سـبب خبث درونی که داشت از جلـد خود بیرون آمـد و بعـد از انسـلاخ از آیات خـدا، شـیطان کنترل او را در دست گرفت و راه رشـد را گم کرد و متحیر شد و نتوانست خود را از ورطه هلاکت رهایی بخشد و بدین گونه از طریق منتهی به مقصد، خارج شد.(۱)

بنابراین علم به تنهایی، علت تامه فعل نیست، هر چند به مرز یقین و شهود رسیده باشد.(۲)و(۳)

د – شناخت جمال و عظمت خدا

اشاره

انسـان معصـوم بـا علم ویژه ای که به صـفات جمـال و جلاـل خداونـد دارد، جمـال محبـوب، وجود او را فرا می گیرد و جز به رضای محبوب نمی اندیشد

ص: ۹۲

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۳۲.

۲- ر.ک: صحیفه عصمت، ص ۴۹.

۳- با توجه به آیات مطرح شده می توان به مهمترین عامل در عصمت پی برد و آن پاک بودن از صفات رذیله و هوای نفسانی است. امام باقرعلیه السّلام در ادامه بیان قضـیه بلعم باعورا می فرماید: «الاصل فی ذلک بلعم، ثم ضـربه الله مثلاً لکلّ مؤثر هواه علی هـدی الله مـن اهـل القبلـه» مهـم تریـن مؤلفه ای که در آیه تطهیر به آن اشـاره شـده، همین حقیقت است و به همین دلیل خدای متعال در قرآن کریم اهمیت تزکیه نفس از صـفات رذیله را در سوره شمس بعد از ۱۱ قسم بیان کرده است؛ زیرا پایه و اساس هر گناه و خطایی صفات رذیله است. (محقق کتاب)

و از هرچه در تضاد با خشنودی اوست، نفرت دارد و چون این علم در نهایت شدت است، حُب به خداوند نیز در بالاترین درجه است؛ در نتیجه هرگز میل به گناه در او پدید نمی آید. پس ارتکاب گناه از معصوم امکان وقوعی نخواهد داشت.(۱)

حضرت علی علیه السّلام در مناجات خود با خدای تعالی عرض می کند:

«ما عبدتک خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنتک، انما وجدتک اهلاً للعباده فعبدتک»(۲).

نقد و بررسی

اشکال نظریه قبل در این جا نیز وارد است؛ زیرا علم بدون گرایش، زمینه ساز انجام عمل نمی شود. علاوه بر اینکه به ریشه این عامل - توجه به عظمت خدا - اشاره نکرده است که چگونه این توجه به عظمت خداوند و عشق و علاقه به ذات او برای برخی حاصل می شود و برای برخی دیگر نه. بنابراین، این نظریه گرچه به سؤال نخست پاسخ داده است اما سؤال دوم همچنان بدون پاسخ باقی است.(۳)

۱- ر.ک: علی ربانی گلپایگانی (عصمت امام از دیدگاه خرد)، مجله انتظار، ش ۱۲-۱۱، ص۷۷.

۲- بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶، بیروت. (محقق کتاب)

۳- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص۵۹.

ه – تقویت قوه عاقله

اشاره

گروهی عصمت را نتیجه تقویت قوه عاقله در انسان می دانند. آنها می گویند:

در انسان سه قوه وجود دارد؛ عقلیه، شهویه و غضبیه. جمیع قوای نفس منقاد عقلند. از عقل فی نفسه، قبیح و معصیت صادر نمی شود. اگر این قوه در کسی تقویت شود، ارضای تمام امیال از دریچه گرایش عقلانی عبور می کند و مجالی برای گناه و نافرمانی باقی نمی ماند.(۱)

نقد و بررسی

اگر شأن قوه عاقله فقط ادراک و علم باشد، اشکال های نظریه های قبلی در این جا نیز وارد خواهد بود اما اگر در قوه عاقله گرایش نیز وجود داشته باشد، می تواند منشأ عصمت باشد. ولی این سؤال همچنان باقی است که چرا در گروه خاصی این گرایش عقلانی بر سایر قوا مسلط بوده و مقهور آنها نمی شوند؟(۲)

و – اراده و انتخاب

اشاره

برخی منشأ عصمت را اراده و انتخاب انسان می دانند که با تکرار اعمال

۱- ر.ک: گوهر مراد، ص۳۷۹؛ مولی محمد مهدی نراقی، انیس الموحدین، تصحیح: قاضی طباطبایی، بی جا: انتشارات الزهراء، ۱۳۶۳ش، ب ۳، ف ۲، ص ۹۹.

۲- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص۵۹-۶۰.

خیر باعث تقوا می شود و اگر ملکه تقوا و عدالت تقویت یافته و به اوج خود برسد، باعث عصمت می شود. استاد محمدی ری شهری می نویسد:

«عامل اصلی و ریشه واقعی ملکه عصمت، اراده و انتخاب انسان است... که با تکرار عمل صالح و اجتناب از محرمات، انسان را...

به تقوا و... از تقوا به مرحله یقین می رساند و انسان با وصول به مرتبه یقین - که نقطه اوج تکامل آدمی است - نه تنها حقایق هستی و از جمله مفاسد محرمات را می داند، بلکه می یابد و لمس می نماید».(۱)

نقد و بررسی

این نظریه بر خلاف نظر نخست، علم و آگاهی را نادیده گرفته یا کم رنگ کرده است. بنابراین نمی توان اراده و انتخاب را به تنهایی منشأ عصمت دانست؛ زیرا فعل بدون آگاهی و ادراک، معصوم بودن از خطا را تضمین نمی کند.(۲)

ز - تسدید روح القدس

به برخی از روایات که عامل عصمت را روح القدس می داند، توجه کنید:

۱- استاد محمد محمدی ری شهری، فلسفه وحی و نبوت، (قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶)، ص۲۱۸-۲۱۹.

۲- ر.ك: پژوهشی در عصمت معصومان، ص۶۱.

۱- ابو بصیر می گوید:

از امام صادق علیه السّلام درباره آیه مبارکه {وَكَذَٰلِكَ اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ اَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِى مَا الْكِتَابُ وَلاَ الإِيمَانُ}(۱) پرسیدم: امام فرمود: «خلق من خلق الله(۲) عزوجل أعظم من جبرئیل ومیکائیل، کان مع رسول الله صلی الله علیه وآله یخبره ویسدده وهو مع الائمه من بعده».(۳)

«روح، آفریده ای از آفریدگان خدای عزوجل است که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل و همراه پیامبرصلی الله علیه وآله بود و به او گزارش می داد و او را محافظت می کرد و او بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله همراه أئمه علیهم السّلام است».

این خلق از ملائکه نیست؛ زیرا در حدیث دیگر در آینده به این امر تصریح می کند و دیگر از این جهت که روح به حسب رتبه و علم از جبرئیل و میکائیل بزرگتر است و حال آنکه ثابت نشده است که احدی از ملائکه بزرگ تر از آن دو باشد.

۲- اسباط بن سالم گوید:

من در محضر امام علیه السّلام بودم که مردی از اهل هیت

۱- شوری/۵۲.
۲- ملا محمد صالح المازندرانی، شرح أصول الکافی، ج ۶، ص ۶۲.
۳- محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳، کتاب الحجهْ باب «الروح التی یسدد الله به الأئمه علیهم السّلام»، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری (طهران: دار الکتب الإسلامیه، چ ۵، ۱۳۶۳ ش).

(شهری بوده در عراق و در کنار فرات) در مورد آیه مبارکه {وکذلک أوحینا إلیک روحا من أمرنا} از امام علیه السّلام سؤال نمود.

امام فرمود: «منذ أنزل الله عزوجل ذلک الروح علی محمدصلی الله علیه وآله ما صعد إلی السماء وإنه لفینا».(۱)

«از زمانی که خداوند (عزوجل) این روح را بر محمدصلی الله علیه وآله نازل کرد، دیگر به آسمان بر نگشت و همانا آن روح در ما است».

۳- عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قال:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ علیه السّلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: {یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی} قَالَ: خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ کَانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وآله وَهُوَ مَعَ الأَئِمَّهِ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَکُوتِ».(۲)

«ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السّلام در مورد آیه مبارکه {یسألونک عن الروح قل الروح من أمر ربی} پرسیدم، حضرت فرمود: آفریده ای است بزرگ تر ازجبرئیل و میکائیل، او با رسول خداصلی الله علیه وآله بود، او با أئمه است و او از ملکوت است».

۱- همان.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۴- عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ علیه السّلام یَقُولُ: {یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی} قَالَ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَمِیکَائِیلَ لَمْ یَکُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَی غَیْرِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه وآله(۱) وَ هُوَ مَعَ الأَئِمَّهِ یُسَدِّدُهُمْ وَ لَیْسَ کُلُّ مَا طُلِبَ وُجِدَ»(۲)و(۳)

«ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت: «یسألونک عن الروح قل الروح من أمر ربی»، فرمود: آفریده ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که به جز محمد با هیچ کس از گذشتگان نبوده و او با أئمه علیهم السّلام است و آنها را استوار می کند و اینگونه نیست که هرچیزی خواسته شود، یابیده شود. (یعنی شاید غیر معصومین علیه السّلام نیز این مقام را طلب نموده باشند یا طلب نمایند و لکن به آنها داده نمی شود)».

۱- زیرا هرکس این آفریده با او باشد، عالم به تمام اشیاء است و جز محمدصلی الله علیه وآله انبیای سابق عالم به جمیع اشیا نبودند. (مولی محمد صالح المازندرانی، شرح أصول الکافی، ج ۶، ص۷۶).

۲- کأنه قیل کون هذا الخلق مع أحد أمر عظیم یوجب رفعه محله ونظر جمیع الأنبیاء فی عروجه إلی المقامات العالیه فلم لم یکن معهم؟ فأجاب بأنه لیس کل ما طلب وجد، لأن وجوده مشروط بشروط وهو بلوغ الطالب غایه الکمالات البشریه التی لا غایه فوقها والبالغ إلیها هو محمدصلی الله علیه وآله وأوصیاؤه الطاهرون علیهم السّلام. (مولی محمد صالح المازندرانی، شرح أصول الکافی، ج۶، ص۷۶).

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۵- عَنْ أَبِی حَمْزَهْ قَالَ:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ علیه السّلام عَنِ الْعِلْمِ أم هُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أفْوَاهِ الرِّجَالِ أمْ فی الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَءُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ قَالَ الأمْرُ أعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أوْجَبُ أمَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللهِ عَزَّ وَ

جَلَّ: {وَكَذلِكَ أوْحَيْنا إلَيْكَ رُوحاً مِنْ أمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتابُ وَ لا الايمانُ} ثُمَّ قَالَ أیَّ شَیْ ءٍ يَقُولُ أصْحَابُكُمْ فِی هَذِهِ الآيَهِ أَم يُقِرُّونَ أنَّهُ كَانَ فِی حَالٍ لا يَدْرِی مَا الْكِتَابُ وَ لا الإيمَانُ فَقُلْتُ لا أدْرِی جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ لِی بَلَی قَدْ كَانَ فِی حَالٍ لا يَدْرِی مَا الْكِتَابُ وَ لا الإيمَانُ حَتَّی بَعَثَ اللهُ تَعَالَی الرُّوحَ الَّتِی ذُكِرَ فِی الْكِتَابِ فَلَمَّا أوْحَاهَا إلَيْهِ عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَ الْفَهْمَ وَهِیَ الرُّوحُ الَّتِی يُعْطِيهَا اللهُ تَعَالَی مَنْ شَاءَ فَإذَا أعْطَاهَا عَبْداً عَلَّمَهُ الْفَهْمَ».(۱)

ابوحمزه می گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره علم امام پرسیدم که آیا امام آن علم را از رجال علم فرا می گیرد یا آنکه نزد شما کتابیست که آنرا می خوانید و فرامی گیرید؟ امام فرمود: این مطلب از آنچه تو گفتی بزرگ تر و استوارتر است. مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید: {وكذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا ما كنت تدری ما الكتاب ولا الايمان}. سپس امام فرمود:

ص: ۹۹

۱- همان، ص ۲۷۴.

اصحاب شما درباره این آیه چه می گویند؟ آیا معتقدند که پیامبر کتاب و ایمان را نمی دانست؟ گفتم: فدای شما شوم نمی دانم چه می گویند. امام به من فرمود: آری! پیامبر در حالی به سر می برد که نمی دانست کتاب و ایمان چیست تا آنکه خداوند متعال روحی را که از آن در قرآن یاد نموده، فرستاد؛ زمانی که خداوند روح را به سوی پیامبر فرستاد بواسطه آن علم و فهم آموخت و آن همان روحیست که خداوند به هرکس بخواهد عطا می کند و چون آن را به بنده ای عطا کند به او فهم آموزد».

۶- عن سعد الاسکاف قال:

«أَتَی رَجُلٌ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام یَسْأَلُهُ عَنِ الرُّوحِ أَلَیْسَ هُوَ جَبْرَئِیلَ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام جَبْرَئِیلُ علیه السّلام مِنَ الْمَلائِکَهِ وَ الرُّوحُ غَیْرُ جَبْرَئِیلَ فَکَرَّرَ ذَلِکَ عَلَی الرَّجُلِ فَقَالَ لَهُ لَقَدْ قُلْتَ عَظِیماً مِنَ الْقَوْلِ مَا أَحَدٌ یَزْعُمُ أَنَّ الرُّوحَ غَیْرُ جَبْرَئِیلَ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام إِنَّکَ ضَالٌّ تَرْوِی عَنْ أَهْلِ الضَّلالِ یَقُولُ اللهُ تَعَالَی لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه وآله أتی أَمْرُ اللهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ یُنَزِّلُ الْمَلائِکَهَ بِالرُّوحِ وَ الرُّوحُ غَیْرُ الْمَلائِکَهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ».(۱)

«سعد اسکافی (کفّاش) می گوید: مردی خدمت امیر

۱- الکافی، ج۱، ص ۲۷۴؛ نحل/۱-۲.

المؤمنین علیه السّلام آمد و درباره روح پرسید: آیا او همان جبرئیل نیست؟ امیرالمؤمنین علیه السّلام به او فرمود: جبرئیل علیه السّلام از ملائکه است و روح غیر جبرئیل است و این سخن را تکرار نمود. آن مرد گفت: همانا سخن بزرگی گفتی هیچ کس عقیده ندارد که روح غیر از جبرئیل است. امیرالمؤمنین علیه السّلام به او فرمود: تو خود گمراهی و از اهل گمراهی روایت می کنی. خداوند متعال به پیامبر می فرماید: «فرمان خدا (برای مجازات مشرکان و مجرمان)، فرا رسیده است برای آن عجله نکنید! منزّه و برتر است خداوند از آنچه همتای او قرار می دهند!؛ فرشتگان را با روح (الهی) بفرمانش بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل می کند (و به آنها دستور می دهد) که مردم را انذار کنید (و بگویید:) معبودی جز من نیست از (مخالفت دستور) من، بپرهیزید! پس روح غیر از ملائکه است».

از این روایات استفاده می شود که عامل عصمت که به پیامبران از نظر گفتار ورفتار استقامت و استواری می بخشد، یک عامل خارجی به نام «روح القدس» است که با پیامبرصلی الله علیه وآله بوده و پس از آن با أئمه علیهم السّلام است. ولی از روایات دیگر(1) استفاده می شود که این روح جدا از ذات و شخصیت آنان نیست، بلکه کمال

۱- همان، باب ذکر الارواح التی فی الأئمه علیهم السّلام، ص ۲۷۱.

نفسانی است که در ذات آنان پدید می آید؛ زیرا امام در تفسیر آیه {وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* اُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ}(۱) می فرماید: مقصود از سابقان، رسولان خدا و بندگان مخصوص او هستند، که به وسیله پنج روح مؤید هستند.

«عَنْ جابِرٍ الْجُعْفِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السّلام یَا جَابِرُ إِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلاثَهَ أَصْنَافٍ... فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللهِ علیه السّلام وَ خَاصَّهُ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ فِیهِمْ خَمْسَهَ أَرْوَاحٍ أَیَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فَبِهِ عَرَفُوا الأَشْیَاءَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحِ الایمَانِ فَبِهِ خَافُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّهِ فَبِهِ قَدَرُوا عَلَی طَاعَهِ اللهِ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحِ الشَّهْوَهِ فَبِهِ اشْتَهَوْا طَاعَهَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ کَرِهُوا مَعْصِیَتَهُ وَ جَعَلَ فِیهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِی بِهِ یَذْهَبُ النَّاسُ وَ یَجِیئُونَ وَ جَعَلَ فِی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَصْحَابِ الْمَیْمَنَهِ رُوحَ الإِیمَانِ فَبِهِ خَافُوا اللهَ وَجَعَلَ فِیهِمْ رُوحَ الْقُوَّهِ فَبِهِ قَدَرُوا عَلَی طَاعَهِ اللهِ وَ جَعَلَ فِیهِمْ رُوحَ الشَّهْوَهِ فَبِهِ اشْتَهَوْا طَاعَهَ اللهِ وَ جَعَلَ فِیهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِی بِهِ یَذْهَبُ النَّاسُ وَ یَجِیئُونَ».(۲)

«جابر جعفی می گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای جابر! همانا خدای تبارک و تعالی مخلوقات را سه دسته

۱- واقعه/۱۱- ۱۰.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲.

آفریـد... پیشـی گرفتگـان، همـان رسولاـن خـدا و معصومین درگاه او از میان مخلوق هسـتند که خـدا در ایشان روح قرار داده است: ۱- ایشان را به روح القـدس مؤید ساخت تا به وسـیله آن همه چیز را بدانند و بشناسـند؛ ۲- ایشـان را با روح ایمان مؤید ساخت تا با آن از خدای عزوجل بترسند؛ ۳- آنها را به روح قوه مؤید ساخت و با آن بر اطاعت خدا توانایی یافتند؛ ۴- آنها را به روح شـهوت (میل و اشـتها) مؤید ساخت و با آن اطاعت خدا را خواستند و از نافرمانشاش کراهت یافتند؛ ۵- در ایشان روح حرکت نهاد که همه مردم با آن رفت و آمد کنند و در مؤمنین و دست راستی ها روح ایمان نهاد که با آن از خدا بترسند و در ایشان روح قوه نهاد و با آن بر اطاعت خـدا توانایی یافتنـد و در ایشان روح شـهوت نهاد و با آن خواهان اطاعت خدا گشـتند و در ایشان روح حرکت نهاد که مردم با آن روح رفت و آمد کنند».

به همین دلیـل شارحان کافیماننـد ملا صالـح مازنـدرانی احتمال می دهـد که مقصود از «ارواح» در این احادیث همان نفوس کامله آنها باشد.(۱)

ص: ۱۰۳

۱- تعلیقات بر اصول کافی، ملا صالح، ص ۱۳۶ ط سنگی؛ ملا محمد صالح المازندرانی، شرح أصول الکافی، ج ۴، ص ۱۱۹، تحقیق و تعلیق: المیرزا أبو الحسن الشـعرانی/ ضبط وتصحیح: السید علی عاشور (بیروت: دار إحیاء التراث العربی للطباعهْ والنشر والتوزیع، چ ۱، ۱۴۲۱).

امام باقرعلیه السّلام به جابر چنین می فرماید:

«یا جابر! إن فی الانبیاء والاوصیاء خمسه أرواح: روح القدس و روح الایمان و روح الحیاه و روح القوه و روح الشهوه، فبروح القدس یا جابر عرفوا ما تحت العرش إلی ما تحت الثری، ثم قال:

یا جابر إن هذه الاربعه أرواح یصیبها الحدثان إلا روح القدس فإنها لا تلهو ولا تلعب».(۱)

«ای جابر! همانا در وجود انبیا و اوصیا پنج روح است: ۱- روح القدس؛ ۲- روح الایمان؛ ۳- روح زندگی (حرکت)؛ ۴- روح القوه؛ ۵- روح شهوت.

ای جابر! ایشان به وسیله روح القدس امور و مطالب زیر عرش را تا زیر خاک بدانند. سپس فرمود: ای جابر! این چهار روح اخیر را پیش آمد و آفت می رسد ولی روح القدس بازی و یاوه گری نکند؛ چون روح القدس مبدأ و سبب علم و فهم و امام است».

روح القدس مؤید ارواح دیگر و پایه عصمت معصومین را تشکیل می دهد.(۲)

ص: ۱۰۴

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲.
۲- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص۱۷-۱۵.

ح – نظریه مختار

برخی از اندیشمندان نظریه ای ارائه کرده اند که در آن عصمت را معلول علم و اراده دانسته اند.(۱) به نظر می رسد این، کامل ترین جواب باشد؛ از این رو به عنوان نظریه مختار مطرح می شود.

از آنجا که در انجام هر عملی علم و اراده با هم دخالت دارد، در شخص معصوم نیز این دو عامل باید با هم وجود داشته باشد تا ملکه عصمت برایش حاصل شود. بنابراین برای تبیین منشأ عصمت به چند نکته زیر باید توجه داشت:

۱. انسان موجودی است که به طور فطری طالب کمال است و برای به دست آوردن آن تلاش می کند؛

۲. سیر و حرکت برای رسیدن به کمال نهایی، اختیاری است؛

۳. در سیر اختیاری دو رکن علم و اراده ضرورت دارد؛

۴. علم و اراده تشکیکی است؛

۵. علم و اراده قابل تقویت است؛

۶. همان گونه که ممکن است انسانی در طول عمرش نسبت به گناه خاصی

۱- ر.ك: السید جعفر مرتضی العاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی الله علیه وآله، ج ۵، ص ۱۹۲، بیروت: دار الهادی، چ ۴، ۱۴۱۵ق؛ محمد تقی مصباح یزدی، اصول عقاید۲ (راهنماشناسی)، ص ۱۵۹ و ۱۶۴، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، چ ۱، ۱۳۶۷ش.

معصوم باشد، ممکن است نسبت به تمام گناهان نیز معصوم باشد.(۱)

البته ترک دائمی یک عمل به معنای این نیست که قدرتی بر انجام آن ندارد یا مجبور به ترک آن باشد. این امر معلول دو چیز است:

۱. علم و آگاهی به زشتی و پلیدی آن عمل؛

۲. نداشتن میل به انجام دادن یا داشتن اراده قوی نسبت به ترک آن گناه، به طوری که مقهور هیچ عامل درونی و بیرونی نگردد.(۲)و(۳)

۱- ر.ک: همان، ص ۱۲۸-۱۱۵؛ و نیز ر. ک: خواجه نصیر الدین طوسی، تلخیص المحصل، ص۳۶۹؛ مقداد بن عبدالله سیوری، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، ج۲، ص۳۰۲-۳۰۱؛ کشف المراد، ص ۳۶۵؛ جعفر سبحانی، الالهیات علی هدی الکتاب والسنه و العقل، ج۳، ص ۱۶۲-۱۵۹؛ مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۷۵- ۱۷۴، تهران: صدرا، چ ۱۰، ۱۳۶۸ ش.

۲- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۶۱-۶۳.

۳- در روایتی از هشام بن حکم مطلب قابل توجهی بیان شده است که در آن پاک بودن امام از صفات رذیله را دلیل عصمت از گناه بیان می کند. - «.... عن محمد بن أبی عمیر قال: ما سمعت ولا استفدت من هشام بن الحکم فی طول صحبتی له شیئا أحسن من هذا الکلام فی عصمه الامام، فانی سألته یوما عن الامام أهو معصوم ؟ فقال: نعم، فقلت: فما صفه العصمه فیه؟ وبأی شئ یعرف؟ فقال: إن جمیع الذنوب [لها] أربعه أوجه لا خامس لها: الحرص والحسد والغضب والشهوه فهذه منفیه عنه، لا یجوز أن یکون حریصا علی هذه الدنیا وهی تحت خاتمه لأنه خازن المسلمین فعلی ماذا یحرص، ولا یجوز أن یکون حسودا لان الانسان إنما یحسد من فوقه ولیس فوقه أحد فکیف یحسد من هو دونه، ولا یجوز أن یغضب لشئ من أمور الدنیا إلا أن یکون غضبه لله عز وجل، فان الله عز وجل قد فرض علیه إقامه الحدود وأن لا تأخذه فی الله لومه لائم ولا رأفه فی دینه حتی یقیم حدود الله عز وجل ولا یجوز له أن یتبع الشهوات ویؤثر الدنیا علی الآخره لان الله عز وجل حبب إلیه الآخره کما حبب إلینا الدنیا فهو ینظر إلی الآخره کما ننظر إلی الدنیا، فهل رأیت أحدا ترک وجها حسنا لوجه قبیح وطعاما طیبا لطعام مُر، وثوبا لینا لثوب خشن، ونعمه دائمه باقیه لدنیا زائله فانیه.» الخصال، الشیخ الصدوق، ص ۲۱۵، ح ۳۶، منشورات جماعةً المدرسین، قم (محقق کتاب).

با توجه به این مقدمات، می توان گفت که منشأ عصمت علم و اراده است، که شخص معصوم چون از درجه اعلای آن برخوردار است، به همین دلیل عصمت او مطلق است و بقیه افراد نیز به تناسب برخورداری از علم و اراده، از ملکه عصمت به طور نسبی بهره مندند.

عصمت موهوبی است یا اکتسابی؟

اما سؤال دوم که آیا عامل عصمت با اختیار خود معصوم به دست آمده یا اعطای آن موهبت الهی است، با پاسخ های مختلفی روبه رو شده است.(۱)

چنانچه از تعاریف بیشتر فلاسفه - که عصمت را به «ملکه نفسانی» تعریف می کنند - و نیز تعریف بیشتر متکلمین - که عصمت را «لطف الهی» می دانند - در حقیقت عصمت و بیان منشأ آن دانسته شد، نه اکتسابی محض است و نه موهبت الهی، بلکه موهبتی الهی به معصومین است که زمینه آن به وسیله ی خود معصومین فراهم شده است.

۱- برای نمونه، ر.ک: ناصر مکارم شیرازی و جعفر سبحانی، پرسش ها و پاسخ های مذهبی، ج۱، ص ۱۶۵-۱۶۹ و محمد حسین حسینی تهرانی، امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۴، تهران: حکمت، ۱۴۱۵ق.

با عنایت به مطالب پیش گفته، موارد زیرقابل توجه است:

۱- همه مخلوقات برای اینکه خود را به کمال برسانند، به طور ذاتی از علم و اراده برخوردارند.

۲- خداوند قبل از خلقت علم ذاتی دارد که تعدادی از مخلوقاتش از علم و اراده ای که در حد دیگران به آنها می دهد، به اختیار خود در جهت نیل به کمال نهایی، در بالاترین حد ممکن از استعدادشان بهره برداری می کنند. به همین دلیل خدا - که علم به این توانایی و وظیفه شناسی معصومین دارد - برای تشویق، موهبت ویژه ای به آنها اعطا کرده است که در نتیجه از گناه، خطا و نسیان مصون می شوند. این موهبت علاوه بر اینکه پاداشی برای معصومین است، وسیله ای برای هدایت سایر انسان ها به

شمار می رود.(۱)

این بخش از دعای ندبه نیز به همین مطلب اشاره دارد:

«الَّذِینَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِکَ وَ دِینِکَ ... بَعْدَ أنْ شَرَطْتَ عَلَیْهِمُ الزُّهْدَ فِی دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْیَا الدَّنِیَّهِ وَ زُخْرُفِهَا وَزِبْرِجِهَا فَشَرَطُوا لَکَ ذَلِکَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفَاءَ بِهِ...»(۲)

۱- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۶۸-۶۶؛ بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۹۴؛ مصنفات شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ج ۵، ص ۱۲۹-۱۲۸؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، مترجم: محمد باقر کمره ای، (قم: مؤسسه انتشارات لاهوت، چ اول، ۱۳۸۰)، ص۹۲۸.

امام صادق علیه السّلام می فرماید:

«... إن الله عزوجل اختار من ولد آدم أناساً طهر میلادهم، وطیب أبدانهم، وحفظهم فی أصلاب الرجال وأرحام النساء،

أخرج منهم الانبیاء والرسل، فهم أزكی فروع آدم، فعل ذلک لأمر استحقوه من الله عزوجل. ولكن علم الله منهم حین ذرأهم أنهم یطیعونه ویعبدونه و لا یشركون به شیئا، فهؤلاء بالطاعه نالوا من الله الكرامه و المنزله الرفیعه عنده، و هؤلاء الذین لهم الشرف و الفضل و الحسب، و سایر الناس سواء».(۱)

حال سؤال دیگری مطرح می شود كه آیا عصمت موهوبی افتخار است یانه؟

بدون شک چنین موهبتی افتخار است؛ زیرا این لطف در هر وضعیتی به افراد داده نمی شود، بلكه باید زمینه هایی در خودافراد به وجود آید تا لطف الهی شامل حال آنان گردد. گرچه بخشی از این زمینه ها خارج از اختیار فرد معصوم است؛ اما بخشی دیگر به طور كامل در اختیار اوست.

۱- أبی منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص۷۷-۸۳، تعلیقات وملاحظات، السید محمد باقر الخرسان (النجف الأشرف: دار النعمان للطباعهْ والنشر، ۱۳۸۶هـ).

زمینه های موهبت الهی

۱. وراثت: بخشی از کمالات روحی که زمینه ساز لطف الهی به نام عصمت است، از طریق وراثت به افراد می رسد که امروزه زیست شناسی نیز آن را ثابت کرده است. به همین دلیل خانواده هایی که پیامبران در آن متولد می شدند، پاک و اصیل بودند که با گذشت زمان، کمالات و فضائل روحی برجسته ای در آنها متراکم شده، سپس به حکم قانون وراثت نسل به نسل در این خاندان ها جریان داشته است.

۲. تربیت: بخش دیگری از فضائل از راه تربیت به افراد منتقل می گردد. کمالات وفضائلی که در خاندان های پیامبران وجود داشت، از راه تربیت به پیامبران منتقل می شد.

تنها این دو عامل خارج از اختیار، زمینه ساز افاضه عصمت از جانب خدا نیست، بلکه در این مورد یک رشته عوامل اختیاری نیز در افاضه عصمت مؤثر است.

۳. مجاهدت های فردی و اجتماعی پیامبران پیش از بعثت: جهاد با نفس، کژی ها و بدی های جامعه و چشم پوشی آنان از حرام، زمینه را برای افاضه عصمت تشدید نموده و شایستگی آنان را برای افاضه لطف آماده کرده است که هر گاه لطفی به نام عصمت در اختیار آنان قرار گیرد، از آن برای تهذیب خود و جامعه بهره خواهند گرفت.

ص: ۱۱۰

۴. آگـاهی خـدا از فعـالیت هـای ثمر بخش آنـان در دوران رسـالت: ایـن گروه پس از ارتقـا بـه مقـام نبـوت بـا اسـتقامت و پشتکارعجیبی دست به اصلاح زده و در راه جهاد فردی و اجتماعی سخت کوشش خواهند نمود.

از بخش های زیارت دخت گرامی پیامبرصـلی الله علیه وآله، فاطمه زهراعلیهاالسّلام می توان به اهمیت عامل چهارم - آگاهی خدا از فعالیت های ثمر بخش آنان در طول زندگی - بیش از عوامل دیگر پی برد آنجا که می فرماید:

«یا مُمْتَحَنَهُ إمتحنکِ الله الذی خلقکِ قبلَ أن یخلقکِ فوَجَدَکِ لما أمتحنکِ بِهِ صابِرَهً».(۱)

در دعای ندبه نیز آمده است:

«أوْلِیائِکَ الَّذِینَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِکَ ... بَعْدَ أنْ شَرَطْتَ عَلَیْهِمُ الزُّهْدَ فِی دَرَجاتِ هَذِهِ الدُّنْیا الدَّنِیَّهِ... فَشَرَطُوا لَکَ ذَلِکَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفاءَبِهِ».(۲)

این عوامـل که برخی اختیـاری و برخی دیگر خـارج از اختیارنـد، سبب می شود که فیض الهی به بنـدگان خاص خـدا افاضـه گردد و در نتیجه عصـمت یکی از افتخـارات پیامبران محسوب می شود که بخشـی از زمینه های آن را خود آنان فراهم ساخته اند.

۱- شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ص ۷۱۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰ (محقق کتاب).
۲- همان، ص ۹۲۸.

نکته: نخستین مرحله عصمت که از دوران کودکی به اولیای الهی افاضه می شود، در گرو مجاهدت های آنان پیش از نبوت، نیست. بلکه این مجاهدت ها زمینه و بستر مناسبی برای افاضه مرحله بالاتر از عصمت است.(۱)

امکان عصمت

پس از بحث در ماهیت عصمت و منشأ آن، نخستین بحث درباره عصمت، امکان معصوم بودن انسان هاست؛ زیرا اگر معصوم بودن انسان محال باشد، بحث های دیگر بی معنی خواهد بود.

برخی می پندارند لازمه عصمت پیامبران این است که آنها از نوع ملائکه و فرشتگان باشند و انسان چون شهوت و غضب دارد و همیشه در معرض سهو، نسیان و غفلت است، نمی تواند معصوم باشد.

خلاصه دلیل آنها این است:

الف - پیامبران بشر هستند؛ زیرا آنها مانند دیگران مشمول اوامر و نواهی الهی هستند و چون سلوک آنها بر طبق شریعت بیشتر از دیگران است، به همین دلیل الگوی دیگران هستند.

ب - انسان ها مختار و دارای اراده هستند.

۱- ر.ک: منشور جاوید، ج۵، ص ۲۸.

ج – انسان مختار، از خطا، نسیان و گناه مصون نیست؛ زیرا اختیار در جایی معنی دارد که گرایش های متضاد وجود داشته باشد. بنابراین در طبیعت انسان گرایش و میل به بدی ها نهفته است. با وجود این گرایش نمی توان انسان ها را از خطا و گناه مصون دانست. در نتیجه عصمت – که همان مصونیت از گناه و خطا است – مخالف طبیعت انسان بوده و اگر هم کسی معصوم باشد، عصمت او اختیاری نخواهد بود.

احمد امین می نویسد:

«وفکره العصمه للائمه بعیده عن الاسلام و تعالیمه، کما انها بعیده عن الطبائع البشریه التی رکبت فیها الشهوات، ورکبت فیها الخیر والشر، و مزجت فیها المیول المتعاکسه؛ وفضیله الانسان الراقی لیس فی انه معصوم، بل فی انه قادر علی الخیر والشر، و ینجذب الیهما، و هو فی اکثر الاحیان ینجذب الی الخیر، و یدفع الشر. اما الطبیعه المعصومه فطبیعه الملائکه الذین {لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ} لا طبیعه الانسان الذی لوفقد شهوته لفقد حیویته»!!

«عصمت أئمه با تعالیم اسلام و طبیعت بشر ناسازگار است؛ زیرا عصمت مخصوص ملائکه است و انسان دارای نیروهای شهوانی و خشمانی است و اگر بنا

ص: ۱۱۳

باشد امیال نفسانی را از انسان جدا سازیم، در حقیقت انسانیتش را ستانده ایم»!!(۱)

همچنین بعضی نظرشان را این گونه بیان می کند:

«انسان مطیع و بی مسأله و رام، حیوانی است که کار می کنـد و بار می برد و زنـدگی می کند. راستی چه نعمت بزرگی است قـدرت نه گفتن و عصیان کردن و چه متعالی انـد کسانی که به قله رفیع عصیان صعود می کنند... نمی گوییم عصیان خوب است و باید عصیان کرد، بلکه می گوییم انسان با عصیان، اراده و آگاهی و قدرت خود را ثابت می کند... اگر بنا شود که بر فرض محال انسان هرگز گناه نکند، در آن صورت یا حیوان است و یا فرشته، و به هر حال انسان نیست».(۲)

برخی پدیده عصمت را سبب رونق بازار دورویی و ظاهر آرایی دانسته و تلاش می کنند با اثبات این نکته که «گناه در طرح خلقت آدمی مندرج است و

۱- احمد امین، ضحی الاسلام، الجزء الثالث، الباب الرابع، الفصل الثانی، ص ۶۶۰؛ برای آگاهی بیشتر، ر.ک: حسن حنفی، من العقیدهْ الی الثورهْ، ج ۴، ص ۱۹۵- ۱۸۷، بیروت: مرکز الثقافی العربی للطباعهْ و النشر، چ اول، ۱۹۸۸م.

۲- حسن یوسفی اشکوری، بازخوانی قصه خلقت، ص ۱۱۲-۱۱۰، تهران: قلم، ۱۳۷۶ش، به نقل از: انسان، راه و راهنماشناسی، ص ۸۸.

زندگی انسان در این سیّاره، هرگز بدون گناه قابل تصور نیست»(۱)، وجدان گناه آلودگان را آسوده سازند:

«مفهومی مطلق از عصمت را در نظر بگیرید و آنگاه توجه کنید که از یکسو فشار روحی از درون ... معتقدان را ملزم می دارد که متناسب با آن مفهوم مطلق از عصمت عمل کنند. از سوی دیگر، از بیرون، مرتب و با همان چشم انداز مطلق از عصمت کنترل می شوند... معتقدان با همه محدودیت ها و نسبیت های انسانی خویش نمی توانند

خود را عملاً و باطناً و در واقع امر با این انتظارات سخت کیشانه مذهبی از درون و بیرون وفق دهند. پس با این تعارضات روح آزار و دل ستیز و ذهن سوز چه کنند؟ گویا تنها چاره ای که در این جا می ماند ریا و تکلف و تصنع است و بازار دورویی و تزویر و مقدس مآبی و ظاهرآرائی و زهدنمایی گرم می شود».(۲)

جواب: چنین نگرشی بیش از هر چیز نمایانگر برداشت نادرست از پدیده عصمت و نادیده گرفتن توانایی های آدمی است. بدون شک پیامبران انسان و مختارند اما آنها انسان برتر هستند نه برتر از انسان.

عصمت آنها به دلایل زیر به معنای از بین رفتن جنبه های انسانی آنها نیست:

۱- فراست خواه، دین و جامعه، ص ۴۸۹.

۲- همان، ص ۴۸۷.

۱. بین وجود غرایز و گرایش های متضاد و گناه تلازمی وجود ندارد. چنین افرادی بین داشتن زمینه گناه و ارتکاب بالفعل گناه خلط کرده اند. غرایز و گرایش های متضاد اقتضای گناه را دارد نه آنکه علت تامه آن باشد. علت تامه فعل وجود سه امر است: مقتضی، شرط و نبود مانع.

در عصمت، دو مورد اولی وجود دارد ولی امر سوم نیست؛ زیرا مانع وجود دارد و آن علم و اراده قوی معصوم است.(۱)

۲. عصمت تعدیل قواست نه سرکوب آن. به عبارت دیگر نیرویی است که به هر کدام از گرایش های آدمی از راه حلال پاسخ می گوید: «مثلاً سامعه از انسان صوت حسن می خواهد، نه غنا، و شخص می تواند صوت حسن را با صوت موزون و دلپذیر، بدون شائبه حرام تأمین کند... و نیز سایر قوا، هرکدام مقتضیاتی دارند که هم می توان آن را از راه حلال تهیه کرد و هم از راه حرام. انبیا راه حرام را بستند و با حلال به مقتضیات قوا پاسخ دادند».(۲)

بنابراین عصمت مخالف با طبیعت انسان نیست.

۳. همان گونه که ممکن است انسانی نسبت به یک یا چند گناه در طول

۱- ر.ک: علی بن یونس عاملی نباطی البیاضی، الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۱۱۶، تحقیق: محمد باقر البهبودی (بی جا: المکتبهْ المرتضویهْ لاحیاء الآثار الجعفریهْ، چ اول، ۱۳۸۴)؛ ابراهیم امینی، بررسی مسائل کلی امامت، ص۱۷۴ - ۱۷۲، قم: دار التبلیغ اسلامی، چ دوم، ۱۳۵۴ه .

۲- آیت الله عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره رسول اکرم در قرآن)، ج۹، ص ۲۳-۲۲.

عمر معصوم باشد و مخالف با طبیعت او نیست - هرچند که میل به آن گناه در او وجود دارد - معصوم بودن نسبت به همه گناهان در طول عمر نیز مخالف با طبیعت نخواهد بود.(۱)

اصل مهمی که در این سیر صعودی مطرح است و باید به طور دقیق مورد توجه قرار گیرد، همان جامعیت وجودی انسان است؛ به همین دلیل آن را عالم صغیر نیز می گویند. این مضمون در ضمن بیتی منسوب به حضرت علی علیه السّلام چنین آمده است:

«أتزعم أنک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر»(۲)

«به گمانت که تو یک جسم کوچکی؟! در حالی که جهانی بزرگ در درون توست».

اشتباه افرادی که می گویند عصمت با طبیعت و اراده انسان منافات دارد، از نشناختن واقعی انسان نشأت می گیرد؛ آنها فکر کرده اند انسان فقط همین جسم حیوانی است که آمیخته با شهوت و غضب است و توانایی عروج به ملکوت را ندارد.(۳)

۴. افزون بر این، بخشی از عصمت مربوط به مصونیت از اموری است که

ص: ۱۱۷

۱- ر.ک: همان، وحی و نبوت در قرآن، ج ۳، ص۲۰۱-۲۰۲.
۲- فیض کاشانی، تفسیر الاصفی، ج ۱، ص ۲۶؛ شرح الاسماء الحسنی، ج۱، ص ۱۲؛ آلوسی، تفسیر آلوسی، ج۳۰، ص ۱۰۴.
۳- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص۲۰۱.

شرع آنها را حرام نموده است. بنابراین اگر ترک محرمات و انجام دادن واجبات برای یک انسان محال و غیر ممکن باشد، پس چرا خداوند همه انسان ها را به دستوراتی مکلف نموده است که توانایی انجام دادن آن را ندارند؟ این، تکلیف مالایطاق و مخالف قوای موجود در نفس آنهاست که از مولای حکیم، محال و قبیح است.

۵. رهبران دینی گرچه مردم را به پیروی از معصومان فرا می خوانند و از آنان می خواهند که پیامبران و امامان را الگوی خویش سازند امّا همواره بر این نکته تأکید می ورزند که هیچ گاه به مقام معصومان نتوان رسید.(۱) از این رو، جانبداری از اندیشه عصمت فشاری درونی یا برونی بر مؤمنان وارد نمی سازد و روح و جان آنان را نمی آزارد. معصومان در همه کمالات انسانی پیشتاز دیگرانند و کسی به آنان نزدیک تر است که در این راه، گام بیشتری بردارد. هرچند هیچگاه نباید اندیشه هماوردی با آنان را در سر بپرورانند؛ چنان که پیشوای متقیان، امیرمؤمنان علیه السّلام درباره زهد و ساده زیستی خویش می فرماید:

«آگاه باش هر پیروی را امامی است که از او پیروی می کند و از نور دانشش روشنی می گیرد. آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است. بدانید که شما توانایی

۱- ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۰۱ .

چنین کاری را ندارید، اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی مرا یاری دهید.»(۱)

عصمت و اختیار

آیا فرد معصوم با داشتن نیروی عصمت قادر بر انجام دادن گناه است یا اینکه نیروی عصمت، اختیار و آزادی را از او می گیرد؟ در صورت دوم، ترک گناه جبریست و افتخاری نخواهد بود و معصومین شایسته الگو شدن برای دیگران را ندارند و سزاوار پاداش فراوان نیستند.

برخی از نویسندگان از آنجا که نتوانسته اند راهی برای جمع میان عصمت و اختیار بیابند، بهتر آن دیده اند که اصل این فضیلت را انکار کنند. بر اساس این دیدگاه اگر پیامبر معصوم باشد، در کارهایی که انجام می دهد یا از آنها دست می کشد، امتیازی بر دیگران نخواهد داشت اما زندگی غیرمعصومانه پیامبر، شأن و منزلت او را بالا می برد و نشانه این است که وی در جهاد اکبر و مبارزه با نفس اماره موفق بوده و در بیشتر اوقات، راه و هدف درست را شناخته و از آن پیروی کرده است.(۲)

پاسخ سؤال با توجه به بحث های پیشین روشن است. عصمت هرگز موجب

ص: ۱۱۹

۱- نهج البلاغه، ترجمه دکتر محمد دشتی، نامه ۴۵؛ ر.ک: وین پراودفوت، تجربه دینی، ص۹، ترجمه عباس یزدانی، قم: مؤسسه طه، ۱۳۷۷ ش.

۲- ر.ک: احمد شلبی، مقارنهٔ الادیان، ج ۳، (الاسلام)، ص ۱۲۶.

سلب قـدرت و توانـایی از ارتکاب گناه نمی گردد. انسان معصوم، می توانـد یکی از دو طرف کار را برگزینـد. همان طور که هیچ فرد عاقلی، به خاطر علم به کشـنده بودن برق به سـیم لخت دست نمی زند ولی در عین حال آن چنان نیست که قدرت بر این کار را نداشته باشد؛ بلکه او با توجه به پی آمد کار، ترک را بر فعل

ترجیح می دهد. انجام ندادن، مطلبی است و نداشـتن قدرت بر انجام ندادن آن مطلبی دیگر. بنابراین انجام ندادن فعل، گواه بر نداشتن توانایی نیست.

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد:

«وقـال الاکثرون من اهل النظر: بل المعصوم مختار متمکن من المعصـیه و الطاعه... وقال اصـحابنا: العصـمه لطف یمتنع المکلف عند فعله من القبیح اختیاراً».(۱)

قاضی عبدالجبار نیز عصمت را منافی با اختیار نمی داند و معتقد است در صورت جبری دانستن عصمت، تکلیف معصوم لغو و بی معناست و معصوم به دلیل داشتن عصمت سزاوار ستایش نخواهد بود:

«ولایمکن ان یقال: انه معصوم بمعنی انه ممنوع من القبیح لأنه لو کان کذلک لبطل تکلیفه، ولخرج من ان یکون ممدوحاً».(۲)

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۸-۷.

۲- قاضی عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل (۱- فی الامامه)، ج ۲۰، ص ۸۶.

گرچه برخی از آنان سعی دارند این نسبت را نفی کنند. اما تعریف اشاعره، مستلزم جبر می شود.(۱)

تفتازانی در «شرح عقاید نسفیه» چنین می نویسد:

«العصمه ان لا یخلق الله تعالی الذنب فی العبد مع بقاء قدرته و اختیاره».(۲)

سیّد شریف جرجانی تصریح می کند که عصمت مانع اختیار نیست:

«العصمه ملکه اجتناب المعاصی مع التمکن منها»(۳)

«عصمت این است که خدا در زندگی بنده خود گناهی نیافرند، در حالی که قدرت و اختیار او نسبت به گناه باقی باشد».

شیعه معتقد است که عصمت با اختیار منافاتی ندارد و شخص در عین اینکه معصوم است، مختار هم هست. مرحوم فاضل مقداد در ادامه تعریف عصمت، بر مختار بودن شخص معصوم تأکید نموده، می نویسد:

«العصمه لطفٌ... وانما قلنا: بقدرته علیها، لانه لولاه لما

۱- به فصل یکم و ابتدای همین فصل مراجعه شود.

۲- نجم الدین ابی حفص عمر بن محمد نسفی، شرح عقاید نسفیه، شرح: سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی (ط آستانه)، ص ۱۸۵.

۳- علی بن محمد سیّد شریف جرجانی، التعریفات (بیروت، مؤسسهْ التاریخ العربی، چ اول، ۱۴۲۴هـ ق)، ص ۱۲۳.

استحق مدحاً ولا ثواباً اذ لا اختيار له حینئذٍ، لانهما یستحقان علی فعل الممکن و ترکه، لکنه یستحق المدح والثواب لعصمته اجماعاًفیکون قادراً».(۱)

«اگر معصومین قدرت بر گناه نداشته باشند، مستحق ثواب و مدح نخواهند بود ولی بنابر اجماع آنها مستحق ثواب و مدح هستند، پس معصومین قادر بر انجام گناه هستند».

علامه سید محمد حسین طباطبایی درباره اختیاری بودن عصمت می نویسد:

«ان قوه العصمه لا ـ توجب بطلان الاختیار و سقوط التکالیف المبنیه علیه، فانها من سنخ الملکات العلمیه، والعلوم و الادراکات لاتخرج القوی العامله و المحرکه فی الاعضاء و الاعضاء الحامله لها عن استواء نسبه الفعل والترک الیها».(۲)

سید عبد الله شبر نیز می نویسد:

«لیس معنی العصمه انّ الله یجبره علی ترک المعصیه بل یفعل به الطافاً یترک معها المعصیه باختیاره مع قدرته علیها کقوه العقل و کمال الفطانه والذکاء و نهایه صفاء النفس و کمال الاعتناء بطاعته تعالی»(۳)

ص: ۱۲۲

۱- اللوامع الالهیهْ، ص ۲۴۳.

۲- المیزان، ج ۵، ص ۳۵۴.

۳- سیّد عبدالله شبّر، حق الیقین فی معرفهْ اصول الدین، ج ۱، ص ۹۰، تهران: کانون انتشارات عابدی، بی تا.

شیخ مفید نیز می نویسد:

«العصمه لطف یفعله الله تعالی بالمکلف بحیث یمتنع منه وقوع المعصیه و ترک الطاعه مع قدرته علیهما»(۱)

ابن نوبخت می نویسد:

«العصمه لطف یمنع من اختص به من الخطاء و لا یمنعه علی وجه القهر».(۲)

علامه حلی می نویسد:

«العصمه لطف خفی یفعل الله تعالی بالمکلف بحیث لایکون له داع الی ترک الطاعه و ارتکاب المعصیه، مع قدرته علی ذلک».(۳)

خواجه نصیرالدین طوسی می نویسد:

«والعصمه هی کون المکلف بحیث لایمکن ان یصدر عنه المعاصی، من غیر اجبار له علی ذلک».(۴)

۱- شیخ مفید، النکت الاعتقادیهْ، ص۳۷، قم: کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ه.ق.

۲- ابو اسحاق ابراهیم بن نوبخت، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۹۵، شارح: حسن بن یوسف علامه حلی، تحقیق: محمد نجمی، بی جا: انتشارات الرضی. انتشارات بیدار، چ دوم، ۱۳۶۳.

۳- باب حادی عشر، ص ۴؛ ر.ک: مناهج الیقین فی اصول الدین، ص ۴۲۴.

۴- خواجه نصیر الدین طوسی، قواعد العقائد، ص ۳۱، بی جا، بی نا، بی تا، موجود در کتابخانه مدرسه حجتیه.

ملا عبدالرزاق لاهیجی در ادامه تعریف عصمت، می نویسد:

«مراد از عصمت غریزه ای است که با وجود آن داعی بر معصیت صادر نتواند شد، با وجود قدرت بر آن».(۱)

اختیاری بودن عصمت از بعضی آیات قرآن کریم نیز استفاده می شود. مثلاً خداوند در این آیه شریفه می فرماید:

{فلنسئلنّ الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین}(۲)

«به یقین هم از کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شده اند سؤال خواهیم کرد، وهم از پیامبران».

پیامبران و رسولان نیز مانند سایر افرادامت مکلف هستند و مورد سؤال قرار می گیرند و از این نظر فرقی بین رسولان و افراد امت نیست و پیامبر معصوم نیز باید به تکالیف خود عمل کند. اگر معصوم قدرت بر معصیت نداشته باشد، ثواب و عقاب معنی ندارد و سؤال از آنها بی مورد خواهد بود.(۳)

در آیه دیگر می فرماید:

{وَاجْتَبَیْنَاهُمْ وَهَدَیْنَاهُمْ إِلَیٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ* ذَٰلِکَ هُدَى اللهِ یَهْدِی بِهِ مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ اَشْرَکُواْ لَحَبِطَ

۱- ملا عبد الرزاق لاهیجی، گوهر مراد، ص ۲۶۷، بی جا: کتابفروشی اسلامیه، بی تا.

۲- اعراف / ۶.

۳- المیزان، ج ۸، ص ۹.

عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ}.(۱)

«و از پـدران و فرزنـدان و برادران آنهـا (افرادی را برتری دادیـم) و برگزیـدیم و بـه راه راست، هـدایت نمـودیم؛ این، هـدایت خداست که هرکس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می کند! واگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده اند، نابود می گردد».

اگر فرد معصوم قـادر بر انجـام دادن گناه نباشـد: «وَلَوْ اَشْـرَكُواْ لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» بیهوده خواهـد بود؛ زیرا فرض این است که بر هیچ گناهی اعم از شرک و غیره قادر نیست.

در آیه ابلاغ می فرماید:

{يـا اَيُّهَـا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَـا اُنزِلَ إِلَيْـكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَـلْ فَمَـا بَلَّغْتَ رِسَـالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لاَ يَهْـدِى الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ}.(۲)

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شـده است، به طور کامل (به مردم) برسان! و اگر نرسانی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد و خداوند، جمعیّت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند».

ص: ۱۲۵

۱- انعام / ۸۸-۸۷.

۲- مائده / ۶۷.

این آیه آشکارا قدرت پیامبر بر عصیان را تصریح می کند و اینکه پیامبر با داشتن عصمت، قادر بر ترک رسالت است.(۱)

ص: ۱۲۶

۱- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۲۸.

فصل سوم: دایره شمولی عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن

اشاره

پژوهشگران عصمت را از منظرهای مختلف تقسیم بندی نموده اند.

عصمت را این گونه تقسیم می کنیم:

الف – عصمت از منظر معصومان (اقسام معصوم)

۱. فرشتگان

اشاره

یکی از گروه موجودات که دارای مقام عصمت اند، فرشتگان الهی هستند. البته با پذیرفتن این فرض که آنها را مختار و دارای تکلیف و مسئولیت بدانیم، زیرا در غیر این صورت سخن از عصمت آنها منطقی وبجا نخواهد بود. از دقت در آیات قرآن(۱) و روایات اهل بیت علیهم السّلام(۲) چنین بر می آید که اختیار و مسئولیت پذیری فرشتگان امری مسلم است.

ص: ۱۲۹

۱- {لَا یَعْصُونَ اللهَ مَا اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ}. (تحریم/۶).

۲- امام حسن عسکری علیه السّلام از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده که فرمودند: «ان الله – عز وجل – اختارنا معاشر آل محمد و اختار النبیین و اختار الملائکه المقربین و ما اختارهم الا علی علم منه بهم انهم لا یواقعون ما یخرجون به عن ولایته و ینقلعون به عن عصمته» (بحارالانوار، ج۵۶، ص۳۲۲).

بیان اقوال

اشاره

در مورد عصمت ملائکه، دیدگاه های مختلفی از سوی متکلمان و دانشمندان مسلمان بیان شده است. از آنجایی که هدف اصلی در این پژوهش بحث از عصمت پیامبران است، به بحث عصمت ملائکه به طور اجمال اشاره می شود.

متکلمانی که معتقدند در ملائکه انگیزه شهوت و غضب وجود دارد، در عصمت ملائکه اختلاف نظر دارند.(۱)

به طور کلی در این مورد چهار نظریه زیر مطرح شده است:

الف – قول به نداشتن عصمت

خداوند می فرماید:

{قَالُواْ اَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ}(۲)

«فرشتگان گفتند: «پروردگارا!» آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را بجا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم.»

۱- ر.ک: شرح الأسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.

۲- بقره/ ۳۰.

پروردگار فرمود: «من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید».

این دسته قائل به عصمت نداشتن ملائکه شده اند و می گویند: «همزه» در اینجا برای انکار است. چون آنها به خداوند اعتراض کرده و بر بنی آدم طعن زدند، پس معصوم نیستند.(۱)

ب – قول به توقف

اشاعره بهتر آن دیدند که در این زمینه سخنی نگویند؛ زیرا دلایل مخالفین و موافقین را نارسا می دانند:

«(لا قاطع) أی فی هـذا المبحث لا نفیا ولا إثباتا بل أدله طرفیه ظنیه (وإن الظن لایغنی فی مثله) من المسائل التی یطلب فیها العلم والیقین (عن الحق شیئا)».(۲)

ج – قول به تفصیل

تنها ملائکه وحی معصومند.(۳) امّا ملائکه ای که وظیفه شان رساندن وحی

۱– أبی الفضل شـهاب الدین السـید محمود الألوسـی البغدادی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج ۱، ص ۲۲۱، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.
۲– ر.ک: عضـد الدین ایجی، المواقف، ص ۳۶۷، بیروت: عالم الکتب، بی تا؛ سید شـریف جرجانی، شرح المواقف، ج۸، ص ۲۸۳، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.
۳– عمر سـلیمان الاشـقر، این نظریه را از برخی از علمای مسلمان نقل می کند. (ر.ک: عالم الملائکهْ الابرار، ص۳۱، اردن: دار النقائس، چ ۷، ۱۴۱۵).

نیست و ارتباطی با احکام ندارنـد، به جز مقربان آنها ماننـد حمله عرش و کروبیان، معصوم نیسـتند.(۱) برخی نیز عصمت را به ملائکه آسمان اختصاص داده، تعلیل می کنند که آنها عقول مجرده بلا منازع و بدون شهوت هستند و ملائکه زمین را معصوم نمی داننـد و می گوینـد: ابلیس به همین سـبب «وقع فیمـا وقع»؛ زیرا ابلیس از ملائکه زمین و از ساکنان جبل یاقوت در مشـرق زمین بود.(۲)و(۳)

د – قول به عصمت مطلق

بیشتر علمای اسـلامی و از جمله همه علمای شـیعه معتقدند که همه فرشـتگان اعم از ملائکه وحی و غیر آن، از هرگونه خطا و نافرمانی در اجرای اوامر خداوند مصون هستند؛(۴)

«الجمهور الأعظم من علماءالدین اتفقوا علی عصمه کل الملائکه عن جمیع الذنوب و من الحشویه من خالف فی ذلک».

۱- بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی، البحر المحیط فی اصول الفقه، ج ۳، ص۲۴۶، تحقیق و تعلیق: محمد محمد تامر، بیروت: دار الکتب العلمیهْ، چ اول، ۱۴۲۱ه

۲- ر.ک: روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۱.

۳- این برخلاف صـریح آیه قرآن است که می فرماید شـیطان از اجنه است، {فسجدوا الاّ ابلیس کان من الجن} (کهف / ۵۰). (محقق کتاب)

۴- مفاتیـح الغیب، ج۱، ص۳۸۹؛ گـوهر مراد، ص۴۲۵ و۴۲۷؛ المیزان، ج۱۴، ص۸۳؛ شـرح نهج البلاغه، ج۱، ص۹۱-۹۲؛ من العقیده الی الثوره، ج۴، ص۱۹۴-۱۹۵.

هم چنین نزد حکما که قائل به تجرد ملائکه هستند، شکی در عصمت ملائکه وجود ندارد.(۱)

در تأیید این سخن، می توان آیات و روایات فراوانی را شاهد آورد.

در قرآن آیات زیادی در مدح ملائکه وارد شده است:

{عِبَادٌ مُّکْرَمُونَ لاَ یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی وَهُم مِّنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ}(۲)

«آنها [فرشتگان] بندگان شایسته اویند؛ هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند؛ او اعمال امروز و آینده و اعمال گذشته آنها را می داند و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناکند».

ونیز آیه دیگر:

{وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَالْمَلآئِکَةُ وَهُمْ لاَ یَسْتَکْبِرُونَ یَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ}.(۳)

ص: ۱۳۳

۱- شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.

۲- انبیاء/۲۸- ۲۶.

۳- النحل/ ۵۰- ۴۹.

«تمام آنچه در آسمانها و زمین از جنبندگان وجود دارد، و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می کنند و تکبّر نمی ورزند؛ آنها (تنها) از (مخالفت) پروردگارشان، که حاکم برآنهاست، می ترسند و آنچه را مأموریت دارند انجام می دهند»

و آیه مبارکه:

{وَلَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالاَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ لاَیَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلاَ یَسْتَحْسِرُونَ یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ لاَیَفْتُرُونَ}(۱)

«از آن اوست آنان که در آسمان ها و زمینند! و آنها که نزد اویند [فرشتگان] هیچ گاه از عبادتش استکبار نمی ورزند و هرگز خسته نمی شوند، (تمام) شب و روز را تسبیح می گویند و سست نمی گردند».

عصمت در سنت

سنّت دلالت بر عصمت ملائکه می کند. در اینجا به دلیل رعایت اختصار، تنها به نقل دو روایت بسنده می کنیم:

۱. حضرت علی علیه السّلام در خطبه معروف به اشباح، درباره آفرینش فرشتگان، چنین می فرماید:

۱- انبیاء/ ۲۰- ۱۹.

«جَعَلَهُمُ اللهُ فِيما هُنَالِکَ أهْلَ الامَانَهِ عَلَی وَحْیِهِ، وَحَمَّلَهُمْ إلی الْمُرْسَلِینَ وَدَائِعَ أمْرِهِ وَنَهْیِهِ، وَعَصَمَهُمْ مِنْ رَیْبِ الشُّبُهَاتِ،... وَلَمْ تَرْمِ الشُّکُوکُ بِنَوَازِعِهَا عَزِیمَهَ إِیمَانِهِمْ، وَلَمْ تَعْتَرِکِ الظُّنُونُ عَلَی مَعَاقِدِ یَقِینِهِمْ، وَلاَ قَدَحَتْ قَادِحَهُ الْاحَنِ فِیما بَیْنَهُمْ،... وَلَمْ تَطْمَعْ فِیهِمُ الْوَسَاوِسُ فَتَقْتَرِعَ بِرَیْنِهَا عَلی فِکْرِهِمْ... وَقَطَعَهُمُ الْایقَانُ بِهِ إِلی الْوَلَهِ إِلیْهِ، وَلَمْ تُجَاوِزْ رَغَبَاتُهُمْ مَا عِنْدَهُ إِلی مَا عِنْدَ غَیْرِهِ... وَ لاَ تَعْدُوا عَلَی عَزِیمَهِ جِدِّهِم بَلاَدَهُ الْغَفَلاَتِ، وَلاَ تَنْتَضِلُ فِی هِمَمِهِمْ

خَدَائِعُ الشَّهَوَاتِ».(۱)

«خدا فرشتگان را امین وحی خود قرار داد و برای رساندن پیمان امر و نهی خود به پیامبران، از آنها استفاده کرد و آنها را از تردید شبهات مصونیت بخشید، که هیچ کدام از فرشتگان از راه رضای حق منحرف نمی گردند... تیرهای شک و تردید، خلل در ایمانشان ایجاد نکرد و شک و گمان در پایگاه یقین آنها راه نیافت و آتش کینه در دلهایشان شعله ور نگردید .... وسوسه ها در آنها راه نیافته تا شک و تردید بر آنها تسلط یابد.... نعمت یقین آنها را شیدای حق گردانید که به غیر خدا هیچ علاقه ای ندارند.... و کودنی و غفلت و فراموشی بر تلاش و کوشش و عزم راسخ فرشتگان

۱- نهج البلاغه، دکتر محمد دشتی، خ ۹۱، ص ۱۶۲.

راه نمی یابد وفریب های شهوت، همّت های بلندشان را تیر باران نمی کند».

۲. امام حسن عسکری علیه السّلام نیز با استناد به یکی از آیات قرآن، عصمت فرشتگان را اینگونه تبیین می نمایند:

«فرشتگان خدا، به کمک الطاف الهی، از کفر و امور ناپسند، معصوم و در امانند. [چنانکه] خداوند - عزوجل - درباره آنها می فرماید: «از خداوند در آنچه فرمانشان دهد، سرپیچی نمی کنند و هر چه به ایشان فرمان داده شود، انجام دهند».(۱)

شبهه مخالفان

شبهه نخست

اشاره

می گویند: وقتی خداوند ملائکه را امر کرد که بر حضرت آدم سجده کنند، همه سجده نمودند،(۲) مگر ابلیس که نپذیرفت و مورد لعن و طرد قرار گرفت و علت آن کفر درونی او بود که آن را پنهان کرده بود.

بنابراین نمی توان ملائکه را معصوم دانست؛ زیرا ابلیس با توجه به استثنای

ص: ۱۳۶

۱- بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۳۲۱.

۲- بقره / ۳۴و اسراء/ ۶۱؛ اعراف / ۱۱؛ کهف / ۵۰؛ طه / ۱۱۶؛ در سوره صاد آیه ۷۳ می فرماید: {فَسَجَدَ الْمَلاَئِکَهُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ}.

موجود در آیات مبارکه از طائفه ای از آنها بنام جن(۱) بود.(۲)

از ابن عباس نقل شده است:

«قومی فرشتگانند که ایشان را جن گویند و آنها را از نارالسّموم آفریده اند. دیگر فرشتگان را از نور پاک آفریده اند، ابلیس ازقومی است که آنها را از نار السّموم آفریدند.»

پاسخ به شبهه نخست:

الف - در این جا استثنای ابلیس از ملائکه از نوع منقطع است، یعنی ابلیس حقیقتاً و ماهیتاً از جنیان بود، نه از ملائکه و قرآن بر این مطلب تصریح می کند؛(۳) {فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أمْرِ رَبِّهِ} اما بر اثر کثرت عبادت در زمره ملائکه شمرده می شد.(۴)

اینکه گفته اند طایفه ای از ملائکه هستند که اسمشان جن است، خلاف ظاهر قرآن است؛ زیرا متبادر از لفظ جن این است که داخل در ملک نیست به

۱- ابوالفضل میبدی، کشف الأسرار و عدهْ الأبرار، ج ۵، ص۷۰۱، تهران: انتشارات امیر کبیر، چ اول، ۱۳۶۳ش.

۲- ر.ک: همان، ص ۳۰۸؛ زرکشی، البحر المحیط فی اصول الفقه، ص ۲۴۶.

۳- کهف/ ۵۰.

۴- حسن ایوب، تبسیط العقائد الاسلامیه (بیروت: دار الندوهْ الجدیدهْ، چ ۵، ۱۴۰۳)، ص۱۸۵؛ و ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج۶، ص۴۳۵-۴۳۶؛ من العقیدهْ الی الثورهْ، ج۴، ص۱۹۴-۱۹۵.

علاوه اینکه خداوند درمقام تعلیلِ عصیان و استکبار ابلیس او را از جن معرفی نموده است. همان طور که متبادر از نظم آیه این است که ابلیس از ملائکه نباشد؛ زیرا طبیعت ملائکه اقتضای معصیت ندارد.(۱)

ب - استثناء مبنی بر تغلیب است، یعنی بیشتر مخاطبان، فرشتگان بودند، بر اقلیت غلبه داده شده و در مورد همه آنها اعم از فرشته و غیر فرشته، تعبیر ملائکه به کار رفته است.(۲)

شبهه دوّم

اشاره

قصه مشهور هاروت و ماروت است که در قرآن و در کتب تفاسیر با زیاده و نقص واختلاف زیاد نقل شده است.(۳) درباره این دو فرشته که به سرزمین بابل آمدند، افسانه ها و اساطیر عجیبی به وسیله داستان پردازان ساخته شده، تا آنجا که به آنها چهره خرافی داده اند.

خلاصه قصه: هاروت و ماروت دو ملك بودند که از عصیان و فساد بنی آدم تعجب نمودند و گفتند: اگر شهوت بنی آدم به ما داده شود، ما عصیان نمی کنیم. خداوند به آنها شهوت داد و آنان را به زمین نازل نمود و زهره را که

۱- ر.ك: عضد الدين عبد الرحمن بن أحمد الإيجى، المواقف، تحقيق: عبد الرحمن عميرة (بيروت: دار الجيل، چ اول، ۱۴۱۷ه)، ج ۳، ص ۴۵۰-۴۵۳.

۲- گوهر مراد، ص۴۲۶؛ شرح المقاصد، ج۵، ص ۶۲-۶۴؛ ر.ك: المواقف،ج۳، ص ۴۵۰-۴۵۳.

۳- بقره /۱۰۲.

زیباترین زن های زمانش بود، برای آنها فرستاد و آنها فریفته او شدند و زهره آنها را به سجود برای صنم و قتل نفس و شُرب خمر وادار نمود و از آنها اسم اعظم را آموخت و بواسطه آن به طرف آسمان صعود نمود.(۱) سپس به صورت کوکب (ناهید)،یا ابر، مسخ شد و آن دو ملک از ادریس طلب شفاعت نمودند.(۲) آنگاه خداوند آنها را بین عذاب دنیا و عذاب آخرت مخیر گذاشت و آنها عذاب دنیا را اختیار نمودند. سپس آهن پوشیدند و در خانه شان ماندند؛ بین آنها و آب چهار انگشت فاصله بود(۳) و یا در چاهی در سرزمین بابل با موهایشان آویزان شدند، سحره نزد آنها می آمدند و

سحر می آموختند.(۴)

پاسخ به شبهه دوم:

بسیاری از اهل نظر این قصّه را استوار نمی دانند. فخر رازی می نویسد: در کتاب خدا چیزی که دلالت بر این قضیه کند نبوده و و به دلایل زیر باطل است:

۱- آیات متقدم (۱۹و ۲۰ و ۲۶و ۲۷و ۲۸ انبیاء و ۴۹- ۵۰ نحل)

۱- ابن حجر الهیثمی، الزواجر عن اقتراف الکبائر، ج ۲، ص ۷۱۹-۷۲۱، تحقیق: مرکز الدراسات والبحوث بمکتبهْ نزار مصطفی الباز، بیروت: المکتبهْ العصریهْ، چ دوم، ۱۴۲۰ه.

۲- از احادیث چنین بر می آید که در زمان سلیمان پیامبر، گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند. (ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۷۰).

۳- محمد بن یوسف الصالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد فی سیرهْ خیر العباد، ج ۱۱، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیهْ، چ اول، ۱۴۱۴.

۴- مطهر بن طاهر مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۳، ص ۱۴، بور سعید: مکتبهْ الثقافهْ الدینیهْ، بی تا؛ ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۶۳۱.

که همه بر عصمت ملائکه از هر معصیتی دلالت می کند. بنابراین ارتکاب فواحش از جانب ملائکه - با وجود توصیف خداوند از آنها به طول عبادت و جستجوی قربش - جایز نیست.

۲- اینکه می گویند آندو ملک بین عذاب دنیا و عذاب آخرت مخیر گذاشته شدند، مردود است، بلکه بهتر این بود که آنها بین توبه و عذاب مخیر گذاشته شوند؛ زیرا خداوند کسی را که در طول عمرش شرک ورزیده، بین توبه و عذاب مخیر گذاشته است. پس چگونه نسبت به تخییر آندو ملک، بین توبه و عذاب، بخل می ورزد؟ بلکه اینها أولی به تخییر بین توبه و عذاب بودند.

فخر رازی سپس به نوعی در مقام پاسخ بر آمده و می نویسد:

اینکه خداوند آندو ملک را بین عذاب و توبه مخیر نگذاشته است به دلیل تغلیظ در عقوبت آنها است و اینها با کسی که مشرک شده است، مقایسه نمی شود.

۳- می گوید، آندو ملک در حالی که معذب بودند و عقاب می شدند، سِحر تعلیم می دادند و مردم را به آن دعوت می کردند. گرچه فخر رازی این وجه را هم رد نموده، معتقد است که مانعی ندارد در ساعاتی که عذاب از آنها برداشته شود، تعلیم سحر دهند.(۱)

ص: ۱۴۰

۱- الزواجر عن اقتراف الکبائر، ج ۲، ص ۷۱۹-۷۲۱.

۴- عصمت مادامی است که آنها دارای شأن ملائکه هستند اما زمانی که از مقام ملائکه بودن به مقام انسان منتقل شوند، عصمت لزومی ندارد. علاوه بر اینکه حدیث مذکور بیانگر این است که آنچه برای آندو ملک واقع شد، از باب تمثیل بود نه حقیقت؛ زیرا زهره برای رد اعتراض ملائکه - که گفتند: {أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ}(۱)- به صورت زن برای آندو ملک نمودار شد و آنان را وادار به آن اعمال نمود.(۲)

فخر رازی پس از بیان بطلان این افسانه،دلایل فرستادن آندو ملک را چنین بیان می کند:

۱. سحره در آن زمان زیاد شده و ابواب غریبه را در سحر استنباط و ادعای نبوت می کردند و با سحر مردم را گمراه می کردند. خداوند این دو ملک را فرستاد که ابواب سحر را به مردم تعلیم دهند تا آنها بتوانند با مدعیان دروغین نبوت معارضه کنند و تردیدی نیست که این از أحسن اغراض و مقاصد است.

۲. علم به اینکه معجزه مخالف سحر است، متوقف بر علم به ماهیت معجزه و سحر است؛ زیرا مردم جاهل به

۱- بقره/۳۰.

۲- ر.ک: الزواجر عن اقتراف الکبائر، ج ۲، ص ۷۱۹-۷۲۱.

مـاهیت سـحر بودنـد، معرفت حقیقت معجزه معـذور می نمود. بنابراین خداونـد این دو ملک را برای بیان ماهیت سـحر مبعوث نمود.

۳. هیـچ ممتنع نیست سـحری که بین دشـمنان خـدا جـدایی و بین اولیای او الفت برقرار کند، در نزد آنها مباح یا مندوب باشد. پس خداوند تبارک و تعالی دو ملک را با همین هدف برای تعلیم سـحر فرسـتاد ولی قوم یهود سـحر را از آندو فراگرفته و در ایجاد جدایی بین اولیاء الله و الفت بین اعداء الله، به کار گرفتند.

۴. تحصـیل علـم به هر چیزی حَسَن است. چـون سـحر منهیاً عنه بـوده، واجب است که متصـور و معلـوم باشـد؛ زیرا چیزی که متصور نباشد، نهی از آن ممتنع است.

۵. شاید جن انواعی از سـحر را داشـتند که بشـر قادر بر آوردن مثل آن نبود. پس خداوند ملائکه را فرسـتاد تا اموری را به بشر تعلیم دهند که بتوانند به وسیله ی آن با جن معارضه کنند.

۶. امکان دارد که این امر تشدیـد در تکلیف باشـد؛ زیرا وقتی چیزی را تعلیم می دهند که بتواند بوسـیله آن به لذّات زودگذر برسد و سپس از استعمال آن منع کند؛ این نهایت مشقت است؛ لذا به واسطه آن مستوجب ثواب زاید می شود.

ص: ۱۴۲

فخر رازی در پایان به این نتیجه می رسد که بعید نیست، خداوند آندو ملک را برای تعلیم سحر فرستاده باشد.(۱)

هم چنین برخی دیگر از اندیشمندان اهل سنت در صدد رد این افسانه بر آمده و وجوهی در رد آن آورده اند:

مسأله زهره: زهره از کواکب خنّسی(۲) است که خداوند آن را قطب و مایه استواری جهان

قرار داده است. اگر این داستان درست باشد، این است که بعضی از مردم فریفته آن شدند و آن را پرستش کردند، هم چنان که فریفته خورشید و ماه و ستاره شده و آنها را پرستش نمودند.(۳)

علاوه بر اینکه ملائکه اجسام شهوانی نیستند که این فواحش بر آنها روا باشد، بعضی گفته اند که شهوت و آلت مردانگی به آندو داده شد.

مسأله دیگر موضوع آموختن جادو به مردم است، در حالی که آن دو در عذاب به سر می بردند. برای کسی که چنان حالتی داشته باشد، بهترین کار توبه و رهایی جُستن است و برای گناهکار مادام که گناه را ترک نکرده توبه ای نیست.(۴)

۱- مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۶۳۲.
۲- «الخنّس: أی بالنجوم التی تخفی بعد ما تظهر بتصریف الحکیم الذی أجراها علی حق حسن التدبیر». (التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۴۳۷، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی تا).
۳- البدء و التاریخ، ج ۳، ص ۱۵.
۴- همان.

اگر هاروت و ماروت چنان که گفته اند دوفرشته باشند، تنها برای این فرود آمدند که برای مردم انواع سحر را بیان کنند و آنها را از سرانجام زشت آن برحذر دارند: «إذ الملکان لایعلمان السحر إنما یعلمان بقبحه».(۱)

برای تفسیر این آیات توجه عمیق تر به خود قرآن کافی است. به همین دلیل آنچه صحیح تر به نظر می رسد و با موازین عقلی و تاریخی و منابع حدیث سازگار است، این است که سحر در میان یهود رایج شد و آنان این عمل خود را مستند به قصه سلیمان پیغمبر و دو ملک به نام هاروت و ماروت می کردند. آیه شریفه نیز عطف به همین قصه است و می خواهد آن صورت را تخطئه کند و بفرماید که جریان آن طور نیست که شما از قصه در نظر دارید بلکه آنچه سلیمان می کرد، سحرنبود و درباره دو ملک بابل - هاروت و ماروت - می فرماید: هر چند سحر بر آن دو نازل شد ولی هیچ عیبی در این کار نیست؛ زیرا منظور خدای تعالی از این کار امتحان بود(۲) و آن دو فرشته را به صورت انسان مأمور ساخت تا عوامل سحر و طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند تا بتوانند خود را از شر ساحران دور کنند ولی این تعلیمات قابل سوء استفاده بود؛ زیرا از آنجا که خنثی کردن یک مطلب مانند خنثی کردن یک بمب، فرع بر آگاهی انسان از آن مطلب است، فرشتگان ناچار بودند تا برای ابطال سحر

۱- الزواجر عن اقتراف الکبائر، ج ۲، ص ۷۱۹-۷۲۱.

۲- المیزان، ج ۱، ص ۲۳۷.

ساحران، شکل و نحوه آن را نیز تشریح کنند. این موضوع سبب شد تا گروهی پس از آگاهی از چگونگی سحر، خود در ردیف ساحران قرار گرفتند و موجب مزاحمت تازه ای برای مردم شدند. با اینکه آن دو فرشته به مردم هشدار دادند که این یک نوع آزمایش الهی برای شماست و سوء استفاده از این تعلیمات کفر است اما آنها به کارهایی پرداختند که موجب ضرر و زیان مردم شد.(۱) مردم آن را وسیله ای برای اشاعه هرچه بیشتر سحر قرار دادند و تا آنجا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان را نیز متهم کردند که اگر عوامل طبیعی به فرمان اوست یا جن و انس از او فرمان می برند، همه مولود سحر است.(۲)

در حدیثی که امام حسن عسکری علیه السّلام از پدرش علی بن محمد الهادی علیهماالسّلام و او از پدرش محمد بن علی الجواد و او از پدرش علی بن موسی الرضا و او از پدرش موسی بن جعفر و او نیز از پدرش جعفر بن محمد الصادق علیهم السّلام در مورد آیه مبارکه {وَاتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ...} نقل می کند، به روشنی این معنی را تأیید می کند:

«کَانَ بَعْدَ نُوحٍ علیه السّلام قَدْ کَثُرَتِ السَّحَرَهُ والْمُمَوِّهُونَ فَبَعَثَ اللهُ عَزّوجَلَّ مَلَکَیْنِ إِلَی نَبِیٍّ ذَلِکَ الزَّمَانِ بِذِکْرِ مَا تَسْحَرُ

۱- ر.ک: مجمع البیان، ذیل آیه ۱۰۲ بقره، ج ۱، ص ۳۳۰؛ ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه (تهران: دار الکتب الإسلامیه، چ ۱، ۱۳۷۴ ش)، ج ۱، ص ۳۷۵؛ عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعه (قم: مؤسسه آل البیت علیه السّلام، ۱۴۰۹ ه .)، ج۱۲، ص ۱۰۷ و ۱۰۶.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱، ص۳۷۲.

بِهِ السَّحَرَهُ وَ ذِكْرِ مَـا يُبْطِلُ بِهِ سِـحْرَهُمْ وَ يَرُدُّ بِهِ كَيْـدَهُمْ فَتَلَقَّاهُ النَّبِيُّ علیه السّـلام عَنِ الْمَلَكَيْنِ وَ أَدَّاهُ إِلَى عِبَادِ اللهِ بِأَمْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فأَمَرَهُمْ أَنْ يَقِفُوا بِهِ عَلَى السِّحْرِ وَ أَنْ يُبْطِلُوهُ وَ نَهَاهُمْ أَنْ يَسْحَرُوا بِهِ النَّاسَ وَ هَذَا كَمَا يُدَلُّ عَلَى السَّمِّ مَا هُوَ وَ عَلَى مَا يُدْفَعُ بِهِ غَائِلَهُ السَّمِّ ... وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَـدٍ ذَلِکَ السِّحْرَ وَ إِبْطَالَهُ حَتَّى يَقُولا لِلْمُتَعَلِّمِ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَهٌ وَ امْتِحَانٌ لِلْعِبَادِ لِيُطِيعُوا اللهَ فِيمَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ هَذَا وَ يُبْطِلُوا بِهِ كَيْدَ السَّحَرَهِ وَلا يَسْـحَرُوهُمْ فَلا تَكْفُرْ بِاسْتِعْمَالِ هَذَا السِّحْرِ وَ طَلَبِ الْإِضْرَارِ بِهِ وَ دُعَاءِ النَّاسِ إِلَى أَنْ يَعْتَقِدُوا أَنَّکَ بِهِ تُحْيِي وَ تُمِيتُ وَ تَفْعَلُ مَا لا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللهُ عَزَّوجَلَّ فَإِنَّ ذَلِکَ كُفْرٌ... وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ»(۱)

بعد از حضـرت نوح علیه السّلام سحره و موهون زیاد شد، خداوند عزوجل دو ملک را به سوی نبی آن زمان فرستاد تا اینکه او را از آنچه سـحره با آن سحر می کنند آگاه کنند و نیز طریق ابطال سحر و دفع خدعه ونیرنگ آنهارا یاد بدهند. نبی آن تعالیم را از آنـدو ملک آموخت و به دسـتور خداونـد به مردم رسانـد و مردم را امر نمود که با این تعلیمات سـحر را بشناسـند و باطل کنند و نیز آنها را نهی نمود از اینکه با این آموخته ها مردم را

۱- عیون أخبار الرضاعلیه السّلام، ج ۲۷، ص ۲۶۶؛ وسائل الشیعهْ، ج ۲۵، ص۱۴۷.

سحر کنند. این مثل معرفی سم و راه های دفع اثر آن است. ... و به هیچ کس راه سحر کردن را، برای آشنایی با طرز ابطال آن یاد نمی دادند، مگر اینکه برای متعلم می گفتند ما وسیله آزمایش بندگان هستیم تا در آنچه می آموزند اطاعت خدا کنند و به وسیله آن خدعه سحره را باطل کنند و همدیگر را سحر نکنند پس با استعمال سحر و ضرر زدن با آن فراخواندن مردم به اعتقاد به اینکه تو (ساحر) زنده می کنی و می میرانی و چیزهایی را انجام می دهی که به جز خدای عزوجل بر آن قدرت ندارد کافر نشو!؛ زیرااین ادعاها کفر است. ... آنها قسمت هایی را فرامی گرفتند که به آنان زیان می رسانید و نفعی نمی داد.

در حدیثی از امام رضاعلیه السّلام نقل شده است که فرمود:

«وَ أمَّا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ فَکَانَا مَلَکَیْنِ عَلَّمَا النَّاسَ السِّحْرَ لِیَحْتَرِزُوا بِهِ سِحْرَ السَّحَرَهِ وَ یُبْطِلُوا بِهِ کَیْدَهُمْ وَمَا عَلَّمَا أحَداً مِنْ ذَلِکَ شَیْئاً حَتَّی قَالا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَکْفُرْ فَکَفَرَ قَوْمٌ بِاسْتِعْمَالِهِمْ لِمَا اُمِرُوا بِالاحْتِرَازِ مِنْهُ وَ جَعَلُوا یُفَرِّقُونَ بِمَا تَعَلَّمُوهُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ قَالَ اللهُ تَعَالَی وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ یَعْنِی یُعَلِّمُهُ»(۱)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۴۸.

«اما هاروت و ماروت دو ملک بودکه مردم را سحر تعلیم دادند تا به وسیله آن تعلیمات از سحر سحره احتراز و آن را باطل کنند و آنها به کسی چیزی از سحر یاد نمی داد مگر اینکه می گفتند ما وسیله آزمایش تو هستیم پس کافر نشو! ولکن قومی به وسیله ی استعمالشان آنچه را که به احتراز از آن امر شده بود، کافر شدند و بوسیله آنچه آموخته بودند شروع کردند به جدایی انداختن بین زن و شوهر. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ولی هیچ گاه نمی توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی زیان برسانند».

اما متأسفانه بعضی از مورخان و نویسندگان دائرةً المعارف ها و حتی بعضی از مفسران در این زمینه تحت تأثیر افسانه های مجعولی قرار گرفته و داستانی را که در بین بعضی از عوام مشهور است،درباره این دو فرشته معصوم الهی ذکر کرده اند و به دنبال آن افسانه ای درباره ستاره زهره نیز ساختند. همه اینها بی اساس و از خرافات است و قرآن از این امور پاک است و اگر تنها در متن آیات مربوطه دقت شود، در می یابیم که بیان قرآن هیچ ارتباطی با این مسائل ندارد.(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲. انبیاءعلیهم السّلام

اشاره

نخستین گروه از انسان ها که معصومند، پیامبران هستند. وج-وب ع-صمت انبیا و پاکی آنها از هرگونه آلودگی یکی از مهم ترین مسائل علم کلام است.

تمام مسلمانان بر ضرورت عصمت أنبیا از تعمد کذب در ادعای رسالت و تبلیغ وحی تأکید دارند.(۱) با توجه به آیات قرآن(۲)) و إجماع علمای متقدم و متأخر(۳) می توان گفت که فی الجمله عصمت أنبیا حقیقت مفروغ عنه و متفق علیه است.(۴) گرچه در پاره ای از تفصیلات، اختلاف نظرهایی وجود دارد که در آینده به تناسب اشاره خواهد شد.

ادله عصمت انبیا

اشاره

علمای شیعه و سنی برای اثبات این مسأله به دلائل عقلی و نقلی مختلفی استدلال نموده اند که مهم ترین آنها بدین شرح است:

۱. دلیل لطف

عصمت انبیاءعلیهم السّلام لطف است؛ یعنی موجب نزدیکی مردم به طاعات و

۱- شرح المواقف، ج ۳، ص ۴۲۶.

۲- انعام/۹۰، جن/۲۶-۲۷.

۳- ر.ک: یعقوب جعفری، عصمهْ الأنبیاءعلیهم السّلام عند المذاهب الاسلامیّهْ، www.al-shia.com.

۴- ر.ک: محمد هادی معرفت، عصمت پیامبران، www.al-shia.com ؛ شرح الاسماء الحسنی، ج۲، ص۳۶.

پرهیز از محرمات می شود و لطف بر خداوند واجب است؛ یعنی فراهم کردن هرچه بیشتر زمینه های هدایت مردم به سوی حق بر او لازم است و پیامبر معصوم بسی بهتر و بیشتر از پیامبر غیر معصوم موجب هدایت مردم می شود؛ پس عصمت در انبیاءعلیهم السّلام ضروری است. البته هر قدر دایره عصمت گسترده تر باشد، لطف نیز بیشتر خواهد بود. بنابراین، مقتضای رحمت الهی عصمت کامل انبیاءعلیهم السّلام است.(۱)

پس حکمت و لطف الهی اقتضا دارد که پیامبران، افرادی پاک و معصوم از گناه باشند و حتی کار ناشایسته ای از روی سهو ونسیان هم از آنها سر نزند تا مردم، گمان نکنند که می توانند ادعای سهو و نسیان را بهانه ای برای ارتکاب گناه، قرار دهند.(۲)

۲- معجزه

از آنجایی که انبیا دارای معجزه هستند، به طور مستقیم دلالت بر صدق ادعای آنها و نفی کذب در ادای رسالت می کند و به طور غیرمستقیم دلالت بر نفی معاصی آنان خواهد نمود. با توجه به اینکه پیامبر وقتی معجزه می آورد،

۱- ر.ک: عبدالرزاق فیاض لاهیجی، گوهر مراد، ص ۳۷۹، تصحیح و تعلیق علی ربانی گلپایگانی، تهران، سازمان چاپ وانتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۲؛ قاضی عبد الجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج۱۵، ص۳۰۲.
۲- ر.ک: www.porseman.org .

دلیل بر تأیید و تصدیق خداوند است، حال اگر او نسبت دروغ به خداوند بدهد، به معنای این خواهد بود که خداوند، دروغگو را تصدیق نموده است و این بحد ذاته قبیح است.(۱)

اما عصمت نسبت به سایر گناهانی که هیچ گونه ارتباطی با رسالت ندارد، نیز از طریق معجزه قابل اثبات است؛ به این بیان که معجزه دلالت بر پیروی از پیامبر و تصدیق و قبول کلام او می کند؛ زیرا هدف از بعثت انبیاعلیهم السّلام این است که گفتارشان تصدیق شود؛ در حالی که ارتکاب گناه باعث نفرت از آنها می شود و انسان نمی تواند با اطمینان خاطر از فرد خطاکار پیروی کرده، سخن او را تصدیق نماید.(۲)

سید مرتضی رحمه الله نیز در کتب کلامی اش به همین دلیل استدلال نموده است.(۳)

۳. امر به اطاعت مطلق از انبیا

با توجه به نص قرآن(۴) و اجماع، اطاعت از پیامبر در اقوال و افعال واجب

ص: ۱۵۱

۱- ر.ک: المواقف، ج ۳، ص ۴۱۵؛ ابی المعالی عبدالملک الجوینی، الارشاد الی قواطع الادلهْ فی اصول الاعتقاد، تحقیق: اسعد تمیم (بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه، چ ۱، ۱۴۰۵هـق)، ص ۲۹۸.

۲- ر.ک: همان.

۳- تنزیه الانبیاء، ص ۱۷و ۱۸.

۴- در آیه ۶۳ از سوره نسا می فرماید: {وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله} و در آیه ۳۱ سوره آل عمران می فرماید: { قُلْ إِن کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی}.

است. اگر گناه از پیامبر صادر شود، بدیهی است که پیروی از او حرام خواهد بود؛ زیرا ارتکاب گناه حرام است(۱) و خداوند اجازه پیروی از باطل را نمی دهد. بر همین اساس است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

«لاطاعَه لِمَخلوقٍ فِی مَعصِیه الخالِق».(۲)

این دلیل به شکل دیگر هم آمده است: اگر بر نبی خطا جایز باشد با آنکه پیروی ازاو لازم است، امر به پیروی از او از نظر عقل قبیح خواهد بود و مستلزم اجتماع ضدین است به سبب وجوب متابعت نبی از یک سو و واجب نبودن متابعت از جانب دیگر که خطا بر او جایز است.(۳)و(۴)

۱- شرح الواقف، ج ۳، ص ۴۲۸.

۲- الشیخ الصدوق، من لا یحضره الفقیه، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری (قم: جماعهْ مدرسین)، ج۲، ص ۶۲۱، ح۳۲۱۴.

۳- ر.ک: عصمهً الانبیاء، ص ۱۰؛ السید علی الحسینی الصدر، العقائد الحقّه (دراسهْ علمیهْ جامعهْ فی اصول الدین الاسلامی علی ضوء الکتاب والسنّهْ والعقل)، www.rafed.net، ص۲۳۴.

۴- علاوه بر مطالب نوشته شده توجه به این مطلب لازم است که خدای تعالی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را در قرآن به عنوان الگو معرفی نموده است؛ {ولکم فی رسول الله اسوه حسنه} (احزاب/ ۲۱) پس آن حضرت از هرگونه خطا و گناه مبری است و اگر جایز باشد که آن حضرت در مسئله ای دچار گناه شود، دیگران نیز معذور خواهند بود و سؤال و عقاب الهی بر آن مسئله برخلاف عدالت خواهد بود و اگر دستور الهی به گونه ای باشد که فرد برگزیده ی الهی در انجام آن موفق نباشد و توان امتثال امر الهی را نداشته باشد، افراد دیگر نیز به طریق أولی موفق به انجام دادن آن نخواهند بود یا اینکه پیامبری که برگزیده خداست دچار هوای نفس و تبعیت از شیطان است و یک چنین شخصی شایستگی نمایندگی از طرف خدا را ندارد و مبعوث کردن آن از طرف خدای تعالی محال و عبث خواهد بود. (محقق کتاب)

۴. لزوم پذیرش شهادت انبیا

اگر انبیا معصوم نباشند، شهادتشان در امور روزمره زندگی هم مردود است. پس چگونه می توان شهادت آنان را در امور مهمی مثل اعتقاد به خدا و روز قیامت یا امور دین که تا روز قیامت باقی است، پذیرفت؟!(۱)

خداوند می فرماید:

{وَکَذلِکَ جَعَلْنَاکُمْ اُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً}.(۲)

«همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط) تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه است».

شهادت در آیه مبارکه حقیقتی از حقایق قرآنی است که در کلام خداوند سبحان، چندین بار تکرار شده است:

{فَکَیْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ کُلِّ اُمّهٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ عَلَی هَؤُلَاءِ شَهِیداً}(۳)

۱- شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۵؛ ر.ک: فخررازی، عصمهْ الانبیاء، ص ۹.

۲- بقره/ ۱۴۳.

۳- نساء/ ۴۱.

«حال آنها چگونه است؛ آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد»

در آیه دیگر می فرماید:

{وَیَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ اُمّهٍ شَهِیداً ثُمَّ لا یُوَذَنُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَلاَ

هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ}(۱)

«(به خاطر بیاورید) روزی را که از هر امّتی گواهی بر آنان برمی انگیزیم سپس به آنان که کفر ورزیدند، اجازه (سخن گفتن) داده نمی شود (بلکه دست و پا و گوش و چشم، حتّی پوست تن آنها گواهی می دهند!) و (نیز) اجازه عذرخواهی و تقاضای عفو به آنان نمی دهند!».

{وَوُضِعَ الْکِتَابُ وَجِیءَ بالنَّبِیِّینَ وَ الشُّهَدَاءِ}.(۲)

«و نامه های اعمال را پیش می نهند و پیامبران و گواهان را حاضر و میان آنها به حق داوری می شود و به آنان ستم نخواهد شد!»

شهادت در این آیات مطلق است اما ظاهر تمام آنها شهادت بر اعمال امت ها و بر تبلیغ رسولان است. چنان چه آیه مبارکه به آن اشاره می کند:

۱- نحل / ۸۴.

۲- زمر / ۶۹.

{فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ اُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ}(۱)

این شهادت گرچه در آخرت و روز قیامت است امّا شهود، این شهادت ها را در دنیا تحمل می کنند. چنان چه آیه مبارکه در حکایت از حضرت عیسی علیه السّلام بر آن دلالت دارد:

{وكُنْتُ عَلَيهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّ-ا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ}(۲)

«و تا زمانی که در میان آنها بودم، مراقب و گواهشان بودم ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آنها بودی و تو بر هر چیز، گواهی!»

در آیه دیگر می فرماید:

{وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ يكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً}.(۳)

«و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او [حضرت مسیح] ایمان می آورد و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود».

روشن است که شهادت فرع علم و خطا نکردن در تشخیص مشهود، به است. پس اگر پیامبرصلی الله علیه وآله از شهدا باشد، واجب است در شهادتش خطا نکند.

۱- الاعراف/ ۶.

۲- المائده / ۱۱۷.

۳- النساء/ ۱۵۹.

بنابراین آیه شریفه بر صیانت و عصمت پیامبرصلی الله علیه وآله از خطای در زمینه شهادت دلالت می کند. چنانچه بر وسعت علم پیامبر نیز دلالت دارد؛ زیرا حواس فقط ظواهر اعمال و افعال را درک می کند. در حالی که در مقام قضاوت، شهادت بر ظواهر اعمال و افعال کافی نیست، بلکه زمانی مفید است که

بر حقایق افعال مانند کفر، ایمان، ریا، اخلاص و بر هر چیزی باشد که از حس پنهان و نزد انسان پوشیده است؛ یعنی شهادت باید بر چیزی باشد که در قلب است و حساب رب العالمین بر آن دایر است:

{وَلَكِن يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ}.(۱)

«اما به آنچه دلهای شما کسب کرده، (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار، یاد می کنید) مؤاخذه می کند».

تردیدی نیست که شهادت بر حقایق اعمال امت از توان انسان عادی خارج است؛ مگر زمانی که به ریسمان محکم عصمت تمسک کند و به اذن خداوند متولی امر او شود.(۲)

۱- البقره/ ۲۲۵ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲- ر.ک: جعفر سبحانی، عصمهْ الأنبیاء فی القرآن الکریم، ص۲۹۶، قم: مؤسسهْ الإمام الصادق علیه السّلام، چ۱، ۱۳۸۲.

۵. لزوم منع و زجر

اگر انبیـا از گناه و خطا معصوم نباشـند، لازم است دیگران آنها را از ارتکاب گناه منع کننـد و این موجب زجر و نوعی آزار و اذیت برای انبیا است. در حالی که ایذاء پیامبر طبق نص قرآن(۱) و اجماع امت، حرام و موجب لعنت خداوند می شود.(۲)و(۳) به علاوه انبیا که مبلغ احکام و آورنـده شـریعت از جانب پروردگارند، اگر به جای آن که خود واعظ باشـند، به وعظ و نهی و زجردیگران نیاز داشته باشند، مورد نفرت عموم قرار می گیرند.

۶. لزوم تسلسل

اگر بر نبی خطا جایز باشـد، نیازمنـد است که کسـی او را از خطا باز دارد و این باز دارنده یا معصوم است که فهو المطلوب، یا معصوم نیست. پس نیازمنـد به یـک باز دارنـده دیگر است و هکـذا هَلُمَّ جرا، در نتیجه تسـلسل یا دور لازم می آیـد که هر دو باطل است.(۴)

۱- احزاب /۵۳.

۲- عصمهْ الانبیا، ص ۱۰.

۳- البته این به آن معنـا نیست که انبیای الهی در مسـیر انجام تکلیف و تقرب الهی از راهنمایی های بعضـی از خواص اولیاء الله اسـتفاده ننمایند و نصایح آنها موجب ناراحتی آنها شود بلکه از آن استقبال می کردند آن چنان که در قضیه حضرت موسی با وجود آنکه پیامبر اوالوالعزم بود اما حاضـر بود در کنار حضـرت خضـر عمر خود را صـرف کند و از محضـرش استفاده نماید. کهف / ۶۰ تا ۸۲. (محقق کتاب)

۴- العقائد الحقّهْ، ص ۲۳۴.

۷. لزوم اعتماد مردم و تأمین هدف

هـدف اصـلی از بعثت انبیـا راهنمایی بشـر به سوی حقایق و وظایفی است که خـدای متعال برای انسان ها تعیین فرموده است و آنها در حقیقت، نمایندگان الهی در میان بشر هستند که باید دیگران را به راه راست هدایت

کننـد. حال اگر چنین نمایندگانی خود پایبند دسـتورات الهی نباشـند و برخلاف محتوای رسالتشان عمل کنند، مردم رفتار آنها را متنـاقض بـا گفتارشـان تلقی نموده، دیگر به آنها اعتماد نمی کننـد. در نتیجه، هـدف بعثت آنها به طور کامل تحقق نخواهد یافت.(۱)

ولی اگر معصوم باشـند، تـأثیر کلامشان بیشتر است و در جانها و قلوب مورد قبول واقع می شود. بر این اساس سـزاوار است که انبیا دارای عصمت باشند.(۲)

خواجه نصیر الدین طوسی و علامه حلی و فاضل مقداد به این دلیل استدلال نموده اند.(۳)

این دلیل به اشکال زیر نیز طرح شده است:

الف - یکی از اهداف نبوّت اقامه عدل و جلوگیری از ظلم است. اگر از

ص: ۱۵۸

۱- ر.ک: همان، ص ۲۳۴و ۲۳۵.

۲- ر.ک: المغنی، ج ۱۵، ص ۳۰۲.

۳- ر.ک: کشف المراد، ص ۳۴۹؛ إرشاد الطالبین، ص ۳۰۲.

نبی معصیت صادر شود، غرض نبوّت از بین می رود.(۱) به بیان دیگر اگر نبی معصیت کند، خود مصداق ظالم قرار می گیرد و نبوّتش که عهد الهی است، باطل می شود؛ {لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ}(۲)و(۳)

فخر رازی می نویسد:

«لو صدرت المعصیه عن الانبیاءعلیهم السّلام لوجب أن یکونوا موعودین بعذاب الله بعذاب جهنم، لقوله تعالی: {ومن یعص الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها وله عذاب مهین} ولکانوا ملعونین، لقوله تعالی: {ألا لعنه الله علی الظالمین} و باجماع الامه هذا باطل فکان صدور المعصیه عنهم باطلا»(۴)

ب – نبی اُسوه است؛ اگر عصیان کند، جایگاهش از قلب ها ساقط می شود و انقیاد مردم از او حرام می شود. در نتیجه هدف بعثت از بین می رود.(۵)

ج – نبی حافظ شرع وحجّهْ الله است؛ اگر خطا از او صادر شود، این امر منجر به گمراهی او می شود.

۱- العقائد الحقّه، ص ۲۳۴.

۲- بقره / ۱۲۴.

۳- العقائد الحقّهْ، ص ۲۳۴.

۴- عصمهْ الانبیاء، ص ۱۰.

۵- همان.

در نتیجه نصب او قبیح و غرض بعثت تأمین نخواهد شد.(۱)

د - نبی پیشوای امّت است، صدور گناه از رهبر زشت تر از رعیت است. پس اگر از نبی گناه صادر شود، وضع و حالش بدتر از رعیّت او می شود و لیاقت ریاست شرعیه بر رعیت را ندارد؛(۲) زیرا عاصی خائن است و به او اعتماد نمی شود؛ زیرا ممکن است در آنچه بر او وحی شده است کم و زیاد کند.(۳) فخر رازی نیز به این دلیل اشاره نموده است.(۴)

۸. تزکیه و تربیت مردم

پیامبران علاوه بر اینکه موظفند محتوای وحی و رسالت خود را به مردم ابلاغ کنند و راه راست را به آنان نشان دهند، وظیفه دارند که به تزکیه و تربیت مردم نیز بپردازند و افراد مستعد را تا آخرین مرحله کمال انسانی برسانند و چنین مقامی شایسته کسانی است که خود به عالی ترین

مدارج کمال انسانی رسیده باشند و دارای کامل ترین ملکات نفسانی (ملکه عصمت) باشند. با توجه به اینکه نقش رفتار مربی در تربیت دیگران بسی مهم تر از نقش گفتار اوست و کسی که از نظر رفتار، نقص ها و کمبودهایی داشته باشد، گفتارش هم تأثیر

۱- همان.

۲- ر.ک، عصمهْ الانبیاء، ص ۹.

۳- العقائد الحقّهْ، ص ۲۳۴.

۴- عصمهْ الانبیاء، ص ۷.

مطلوبی را نمی بخشـد. پس هنگامی هـدف الهی از بعثت پیامبران به عنوان مربیان جامعه، به طور کامل تحقق می یابد که آنها از هرگونه لغزشـی در گفتار و کردار مصون باشند.(۱) به همین دلیل شـرط نخست در تأثیر وعظ و ارشاد، پاک بودن واعظ از آلودگی و دور بودن او از زشتی هاست:(۲)

{یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لاَ تَفْعَلُونَ * کَبُرَ مَقْتاً عِندَ اللهِ اَن تَقُولُوا مَا لاَ تَفْعَلُونَ}.(۳)و(۴)

«ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد! چرا سـخنی می گوییـد که عمل نمی کنیـد؟ نزد خـدا بسیار موجب خشم است که سـخنی بگویید که عمل نمی کنید!»

۹. ریاست نبی بر امت

نبی رئیس امت است. اگر صدور معصیت از او جایز باشد، صدور هر گناه

۱- محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۲، ص ۴۲-۳۶؛ www.balagh.net؛ www.porseman.org و نیز ر.ک: همان، (اثبات عصمت پیامبران)، فراز اندیشه، www.porseman.org.

۲- محمد هادی معرفت، عصمت پیامبران، www.al-shia.com؛ ر.ک: عصمهْ الانبیاء، ص۱۱.

۳- صف /۲و۳ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۴- در آیات دیگر نیز به این مسئله تأکیـد شده است: {أَتَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَـکُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ أَفَلا تَعْقِلُونَ} (بقره / ۴۴) و در مـورد رهـبران یهـودی که به تورات عمـل نمی کننـد، می فرمایـد: {مَثَـلُ الَّذینَ حُمِّلُوا التَّوْراهَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً} (جمعه/ ۵) (محقق کتاب)

بزرگی از او ممکن خواهد بود حتّی قتل و غارت، درحالیکه اینها فسادی هستند که نه عقل آن را می پذیرد و نه عاقل.(۱)

به تعبیر دیگر اگر خطا و عصیان یا سهو و نسیان، بر نبی جایز باشد، ریاست او بر اُمّت از این جهت ترجیح بدون مرجّح خواهد بود و آن قبیح است.

با توجه به دلایل یاد شده، عقل به طور قطع بر لزوم عصمت قطعی و ابدی انبیا، در جمیع اشیاء حکم می کند. علاوه بر این موارد، دلایل زیادی بر عصمت انبیا ذکر شده از جمله پانزده دلیل از فخر رازی(۲) که به مهم ترین آنها اشاره شد.

پس اصل عصمت پیامبران در میان مسلمانان اجماعی است و اختلاف در زمان عصمت و متعلق آن است که در ادامه به آن پرداخته خواهدشد.

۳. امامان

اشاره

گروه دیگر از معصومان، أئمّه علیهم السّلام - امامان دوازدگانه شیعه - هستند. امامیه عصمت را از اساسی ترین صفات امام می دانند و بر این عقیده اند که امامان، هم چون پیامبران، باید در تمام دوران زندگی از همه گناهان و پلیدی ها - عمداً و

۱- العقائد الحقّهْ، ص ۲۳۴.

۲- ر.ك: عصمهْ الانبياء، ص ۱۹.

سهواً - معصوم باشند.(۱) در حالی که اهل سنت (معتزله، اشعریه، ماتریدیه و...) چنین صفتی را برای امام قائل نیستند.

سید شریف جرجانی در «شرح مواقف»می نویسد:

«[رأی] جمهور بر این است که اهلیت و صلاحیت امام را کسی دارد که در اصول و فروع مجتهد باشد تا بتواند قیام به امر دین نماید؛ واجب است عادل باشد، تا مرتکب ظلم و جور نگردد، عاقل باشد تا صلاحیت تصرفات را داشته باشد و بالغ باشد؛ زیرا عقل صبی قاصر است، مرد باشد چون زنها ناقص العقل اند».(۲)

از صفاتی که این عالم اهل سنت برای امام می شمارد، عدالت است، آن هم در حدّی که ظاهراً مرتکب ظلم و جور نگردد، نه آن عدالتی که امامیه برای امام معتبر می داند، که مصداق آن در وجود انسان هایی که دارای عصمت هستند، تجلّی پیدا می کند.

باقلانی (م ۴۰۳ ه) یکی دیگر از علمای اهل سنت، بعد از آنکه می گوید اموری چون کفر، ترک اقامه نماز و دعوت به آن، فسق، ظلم، غصب اموال،

۱- ر.ك: كشف المراد، ص ۳۹۰؛ علامه حلی، نهج الحق و كشف الصدق، ص ۱۶۴، تحقیق و تقدیم: السید رضا الصدر/ تعليق: الشيخ عين الله الحسنى الأرموى، قم: مؤسسهْ الطباعهْ والنشر دار الهجرهً، ۱۴۲۱؛ علی ربانی گلپایگانی، عصمت از دیدگاه خرد، مجله انتظار، ش۱۱.

۲- رك: شرح مواقف، ج۸، ص ۳۴۹.

تضییع حقوق و تعطیل حدود و... موجب خلع امام می شود، می نویسد:

«جمهوری از اهل اثبات و اصحاب حدیث گفته اند، امام به سبب این امور خلع نمی شود و خروج بر او واجب نیست؛ بلکه وعظ و تخویف او و ترک طاعتش در معصیت خداوند، واجب است».(۱)

تفتازانی می نویسد:

«برای امام، هاشمی بودن، معصوم بودن و برتری داشتن بر رعیت، شرط نیست».(۲)

برخی مانند جمال الدین حنفی از عصمت به عنوان ملاک برتری امام یاد کرده، گفته اند:

«والأفضل أن یکون هاشمیاً و کونه معصوماً».

«افضل این است که امام، هاشمی و معصوم باشد».(۳)

ص: ۱۶۴

۱- ر.ک: باقلانی، تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل، ص ۴۷۸-۴۸۰، تحقیق: الشیخ عماد الدین أحمد حیدر، (بیروت: مؤسسهْ الکتب الثقافیهْ، چ۳، ۱۴۱۴).
۲- شرح المقاصد، ج۲، ص ۷۱.
۳- جمال الدین أحمد بن محمد الغزنوی الحنفی، اصول الدین، ص ۲۷۵، تحقیق: عمر وفیق الداعوق، بیروت: دارالبصائر الإسلامیهْ، ۱۴۱۹هق.

ادله مخالفین

دلائلی را که اشاعره و معتزله برای معتبر نبودن عصمت اقامه کرده اند، به طور خلاصه می توان چنین بیان کرد:

۱. آنچه احتیاج به دلیل دارد، اشتراط عصمت است و الا معتبر ندانستن عصمت، احتیاج به دلیل ندارد:

«والظاهر أنه لا حاجه إلى الدليل على عدم اشتراط وإنما يحتاج إليه فى الاشتراط».(۱)

۲. ابوبکر و عمر و عثمان امام بودند و هیچ کس عصمت آنها را لازم و واجب ندانسته است.(۲)

در «شرح المقاصد» چنین آمده است:

«واحتج أصحابنا على عدم وجوب العصمه بالاجماع على إمامه أبى بكر وعمر وعثمان رضى الله عنهم مع الاجماع على أنهم لم تجب عصمتهم... حاصل هذا دعوى الاجماع على عدم اشتراط العصمه فى الامام».(۳)

۳. عصمت در صورتی لازم است که فرد مورد نظر، از جانب خدا حجت

۱- شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۹.
۲- شرح المواقف، ج۸، ص ۳۵۰.
۳- شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۹.

باشد؛ مثل پیامبر. حال آنکه امام، حجت بر مردم نیست؛ زیراما مسائل دین را از پیامبر اخذ می کنیم.(۱)

استدلال تفتازانی مشابه همین مطلب است:

«... بأن النبی مبعوث من الله مقرون دعواه بالمعجزات الباهره الداله علی عصمته من الکذب وسائر الأمور المخله بمرتبه النبوه ومنصب الرساله ولا کذلک الامام فإن نصبه مفوض إلی العباد الذین لاسبیل لهم إلی معرفه عصمته واستقامه سریرته فلا وجه لاشتراطها».(۲)

«پیامبر از جانب خدا مبعوث شده و دعوتش با معجزات روشن همراه است که دلالت بر عصمت او از کذب و سایر امور مخل به مقام نبوت و منصب رسالت می کند اما امام اینگونه نیست؛ زیرا نصب امام به مردم واگذار شده است و مردم هم راهی به شناسایی عصمت او و استقامت سیره و روش او ندارند، پس دلیلی برای اشتراط عصمت در امام وجود ندارد».

باقلانی می نویسد:

واجب نیست امام معصوم باشد؛ زیرا امام برای اقامه احکام و حدود و اموری نصب می شود که آنها را

۱- المغنی، ج ۲۰ بخش ۱، ص ۷۵.

۲- شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۹.

پیامبر تشریع کرده است و امام وکیل و نائب از جانب امت است.(۱)

سؤال این است که آیا مطالب یاد شده مبنا و ارزش علمی دارد و آیا اینکه در قرآن و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ارتباط با این بحث مهم راهنمایی نشده است و شیعیان در مقابل اینگونه اشکال ها چه دلایلی بر عصمت امامان خود اقامه کرده اند؟(۲)

ادله موافقین

اشاره

اندیشمندان شیعه برای اثبات عصمت امامان خود از ادلّه گوناگونی بهره می برند که تبیین آنها نیازمند کتابی پرحجم و مستقل است؛ چنان که علامه حلّی با شرح و بسط این دلایل، بیش از هزار نکته در این باره گردآوری نموده است.(۳) به همین دلیل در این پژوهش به ذکر مهم ترین و عمده ترین دلایل زیر بسنده می شود:

ص: ۱۶۷

۱- باقلانی، تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل، ص ۴۷۶.

۲- امامت در دین الهی منصبی است که از طرف خدای تعالی تعیین می شود نظیر امامتی که حضرت ابراهیم بعد از امتحانات زیاد به آن رسید و از طرف خدای متعالی مورد خطاب {انی جاعلك للناس اماماً} واقع شد. شناخت چنین امامی برای افراد بشر ممکن نیست. مبنای بحث عصمت در نزد علمای شیعه در ارتباط با مصداق کامل امامت کلیه الهیه در دین اسلام است، و لازمه چنین امامتی احاطه علمی کامل به حقایق قرآن و قدرت کامل در اجرای قوانین الهی و عصمت کامل است. (محقق کتاب)

۳- ر.ك: العلامه الحلی، کتاب الألفین، ص ۲۱، کویت: مکتبهْ الالفین، ۱۴۰۵.

۱. ادلّه عقلی

اشاره

مقام امامت از عصمت جدا نیست(۱) و این مطلب را با چند دلیل زیر می توان اثبات نمود:

الف – امامت؛ استمرار نبوت

مقام امامت آنگونه که از کتاب و سنّت بر می آید در رهبری سیاسی جامعه اسلامی خلاصه نمی شود، بلکه دنباله نبوّت و کامل کننده رسالت است.(۲) چنین تصویری از مسأله، پیامبر و امام را کنار هم می نشاند و دلایل عقلی عصمت را به قلمرو امامت نیز می کشاند. با این تفاوت که در این جا، به جای ابلاغ وحی، از تبیین معارف وحیانی سخن گفته می شود.

ص: ۱۶۸

۱- ر.ک: انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، صص ۲۰۶-۲۰۴؛ ابن میثم البحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۷۹-۱۷۷، تحقیق: سید أحمد حسینی، بإهتمام: سید محمود مرعشی، قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی، چ ۳، ۱۴۰۶؛ کشف المراد، ص ۳۶۵- ۳۶۴؛ نهج الحق، صص ۱۵۸-۱۵۷؛ ارشاد الطالبین، صص ۳۳۶-۳۳۳؛ تنزیه الانبیاء، ص ۹- ۸؛ الشیخ محمد رضا المظفر، عقائد الامامیه، ص ۶۷، تحقیق و تقدیم: الدکتور حامد حنفی داود، قم انتشارات أنصاریان؛ الشیخ الصدوق، معانی الأخبار، ص۱۳۴-۱۳۳، تحقیق: تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۷۹ش؛ امام شناسی، ج۱، ص۹.

۲- ر.ک: الالهیات، ج ۴، ص ۴۵-۲۶؛ امامت و رهبری، ص ۵۲-۵۱؛ پژوهشی در عصمت معصومان، ص۲۸۵- ۲۸۰.

ب – حفظ شریعت

مسئولیت حفظ دین از خطر تغییر و تحریف و نیز هدایت دینی افراد بر عهده امام است. بدیهی است که انجام در دادن این دو مسئولیت دینی، در گرو مصونیت امام از خطا و انحراف است، به خصوص که هدایتگری در سخن و گفتار خلاصه نمی شود، بلکه تأثیر عمل امام در جهت دادن به رفتار جامعه، به مراتب بیشتر از گفتار اوست. به همین

دلیل، باید امام در فهم و بیان احکام دینی و نیز در عمل به آنها، مصون از خطا و لغزش باشد تا پیروان خود را به طور صحیح هدایت کند.

برخی در نقد این دلیل گفته اند:

امام به تنهایی حافظ دین نیست، بلکه او از طریق کتاب و سنت و اجماع علمای دین و اجتهاد صحیح خود، دین را حفظ می کند و هرگاه در اجتهاد خود خطا کند، مجتهدان دیگر او را راهنمایی می کنند، چنانکه اگر مرتکب خطایی شود امر کنندگان به معروف او را باز می دارند.(۱)

باقلانی معتقد است:

امام وکیل و نائب امت است و امت نیز امام را تسدید و

۱- ر.ک: العقاید و المذاهب الدینیهْ، ص ۶۵۸.

تقویت می کنند و هرگاه چیزی را فراموش کند به یادش می آورند و او را متنبه می کنند. بنابراین مردم نیازی ندارند که امامشان معصوم باشد. همان گونه که نیاز نیست امیر و قاضیشان و جمع کنندگان خراج و صدقاتشان معصوم باشند.(۱)

نادرستی این سخن روشن است؛ زیرا کتاب و سنت به خودی خود سخن نمی گویند، بلکه نیاز به تفسیر دارد؛ زیرا تمام تفاصیل شریعت در آنها نیامده است. علاوه بر این نفس کتاب نیز نیاز به یک حافظ مورد اطمینان دارد تا آن را از تغییر و تبدیل حفظ کند وگرنه از تحریف و تبدیل در امان نیست. به علاوه اگر کسی نباشد که متواترها را حفظ کند، ممکن است از نقل روایت عمداً یا سهواً عدول کنند و این امر منجر به اخفای اخبار متواتر یا به نقل آحاد و نقل کسی شود که نقلش حجت نیست.

اجماع افرادی که هیچ کدام معصوم نیستند، نیز احتمال خطا و اشتباه را از بین نمی برد. از این رو نمی توان به حکم دیگر مجتهدان اطمینان داشت. امر کنندگان به معروف هم اگر معصوم از خطا نباشند، چه بسا در شناخت معروف خطا نمایند. اخبار آحاد و رأی و قیاس نیز اعتبارشان مورد سؤال است. بنابراین، یگانه راه اطمینان بخش برای حفظ شریعت معصوم است.(۲)

۱- باقلانی، تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل، ص۴۷۶.

۲- ر.ك: الشیخ سدید الدین محمود الحمصی الرازی، المنقذ من التقلید، ج۲، ص۲۶۱، قم: جامعه مدرسین، چ ۱، ۱۴۱۴ق؛ الشریف المرتضی علم الهدی علی بن الحسین الموسوی، الشافی فی الامامهْ، ج۱، ص۱۲۳، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۰؛ همان، الذخیره فی علم الکلام، ص ۴۳۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۱هـق.

ج – لزوم تسلسل

دلیل دیگری که برای اثبات عصمت امامان علیهم السّلام می توان به آن استناد نمود، لزوم تسلسل است(۱). به این بیان که یکی از دلایل نیازمندی جامعه دینی به امام این است که مردم در شناخت دین و اجرای آن مصون از خطا نیستند. بنابراین، هرگاه امام نیز مصون از خطا و لغزش نباشد، به امام دیگری نیاز است و اگر امام دوم نیز معصوم نباشد، امام دیگری لازم است. اگر رشته همینطور ادامه یابد، به جایی ختم نشده و به تسلسل می انجامد و سرانجام به کسی نخواهد رسید که خطا و لغزش جامعه را اصلاح کند و آن را از فساد رهانیده و به صلاح درآورد. پس نتیجه این می شود که باید امام مصون از خطا و لغزش باشد.(۲)

خواجه نصیر الدین طوسی دو برهان یاد شده را به این صورت بیان کرده است:

«وَ اِمْتِنَاعُ التَّسَلْسُلِ یُوجِبُ عِصْمَتِهُ وَ لاَنَّهُ حافِظٌ لِلشَّرعِ

ص: ۱۷۱

۱- همان، ص ۴۳۱.

۲- ر.ک: محمد بن احمد خواجگی شیرازی، النظامیه فی مذهب الامامیه، ص ۱۴۴-۱۴۵، تعلیق و تصحیح علی اوجبی، تهران: مرکز نشر فرهنگی قبله، چ ۱، ۱۳۷۵ش.

ولوجوب الانکار علیه لو أقدم علی المعصیه فیضاد أمر الطاعه ویفوت الغرض من نصبه ولانحطاط درجته عن أقل العوام».(۱)

۲. آیات قرآن

الف – آیه امامت

اشاره

{وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ}.(۲)

لغات آیه:

۱. ابتلاء: امتحان و اختبار از امور وصفات نفسانی – مانند إطاعت، شجاعت، سخاوت، عفت، علم، وفاء و اضداد اینها – موجود در شخص است.(۳)

۲. کَلمات: قضایایی است که خداوند ابراهیم را به آنها مبتلا نمود و عهود الهیه ای است که از او خواسته شد و معنای إتمام آن کلمات، امتثال حضرت ابراهیم است از آنچه به آن امر شده بود.

۳. امام: کسی است که مردم در اقوال و افعال به او اقتدا کنند.(۴) خداوند

۱- کشف المراد، ص ۳۹۰.

۲- بقره / ۱۲۴.

۳- ر.ک: المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸.

۴- همان، ص ۲۷۰.

در قرآن امامت را همراه با هدایت ذکر می کند.(۱)

امام، هـدایت گری است که با امر تکوینی ای که در اختیار دارد، هـدایت می کنـد. هـدایت بر دو قسم است: یکی رساندن به مقصود ودیگری نشان دادن راه رسیدن به آن. در صورت دوم احتمال نرسیدن به مقصود وجود دارد اما هدایت امام، رساندن به مطلوب است، به امر خداوند، نه تنها نشان دادن راه که وظیفه نبی و رسول و هر مؤمنی است.(۲)

با توجه به شرافت و عظمت امامت، امام دارای سعادت ذاتی است؛ زیرا کسی که ذاتش متلبس به ظلم و شقاوت شده باشد، سعادتش در گرو هدایت به وسیله ی غیر اوست.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

{أَفَمَنْ يَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدی إِلَّا أَنْ يُهْدی}.(۳)

در آیه شریفه کسی که به حق هدایت می کندو کسی که دیگری باید او را هدایت کند، مقایسه شده است.

مقتضای این مقایسه این است که باید هادی به حق، خود هدایت شده

ص: ۱۷۳

۱- انبیاء/ ۷۳؛ السجده/ ۲۴.

۲- المیزان، ج ۱، ص ۲۷۳.

۳- یونس/ ۳۵.

باشد و کسی که نیاز به هدایت غیر دارد، به طور قطع نمی تواند هادی به سوی حق باشد.(۱)

از آنچه بیان شد روشن می شود که امام باید معصوم از گمراهی و معصیت باشد.

۴. ظلم: اهل لغت و بسیاری از علما، ظلم را به معنای «وضع الشئ فی غیر موضعه»(۲)؛ قرار دادن چیزی در غیر موضع مختص به خودش دانسته اند؛ چه به نقصان باشد چه به زیادت یا تجاوز از وقت و مکانش باشد.(۳)

ظلم به تجاوز نمودن از حق - که به منزله مرکز دایره است - گفته می شود؛ چه کم باشد چه زیاد و به همین دلیل برای گناه بزرگ و کوچک به کار برده می شود.(۴)

بعضی از حکما گفته اند؛ ظلم سه قسم است: ظلم به خدا، به مردم، به نفس. تمام این سه مورد در حقیقت ظلم به نفس است؛ زیرا انسان وقتی برای نخستین بار اقدام به ظلم می کند، تا ابد آغاز به ظلم کرده است.(۵)

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴.
۲- الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۷۷؛ مفردات، ص ۳۱۵، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۷۳.
۳- مفردات، ص ۳۱۵.
۴- همان، ص ۳۱۵.
۵- همان، ص ۳۱۶.

اصل ظلم به معنای جور و تجاوز از حد و انحراف از قصد است.(۱)

مراد از «الظالمین» در آیه مبارکه، همه کسانی هستند که در برهه ای از عمر خود ظلمی از قبیل شرک یا معصیت، از آنها صادر شده باشد؛ گرچه بعد از آن توبه نموده، صالح شده باشند.

تقریب دلالت آیه بر عصمت امام:

مردم بنابر تقسیم عقلی بر چهار قسم اند:

۱. کسانی که در تمام عمرشان ظالم بوده اند؛

۲. کسانی که در تمام عمرشان ظالم نبوده اند؛

۳. کسانی که در آغاز عمرشان ظالم بوده، اما در آخر عمرشان ظالم نبوده اند؛

۴. کسانی که در آغاز عمرشان ظالم نبوده اما در آخر عمرشان ظالم بوده اند.

شأن حضرت ابراهیم علیه السّلام برتر از این است که امامت را برای آن دسته از ذریه اش درخواست کند که در جمیع یا در آخر عمرشان ظالم بوده اند.

بنابراین دو قسم باقی می ماند که یکی از آندو قسم را خداوند نفی نموده و آن کسی است که فقط در آغاز عمرش ظالم بوده است.

در نتیجه یک قسم باقی می ماند و آن کسی است که در تمام عمرش مرتکب ظلم نشده باشد. پس واجب است که امام، معصوم به عصمت إلهیه باشد.(۲)

۱- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۷۳.

۲- المیزان، ج ۱، ص ۲۷۵.

از مطالب یاد شـده روشن شد که امامت عهدی الهی است که به ظالمان واگذار نمی شود. پس به طور کل امام هرکس باشد، باید مرتکب ظلم نشده باشد و در این صورت او معصوم خواهد بود؛(۱) زیرا در این آیه مبارکه، قرآن کریم ظالمان را شایسته مقام امامت نمی دانـد و از طرف دیگر در فرهنگ قرآن، هر گناهکاری ظالم خوانـده شـده است. بنابراین چاره ای جز پذیرش عصمت امام باقی نمی ماند.(۲)

این آیه هرچنـد گفتگوهـای فراوانی را برانگیخته است امـا دلالـت آن بر عصـمت امام به قـدری روشن است که حتی برخی از مفسران اهل سنّت چنین اعتراف می کنند.

عبدالله بن عمر بیضاوی می نویسد:

«فیه دلیلٌ علی عصمه الانبیاءعلیهم السّلام من الکبائر قبل البعثه و ان الفاسق لا یصلح للامامه».(۳)

این مفسّر نامـدار اگر پیش فرض هـای ذهنی خود را کنـار می نهاد، میان امامت و نبوّت فرقی نمی گـذاشت و در بیان شـرایط امام، بر عدالتِ تنها بسنده نمی کرد؛

۱- همان، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲- ر.ک: محمد القاضی، العصمهْ، ص ۲۷- ۲۵، محاضرات سید کمال حیدری، قم: دار فراقد، چ۸، ۱۴۲۳؛ الالهیات، ج ۴، ص ۱۲۱؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۷۰؛ امامت و رهبری، ص۱۶۸؛ بررسی مسائل کلی امامت، ص۴۷-۴۶.

۳- عبدالله بن عمر بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، ج ۱، ص ۳۹۸، بیروت: دار الفکر.

زیرا در آیه مورد بحث، سخن بر سر آن است که ظالمان شایستگی دریافت عهد الهی را ندارند. گرچه عهد الهی، عنوانی است فراگیر که نبوت و امامت را در بر می گیرد اما چگونه این جمله در یکی از مصادیق عهد - نبوت - بیانگر لزوم عصمت است و در مصداق دیگر آن - امامت - از حدّ اشتراط عدالت و نداشتن فسق فراتر نمی رود؟!(۱)

ب – آیه صادقین

اشاره

{یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَکُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ}.((۲))

اگر به آیه «صادقین» با دید عمیق نگاه شود، روشن خواهد شد که امامت و رهبری با لطیف ترین تعبیر در آن بیان شده و شرط عصمت - که مهم ترین شرط از شروط امامت است - از آیه قابل استفاده است.

از به کارگیری واژه «صدق» در لغت(۳) و آیات قرآن(۴) روشن می شود که

۱- ر.ک: www.tebyan.net.

۲-) توبه/ ۱۱۹.

۳- اهل لغت کاربردهای مختلفی برای واژه های «صدق» و «صادقین» بیان نموده اند: «الصدق نقیض الکذب». «رجل صدق نقیض رجل سوء» (لسان العرب، ج ۱۰، ص۱۹۶- ۱۹۳. «ویعبر عن کل فعل فاضل ظاهراً او باطناً بالصدق فیضاف الیه ذلک الفعل الذی یوصف به نحو قوله...» (مفردات راغب، ص ۲۷۷). «الصادق هو القائل بالحق العامل به، لانه صفه مدح ولایطلق الا علی من یستحق المدح علی صدقه» (مجمع البیان، ج۳، ص ۱۵۸).

۴- در آیات متعددی از قرآن کریم «صدق» صفت برای چیزهایی قرار گرفته است که از مقوله سخن و کلام نیستند. به عنوان نمونه در آیه ۲ سوره یونس: {وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ}، «صدق» صفت برای «قدم» قرار گرفته است. در آیه۱۱۹ سوره توبه: {وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ}، «صدق» صفت جایگاه قرار گرفته است. در آیه ۸۰ سوره اسراء {وَقُل رَّبِّ اَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّی مِن لَّدُنکَ سُلْطَاناً نَّصِیراً}، واژه صدق با اسم مکان به کار برده شده است. در آیه ۵۵ سوره قمر {فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ} صفت برای «مقعد» است که به معنای جایگاه نشستن است. در آیه ۱۷۷ سوره بقره {لَّیْسَ الْبِرَّ اَن تُوَلُّواْ وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَـکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِکَهِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیِّینَ وَآتَی الْمَالَ عَلَی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَالسَّآئِلِینَ وَفِی الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلاهَ وَآتَی الزَّکَاهَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَاْسَاء والضَّرَّاء وَحِینَ الْبَاْسِ اُولَئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَاُولَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ}، واژه صدق در مورد کسانی به کار برده شده است که دارای اوصاف خاصی در ابعاد عقیده و عمل و اخلاق هستند.

این واژه مفهوم گسترده ای دارد و قلمرو آن تنها مقوله کلام، سخن، وعده و خبر نیست، بلکه در مواردی همچون: اندیشه، باور، خوی انسانی، رفتار آدمی و دیگر چیزها نیز قابل اطلاق است و استعمال آن، حقیقی است.

در نگرش ابتدایی به نظر می رسد که منظور از جمله: {کونوا مع الصادقین} امر به مصاحبت با راستگویان باشد اما باید توجه داشت که مصاحبت با راستگویان، واجب شرعی نیست در حالی که در آیه مصاحبت مورد امر واقع شده است و امر هم ظهور در وجوب دارد.(۱)

پس نتیجه می گیریم که منظور از امر به بودن با صادقین، همراهی و معیت

۱- آیت الله محمد کاظم آخوند خراسانی هروی، کفایهْ الاصول، ج ۱، ص ۹۲، قم: جامعه مدرسین.

جسمی با آنها نیست، بلکه همراهی با آنها در هر چیزی است که راستی و درستی در آن باشد و کوچک ترین کجی و انحراف در آنها وجود نداشته باشد.

مفسران در مورد اینکه منظور از «صادقین» چه کسانی هستند، نظریه های مختلفی را بیان نموده اند که به بررسی بعضی از آنها می پردازیم:

صادقین چه کسانی هستند؟

۱. مؤمنان:

در بعضی از آیات قرآن، از مؤمنان به صادقین تفسیر شده است.(۱) البته صفاتی که در آیات قرآن برای صادقین بیان شده است، مراتبی دارد که بعضی از انسان های برجسته ممکن است در قله آن قرار بگیرند که شیعیان از آنها به معصومین تعبیر می کنند و برخی در مراحل پایین تر قرار دارند که همان مؤمنان اند.(۲)

سیوطی روایاتی را از ابن جریر، ابن منذر، ابن مردویه، ابن عساکر و... نقل می کند که هر کدام می تواند تطبیق صادقین بر مؤمنان باشد.(۳)

عده ای دیگر از مفسران نیز مراد از صادقین را کسانی می دانند که به امر و نهی خداوند عمل می کنند و کاری که خلاف دستورات الهی باشد، مرتکب نمی شوند.(۴)

ص: ۱۷۹

۱- بقره/ ۱۵؛ حجرات/ ۱۵؛ حشر/ ۸.

۲- رک: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۸.

۳- ر.ک: الدر المنثور، ج ۳، ص ۵۱۶-۵۱۸.

۴- رک: حمد مصطفی مراغی، تفسیر المراغی، ج ۱۱، ص ۴۳، بیروت: دارالفکر، ۱۳۶۵ق.

برخی دیگر بر این باورند که آیه، دلالت بر فضیلت صدق و راستگویی دارد.(۱)

شیخ طوسی رحمه الله منظور از صادقین را کسانی می داند که تقوای الهی پیشه کرده و همیشه در اخبارشان صادق هستند و هیچ وقت دروغ نمی گویند.(۲)

علامه طبرسی نیز معتقد است که مقصود از صادقین در آیه مؤمنان است.(۳)

۲. معصومین:

دلیل بر اینکه مقصود از «صادقین» در آیه کریمه - چنانچه در احادیث نیز خواهد آمد - امامان معصوم علیهم السّلام هستند، این است که اگر مراد از «صدق» مطلق راستی و «صادق»

به هر کسی می گفت که متصف به «صدق» باشد و لو در هر مرتبه ای از صدق باشد، می بایست {کونوا مِنَ الصادقین} تعبیر می شد و معنای آن چنین می شد که بر هر مسلمانی لازم است از راستگویان باشد و از دروغ اجتناب ورزد اما تعبیر {مع الصادقین} دالّ بر این است که منظور از «صدق»، مرتبه خاص و ویژه ای است که منظور از «صادقین» گروه مخصوص و ممتازی

۱- رک: میر سید علی حائری تهرانی، المقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ۵، ص ۱۹۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.
۲- رک: محمد بن حسن طوسی، التبیان، ج ۵، ص۳۱۷، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی تا.
۳- رک: مجمع البیان، ج۳، ص ۱۵۹.

است و معنای مصاحبت با آنها، پیروی از آنان است.(۱)

با وجود مرتبه کامل صدق - که همان عصمت و طهارت است - راستی و درستی در گفتار و کردار به طور کامل تحقق پیدا می کند. این مرتبه عصمت و طهارت جز در خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله وجود نخواهد داشت. اگر منظور از «صادقین» غیر از امامان معصوم می بود - با فرض اینکه در میان امت، به نص آیه تطهیر و اتفاق همه مسلمانان معصوم وجود دارد - لازمه اش این می شد که بر تمام مسلمانان حتی امامان معصوم، لازم باشد که از غیر معصوم پیروی کنند و چنین چیزی از نظر عقل قبیح است.

زمخشری در تفسیر صادقین می نویسد:

«وهم الذین صدقوا فی دین الله نیةً و قولاً و عملاً أو الذین صدقوا فی إیمانهم و معاهدتهم لله و رسوله علی الطاعه من قوله...».(۲)

معلوم است که اینگونه تعبیر در مورد صادقین، جز بر امامان دوازده گانه شیعه تطبیق نمی کند.

ص: ۱۸۱

۱- برای توضیح بیشتر، رک: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۸۲؛ ناصر مکارم شیرازی و همکاران، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۶، ص ۲۵۸- ۲۵۷، قم: مدرسةْ الإمام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۱ ق.
۲- محمود زمخشری، الکشاف عن حقائق التنزیل، ج ۲، ص ۳۲۰، بیروت: دارالکتب العربی، چ ۳، ۱۴۰۷ق.

صادقین در روایات:

اشاره

آنچه از بسیاری از روایات استفاده می شود، این است که در این آیه، تنها معصومین مصداق صادقین هستند. مرحوم فیض کاشانی(۱) و سید هاشم بحرانی در ذیل آیه صادقین می نویسند:

۱. برید بن معاویه عجلی، می گوید از امام باقرعلیه السّلام درباره آیه مبارکه {اتَّقُوا اللهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} سؤال کردم، امام فرمود: «إيانا عنی».(۲)

۲. ابن أبی نصر، گفت از أبی الحسن الرضاعلیه السّلام درباره آیه مبارکه {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} سؤال کردم، فرمود:

«الصادقون هم الأئمه الصديقون بطاعتهم».(۳)

۱- ملا محسن فیض کاشانی، الأصفی، ج۱، ص۴۹۷، قم: مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام، چ۱، ۱۴۱۸ ق.
۲- سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۶۳، تهران: مؤسسه البعثهٔ، چ۱، ۱۴۱۵ ق. [شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۱، دارالکتب الاسلامیهْ، تهران (محقق کتاب)]
۳- همان.[شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۲، دارالکتب الاسلامیهْ، تهران (محقق کتاب)]

۳. از احمـد بن محمـد، نقـل شـده است که گفت از امـام رضاعليه السّـلام درباره آيه شـريفه {اتَّقُوا اللهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} سؤال کردم؛ فرمود:

«الصادقون؛ الأئمه الصديقون بطاعتهم»(۱)

۴. جـابر مى گويـد، از امـام بـاقرعليه السّـلام، دربـاره آيه {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} سؤال نمودم، امام فرمود: «مع على بن أبى طالب عليه السّلام».(۲)

۵. سليم بن قيس هلالى مى گويد: - در حديث مناشده - أميرالمؤمنين عليه السّلام، فرمود:

«فأنشـدتكم الله جـل اسـمه، أتعلمون أن الله أنزل يـا أَيُّهَـا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، فقـال سـلمان: يـا رسول الله، أعامه هى أم خاصه؟ فقال: أما المؤمنون فعامه لأن جماعه المؤمنين أمروا بـذلك، و أما الصادقون فخاصه لأخى على والأوصـياء من بعده إلى يوم القيامه. قالوا: اللهم نعم».(۳)

۶. معلى بن خنيس مى نويسـد، از امـام صـادق عليه السّـلام، دربـاره كلاـم خداونـد {وَكُونُـوا مَعَ الصَّادِقِينَ} سؤال نمودم، امـام فرمود: «بطاعتهم».(۴)

۷. از نافع، از ابن عمر نقل شده است:

«وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ يعنى مع محمد و أهل بيته».(۵)

۱- همان، ص ۸۶۴. [محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۵۱، ح۲، منشورات اعلمى. (محقق كتاب)]

۲- همان. [شيخ طوسى رحمه الله، امالى، ص ۲۵۵، ح ۴۶۱ / ۵۳، دارالثقافهْ (محقق كتاب)].

۳- همان. [شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمهْ، ص ۲۷۸، ح ۲۵، مؤسسه نشر اسلامى، جامعه مدرسين، ۱۴۰۵ ه-.ق (محقق كتاب)]

۴- همان، ص۸۶۵.

۵- همان. [علامه مجلسى، بحارالأنوار، ج ۲۴، ص ۳۳، ح ۸ دار احياء التراث العربى، بيروت، (محقق كتاب)]

۸. از امام باقرعلیه السّلام در مورد این آیه سؤال شد، فرمود: «محمد و آله».(۱)

۹. از طریق اهل سنت روایتی نقل شده که شخصی به نام موفق بن أحمد با اسنادش از ابن عباس درباره، آیه مبارکه {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ}، نقل می کند که ابن عباس گفت:

«هو علی بن أبی طالب (رضی الله عنه) خاصه».(۲)

۱۰. جابر، از امام باقرعلیه السّلام، درباره آیه مبارکه {وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ} روایت می کند که امام باقرعلیه السّلام فرمود: «مع آل محمدصلی الله علیه وآله».(۳)

۱۱. از امام باقر و امام صادق علیهماالسّلام، نقل شده است:

«أن الصادقین ها هنا هم الأئمه الطاهرون من آل محمد أجمعین».(۴)

۱۲. روایت شده است که از پیامبر، درباره آیه مبارکه از الصادقین سؤال شد، پیامبر فرمود:

«هم علی وفاطمه والحسن والحسین وذریتهم الطاهرون إلی یوم القیامه».(۵)

۱- همان.

۲- همان. [آیت الله مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق، ج۱۴، ص ۲۷۰، انتشارات دفتر آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۱ ه-.ق (محقق کتاب)]

۳- همان. [ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۱۴، ۱۳۷۶ ه-.ق. (محقق کتاب)]

۴- همان.

۵- همان.

حاکم حسکانی احادیثی را نقل می کند که در آنها «صادقین» در آیه، به پیامبر و علی و اهل بیت علیهم السّلام تفسیر شده است که برای اختصار به دو مورد از آن احادیث اشاره می کنیم:

۱۳. عن جعفر بن محمد، فی قوله تعالی:

{اتَّقُوا اللهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ}: قال: [یعنی مع] محمد وعلی.(۱)

۱۴. عن ابن عباس، فی هذه الآیه:

{یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ} قال:

مع علی وأصحاب علی.(۲)

با توجه به روایات یاد شده معلوم می شود که مصداق صادقین پیامبر و اهل بیت علیهم السّلام او هستند.

استدلال فخر رازی بر آیه صادقین:

فخر رازی بر این آیه چنین استدلال می کند که می توان طی چند مقدمه بیان نمود:

۱- عبیدالله بن احمد حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۴۱، تهران: دفتر چاپ و نشر وزارت ارشاد. [مزی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۸۴، مؤسسهْ الرسالهْ، بیروت، ۱۴۱۳ ه-.ق. (محقق کتاب)]

۲- همان، ص ۳۴۲.

الف – لازمه وجوب همراهی با صادقین، وجود صادقین در هر زمان است؛(۱)

ب – ۱. مأموران به تقوا کسانی هستند که جایز الخطا هستند؛

۲. پیروی و همراهی جایز الخطا از واجب العصمه، در هر زمان واجب است؛

۳. واجب العصمهْ کسانی هستند که خداوند حکم به صادق بودنشان نموده است؛(۲)

ج – اعتراف می کند که وجود معصوم در هر زمان لازم است؛

د – این معصوم نمی تواند شخص معینی از امت باشد.

دلایل فخر رازی:

اشاره

۱. خداوند بر تمام مؤمنین پیروی از صادقین را واجب نموده است و این در صورتی ممکن است که بشناسند آن صادق کیست وگرنه تکلیف به مالایطاق است؛

۲. بدیهی است که انسان مشخصی را که موصوف به وصف عصمت باشد، ما نمی شناسیم؛

۳. پس {کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ} امر به پیروی از شخص معین نیست؛

۴. در نتیجه مراد از آیه مبارکه همراهی با مجموع امت است و این دلالت

۱- ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۱۶۶.

۲- ر.ک: همان، ص ۱۶۷.

دارد بر اینکه قول مجموع امت حق و صواب است و معنای اجماع که ما به آن قائل هستیم، جز

این نیست.(۱)

سخنان فخر رازی تا آنجایی که می گوید: «منظور از صادقان افراد معصوم از خطا است و وجود چنین افرادی در هر زمان لازم است» بدون اشکال است ولی اینکه این مطلب را دلیل بر حجیت اجماع امت می داند و می گوید: صادقان معصوم، جمیع امت است و نمی تواند افراد خاص باشد، صحیح نیست؛ زیرا اگر منظور از صادقین مجموع امت باشد، شامل کسانی که امر به بودن با صادقین شده اند - که جایز الخطا و غیر معصوم اند - نیز می شود که در این صورت اتحاد تابع و متبوع یا پیروان و پیشوایان لازم می آید، در حالی که ظاهر آیه می رساند که تابع از متبوع و پیروان از پیشوایان جداست.(۲)

در نتیجه این آیه بر وجود معصوم واحد در هر عصر و زمانی دلالت می کند.

سؤال: «الصادقین» جمع است، آیا بر این اساس واجب است که در هر زمان چند معصوم وجود داشته باشند؟(۳)

پاسخ:

خطاب، مختص به اهل زمان و عصر معین نیست، بلکه آیه مبارکه تمام

۱- همان.

۲- رک: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۸۳

۳- ر.ک: همان؛ الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۶، ص ۲۵۹.

عصرها و قرن ها را مخاطب قرار می دهد. بدیهی است که مخاطبان در مرور عصرها باید با جمعی از صادقین باشند.

شاهد بر این موضوع این است که در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله کسی جز شخص او واجب الاطاعهْ نبود ولی مسلم است که آیه، مؤمنین زمان پیامبر را شامل می شود. بنابراین از جمع در آیه جمع در زمان واحد اراده نشده است.(۱)

ج – آیه علم الکتاب

اشاره

{وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَىٰ بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ}.(۲)

در این آیه مبارکه نخست انکار رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از جانب کافران بیان می شود و خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست، به عنوان شاهد و برای اثبات رسالت آن حضرت معرفی می شود.

شهادت خداوند بر دو گونه است؛ قولی و عملی.

در آیات قرآن که قول و کلام خداوند است به شهادت قولی اشاره شده است.(۳) آنجا که می فرماید: {إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ}(۴) و شهادت عملی خداوند هم

۱- ر.ک: همان.

۲- رعد/ ۴۳.

۳- ر.ک: المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۲.

۴- یس/۳.

معجزاتی است کـه دلیلی روشـن و شاهـدی گویـا بر درسـتی رسـالت آن حضـرت بـود، به ویژه قرآن که معجزه جاویـدان آن حضرت در هر زمان است.(۱)

شاهد دوم که در این جا برای اثبات ادعای آن حضرت مطرح است، کسی است که علم کتاب نزد اوست.

{مَن عنده علم الکتاب} معصوم است.

در آیه شـریفه {من عنده علم الکتاب} بر کلمه «الله» عطف شده است. از کلمه «عنده» استفاده می شود که علم او از سنخ علوم موهوبی است و از تعلیمات غیبی و الهامات باطنی سرچشـمه می گیرد و از علوم اکتسابی نیست که در معرض فراموشی یا خطا واقع شود. کلمه «علم الکتـاب» به طور مطلق آمـده، نه به صورت مقیـد «علم من الکتـاب»، و بیـانگر این است، که آن کس، بر تمام معارف و اسرار و حقایق کتاب آگاهی و احاطه دارد.(۲)

قرین بودن شـهادت این شاهـد بـا شـهادت خداونـد عـالم - که از طریق قرآن است - دلیل روشـنی بر عظمت وجودی این فرد است که شهادتش همطراز و هم ردیف قرآن مطرح شده است.(۳)

ص: ۱۸۹

۱- رک: سید عبدالحسین طیب، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج۷، ص۳۵۳، تهران: انتشارات اسلام، چ۲، ۱۳۷۸ ش.
۲- رک: سیدمحمدحسین همدانی، انوار درخشان، ج۹، ص۲۴۳، تهران: کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ق.
۳- ولی الله نقی پـور فر، بررسـی شخصـیت اهلبیت در قرآن بـه روش قرآن بـه قرآن، ص۱۷۱، تهران: مرکز آموزش مـدیریت دولتی، چ ۲، ۱۳۸۰.

از طرف دیگر همه امت اسلامی بر مصونیت قرآن از هرگونه خطا، اشتباه و تحریف، اتفاق نظر دارند. بنابراین کسی که هم طراز و هم ردیف قرآن مطرح است، نیز باید از هرگونه خطا و اشتباه مصون باشد و معنای عصمت جز این نیست.

{مَن عنده علم الکتاب} کیست؟

در معنی این عبارت نظریاتی به شرح ذیل بیان شده است که به تحلیل آنها می پردازیم:

۱. علمای اهل کتاب

منظور، برخی از علمای اهل کتاب است که به پیامبرصلی الله علیه وآله ایمان آورده بودند که عبدالله بن سلام، ابن فارس، سلمان فارسی و تمیم داری از آن جمله اند.

بیشتر مفسران این احتمال را نمی پذیرند؛ زیرا سوره رعد مکی است و آنها در مدینه مسلمان شده اند.

بعضی گفته اند؛ احتمال دارد این بخش از آیه مدنی باشد.

علامه سید محمد حسین طباطبایی در ردّ چنین قولی، می نویسد:

نخست این که: مجرد احتمال و جواز - تا نقل صحیح نباشد - نمی تواند دلیل واقع شود.

دوم این که: این احتمال، در خلال آیات یک سوره ممکن است اما در آن بخش از آیه که سوره با آن شروع یا ختم می شود، معنا نخواهد داشت.

اگر گفته شود، اشکال نـدارد که علمای یهود در آن زمان دارای ایمان نباشـند، اما وقتی ایمان آوردند، چنین شـهادت بدهند. چنین احتمالی نیز درست نخواهـد بود که پیامبرصـلی الله علیه وآله برای اثبات رسالتش، این طور اسـتدلال نماید که ادعای من درست است؛ زیرا بعداً علمای اهل کتاب به آن شهادت خواهند داد.

شهادت در این جا در مرحله ادا است نه تحمل، به این معنا که شاهد به چیزی شهادت می دهد که خود آن را قبول ندارد.(۱)

فخر رازی نیز بعد از ذکر این احتمال، آن را ردّ می کند و می نویسد:

آیه مکی است و افراد مـذکور همه بعد از هجرت در مدینه مسـلمان شدند؛ بر فرض که این آیه مدنی باشد، به قول یک یا دو شخص با اینکه آنها معصوم از کذب نیستند، به هیچ وجه امری به این مهمی (رسالت) اثبات نمی شود.

آنچه در اسـتدلال این مفسـر بزرگ اهل سنت، قابل توجه می نماید این است که او معتقد است کسی که علم کتاب دارد و به عنوان شاهـد قطعی بر رسـالت پیامبرصـلی الله علیه وآله مطرح است، بایـد معصوم باشـد؛ زیرا به قول انسان غیر معصوم نبوت و رسالت اثبات نمی شود.

۱- رک: المیزان، ج ۱۱، ص۴۲۴.

۲. کسی که آگاهی به تورات و انجیل دارد

احتمال دیگری را که فخررازی و عده ای از مفسران، مطرح کرده اند، این است که مراد کسی است که آگاهی به کتاب تورات و انجیل دارد؛ زیرا چنین شخصی به طور حتم می داند، در آن دو کتاب آسمانی، به آمدن پیامبر آخر الزمان حضرت محمدصلی الله علیه وآله بشارت داده شده است.(۱)

۳. خداوند متعال

زمخشری - از علمای معتزلی - در تفسیرش این احتمال را تقویت می کند که مراد از کتاب، لوح محفوظ و مقصود از موصول «من» خدای سبحان خواهد بود.(۲)

علامه طباطبایی پس از نقل این احتمال، می نویسد:

به دلایل زیر این تفسیر صحیح نیست؛ نخست: خلاف ظاهر عطف است، به دلیل اینکه نخست کفایت خدا را گفته بود و دیگر معنا نداشت که تکرار کند.

دوم: بنابراین تفسیر، ذات و صفت خدا را بر ذات خدا عطف کرده است و این قبیح و غیر فصیح است.(۳)

فخر رازی، نیز این احتمال را مخدوش می داند و می نویسد: در چنین

۱- رک: مفاتیح الغیب، ج ۱۹، ص ۵۸-۵۷؛ اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۳۲-۳۳۱، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۱؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج۲، ص۲۱۱.
۲- الکشاف عن حقائق التنزیل، ج ۲، ص ۵۳۶.
۳- رک: المیزان، ج ۱۱، ص ۳۸۴.

حالتی، عطف صفت بر موصوف می شود و اگر چه چنین عطفی جایز است در کلام عرب خلاف اصل محسوب می شود.

۴. حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السّلام

آیه شریفه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده و این احتمال با روایاتی که در این باره وارد شده تأیید می شود. به شهادت روایات صحیح و بسیار، علی علیه السّلام از تمامی امت مسلمان،

داناتر به کتاب خدا بود و اگر هیچ یک از آن روایات جز روایت ثقلین نبود - که هم از طریق شیعه و هم از طریق سنی ها رسیده است - در اثبات این مدعا کافی بود.(۱)

به برخی از روایاتی که می گوید مراد از «مَن عنده علم الکتاب» حضرت علی علیه السّلام است، اشاره می کنیم:

۱- عبدالله بن عطا از امام باقرعلیه السّلام چنین نقل می کند که ایشان فرمود:

از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: «مَن عنده علم الکتاب» کیست؟ درجواب فرمود: او علی بن ابی طالب علیه السّلام است.(۲)

۲- از ابو سعید خدری نقل شده است که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله سؤال شد:

{قل کفی بالله شهیداً بینی وبینکم ومَن عنده علم الکتاب}

ص: ۱۹۳

۱- همان، ص ۴۲۲.

۲- رک: روح الجنان، ج ۱۱، ص ۲۲۶.

از چه کسی سخن می گوید؟ فرمود:

«ذاک اخی علی بن ابی طالب علیه السّلام».(۱)

۳- حضرت علی علیه السّلام در خطبه معروف قاصعه می فرماید:

«أری نور الوحی والرساله وأشم ریح النبوه ولقد سمعت رنّه الشیطان حین نزول الوحی علیه فقلت: یا رسول الله ما هذه الرنّه؟ فقال: هذا الشیطان قد آیس من عبادته یا علی انک تسمع ما اسمع وتری ما أری الا انک لست نبی ولکنک لی وزیر وانک لعلی خیر».(۲)

گرچه آیه در شأن حضرت امام علی علیه السّلام نازل شده است؛ اما از آنجا که طبق شهادت روایات متعدد، أئمه نور واحد هستند، می توان عصمت تمام أئمه را از آیه مبارکه اثبات نمود.

اینک به برخی از روایات منقول از أئمه در تفسیر این آیه مبارکه اشاره می کنیم:

۱. زجاج از امام باقر و امام صادق علیهماالسّلام روایت می کند که فرمودند:

«هم أئمه آل محمدصلی الله علیه وآله لانهم الذی عندهم علم الکتاب»(۳)

۲. برید بن معاویه می گوید از امام کاظم علیه السّلام درباره آیه {قل کفی بالله شهیداً

۱- رک: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۵۴. [شیخ صدوق، امالی، ص ۶۵۹، ح ۸۹۲ / ۳، مؤسسهْ البعثهْ، ۱۴۱۷، (محقق کتاب)]
۲- نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، ص ۳۹۸.
۳- رک: شیخ طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۲۶۷.

بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب} پرسیدم. فرمود: «إیانا عنی، وعلی أولنا وأفضلنا وخیرنا بعد النبی صلی الله علیه وآله»(۱)

۳. محمد بن سلیمان از پدرش، از سدیر چنین نقل کرده است:

من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلس امام صادق علیه السّلام بودیم... امام فرمود: ای سدیر آیا قرآن نخوانده ای؟

گفتم: بلی، امام پرسید: آیا این آیه را دیده ای: {قال الذی عنده علم من الکتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیك طرفك}؟(۲)...آیا می دانی چه مقدار ازعلم کتاب نزدش بود؟ گفتم: مرا خبر ده. فرمود: «قدر قطره من الماء فی البحر الأخضر فما یکون ذلک من علم الکتاب؟! ...، دوباره امام پرسید: آیا این آیه را هم دیده ای؛ {قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب}؟ گفتم خوانده ام. فرمود: آیا کسی که همه علم کتاب نزد او است فهیم تر است یا کسی که بعضی از آن؟ گفتم: کسی که همه علم کتاب را دارد. پس امام با دست به سینه اش اشاره کرد و فرمود: علم الکتاب والله کله عندنا، علم الکتاب والله کله عندنا».(۳)

ص: ۱۹۵

۱- شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- نمل / ۴۰.

۳- همان، ص ۲۵۷.

۴. عبدالرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السّلام درباره آیه {قال الذی عنده علم من الکتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک} نقل کرده است که امام انگشتانش را باز کرد و بر سینه اش قرار داد و فرمود:

{وعندنا والله علم الکتاب کله}.(۱)

۵. عبد الاعلی بن أعین از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که امام فرمود:

«من فرزند رسول خدا هستم و کتاب خدا را می دانم در آن آغاز آفرینش و آنچه تا روز قیامت رخ خواهد داد و خبر آسمان و زمین و خبر گذشته و آینده است. من همه اینها را مانند کف دستم می دانم. خداوند می فرماید: در آن شرح هرچیزی است».(۲)

د – آیه ولایت

اشاره

{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ}.(۳)

شأن نزول:

بیشتر روایاتی که در منابع تفسیری و روایی شیعه و اهل سنت آمده است،

۱- همان، ص۲۲۹.

۲- همان، ص ۶۱.

۳- مائده/ ۵۵.

حکایت ازاین دارد که این آیه کریمه در شأن امیرالمؤمنین علی علیه السّلام و به هنگام اعطای انگشتر به سائل نازل شده است.(۱)

مفسرین شیعه معتقدند که آیه درصدد معرفی کسانی است که دارای ولایت(۲) بر مردم بوده و اطاعت از آنها واجب است. ولایت را در این جا به معنی سرپرستی و رهبری مادی و معنوی مردم می دانند؛ زیرا دوستی و یاری مربوط به تمام مسلمانان است، نه تنها به کسی که در حال رکوع(۳) انفاق کرده است.(۴) اطلاق لفظ جمع «آمنوا» بخاطر شمول همه أئمه هدی علیهم السّلام است؛ زیرا

ص: ۱۹۷

۱- ر.ک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۷۴؛ گروهی از دانشمندان، ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۱۱، (تهران: انتشارات توس، چ ۲، ۱۳۵۶ ش)؛ مفاتیح الغیب، ج ۴، ص۳۸۳.

۲- «ولیّ» مشتق از وَلی و ولایت، در لغت عرب به معنای ولی نعمت، صاحب اختیار و سرپرست آمده است. (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷؛ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۵۰، مصر: جامع الازهر، ۱۳۴۷ق؛ معجم مقاییس اللغهْ، ج ۶، ص ۱۴۱؛ کتاب العین، ج۸، ص۳۶۵. در قرآن کلمه «ولی» در اکثر موارد به معنای صاحب اختیار و سرپرست، ناصِر، به کار برده شده است. بقره/ ۲۵۷؛ اعراف/ ۱۹۶؛ شوری/ ۹؛ بقره/ ۲۵۷؛ الجاثیه/ ۱۹)

۳- درکتب لغت کلمه «رکوع» به معنای انحناء، تواضع و تذلل، هیأت مخصوصه در نماز، به صورت فرو افتادن و فقر بعد از غنا، آمده است. (مفردات، ص ۲۰۲؛ الصحاح، ج ۳، ص۱۲۲۲؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۱۳۳؛ تاج العروس، ج ۵، ص ۳۶۲). اما معنای حقیقی همان انحنا و خم شدن است و اگر در معنای دیگر به کار رود مجازی خواهد بود و نیاز به قرینه دارد. (ر.ک: تاج العروس، ج ۵، ص ۳۶۲)

۴- محسن قرائتی، تفسیر نور (تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش)، ج ۳، ص۱۱۸؛ تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۲۳.

آیه می خواهد بگوید: «اولیاء الهی» عده ای صاحب عصمت هستند که در کنار پیامبر قرار دارند و از آنجایی که آیه ابدی است و اختصاص به مؤمنین صدر اسلام ندارد، هر زمان، ولیّ معصوم برای مؤمنین مطرح است و همان شئون پیامبر رادر تبیین و تحقق دین بر عهده دارند. پس حمل لفظ جمع بر خود آن، از حمل آن به معنای مفرد، بهتر و نزدیک تر به واقعیت خواهد بود.

دلالت آیه بر عصمت امامان علیهم السّلام

ولایت الهی از طریق ولایت پیامبر و ولایت «الذین آمنوا» جاری می شود. در اینجا سه ولایت مطرح نیست، بلکه ولایت واحد الهی است که به وسیله ی آنها بر مؤمنان تحقق می یابد. پس آنها مجریان اراده و واسطه های فیض خداوند عالم هستند. بر این اساس «الذین آمنوا» قریب الافق با پیامبرصلی الله علیه وآله و از عصمت برخوردار هستند که ولایت آنها همچون ولایت پیامبرصلی الله علیه وآله، مطلق و بدون قید و شرط است. در روایات متعدد آمده است که آیه ولایت در شأن امیرالمؤمنین علی علیه السّلام نازل شده است. در واقع آن حضرت مصداق نخست و اکبر«ولی خدا» در کنار ولایت پیامبرصلی الله علیه وآله است و همه ائمه اطهارعلیهم السّلام را نیز شامل می شود. دادن انگشتر به فقیر در حین رکوع، یک نمونه از فعل ولی خداست که سیره دائمی ولی معصوم در هر عصر و زمان است و همه حالت های گوناگون را در بر می گیرد. بر مبنای همین اصل است که فعل «یؤتون الزکاه و هم راکعون» به شکل مضارع و جمع آورده شده است. اگر فقط حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام

مقصود بود، باید صیغه ماضی و ضمیر مفرد آورده می شد؛(۱)

{وَاَقِیمُواْ الصَّلاَه وَآتُواْ الزَّکَاهَ وَارْکَعُواْ مَعَ الرَّاکِعِینَ}(۲) و {وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لاَ یَرْکَعُونَ}(۳)

۵- آیه أولی الامر (اطاعت)

اشاره

{یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اَطِیعُواْ اللّهَ وَاَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَاُوْلِی الاَمْرِ مِنکُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَاَحْسَنُ تَأْوِیلاً}.(۴)و(۵)

در این آیه، اولی الامر در کنار پیامبر قرار داده شده و خداوند همگان را به اطاعت همه جانبه و بی چون و چرا از اولی الامر فرا خوانده است. بدیهی است که این مطلب جز با عصمت «آنان» سازگار نیست؛ زیرا چنین سرسپردگی ای تنها در برابر کسی سزاوار است که از کجروی و کج اندیشی در امان است و نه تنها در گفتار، بلکه با

رفتار خود نیز مردم را جز به آن چه رضای خداوند در آن

۱- ر.ک: بررسی شخصیت اهلبیت در قرآن، ص ۱۳۱.

۲- بقره / ۴۳.

۳- مرسلات / ۴۸.

۴- نساء / ۵۹.

۵- ر.ک: آیات ولایت، دکتر سید محمد مرتضوی، ج ۱، قم، مجمع جهانی شیعه شناسی. (محقق کتاب)

است، نمی خواند. اگر پیامبر یا اولی الامر معصیت کنند، اطاعت از آنها واجب نخواهد بود؛ زیرا:

«لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق».(۱)

فخر رازی در تفسیر این آیه می نویسد:

خداوند متعال به طریق جزم در این آیه شریفه، به اطاعت اولی الأمر امر کرده است و هرکس که طاعتش از سوی خداوند بطور قطع و جزم واجب شود، باید معصوم از خطا باشد؛ زیرا اگر معصوم نباشد و از طرفی هم خداوند امر به اطاعت او نماید، در حقیقت خداوند امر بر خطا کرده است و این منجر به اجتماع امر و نهی در فعل واحد و به اعتبار واحد می شود و این اجتماع محال است.(۲)

اولی الامر چه کسانی هستند؟

اشاره

در دلالت آیه بر عصمت اولی الامر تردیدی وجود ندارد؛ اما سؤال این است که مراد از اولی الامری که معصوم است، چه کسانی هستند؟

نظریه های مختلفی از مفسران شیعه و سنی نقل شده است.

۱- ر.ك: المیزان، ج ۴، ص ۴۰۱ -۳۸۷؛ عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت، ص ۹۷-۹۹، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲، ۱۳۷۹ش.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

استدلال فخر رازی به آیه

اشاره

فخر رازی پس از پذیرش عصمت اولی الامر، در تعیین مصداق آن، چهار احتمال زیر را مطرح کرده است:

۱- مطلق زمامداران و کسانی هستند که در رأس امور قرار می گیرند؛

۲- خلفای راشدین است؛

۳- اهل حل و عقد است؛

۴- ائمه معصومین علیهم السّلام است؛

قول پنجم وجود ندارد چون خرق اجماع مرکب است.(۱)

او تطبیق اولی الأمر را بر ائمه معصومین به سبب سه اشکال زیر مردود می داند:

۱- اطاعت از آنها متوقف بر معرفت و دسترسی به آنها است و این دو برای ما ممکن نیست؛

۲- اولی الأمر جمع است، در حالی که در هر زمانی یک امام واجب الاطاعهْ بیشتر نیست و حمل جمع بر مفرد خلاف ظاهر است؛

۳- در ذیل آیه می فرماید: اگر در امری نزاع کردید، آن را به خدا و رسول برگردانید. اگر مراد از اولی الأمر امام معصوم می بود، لازم بود که بفرماید: اگر

۱- ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۱۱۳.

درامری نزاع نمودید، آن را به امام برگردانید. لذا تفسیر صحیح این است که ما مراد از اولی الأمر را اهل حل و عقد بدانیم.(۱)

جواب نقضی:

همانگونه که معرفت و شناخت امام - به نظر آنها - ممکن نیست، اهل حل و عقد هم نیاز به معرفت دارند و چه بسا معرفت اهل حل و عقد از معرفت و اطلاع بر آراء آنها مشکل تر باشد؛ زیرا در اهل حل و عقد اجتماع جمیع مجتهدان لازم است و استقرای آرای تمام آنها کار آسانی نیست. پس این اشکال بر نظریه فخر رازی هم وارد است.

جواب حَلّی:

اشاره

فخر رازی از آیه شریفه استفاده کرده است که مراد از اولی الأمر اهل اجماع واهل حل و عقد هستند و این نظریه مبتنی بر این است که معرفت متعلق حکم از شروط خود تکلیف دانسته شود و با انتفای این شرط بخاطر تعذر معرفت أئمه، مشروط نیز منتفی می شود؛ «اذا فات الشرط فات المشروط».

این نوع استفاده و برداشت، برداشت غریبی است؛ زیرا لازمه اش این است که تمام قضایای مطلقه تبدیل به قضایای مشروطه شود؛ زیرا هیچ قضیه ای وجود ندارد مگر اینکه امتثال آن متوقف بر معرفت متعلق آن است. اگر معرفت متعلق شرط خود تکلیف و قضیه دانسته شود، لازم می آید که قضیه مشروطه باشد.

۱- همان، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

ظاهراً فخر رازی بین مقـدمه وجوب و مقدمه واجب خلط کرده است؛ زیرا در مقدمه واجب امتثال تکلیف متوقف بر آن مقدمه است نه اصل تکلیف.

به بیان دیگر وجوب قبل از اینکه حاصل شود وجود نـدارد تا مقـدمات آن وجوب داشـته باشـند و وجوب مقـدمه از آن متولد شود. بنابراین چنین استفاده ای درست نیست. اما اینکه می گوید: اولی الأمر جمع است و حمل جمع بر فرد خلاف ظاهر است.

پاسخ این است که در این گونه عمومات اسـتغراقی حکم بر فرد می شود نه بر جمع. مثلاً وقتی شـرع می گوید حکم حاکم در محاکم نافذ است، یعنی حکم هر یک از حاکمان.

افزون بر این، جمع آمدن لفظ اولی الأمر مفهومش این است که اولی الأمر بیش از یک فرد است و لازمه این حرف این نیست که همه آنها در یک زمان باشند.

امـا اینکه نفرمود در صورت اختلاـف و نزاع، مسـأله مورد نزاع را به اولی الأـمر برگردانیـد، بلکه فرمود به خـدا و رسول ارجاع دهیـد، ممکن است اولی الأمر به خاطر قرینه حـذف شـده باشد. همچنین در آغاز آیه شـریفه اطاعت خدا و رسول و اولی الأمر رامساوی دانست، چنانچه همین معنا از آیه دوم به دست می آید؛

{وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى اُولِی اْلأمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ}(۱).

۱- نساء / ۸۳.

بنابراین اشکال های فخر رازی در استدلال آیه شریفه بر عصمت امام وارد نیست و این آیه شریفه به طور صریح بر لزوم عصمت امام دلالت دارد.(۱)

اما به دلایل زیر و با توجه به لزوم عصمت اولی الامر - که از این آیه استفاده می شود - هیچ یک از سه مورد نخست را نمی توان مصداق اولی الامر دانست: احتمال یکم و دوم یعنی خلفا یا امیران جنگ یا علمای بزرگ که مردم از اقوال و آرای آنان پیروی می کنند، نمی تواند درست باشد.

دلایل:

اشاره

نخست این که: آیه شریفه بر عصمت اولی الامر دلالت دارد و طبقات بدون اشکال عصمت نداشتند، مگر علی علیه السّلام که طایفه ای از امت، معتقد به عصمت آن حضرت هستند.(۲)

دوم این که: اقوال ادعای بدون دلیل است.(۳)

۱- السید محمد تقی حکیم، اصول العامهْ للفقه المقارن، ص ۱۵۹، مؤسسهْ آل البیت علیهم السّلام للطباعهْ والنشر، چ ۳، ۱۹۷۹.

۲- در ردّ عصمت خلفا و زمامداران می توان به این مسئله استدلال کرد که اینان یا خودشان، خود را به خلافت و زمامداری رسانده اند که این دلیلی بر لزوم عصمت آنها نیست یا اینکه از طرف مردم انتخاب شده، به این مناصب رسیده اند که در این صورت نیز اگر انتخاب از طرف خدای تعالی نباشد دلیلی بر عصمت آنها وجود ندارد. در تاریخ انبیا آمده است که حضرت موسی که دارای کمال عقل و علم بود با علم خود (بدون وحی الهی) از میان قوم خود ۷۰ نفر را انتخاب کرد اما آنها در باطن انسان های شایسته ای نبودند و به خاطر درخواست شان مورد غضب الهی واقع شدند. (اعراف / ۱۵۵) کمال الدین و تمام النعمهْ، ص ۴۶۲؛ ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۳، ص ۱۸۱؛ تفسیر الرازی، ج ۱۵، ص ۱۷. (محقق کتاب)

۳- المیزان، ج ۴، ص ۳۹۹.

احتمال سوم هم نمی تواند پذیرفتن باشد؛ زیرا از آنان پرسیده می شود که مراد شما از اهل حل و عقد چیست؛ هیأت است یا تک تک افراد؟

اگر گفته شود که تک تک افراد این هیأت معصومند و به حکم اینکه مجموع چیزی جز افراد نیست، قهراً هیأت جمعی آنان نیز معصوم می شود. چنین ادعایی باطل است؛ زیرا در طول قرن ها که بر امت اسلام گذشته است حتی یک روز هم پیش نیامده که جمعیت اهل حل و عقد همه معصوم بر انفاذ امری از امور امت بوده باشند و چون چنین چیزی سابقه ندارد، پس محال است که خدای عزو جل امت را مأمور به چیزی کند که مصداق خارجی ندارد.

اگر بگویند که هر چند که تک تک افراد معصوم نیستند، اما هیأت حاکمه معصوم است. گفته خواهد شد که این نیز تصوری است محال؛ زیرا آنچه در خارج وجود و حقیقت دارد، افرادند و هیأت امری است اعتباری و امر اعتباری نه می تواند معصوم باشد و نه گنهکار.

اگر گفته شود که عصمت «أولی الامر» از قبیل عصمت خبر متواتر است که نه صفت افراد است و نه صفت هیأت، بلکه خداوند این هیأت را از انحراف حفظ می کند و نمی گذارد امر به معصیت کنند و رأی به خطا دهند، همچنان که

خبر متواتر را از این که دروغ و خطایی در آن واقع شود، حفظ می کند. هر چند که تک تک خبر واحد و هیأت حاکمه آن، متصف به صفت عصمت نیستند و این خود عنایتی است از خدای متعال بر این امت.

مؤید این نظریه روایتی از رسول خداصلی الله علیه وآله است که حضرت فرمود: «لا تجمع أمتی علی خطاء».(۱)

پاسخ:

نخست این که: بر فرض صحت و جعلی نبودن حدیثی که برای تأیید گفته خود آوردید نبودن، هیچ ارتباطی با این بحث ندارد؛ زیرا در حدیث آمده است که امت بر خطا اتفاق نمی کند نه اهل حل و عقد. کلمه امت معنایی دارد، و اهل حل و عقد معنایی دیگر.

علاوه بر آنچه گفته شد، اگر منظور از «أولی الامر»، اهل حل و عقد باشد، باید همه آنان معصوم باشند. در حالی که چنین چیزی نه بوده و نه خواهد بود.

از آن چه گذشت روشن شد که نمی توان جماعتی را که برای حل و عقد امور جامعه دور هم جمع می شوند، معصوم دانست. به ناچار باید پذیرفت که منظور از «اولی الامر» افرادی از امت هستند که در گفتار و کردارشان معصومند و اطاعتشان واجب است، به همان معنایی که اطاعت خدا و رسولش واجب است و چون قدرت تشخیص و پیدا کردن این افراد خارج از توان انسان های

۱- کشف الأسرار، ج ۲، ص ۶۸۸.

عادی است بایـد خداوند این افراد را معرفی کند، خداوند نیز این کار را انجام داده است؛ زیرا هم در کتاب مانند آیه ولایت و آیه تطهیر و آیاتی دیگر، به آنان اشاره نموده و هم در سـنتماننـد حدیث سـفینه، غدیر، یوم الدار، منزلت، حدیث ثقلین و ده ها حـدیث دیگر که از طرق شـیعه و اهل تسـنن نقل شـده آنها را معرفی کرده که در برخی از آنها حتی به تعداد و اسامی آنها تصریح شده است.

در این زمینه به چند روایت اشاره می کنیم:

جابر بن یزید جعفی نقل می کند که از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می گفت:

زمانی که آیه مبارکه {یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُول} بر رسول خداصـلی الله علیه وآله نازل شـد، سؤال کردم: «عَرَفْنَا اللهَ وَ رَسُولَهُ فَمَنْ أُولِی الأَمْرِ؟ قَالَ: هُمْ خُلَفَائِی یَا جَابِرُ وَأَئِمَّهُ الْمُسْلِمِینَ بَعْدِی أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السّلام، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْمَعْرُوفُ فِی التَّوْرَاهِ بِالْبَاقِرِ وَسَتُدْرِکُهُ یَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِیتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی ثُمَّ مُحَمَّدُبْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ سَمِیِّی وَ کَنِیِّی حُجَّهُ اللهِ فِی أَرْضِهِ وَ بَقِیَّتُهُ فِی عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الَّذِی یَفْتَحُ اللهُ عَلَی یَدِهِ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا ذَاکَ الَّذِی یَغِیبُ عَنْ شِیعَتِهِ

غَیْبَهً لا یَثْبُتُ عَلَی الْقَوْلِ فِی إِمَامَتِهِ إِلَّا مَنِ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ بِالاِیمَانِ»(۱)و(۲)

از احادیثی که می توانـد به وضوح، مصـداق واقعی «اولی الامر» را بیان نمایـد؛ حدیث منزلت است که مورد اتفاق فریقین بوده که در این نوشتار از صحیح مسلم و بخاری نقل می شود.

سعد بن وقاص از پدرش چنین نقل می کند:

«قال رسول الله لعلی أنت بمنزله هارون من موسی الا أنّه لا نبی بعدی».(۳)

ص: ۲۰۸

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۰۳؛ بحارالانوار، ج۲۳، ص۲۸۹.

۲- در این مورد از طرق شیـعه و سـنی روایات دیگری نیز هست که در آن روایات اسامی یکایک أئمه علیهم السّلام ذکر شده است. ر.ک: ینـابیع المودهْ، ج۴ و کتـاب غـایهْ المرام، ج ۵؛ [و ر.ک به کتـاب «الحجـج البـالغهْ فی حقانیهْ التشیع» که به همت مجمع جهانی شیعه شناسی منتشر شده است. (محقق کتاب)]

۳- مسـلم بن حجاج، صحیح مسلم، ص ۱۱۱۸، باب فضایل علی علیه السّ_لام، بیروت: دار الفکر، بی تا. [این روایت به حـدیث منزلت مشـهور است و با تعابیر مختلف در کتب اهل تسنن آمده است که از آن جمله می توان این کتاب ها را نام برد: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۸، و ج۵، ص ۱۲۹، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه-.ق؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰ و ۱۲۱ دارالفکر، لبنان؛ سنن ابن مـاجه، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۵، دارالفکر، بیروت؛ سـنن ترمـذی، ج ۵، ص ۳۰۲ و ۳۰۴، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق؛ نسـائی، فضائل الصحابهْ، ص ۱۳ و ۱۴ دارالکتب العلمیهًْ، بیروت؛ حاکم نیشابوری، المسـتدرک، ج ۲، ص ۳۳۷، و ج ۳، ص ۱۰۹، همان، ص ۱۳۳؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۹، ص ۴۰ و .... برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب «آمار فضائل اهل بیت در صحاح سته» که به همت مجمع جهانی شیعه شناسی چاپ و منتشر شده است، مراجعه کنید. (محقق کتاب)

مسلم روایت دیگری را نیز - که سلسله راویان آن به سعد بن وقاص می رسد - به این مضمون نقل می کند:

«خلّف رسول الله صلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب فی غزوه تبوک فقال علی: یا رسول الله أتخلفنی فی النساء و الصبیان؟ فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: أما ترضی أن تکون بمنزله هارون من موسی الا أنه لانبی بعدی».(۱)

بخاری در صحیحش و همچنین مسلم از سعد نقل می کند که در روز جنگ خیبر از پیامبر شنیدم که درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام می فرمود:

«لاعطین الرایه رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله ورسوله».

تا اینکه علی علیه السّلام را فرا خواند و بیرق اسلام را به دست او داد.(۲)

«قال النبی لعلی: أنت منی وأنا منک».(۳)

ص: ۲۰۹

۱- همان.

۲- صحیح مسلم، ص ۱۱۹۸؛ اسماعیل بخاری، بخاری، ص ۶۵۹، باب فضائل علی علیه السّلام، (صحیح بخاری)، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، چ ۱، بی تا.

۳- همان، ص ۶۵۸. [این روایت به طرق مختلف در کتب اهل تسنن ذکر شده که از آن جمله می توان این کتب را نام برد: احمدبن حنبل، مسند، ج۱، ص ۹۹ و ۱۸۵، و جلد۴، ص۵۲، دار صادر، بیروت؛ صحیح بخاری، ج ۴، صص ۵ و ۱۲ و ۲۰ و ۲۰۷، و ج ۵، ص۷۶؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۹۵ و ج ۷، ص ۱۲۰ و ۱۲۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص۴۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۲؛ نسائی، فضائل الصحابهْ، ص ۱۶؛ بیهقی، السنن الکبری، ج۶، ص۳۶۲، و جلد ۹، ص ۱۰۷ و ۱۳۱، و ... ر.ک «آمار فضائل اهل بیت در صحاح ستهْ»، قم مجمع جهانی شیعه شناسی]. (محقق کتاب)

از مطالب یاد شـده به این نتیجه می رسیم که آیه نه دلالت بر عصـمت اهل حل و عقد دارد و نه بر عصـمت خلفای راشدین و امرای سرایا و علما.

کسانی که گفته انـد، آیه بر عصـمت یکی از این سه گروه، دلالت دارد ادعایشان بدون دلیل است و آیه فقط بر عصـمت أئمّه دوازده گـانه دلالـت دارد و مراد از «أولی الامـر» آنها هسـتند. آیات ولایت، تطهیر واحادیث سـفینه، ثقلین و نیز أحادیث «أولی الأمر» - که از طریق شیعه و سنّی، نقل شده است(۱) - دلیلی بر این مطلب است.(۲)و(۳)

و - آیه تطهیر

اشاره

{إِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً}.(۴)

ص: ۲۱۰

۱- ر.ک: محمـد بن الحسن الحر العاملی، إثبات الهـداهْ بالنصوص و المعجزات (قم: المطبعهْ العلمیهْ، ۱۱۰۴ ه)، ج ۱، ص ۵۰۱؛ ینابیع المودهْ، ص ۴۹۵-۴۹۴.

۲- ر.ک: المیزان، ج ۴، ص ۳۹۱-۴۰۱.

۳- ر.ک آیات ولایت، دکتر سید محمد مرتضوی، ج ۳، قم، مجمع جهانی شیعه شناسی. (محقق کتاب)

۴- احزاب /۳۳.

بخشی از آیه۳۳ سوره احزاب - که به آیه تطهیر شهرت یافته است - فضیلت والایی را برای اهل بیت به اثبات می رسانند و اندیشمندان شیعه، این فضیلت را برابر با

عصمت می دانند.(۱)

سخن درباره این آیه فراوان است، به مطالب زیر توجه کنید:

مقدمه:

۱. خداوند دو نوع اراده دارد؛ اراده تشریعی که تخلف از آن ممکن است؛ و اراده تکوینی که همان اراده حتمی خداوند است و تخلف در آن راه ندارد.

۲. در این آیه مبارکه اراده حتمی و تکوینی خداوند، به برطرف نمودن رجس و پلیدی از اهل بیت علیهم السّلام تعلق گرفته است. اگر اراده در این جا تشریعی می بود، معنا نداشت که آن را اختصاص به اهل بیت علیهم السّلام دهد؛ زیرا اراده تشریعی از جانب خداوند برای همه مکلفان یکسان است و آنچه با حصر مناسب است، اراده تکوینی است. به علاوه آیه کریمه به گواهی احادیث بسیاری - که در منابع حدیثی و تفسیری شیعه و اهل سنت آمده است - متضمن تمجید و ستایش خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله است. اگر اراده تشریعی در این جا مراد می بود، تمجید و ستایش معنی نداشت.

۱- ر.ک: المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۳-۳۰۹؛ العصمهْ، ص ۸۲-۶۹ و ۲۴۷-۱۵۷؛ منشور جاوید، ج۵، ص ۳۲۰-۲۸۲.

۳. روایات زیادی از عامه و خاصه گویای این است که اهل بیت به پنج تن آل عبا اطلاق می شود.(۱)

۴. کلمه «إنّما» طبق تصریح علمای لغت و ادبیات عرب دلالت بر حصر می کند.(۲) اماکاربرد آن با قرینه در غیر حصر، مجازی خواهد بود.

۵. حصر بر دو گونه است؛ حقیقی و اضافی. حصر اضافی تنها پندار مخاطب را نفی می کند.(۳)

در آیه تطهیر حصر حقیقی مراد است بدین معنا که خداوند طهارت را فقط برای افراد خاصی که همان خمسه طیبه علیهم السّلام هستند منظور نموده است، نه کسانی دیگر. محصور شدن جمله با «إنّما» و مقدم شدن جار و مجرور «عنکم» بر مفعول به «الرجس» نیز اختصاص و انحصار را افاده می کند.(۴)

۶. در اراده تکوینی تحقق مراد، همراه اراده است.

۱- ر.ک: همین نوشتار ذیل بحث آیه مباهله. [در کتب روائی از این جریان به عنوان حدیث کساء با الفاظ متعدد یاد شده که در کتاب «آمار فضائل اهل بیت علیهم السّلام در صحاح سته» به تفصیل بیان شده است]. (محقق کتاب)

۲- لسان العرب، ج۱، ص ۲۴۵؛ صحاح اللغهْ، ج۵، ص ۲۰۷۳؛ ابن هشام الانصاری، مغنی اللبیب، باب اول، ص ۳۹، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید قم: منشورات مکتبه آیهْ الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴.

۳- رک: مجمع البیان، ج۸، ص ۳۸۵.

۴- بررسی شخصیت اهلبیت در قرآن، ص ۲۵۶، رک: المقتنیات الدرر، ج ۸، ص ۳۰۱.

{إِنَّمَا اَمْرُهُ إِذَا اَرَادَ شَيْئاً اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ}(۱)

آیه می خواهـد بگویـد: وقـتی خداونـد امری را اراده کرد، به طور قطع مراد آن تحقق پیـدا می کنـد. در آیه تطهیر متعلّق اراده خداوند تحقق پیدا کرده است. این طور نیست که خبر از تحقق این امر در آینده داده باشد.

۷. با اثبات اراده تکوینی در آیه شـریفه، عصمت اهل بیت و امامان معصوم علیهم السّلام نیز ثابت می شود؛ زیرا امامان معصوم علیهم السّـلام مصداق اهل بیت هسـتند و تحقق اراده خداوند بر طهارت و پاکیزگی اهل بیت علیهم السّلام، دور کردن آنان از هرگونه آلودگی و پلیدی است که این همان مصونیت الهی و عصمت است.

معنی رجس:

تـاکنون روشن شـد که اراده تکوینی خداونـدبر این تعلق گرفته است که «رجس» را تنهـا از اهل بیت علیهم السّـلام دور سازد. برای توضیح بیشتر باید دید «رجس» چیست؟

اهـل لغـت «رجس» را هـم بـه معنی آلـودگی هـای جسـمی و ظـاهری معنی کرده انـد و هـم بـه معنی آلـودگی هـای بـاطنی و درونی.(۲)

امـا آنچه در قرآن از آنهـا به «رجس» تعبیر شـده، عبارت است از نجاسات، همچون: مردار، خون، گوشت خوک،(۳) شراب و قمار،(۴) ضلالت، ضیق

ص: ۲۱۳

۱- یس / ۸۲.

۲- رک: مقاییس اللغهْ، ج۲، ص ۴۹۰؛ لسان العرب، ج۶، ص ۹۴۰۹۵.

۳- انعام/ ۱۴۵.

۴- مائده/ ۹۰.

صدر،(۱)) بت،(۲) ایمان نداشتن به خدا(۳) و امراض قلبی.(۴)

علامه طباطبایی می نویسد:

کلمه «رجس» صفتی است از ماده رجاست، یعنی پلیدی و قذارت، و پلیدی و قذارت هیأتی است در نفس آدمی که او را وادار به اجتناب و نفرت می نماید، مانند پلیدی رذائل، مثل شرک و کفر و أثر عمل ناپسند و نیز هیأتی است در ظاهر موجود پلید که باعث نفرت می شود، مانند پلیدی خوک.

نسبت به انسان عبارت است از ادراکی نفسانی و اثری شعوری که از علاقه قلب به اعتقادی باطل یا عملی زشت حاصل می شود.(۵)

سپس می نویسد:

إذهاب رجس، از بین بردن هر هیأت خبیث های است در نفس، که حق اعتقاد و عمل را تخطئه می کند.(۶)

۱- انعام/ ۱۲۵.

۲- حج/ ۳۰.

۳- یونس/ ۱۰۰.

۴- توبه/ ۱۲۵.

۵- المیزان، ج ۴، ص ۱۱۳.

۶- همان.

بـا در نظر گرفتن اینکه کلمه «رجس» درآیه شـریفه الف و لام دارد که جنس را می رسانـد، معنایش این می شود که خـدا می خواهد تمامی پلیدی ها و هیأت های خبیثه و رذیله را که اعتقاد و عمل حق را از انسان می گیرد، از نفس ببرد و چنین ازاله ای بـا عصـمت الهی منطبق می شود و آن عبـارت است از صورت علمیه ای در نفس که انسـان را از هر بـاطلی - چه عقایـد و چه اعمال - حفظ می کند. پس آیه شریفه یکی از ادله عصمت اهل بیت علیهم السّلام است.(۱)

گواه این مطلب جمله {یطهّرکم تطهیرا} است که به عنوان تأکید جمله قبل {لیذهب عنکم الرجس} به کار رفته است و همین تعبیر در سوره آل عمران دربـاره حضـرت مریم علیهاالسّـلام نیز به کـار رفته است که این تطهیر جز پاکی از پلیـدهای روحی و معنوی - که ملازم با عصمت است - چیز دیگری نیست.(۲)

در زیارت جامعه کبیره نیز آمده است:

«عَصَمَکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً».(۳)

مراد از اهل بیت:

با توجه به مفهوم اهل بیت از نظر لغت و عرف، مراد خداوند از این کلمه

۱- همان.

۲- رک: منشور جاوید، ج۵، ص ۲۸۳-۲۸۲.

۳- مفاتیح الجنان، ص ۹۵۳.

در آیه کریمه جز خمسه طیبه علیهم السّلام نمی تواند باشد. روایات فریقین که بیان خواهد شد می تواند این مطلب را روشن نماید.

در مقابل، عده ای از مفسّران، همسران پیامبرصلی الله علیه وآله را مراد آیه کریمه دانسته اند. استدلال این گروه آن است که ابتدا و

انتهای آیه از همسران آن حضرت سخن گفته شده، پس مراد از اهل بیت در آیه نیز آنها هستند.

در جواب این استدلال گفته می شود:

الف – میان فصحای عرب، رسم است که در اثنای کلام خطاب را متوجه به غیر می کنند و در قرآن از این قبیل بسیار ذکر شده است.(۱)

ب – روایات دلالت بر این مطلب دارند که پیامبرصلی الله علیه وآله «اهل بیت» را به خمسه طیبه علیهم السّلام تفسیر نموده اند.

ج – به دلایل زیر نه تنها سیاق آیه تطهیر با سیاق آیات قبل و بعد از آن یکسان نیست، بلکه متفاوت است:

۱. چنانکه از دقت و تأمل در آیات ۲۸ این سوره به بعد استفاده می شود، سیاق آیات مربوط به همسران آن حضرت همراه با عتاب است، که هیچ گونه تمجید و ستایشی از آنان مطرح نیست؛ در حالی که سیاق آیه تطهیر، مدح و ستایش است.

۱- موارد فراوانی را می توان یافت که صنعت «التفات» به کار رفته است؛ مثل آیه ۵۴ اسراء که مخاطب خداوند در صدر آیه مردم ودر ادامه آن، پیامبرصلی الله علیه وآله است. رک: مجمع البیان، ج۸، ص۳۵۷.

۲. تنها واقع شـدن یک آیه به دنبال آیه دیگر - با اینکه احراز نشـده است که آیات با هم نازل شـده باشد - نمی تواند موجب انعقـاد سـیاق شود؛ زیرا در سـیاق شـرط است که احراز شود نزول آیـات بـا همـدیگر صورت گرفته است؛ وجود شک در این جهت، نمی تواند وجود سیاق را احراز کند.(۱)

۳. آیه تطهیر شأن نزول مستقل از آیات مربوط به همسران پیامبرصلی الله علیه وآله دارد.

ممکن است دلیل آوردن آیه تطهیر در ضمن آیات مربوط به همسران پیامبر این باشد که خداوند خطاب را از آنها برگردانیده و متوجه اهـل بیت علیهم السّـلام نموده باشـد و چنین گوش زد نمایـد که اگر این وظایف مهم را برای اطرافیان و همسـران آن حضـرت قائل شده ام و اگر وعده های مضاعف را می دهم برای این است که در بین آنها وابسـتگانی هستند که من طهارت و پاکی را تنها برای آنها خواسـته ام و آنها آن قـدر مقـدس انـد که دیگران بایـد حریم آنان را نگه دارند و از این جهت تکلیف سختی در پیش خواهند داشت و نیز برای همسـران آن حضـرت بفهماند که شما در خانواده ای هستید که پنج معصوم الهی نیز در آن خانواده قرار دارنـد. پس رعایت حرمت آنها بر شـما و تمام مسـلمین لازم و واجب است. از این جهت است که تکلیف زنان پیامبرصلی الله علیه وآله سنگین و به آنها وعده اجر و عذاب مضاعف داده شد.(۲)

ص: ۲۱۷

۱- رک: المیزان، ج۱۶، ص ۳۱۰.

۲- ر.ک: قاضـی نور الله التستری، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج۲، ص ۵۷، تهران: مطبعه اسـلامیه، بی تا و قم: مرکز پژوهش های اسلامی المصطفی، معجم عقائدی، نسخه اول، قم، ۱۳۸۰هش.

علامه طباطبایی در توضیح مفهوم اهل بیت علیه السّلام می نویسد:

در عرف و لغت «اهل البیت» و خانواده مرد به کسانی گفته می شود که عضو جامعه کوچک منزل وی باشند، مانند: زن، پسر، دختر و خدمت کار. ولی گاهی در معنای «اهل بیت» تعمیم داده می شود و این کلمه در مورد خویشاوندان نزدیک مانند پدر، مادر، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی، خاله و فرزندان آنها نیز استعمال می شود؛ اما مراد از اهل بیت در کتاب و سنت هیچ کدام از این دو معنای عرفی نیست؛ زیرا طبق روایات خاصه و عامه، اهل بیت نام و موهبتی است که به پیامبرصلی الله علیه وآله، امام علی، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السّلام، اختصاص دارد و اهل خانه و خویشاوندان دیگر را شامل نمی شود.

اخبار و روایات نیز می رساند که آیه تطهیر شامل زنان پیامبر صلی الله علیه وآله نمی شود. این روایات، هرگونه شک و شبهه ای را در این باره نفی کرده است؛ زیرا با صراحت تمام بیان می دارد که رسول اکرم صلی الله علیه وآله از ورود عایشه به زیر پارچه جلوگیری کرد و نیز تصریح دارد که عایشه از اهل بیت نیست. در مورد ام سلمه و سایر زنان پیامبرصلی الله علیه وآله نیز چنین است.

روایات زیادی در منابع تفسیری و روایی شیعه و اهل سنت آمده است که به وضوح از آنها استفاده می شود که منظور از «اهل بیت» در آیه تطهیر، فقط خمسه طیبه علیهم السّلام هستند و همسران آن حضرت از «اهل بیت» نیستند به آن

معنای خاصی که در آیه تطهیر مقصود است.

راویان:

۱- امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام؛ ۲- فاطمه زهراعلیهاالسّلام؛ ۳- امام حسن علیه السّلام؛ ۴- انس بن مالك؛ ۵- براء بن عازب انصاری؛ ۶- جابر بن عبدالله انصاری؛ ۷- ابو سعید خدری؛ ۸- عبدالله بن عباس؛ ۹- سعد بن وقاص؛۱۰- سعد بن مالك؛ ۱۱- عبدالله بن جعفر طیار؛ ۱۲- عایشه؛ ۱۳- ام سلمه؛ ۱۴- ابی سلمه؛ ۱۵- واثل بن اسقع؛ ۱۶- ابی الحمراء.(۱)

این روایات را به چند دسته می توان تقسیم نمود:

الف - احادیثی که «اهل بیت» در آنها به علی و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام تفسیر شده است. از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که حضرت فرمود:

«فلو سکت رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یبین من أهل بیته، لادعاها آل فلان وآل فلان، لکن الله عزوجل أنزله فی کتابه تصدیقاً لنبیه صلی الله علیه وآله: {إنما یرید الله...} فکان علی

۱- حسکانی، شواهد التنزیل، ج۲، ص ۸۰-۱۴۰.

والحسن والحسین وفاطمه علیهم السّلام، فأدخلهم رسول الله صلی الله علیه وآله تحت الکساء فی بیت أم سلمه، ثم قال: اللهم إن لکل نبی أهلًا وثقلًا وهؤلاء أهل بیتی وثقلی»؛(۱)

اگر رسول خداصلی الله علیه وآله، اهل بیت را معرفی نمی کرد، دیگران ادعا می کردند که ما از اهل بیت هستیم، اما پیامبر آنها را معرفی نمود.

۲. روایت اسماعیل بن عبدالله بن جعفر از پدرش (عبدالله):

«لما نظر رسول الله صلی الله علیه وآله إلی رحمه هابطه قال: ادعوا لی ادعوا لی فقالت صفیه: من یا رسول الله؟ قال: أهل بیتی علیاً

وفاطمه والحسن والحسین فجیء بهم فألقی علیهم النبی صلی الله علیه وآله کساءه ثم رفع یدیه ثم قال: اللهم هؤلاء آلی فصل علی محمد وعلی آل محمد وأنزل الله عز وجل: {إنما یرید الله...}؛

هنگامی که پیامبرصلی الله علیه وآله به رحمت الهی که از آسمان فرود می آمد نظر انداخت، فرمود: برایم فرا خوانید، برایم فرا خوانید، صفیه گفت: یا رسول الله، چه کسی را فرا خوانیم؟ حضرت فرمود: اهل بیتم، علی و فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام، را. پس از آنکه ایشان را آوردند پیامبرصلی الله علیه وآله کساء خویش را بر آنان افکند. سپس دست های خویش را بلند نمود و عرض کرد: خدایا!

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۷.

اینان خاندان من هستند، بر محمد و خاندان او درود بفرست. سپس خداوند آیه «إنما یرید الله...» را نازل فرمود.

حاکم نیشابوری می گوید: «هذا حدیث صحیح الاسناد».(۱)

۳. ام سلمه می گوید:

آیه تطهیر در خانه من نازل شد. گفتم: یا رسول الله من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: تو به خیر و از همسران رسول الله صلی الله علیه وآله هستی.(۲)

ب - احادیثی که دلالت دارند پیامبرصلی الله علیه وآله هر روز صبح یا هر روزی پنج مرتبه (تا ۱ ماه یا۴۰ روز، یا ۶ ماه، یا ۷ ماه، یا ۸ ماه،یا ۹ ماه یا ۱۷ماه) بر در خانه علی علیه السّلام و فاطمه علیهاالسّلام می آمد و آیه تطهیر را بر آنان می خواند.(۳)

۱- محمد حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، ج۳، ص ۱۵۹، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۱ق.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۱؛ ر.ک: الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸. [این روایت با الفاظ و تعابیر مختلف در کتب اهل تسنن آمده اند که می توان به کتاب های زیر اشاره کرد: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۱، دارالفکر، بیروت؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲و ۲۹۸ و ۳۰۴، دار صادر، بیروت؛ سنن ترمذی، ج۵، ص۳۱، ح ۳۲۵۸، و ج۵، ص ۳۲۸، ح۳۸۷۵، و ج ۵، ص ۳۶۱، ح ۳۹۶۳، دارالفکر، بیروت؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۷۲ و .... (محقق کتاب).

۳- علی بن أبی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۲۱، قاهره، بیروت: دار الریان للتراث / دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۶؛ شواهد التنزیل، ج۲، ص ۴۴ و ۷۸؛ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج۲۲، ص ۶، بیروت: دار المعرفهْ، چ ۱، ۱۴۱۲ ق؛ محمد بن علی شوکانی، فتح القدیر، ج ۴، ص ۳۵۰، بیروت: دار ابن کثیر، دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴ ق. [سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۱، ح ۳۲۵۹، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ه-.ق؛ مسند احمد، ج ۳، ص۲۸۵، دار صادر، بیروت (محقق کتاب)]

این کار رسول الله صلی الله علیه وآله در مدت طولانی و پشت سرهم، می تواند یادآور این حقیقت باشد که مراد از «اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله» این افراد خاص است تا مردم فکر نکنند که معنای عرفی اهل بیت مراد است.

ج - احادیثی که بدون در نظر داشتن جا ومکان خاص، نزول آیه را درباره پیامبرصلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام دانسته است:

۱. از ابی سعید خدری روایتی به این مضمون نقل شده است:

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: این آیه درباره پنج تن نازل شده است؛ درباره خود من، علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السّلام.(۱)

۲. از ابی سعید خدری روایت شده که گفت:

آیه {إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا} در شأن پنج تن نازل شده است و آنان را نام برد: رسول الله و علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام.(۲)

ص: ۲۲۲

۱- رک: جامع البیان، ج۱۰،ص ۵.

۲- رک: ابن عساکر، تاریخ مدینهْ دمشق، تحقیق: علی شیری، ج۱۳، ص ۲۰۶، بیروت: دار الفکر للطباعهْ والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵.

۳. عامر بن سعد از پدرش روایت می کند که گفت:

آیه تطهیر در شأن پیامبر خدا و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السّلام نازل گردیده است.(۱)

بیشتر احادیث مذکور - که در رابطه با معرفی اهل بیت در ذیل آیه تطهیر آمده است - در کتب اهل سنت آمده است. در کتب معتبر اهل سنت احادیث زیادی وجود دارد که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر، همین پنج تن اند که از ذکر آنها خودداری می کنیم.(۲)

دلالت آیه تطهیر بر عصمت سایر أئمه علیهم السّلام

از آن جا که بر اساس اعتقاد شیعیان غیراز پنج تن آل عباعلیه السّلام نُه امام بعدی از فرزندان امام حسین علیه السّلام نیز پاک و مطهر و دارای عصمت هستند، این سؤال مطرح می شود که آیا از این آیه می توان چنین استفاده ای نمود؟

در پاسخ باید گفت: برای اثبات عصمت سایر معصومین، اثبات عصمت یک نفر از آنان کافیست؛ لذا اگر دلیل بر عصمت یک نفر از آنها اقامه شود،

۱- رک: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامهْ الطحاوی، شرح مشکل الاثار، ج ۲، ص ۲۳۵، بیروت: مؤسسهْ الرسالهْ، چ ۱، ۱۴۰۸هـ

۲- در این باره در بخش ملحقات کتاب «سیمای صحابه در آیات و احادیث متواتره»، ص۲۱۲ به بعد که به همت مجمع جهانی شیعه شناسی چاپ و منتشر شده است مطالب مفیدی درباره شامل نشدن آیه تطهیر به زنان پیامبر صلی الله علیه وآله بیان شده که برای خوانندگان مفید خواهد بود. (محقق کتاب)

عصمت دیگران از طریق او شناخته و اثبات خواهد شد.(۱)

گرچه أئمّه ی بعد از امام حسین علیه السّلام در زمان نزول آیه تطهیر نبودند ولی انحصار در پنج تن از قبیل تطبیق آن بر حاضران است و به معنای شامل نبودن آن نسبت به سایر أئمّه علیهم السّلام نیست؛ زیرا از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام در کتب فریقین روایت شده است که فرمود:

«كَانَ اللهُ وَ لا شَيْءَ مَعَهُ فَأوَّلُ مَا خَلَقَ نُورُ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه وآله قَبْلَ خَلْقِ الْمَاءِ وَ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ وَالسَّمَاوَاتِ وَ الأرْضِ وَ اللَّوْحِ وَ الْقَلَمِ وَ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَالْمَلائِكَهِ وَ آدَمَ وَ حَوَّاءَ بِأرْبَعَهٍ وَ عِشْرِينَ وَ أرْبَعِمِائَهِ ألْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍصلی الله علیه وآله بَقِيَ ألْفَ عَامٍ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَاقِفاً يُسَبِّحُهُ وَ يَحْمَدُهُ وَ الْحَقُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَنْظُرُ إلَيْهِ وَ يَقُولُ يَا عَبْدِي أنْتَ الْمُرَادُ وَ الْمُرِيدُ وَ أنْتَ خِيَرَتِي مِنْ خَلْقِي وَ عِزَّتِي وَجَلَالِي لَوْلاكَ مَا خَلَقْتُ الأفْلاكَ مَنْ أحَبَّكَ أحْبَبْتُهُ وَ مَنْ أبْغَضَكَ أبْغَضْتُهُ»(۲)

ص: ۲۲۴

۱- رک: پژوهش در عصمت معصومان، ص ۳۲۰.

۲- بحارالانوار، ج۱۵، ص ۲۷، درباره ی خلقت نور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اینکه نخستین مخلوق الهی است در متون اهل تسنن روایاتی نقل شده است که به بعضی از آنها اشاره می شود؛ ینابیع المودهْ لذوی القربی، باب الاول، «فی سبق نور رسول الله» صلی الله علیه وآله؛ تفسیر آلوسی، ج۱، ص ۵۱؛ العجلونی، کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۸۲۷، ۱۴۰۸ ه-.ق دارالکتب العلمیهْ، بیروت. (محقق کتاب)

در حدیث دیگر آمده است:

«یَا مُحَمَّدُ! إنَّکَ رَسُولِی إلَی جَمِیعِ خَلْقِی وَ إنَّ عَلِیّاً وَلِیِّی وَ أمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ عَلَی ذَلِکَ أخَذْتُ مِیثَاقَ مَلائِکَتِی وَأنْبِیَائِی وَ جَمِیعِ خَلْقِی وَ هُمْ أرْوَاحٌ مِنْ قَبْلِ أنْ أخْلُقَ خَلْقاً فِی سَمَائِی وَ أرْضِی مَحَبَّةً مِنِّی لَکَ یَا مُحَمَّدُ وَ لِعَلِیٍّ وَلِوُلْدِکُمَا وَ لِمَنْ أحَبَّکُمَا وَ کَانَ مِنْ شِیعَتِکُمَا وَ لِذَلِکَ خَلَقْتُهُ مِنْ طِینَتِکُمَا»(۱)

در حدیثی قدسی دیگر ذات باری تعالی چنین می فرماید:

«یَا مُحَمَّدُ! وَ عِزَّتِی وَ جَلالِی لَوْلاکَ مَا خَلَقْتُ آدَمَ وَ لَوْ لا عَلِیٌّ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّهَ لأنِّی بِکُمْ أجْزِی الْعِبَادَ یَوْمَ الْمَعَادِ بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ وَ بِعَلِیٍّ وَ بِالأئِمَّهِ مِنْ وُلْدِهِ أنْتَقِمُ مِنْ أعْدَائِی فِی دَارِ الدُّنْیَا ثُمَّ إلَیَّ الْمَصِیرُ لِلْعِبَادِ وَالْمَعَادِ وَأُحَکِّمُکُمَا فِی جَنَّتِی وَ نَارِی»(۲)

در حدیث از امام باقرعلیه السّلام نقل شده است که خطاب به جابر فرمود:

«یَا جَابِرُ کَانَ اللهُ وَ لا شَیْ ءَ غَیْرَهُ ... ثُمَّ قَالَ لِمُحَمَّدٍصلی الله علیه وآله وَ عِزَّتِی وَ جَلالِی وَ عُلُوِّ شَأنِی لَوْلاکَ وَ لَوْ لا عَلِیٌّ وَعِتْرَتُکُمَا الْهَادُونَ الْمَهْدِیُّونَ الرَّاشِدُونَ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّهَ

ص: ۲۲۵

۱- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۹۹، [سید بن طاووس، الیقین، ص ۴۲۶، مؤسسه دار الکتاب، ۱۴۱۳ه-.ق (محقق کتاب)].

۲- بحارالانوار، ج ۱۸ ص ۴۰۰.

وَالنَّارَ وَلا الْمَکانَ وَلا الأرْضَ وَلا السَّماءَ وَ لا الْمَلائِکَهَ وَ لا خَلْقاًیَعْبُدُنِی»(۱)

از این احادیث استفاده می شود که پیامبر اکرم وآل طاهرینش علیهم السّلام، علت ایجاد این جهان هستند. چنانچه حدیث معروف بین فریقین: «لولاک لما خلقت الافلاک»،(۲) بر آن دلالت دارد. همچنین بر اساس آیه مباهله علی نفس پیامبر است. پیامبر و علی از نور واحدند: «أنا وعلیٌّ من نورٍ واحد»(۳) و اولاد معصومین پیامبر همه مظاهر جمال و کمال آن حضرت هستند. چنانچه حضرت درباره آنها می فرماید: «اولنا محمد و اوسطنا محمدوآخرنا محمد وکلنا محمد»(۴)

مؤید دیگر این مطلب روایتی از زید شحام است که نقل می کند از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم کدام یک افضل است، حسن یا حسین؟ امام صادق علیه السّلام فرمود:

«إِنَّ فَضْلَ أوَّلِنا یَلْحَقُ فَضْلِ آخِرِنَا وَ فَضْلَ آخِرِنَا یَلْحَقُ فَضْلِ أوَّلِنا فکُلٌّ لَهُ فَضْلٌ.

قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَسِّعْ عَلَیَّ فِی الْجَوَابِ فَإِنِّی

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۷، باب ۱، بدو أرواحهم و أنوارهم.

۲- سید شرف الدین حسینی استرآبادی، تأویل الآیات الظاهرة، ص ۴۳۰، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ج ۱، ۱۴۰۹هـق؛ محمدبن شهرآشوب مازندرانی، مناقب آل أبی طالب علیه السّلام، ج ۱، ص ۲۱۷، قم: مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹هـق؛ الآلوسی، تفسیر الآلوسی،ج ۱، ص ۵۱.

۳- بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۴۸۰.

۴- ابی الحسن علی بن ابراهیم القمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷ - ۱۸، قم: مؤسسه دارالکتاب، بی تا.

وَاللهِ مَا أَسْئَلُکَ إِلَّا مُرْتَاداً.

فَقَالَ: نَحْنُ مِنْ شَجَرَهٍ طَيِّبِهٍ بَرَأَنَا اللهُ مِنْ طِينَهٍ وَاحِدَهٍ فَضْلُنَا مِنَ اللهِ وَ عِلْمُنَا مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ نَحْنُ اُمَنَاءُ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ الدُّعَاهُ إِلَى دِينِهِ وَ الْحُجَّابُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ أَزِيدُکَ

يَا زَيْدُ، قُلْتُ نَعَمْ.

فَقَالَ خَلْقُنَا وَاحِدٌ وَ عِلْمُنَا وَاحِدٌ وَ فَضْلُنَا وَاحِدٌ وَ كُلُّنَا وَاحِدٌ عِنْدَ اللهِ عزّوجلّ.

فَقُلتُ: أَخْبِرْنِی بِعِدَّتِکُمْ.

فَقَالَ: نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ هَکَذَا حوْلَ عَرْشِ رَبِّنَا عَزَّ وَ جَلَّ فِی مُبْتَدَأ خَلْقِنَا أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ».(۱)

«فضل نخست ما به فضل آخر ما ملحق می شود و فضل آخر ما به فضل نخست ما ملحق می شود [یعنی فضل نخست و آخر ما یکی است] و هریک فضلی دارد. به امام گفتم فدای شما شوم جواب را برایم بیشتر توضیح دهید؛ به خدا سوگند از شما سؤال نکردم مگر از جهت آشکار شدن حق. پس امام علیه السّلام فرمود: ما از شجره طیبه هستیم که خداوند ما را از طینت [نور]

۱- محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغیبهْ، ص ۸۸، ح ۱۶، انوار الهدی، قم. (محقق کتاب) بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۳؛ حسن بن سلیمان الحلی، المحتضر، ص ۱۵۹، نجف: مطبعه حیدریه، چ ۱، ۱۳۷ه

واحـده آفریده است؛ فضل ما از خداست و علم ما نیز از جانب اوست، و ما امینان او بر خلقش و دعوت کنندگان به سوی دین او و حجاب بین او و خلقش هستیم. آیا باز هم بگویم؟ گفتم: بلی! پس امام علیه السّلام فرمود: خَلق ما، علم ما و فضل ما یکی است و همه مـا نزد خـدای متعـال یکی هستیم. راوی سوال نمود [سؤال نمودم] از تعـدادتان بگوییـد؟ امام فرمود: ما دوازده نفر هستیم که در آغاز خلقت ما، در عرش خداوند چنین ثبت شده است: اول و اوسط و آخر ما محمد است».

چند اشکال:

اشاره

۱- اگر مراد از اراده در آیه اراده تکـوینی باشـد، دلالـت قطعی بر طهـارت معنـوی اهـل بیت دارد و این تخلف ناپـذیر است و مستلزم جبر می شود.

جواب:

اراده تکوینی در صورتی مستلزم جبر خواهـد بود که اراده و اختیـار خود انسـان در انجـام عمـل واسـطه نباشـد؛ ولی اگر اراده تکوینی خداونـد بر این تعلق گرفته باشـد که اهل بیت براساس بینش و آگاهی و اختیار، از پلیدی ها و گناه و معصـیت به دور باشد، مستلزم جبر نخواهد بود.

۲. تعبیر «اذهاب» و «تطهیر» در جایی به کار می رود که پلیدی وجود داشته باشد یعنی از آیه فهمیده می شود که اهل بیت قبلاً دارای پلیدی و گناه بوده اند که الان از آنها بر طرف شده است؟

ص: ۲۲۸

جواب:

الف - این سخن مردود است؛ زیرا به اتفاق جمیع مفسران و محدثان آیه مبارکه شامل پیامبر هم می شود و لازمه سخن مذکور این است که پیامبر قبل از نزول آیه تطهیر معصوم نباشد و این چیزی است که هیچ مسلمانی به آن ملتزم نمی شود.(۱)

ب - إذهاب و مشتقات آن همان طور که برای رفع چیزی به کار برده می شود، برای دفع آن نیز استعمال می شود.(۲) بهترین شاهد برای این مدعا حدیث منقول از رسول اکرم صلی الله علیه وآله است؛

«من أطعم أخاه حلاوه أذهب الله عنه مراره الموت»(۳)

روشن است که مراد از واژه «اذهب» دراین روایت این نیست که ابتدا تلخی مرگ را به او چشانده، آنگاه آن را برطرف می سازد. بلکه از ابتدا، مرگ برای چنین شخصی تلخ نخواهد بود.

بنابراین معنای {انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس} این نیست که خداوند

ص: ۲۲۹

۱- ر.ك: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۳۰۹؛ العصمهْ، ص ۲۲۶.

۲- ر.ك: الشیخ المفید، المسائل العکبریه، ص ۲۷-۲۶، تحقیق: علی أکبر الإلهی الخراسانی (بیروت: دار المفید للطباعهْ والنشر والتوزیع، چ ۳، ۱۴۱۴)؛ بحارالأنوار، ج ۳۵، ص۲۳۶؛ منشور جاوید، ج ۵، ص ۲۹۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۵۶؛ پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۳۰۹.

آلودگی های موجود را رفع کند، بلکه به این معناست که اسباب و شرایط حصول رجس و آلودگی را از بین برده است.(1)

دلالت آیه بر عصمت امام از سهو و اشتباه:

دانشمندان شیعه دلالت آیه تطهیر را بر عصمت از خطا و اشتباه چنین تقریر می کنند:

بنابر عقیده شیعه و معتزله ارتکاب حرام و گناه - چه عمد و چه سهو و اشتباه - مفاسد واقعی و ذاتی دارد و همین مفاسد علت نهی از آنهاست و أئمه دوازده گانه از ارتکاب محرّمات - هر چند به صورت سهو و اشتباه - منزّه است. گرچه تکلیف مشروط به قدرت و التفات است که در صورت عجز و عدم التفات کیفر و عقابی نخواهد بود اما اثر وضعی حکم و قبح ذاتی آن که صورت دیگری از پلیدی و رجس است، منوط به علم و قدرت نیست و در صورت ارتکاب چه با علم و یا از روی ندانستن، اثر خود را خواهد گذاشت.(2) مثلاً کسی که شراب می نو شد - هرچند از روی عمد نباشد - اثر وضعی آن مثل مستی و نقص روحی عارض خواهد شد

۱- پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۳۱۰.

۲- محمد صادق نجمی، سیری در صحیحین، سیر و بررسی در دو کتاب مهم و مدرک اهل سنّت صحیح بخاری و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰، (مشهد: انتشارات المهدی، ۱۳۵۵ش).

و چنین چیزی با مقام عصمت منافات خواهد داشت.(۱)

در نتیجه آنچه از مفاد آیه و روایات ذیل آیه و مراجعه به عقل سلیم فهمیده می شود، این است که مراد از اهل بیت علیه السّلام در آیه تطهیر، پیامبر صلی الله علیه وآله امام علی و حضرت فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین و همچنین ائمه نُه گانه علیهم السّلام هستند.

ز – آیه مباهله

{فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ اَبْنَاءنَا وَاَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَاَنفُسَنَا واَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةَ اللهِ عَلَى الْکَاذِبِینَ}(۲)

مسیحیان نجران به دلیل اینکه حضرت عیسی علیه السّلام پدری نداشت، با لجاجت تمام، برالوهیت او تأکید می کردند، در حالی که چنین حرفی را در مورد حضرت آدم علیه السّلام نمی گفتند. با وجود اینکه قرآن کریم، مثل خلقت آن حضرت را به حضرت آدم تشبیه کرده است(۳).

پیامبر صلی الله علیه وآله دلائل قطعی به آنها ارائه نمود؛ ولی مورد پذیرش آنان واقع نشد.

۱- ر.ک: علامه سید جعفر مرتضی عاملی، اهلبیت در آیه تطهیر، ترجمه محمد سپهری، ص۱۷۷؛ سیری در صحیحین، ج ۲، ص ۲۴.

۲- آل عمران/۶۱.

۳- همان/ ۵۹.

تا اینکه خداوند دستور مباهله با آنها را صادر نمود.

قرار شد که هرکدام از طرفین، بهترین و عزیزترین کسان خود را همراه بیاورد. روز مباهله فرا رسید و پیامبر برای مباهله خارج شد. در حالی که امام علی، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السّلام او را همراهی می کردند.

وقتی مسیحیان نجران حالت خروج پیامبرصلی الله علیه وآله را مشاهده نمودند، رهبران آنها گفتند: ای جماعت نصارا! ما صورت هایی را می بینیم که اگر از خداوند بخواهند کوه ها را از جایش بر کند، خداوند چنین خواهد کرد، لذا از مباهله با آنها خودداری نمایید، در غیر این صورت هلاکت طایفه نصارا حتمی و قطعی خواهد بود.

علمای شیعه درباره «انفسنا» که در آیه مباهله آمده است، چنین می گویند:

جایز نیست انسان نفس خود را دعوت نماید، بلکه صحیح این است که غیرش را دعوت نماید و «انفسنا» باید اشاره به غیر باشد و آن کسی جز علی بن ابی طالب علیه السّلام نمی تواند باشد؛ زیرا تنها آن حضرت بود که با پیامبرصلی الله علیه وآله برای مباهله آمده بودند.(۱) پیامبرصلی الله علیه وآله، امام حسن و امام حسین علیه السّلام را فرزندان خود و حضرت زهراعلیهاالسّلام رازنان و امیر المؤمنین علیه السّلام را نفس خود معرفی کرد.(۲)

ص: ۲۳۲

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص۱۰۲؛ المیزان، ج ۶، ص ۲۶۶؛ انوار درخشان، ج ۱، ص ۹۶.
۲- رک: بانی کاشانی، الاربعین فی فضایل امیر المؤمنین علیه السّلام، ص ۳۶- ۳۵؛ احمد بن أبی یعقوب یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۸۲، بیروت: دار صادر، بی تا؛ رک: ناصر مکارم شیرازی و جمعی از فضلاء، پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۴۲، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چ ۵، ۱۳۸۱ش؛ بررسی شخصیت اهلبیت در قرآن، ص ۹۳؛ ابوالفضل داور پناه، انوارالعرفان فی تفسیر القرآن، ج۶، ص۷، تهران: انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۷۵ش.

امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز در روز شورا به این آیه استدلال نمود:

«شما را به خدا، آیا در میان شما نزدیک ترین خویشاوند به پیامبرصلی الله علیه وآله کسی که آن حضرت او را نفس خود و فرزندانش را فرزندان خود و زنانش را زنان خود خواند، غیر از من کسی هست؟» همه گفتند: نه».(۱)

آنچه مسلم است و أئمه تفسیر نیز بر آن اتفاق نظر دارند و روایات زیادی از طرق شیعه و سنی بر آن دلالت دارد، این است که مراد از «انفسنا» در آیه علی بن ابی طالب علیه السّلام است که در این آیه از آن حضرت به منزله نفس نبی صلی الله علیه وآله تعبیر شده است؛

«قال النبی لعلی: أنت منی و أنا منک»(۲)

«علی علیه السّلام منی و أنا منه و لایؤدی عنی الاّ علی»(۳)

ص: ۲۳۳

۱- ابن حجر الهیثمی، الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۴۵۴.

۲- صحیح بخاری، باب فضایل علی علیه السّلام، ص ۶۵۸. - صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶۸، کتب الصلح؛ و ج ۴، ص ۲۰۷، باب مناقب المهاجرین و فضلهم؛ و ج ۵، ص ۸۵، باب عمرة القضاء. (محقق کتاب)

۳- محمد بن یزید أبو عبدالله القزوینی، سنن ابن ماجه، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ج۱، ص۴۴، بیروت: دار الفکر، بی تا؛ شواهد التنزیل، ج۲، ص ۱۴۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۵ (با کمی اضافات)، دار صادر، بیروت؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص۳۰۰، ح ۳۸۰۳، دار الفکر، بیروت (محقق کتاب).

«من اراد أن ينظر الی نوح فی عزمه، والی آدم فی علمه

و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی فطنته و الی عیسی فی زهده، فلینظر الی علی بن ابی طالب علیه السّلام»(۱)

«فی الخبر أنّه صلی الله علیه وآله و قد سأله سائل عن بعض أصحابه، فأجابه عن کلّ بصفته. فقال: فعلیّ؟ فقال صلی الله علیه وآله: إنّما سألتنی عن النّاس، و لم تسألنی عن نفسی.»(۲)

در اینجا مراد، مساوات کامل و سزاوار بودن امیرالمؤمنین علیه السّلام در تصرف با پیامبرصلی الله علیه وآله است، تا جایی که خداوند حکم به مساوات آن حضرت به نفس

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶۸. «من سرّه أن ینظر الی آدم فی علمه و نوح فی فهمه و ابراهیم فی حمله فلینظر الی علی بن ابی طالب» حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۱۱۶، ۱۴۱۱ ه-.ق؛ با کمی اختلاف در عبارت، همان، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۱۱۷؛ و همان ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۱۴۷؛ تفسیر الرازی، ج۸، ص ۸۶؛ تفسیر البحر المحیط، ابن حیان الاندلسی، ج ۲، ص ۵۰۳، دارالکتب العلمیهْ، ۱۴۲۲ ه-.ق (محقق کتاب).
۲- محمد بن محمدرضا قمی مشهدی، کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۳، ص ۱۱۸، تهران: مؤسسهْ الطبع و النشر وزارت إرشاد، ۱، ۱۳۶۶ ش. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۵۸، المکتبهْ الحیدریهْ، النجف الاشرف؛ الشریف المرتضی، الشافی فی الامامهْ، ج ۲، ص ۲۵۶، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ه-.ق؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۷۹، و ج۳۸، ص ۲۹۶، مؤسسه الوفاء، بیروت. (محقق کتاب)

پیامبرصلی الله علیه وآله نموده است، جز اینکه پیامبر و نبی نیست. به همین دلیل عصمت امیرالمؤمنین علیه السّلام به روشنی از آیه فهمیده می شود زیرا در عصمت نفس پیامبرصلی الله علیه وآله کسی خدشه نکرده است.

ح – آیه تبلیغ

اشاره

{یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ}.(۱)

چند نکته:

۱. خطاب پیامبر با لفظ «رسول» صورت گرفته است؛

۲. «ما أنزل» حکمی از احکام دین است که قبلاً به پیامبر نازل شده است؛

۳. لحن آیه مبارکه می رساند که این حکم از اهمیت و عظمت بالایی برخوردار است؛ به گونه ای که اگر ابلاغ نشود، مساوی با انجام ندادن رسالت خداوند است؛

۴. پیامبر از ابلاغ این حکم نگرانی داشته است؛

۵. علت نگرانی پیامبر نپذیرفتن مردم و در نتیجه بی اثر ماندن زحمات رسول خداصلی الله علیه وآله و نابودی دین بود؛

۶. آن امر مهم که رسول خداصلی الله علیه وآله از تبلیغ آن بیم داشت، چنانچه از شأن نزول

۱- مائده/ ۶۷.

آیه و روایاتی که از طریق فریقین در این خصوص رسیده پیداست که ابلاغ ولایت و وصایت و

خلافت حضرت علی علیه السّلام بود.

۷. منشأ نگرانی رسول خداصلی الله علیه وآله این بود که مبادا مردم گمان کنند که رسول خداصلی الله علیه وآله این مطلب را از پیش خود می گوید و می خواهد پسر عموی خود را جانشین خویش قرار دهد و مصلحت عموم و نفع شان در آن رعایت نشده است؛

۸. پیامبر در حدیث غدیر که درباره آیه مبارکه وارد شده است، سه مرتبه از مردم اقرار گرفت: الست أولی بکم من انفسکم؟- که در واقع استدلال پیامبرصلی الله علیه وآله متکی به این آیه قرآن است که می فرماید: {النَّبِیُّ اَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنفُسِهِمْ}(۱) - همه گفتند: بلی یا رسول خدا! سپس پیامبر فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.(۲)

۹. این منصب از جانب خدا تفویض شده و پیامبر فقط مأمور ابلاغ بوده است؛

۱- احزاب/ ۶.

۲- این اتفاق تاریخی با تعابیر مختلف در مصادر اهل تسنن آورده شده است که به بعضی از آنها اشاره می شود: «احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، صص ۸۴و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲ و ۳۳۱ دار صادر، بیروت؛ و ج ۴، صص ۱۱۹ و ۲۸۱و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ج ۵، صص ۳۴۷ و ۳۶۶ و ۳۷۰ و ۴۱۹؛ محمد بن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵، دارالفکر، بیروت؛ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷، دارالفکر، بیروت؛ النسائی، فضائل الصحابهْ، فضائل علی علیه السّلام، ص ۱۴، دارالکتب العلمیهْ، بیروت؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، وصیهْ النبی فی کتاب الله و عترته، ج۳، صص۱۰۹و ۱۱۰و۱۱۶و ۱۳۴و ۳۷۱و ۵۳۳. (محقق کتاب)

۱۰. پس از ابلاغ این حکم آیه «اکمال» نازل شده است.(۱)

عصمت در آیه مبارکه

باتوجه به مقدمات یاد شده، آیا می شود خداوند این امر مهم را به کسی که معصیت کار و ظالم یا خطاکار و فراموشکاراست، واگـذار و پیـامبر ولاـیت او را عین ولاـیت خود معرفی نمایـد و او را أولی به أنفس مسـلمین به حسـاب آورد آیا ولایت چنین کسی موجب اکمال دین و اتمام نعمت است؟

بدیهی است شخصـی که جانشـین پیامبر و عهده دار امری با این عظمت می شود، باید تمام اوصاف «مستخلف عنه» را و همان عصـمت نبی را داشـته باشـد؛ زیرا امـامت عهـدی الهی است و چنین شخصـی عهـده دار همـان وظیفه ای است که انبیـای الهی داشـتند با این تفاوت که به جای دریافت وحی، وظیفه حفظ و تفسـیر دین را بر عهـده دارد. پس اگر احتمال خطا و انحراف به هر نحـو ممکن، در او راه داشـته باشـد، اعتمـاد مردم از او سـلب می شود و به دور از حکمت بـالغه خداونـد خواهـد بود؛ زیرا هدف از تعیین ولیّ و سـرپرست برای انسانها نجات آنها از گمراهی و هدایت به سوی سـعادت ابدی است که در بعثت انبیا نیز مطرح است.(۲)

ص: ۲۳۷

۱- برگرفته از تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۴۱-۶۱.

۲- ر.ك: النظامیه فی مذهب الامامیه، ص ۱۴۴؛ استاد مهدی هادوی تهرانی، ولایت و دیانت، ص ۵۹-۶۳، قم: مؤسسه فرهنگی خانه خرد، چ ۳، ۱۳۸۱.

از طرف دیگر عصمت امری است مخفی که به جز خداوند، کس دیگری نمی تواند از آن آگاهی پیدا کند. تعیین ولیّ معصوم نیز باید از جانب خداوند باشد. این امر طی مقدمات لازم در روز خاص و در مکان ویژه (غدیر) از طرف خداوند توسط پیامبر صورت گرفت:

«عَنْ حَنَانِ بْنِ سدِیرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍعلیه السّلام قَالَ: لَمَّا نَزَلَ جَبْرَئِیلُ عَلَی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وآله فی حَجَّهِ الْوَدَاعِ بِإِعْلانِ أمْرِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ إِلَی آخِرِ الآیَهِ. قَالَ: فَمَکَثَ النَّبِیُّ صلی الله علیه وآله ثَلاثاً حَتَّی أَتَی الْجُحْفَهَ

فَلَمْ یَأخُذْ بِیَدِهِ فَرَقاً مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا نَزَلَ الْجُحْفَهَ یَوْمَ الْغَدِیرِ فِی مَکَانٍ یُقَالُ لَهُ مَهْیَعَهُ فَنَادَی الصَّلاهَ جَامِعَهً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه وآله مَنْ أَوْلَی بِکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ؟ قَالَ فَجَهَرُوا فَقَالُوا اللهُ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ الثَّانِیَهَ فَقَالُوا اللهُ وَرَسُولُهُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ الثَّالِثَهَ فَقَالُوا اللهُ وَرَسُولُهُ فَأَخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ علیه السّلام فَقَالَ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ فَإِنَّهُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لا نَبِیَّ مِنْ بَعْدِی».(۱)

ص: ۲۳۸

۱- محمد بن مسعود عیاشی، التفسیر (العیاشی)، ج ۱، ص ۳۳۲، حدیث ۱۵۳، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق؛ بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۱۳۹.

«از حنـان بن سـدیر از پـدرش از امـام باقرعلیه السّلام نقل شـده است که فرمود: زمانی که در حجهْ الوداع جبرئیل آیه {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ...} را برای ابلاغ امر علی بن ابی طالب بر رسول خدا صـلی الله علیه وآله آورد، پیامبرصلی الله علیه وآله سه روز درنـگ نمود و دست علی را به جهت فرق گذاشـتن از مردم نگرفت تا به جحفه رسـید زمانی که در روز غدیر به جحفه رسـید. در مکانی که به آن مهیعه گفته می شد، صدا زد: «الصلاهْ جامعه»! مردم جمع شدند، پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: چه کسـی برای شـما از خود شـما بهتر است؟ مردم همه با صـدای بلنـد گفتند: خدا و رسولش. سـپس مرتبه دوم و سـوم پیـامبر این کلاـم را تکرار نمـود و مردم همـان جـواب را دادنـد. آنگـاه پیـامبر دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: هرکس من مولای او هستم بعد از من علی مولای اوست. بار خدایا! با دوستان علی دوست و با دشمنان او دشمن باش! و هرکه علی را یاری کند او را یاری رسان و هرکه علی را خوار کند، او را خوار نما؛ زیرا علی از من است و من از او هستم و او نسبت به من ماننـد هـارون است نسـبت به موسـی جز این که بعـد از موسـی نبی بود، امـا بعـد از من دیگر نبیی نیست (و نبوت بـا من خاتمه پیدا می کند).

پس از ابلاغ این حکم، آیه {اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی

ص: ۲۳۹

وَرَضِیتُ لَکُمُ الاسلاَمَ دِیناً}(۱) نازل شد.

۳. روایات نبوی صلی الله علیه وآله

روایـات فراوانی از پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله، در بیان فضایل اهل بیت علیهم السّـلام نقل شـده است که به وضوح دال بر عصمت آنان است. در برخی از این روایات تصریح به عصمت شده است و برخی

دیگر با آنکه لفظ عصمت در آنها نیامده است اما دلالت بر عصمت أئمه علیهم السّلام دارند.

به این روایات توجه کنید.

۱. ابن عباس می گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود:

«انا و علی و الحسن و الحسین و تسعه من وُلد الحسین مطهرون معصومون.»(۲)

«من و علی و حسن و حسین و نه نفر دیگر از فرزندان حسین، پاک [از هر نوع آلودگی] و معصوم هستیم».

۲. جلال الدین سیوطی، در تفسیر آیه ۳۳ احزاب، این روایت را از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله گزارش می کند:

«فَاَنا واهل بیتی مطهّرون من الذنوب».(۳)

۱- مائده/ ۳.

۲- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۳، ص ۲۹۱؛ بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۱.

۳- الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹؛ ینابیع المودهٔ، ج ۱، ص ۵۹.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مورد امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السّلام فرمود:

«انهم خیره الله و صفوته وهم المعصومون من کل ذنبٍ وخطیئهٍ».(۱)

«اهل بیت کسانی هستند که خداوند آنها را برگزیده است و آنها از هر گناه و خطایی پاک هستند».

۴. عن عبدالله بن العباس قال:

«دخلت علی النبی صلی الله علیه وآله... قلت یا رسول الله فکم الأئمه بعدک؟ قال ... و الأئمه بعدی اثنا عشر أولهم علی بن أبی طالب ... قال ابن عباس قلت: یا رسول الله أسامی ما أسمع بهم قط قال لی یا ابن عباس هم الأئمه بعدی وإن قهروا أمناء معصومون نجباء أخیار ... یا ابن عباس سوف یأخذ الناس یمینا و شمالاً فإذا کان کذلک فاتبع علیاً و حزبه فإنه مع الحق و الحق معه و لا یفترقان حتی یردا علی الحوض یا ابن عباس ولایتهم ولایتی و ولایتی ولایه الله و حربهم حربی و حربی حرب الله و سلمهم سلمی و سلمی سلم الله».(۲)

«از عبدالله بن عباس نقل شده است که خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله رسیدم و گفتم: یا رسول الله تعداد أئمه بعد

ص: ۲۴۱

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص۱۹۳.
۲- بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۸۵، باب ۴۱.

از شـما چنـد نفرند؟ پیامبر فرمود: ... و أئمه بعد از من دوازده نفرند که اولشان علی بن ابی طالب است ... ابن عباس می گوید: گفتم: یا رسول الله اینها اسامی هستند که هرگز نشنیده ام. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود:

ای ابن عباس اینها أئمه بعـد از من هسـتند که هرچنـد مقهور واقع شونـد امناء معصوم و فضـلا و بزرگان برگزیـده انـد. ای ابن عباس! زود است که مردم به راست و چپ منحرف شوند هرگاه چنین شد از علی و حزب او پیروی نما؛ زیرا علی با حق و حق با اوست و هیچگاه از هم جـدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. ای ابن عباس! ولایت و دوستی آنها دوستی من و دوستی من دوستی خـداست و جنـگ بـا آنهـا جنگ با من و جنگ با من جنگ با خـداست و صـلح و آشتی با آنها صـلح و آشتی با من و صلح با من صلح با خداست».

۵. ابو سعید از رسول الله صلی الله علیه وآله نقل می کند که می فرمود:

«أهل بیتی أمان لأهل الأرض کما أن النجوم أمان لأهل السماء قیل یا رسول الله فالأئمه بعدک من أهل بیتک؟

قال: نعم الأئمه بعدی اثنا عشر تسعه من صلب الحسین أمناء معصومون و منا مهدی هذه الأمه».(۱)

«اهل بیت من امان اهل زمین هستند همان گونه که

۱- همان، ص ۲۹۱.

ستارگان امان اهل آسمان هستند. از پیامبر سؤال شد یا رسول الله أئمه بعد از شما از اهل بیت شما هستند؟ پیامبر فرمود: بلی! أئمه بعد از من دوازده نفرند که نه نفر از فرزندان حسین و امناء معصوم هستند. و از ما است مهدی این امت».

۶. عن سلمان الفارسی قال:

«دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله و عنده الحسن و الحسین علیهماالسّلام

یتغذیان و النبی صلی الله علیه وآله

یضع اللقمه تاره فی فم الحسن وتاره فی فم الحسین علیه السّلام فلما فرغا من الطعام أخذ رسول الله صلی الله علیه وآله الحسن علی عاتقه و الحسین علی فخذه ثم قال لی: یا سلمان أتحبهم قلت یا رسول الله کیف لاأحبهم و مکانهم منک مکانهم قال: یا سلمان مَن أحبهم فقد أحبنی و من أحبنی فقد أحب الله ثم وضع یده علی کتف الحسین فقال: إنه الامام ابن الامام تسعه من صلبه أئمه أبرار أمناء معصومون و التاسع قائمهم».(۱)

«از سلمان فارسی نقل شده است که خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله مشرف شدم در حالی که به حسن و حسین علیهماالسّلام غذا می داد؛ یکبار لقمه را در دهان حسن می گذاشت و بار دیگر در دهان حسین علیه السّلام. زمانی که آن دو از غذا خوردن فارغ شدند، پیامبرصلی الله علیه وآله حسن را بر دوش و

۱- همان، ص ۳۰۴.

حسین را بر روی رانش گرفت، سپس به من فرمود: ای سلمان آیا اینان را دوست داری؟ گفتم: یا رسول الله چگونه دوست نداشته باشم و حال آنکه جایگاه آنها مانند جایگاه شما است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ای سلمان! هرکس آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است. سپس دستش را بر بازوی حسین گذاشت و فرمود: او امام و فرزند امام است که نه نفر از ائمه ابرار که امناء معصوم هستند از نسل او هستند که نهمین فرد آنها حضرت قائم است».

۷. عن جابر بن عبد الله الأنصاری قال:

«کان رسول الله فی الشکاه التی قبض فیها فإذاً فاطمه عند رأسه. قال: فبکت حتی ارتفعت صوتها فرفع رسول الله صلی الله علیه وآله طرفه إلیها فقال حبیبتی فاطمه ما الذی یبکیک قالت أخشی الضیعه من بعدک قال یا حبیبتی لاتبکین فنحن أهل بیت قد أعطانا الله سبع خصال لم یعطها أحدا قبلنا ولایعطیها أحدا بعدنا منا خاتم النبیین و ... و منا سبطا هذه الأمه و هما ابناک الحسن و الحسین سوف یخرج الله من صلب الحسین تسعه من الأئمه أمناء معصومون و منا مهدی هذه الأمه».(۱)

ص: ۲۴۴

۱- همان، ص ۳۰۷.

«از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که پیامبر در بستر بیماری منجر به فوتش به سر می برد. در این هنگام فاطمه بالای سرش نشسته بود و گریه می کرد تا این که صدایش بلند شد، رسول خداصلی الله علیه وآله چشمش را باز نمود و پیامبر به دخترش فاطمه علیهاالسّلام فرمود: حبیبه من فاطمه چه چیز تو را گریاند؟ فاطمه عرض کرد: از ضایعه ای که بعد از تو به وقوع می پیوندد می ترسم. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: گریه نکن ما اهل بیتی هستیم که خداوند به ما هفت خصلت داده است که پیش از ما به هیچ کسی نداده است و بعد از ما هم به کسی نخواهد داد؛ از ماست خاتم پیامبران و ... از ماست دو سبط این امت و آن دو، دو فرزند تو، حسن و حسین هستند، زود است که خداوند از صلب حسین نه نفر از أئمه را بیافریند که آنها امناء معصوم هستند و از ماست مهدی این امت».

۸. در روایات منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، گرچه لفظ عصمت ذکر نشده است اما فضایل فراوانی برای اهل بیت علیهم السّلام بر می شمارند که برخی از آنها جز با عصمت آنان سازگار نیست که به نمونه ای از آنچه در کتب اهل سنّت آمده است، اشاره می کنیم.

«من أحب أن یرکب سفینه النجاه و یستمسک بالعروه الوثقی ویعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیاً بعدی، ولیعاد عدوه، ولیأتم بالائمه الهداه من ولده، فانهم

خلفائی [بعـدی] وأوصـیائی وحجـج الله علی خلقه بعـدی وسادات أمتی وقادات الاتقیاء إلی الجنه، حزبهم حزبی، وحزبی حزب الله، وحزب أعدائهم حزب الشیطان».(۱)

«هرکس دوست دارد که بر کشتی نجات سوار شود و به ریسـمان محکم الهی چنگ بزنـد، باید ولایت و رهبری علی را بعد از من بپذیرد و با دشـمنان او دشـمنی کند و به ائمه هدایتگر از فرزندان او اقتدا کند؛ زیرا آنها خلفا و اوصیای بعد از من و حجت های خدا بر خلق و بزرگان امت من و

پیشوایـان پرهیزگـاری هسـتند کـه مردم را بـه سـوی بهشت می خواننـد؛ حزب آنهـا حزب من و حزب من حزب خـدا و حزب دشمنان آنان حزب شیطان است».

کلمات «عروه الوثقی، حبل الله المتین، الائمه الهـداه، حجج الله، قادات الاتقیاء إلی الجنه» در این روایت دلالت بر عصـمت آنها دارد؛ زیرا غیر معصـوم ایـن مقـام هـا و خصوصـیات را نخواهـد داشـت و در آخر حـدیث فرمـوده است: حزب آنهـا حزب من (رسول خدا) است وحزب من، حزب الله است.

آیا حزب انسان های گناهکار و ظالم و فاسد حزب خداست؟!

۹. در حدیث ثقلین، پیامبر اهل بیت را همراه و همتای قرآن معرفی می کند:

«یا أیها الناس إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی أهل بیتی فتمسکوا بهما لن تضلوا فإن اللطیف أخبرنی

۱- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، ص ۳۱۶؛ و ج ۳، ص ۲۹۲.

وعهد إلی أنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فقام عمر بن الخطاب شبه المغضب فقال: یا رسول الله أکل أهل بیتک؟ فقال: لا ولکن أوصیائی منهم، أولهم أخی و وزیری ووارثی وخلیفتی فی أمتی وولی کل مؤمن بعدی، هو أولهم. ثم ابنی الحسن، ثم إبنی الحسین، ثم تسعه من ولد الحسین واحد بعد واحد حتی یردوا علی الحوض شهداء لله فی أرضه، وحجته علی خلقه، وخزّان علمه، ومعادن حکمته، من أطاعهم فقد أطاع الله ومن عصاهم فقد عصی الله».(۱)

«ای مردم! من دو چیز گرانبها را در میان شما به امانت می گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگر عترت من که اهل بیت من هستند. پس به این دو چنگ بزنید که هرگز گمراه نخواهید شد؛ زیرا خدای مهربان به من خبر داده و با

۱- سید هاشم البحرانی، غایهْ المرام، ج۱، ص ۱۴۱. حدیث ثقلین علاوه بر متون حدیثی شیعه در بسیاری از منابع حدیثی اهل تسنن ذکر شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۳، صص ۱۴و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹، و ج ۵، ص ۱۸۲، دار صادر، بیروت؛ ترمذی، سنن ترمذی، باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله، ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۳۸۷۴ و ص ۳۲۹، ح ۳۸۷۶، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ه-.ق؛ نسائی، فضائل الصحابه، باب فضائل علی علیه السّلام، ص ۱۵، دار الکتب العلمیهْ، بیروت؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳ و ۱۶۵، باب فضل اهل البیت علیهم السّلام؛ ج ۱۰، ص ۳۶۳، باب فی حوض النبی صلی الله علیه وآله؛ نسائی، سنن کبری، ج ۵، ص ۴۵، ح ۸۱۴۹، باب فضائل علی علیه السّلام، دار الکتب العلمیهْ، بیروت؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۹۸، باب «من سند ابی سعید خدری». (محقق کتاب)

من پیمان بسته است که آن دو هرگز از هم جدا نشوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس از این سخنان عمر بن خطاب با ناراحتی بلند شد و گفت: یا رسول الله! آیا همه اهل بیت تو؟ پیامبر در جواب فرمود: نه! ولی آن دسته از اهل بیت من که اوصیای من هستند؛ که اولشان برادر، وزیر، وارث و خلیفه من در میان امتم و ولی و سرپرست هر مؤمن بعد از من است، سپس فرزندم حسن سپس فرزندم حسین سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری هستند تا این که بر حوض بر من وارد شوند در حالی که شاهدان خدا در روی زمینش و حجت او بر خلقش و گنجینه های علم خدا و معادن حکمت او هستند؛ هرکس از آنها پیروی کند از خدا پیروی نموده است و هرکس از فرمان آنها سرپیچی کند، فرمان خدا را معصیت نموده است».

در این حدیث، توجّه به دو نکته زیر اندیشه حق جویان را به عصمت اهل بیت علیهم السّلام رهنمون می کند:

الف - کتاب و عترت در کنار یکدیگر،محور هدایت به شمار آمده اند: «ما إن تَمَسّکتُم بِهِما لَن تَضّلوا ابَدا».

ب - بر جدایی ناپذیری قرآن و عترت تأکید شده است: «لَن یَفتَرقا حَتّی یَرِدا عَلیّ الحَوض»؛ اگر اهل بیت علیهم السّلام معصوم از گناه و خطا نبودند، پیروی از آنان همواره موجب هدایت نمی گردید؛ زیرا گمراه نمی تواند هادی به سوی سعادت شود.

ص: ۲۴۸

بنابراین جدایی ناپذیری آنان از قرآن، معنای روشنی نداشت.(۱)

۱۰. در حدیث دیگر پیامبرصلی الله علیه وآله، علی و بقیه أئمه علیهم السّلام را مدار و معیار حق معرفی نموده است:

«علی أخی و وزیری و وارثی و وصیی و خلیفتی فی أمتی و ولی کل مؤمن بعدی ثم ابنی الحسن ثم ابنی الحسین ثم تسعه من ولد ابنی الحسین واحد بعد واحد القرآن معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتی یردوا علی حوضی»(۲)

«علی! برادر، وزیر، وارث، وصی و جانشین من در میان امتم و ولی هر مؤمن بعد از من است. پس از آن فرزندم حسن سپس فرزندم حسین و بعد از او نه نفر از فرزندان فرزندم حسین یکی پس از دیگری خلیفه و جانشین من در میان امتم خواهند بود؛ قرآن با آنها و آنها با قرآن هستند؛ آنها از قرآن و قرآن از آنها جدا نمی شوند تا این که در حوض کوثر بر من وارد شوند».

۱- ر.ك: الغدیر، ج ۳، ص ۸۰؛ راهنما شناسی، ص ۳۷۷؛ امامت و رهبری، ص ۷۵؛ بررسی مسائل کلی امامت، ص۲۲۷.

۲- سلیم بن قیس هلالی کوفی، کتاب سلیم بن قیس، ص ۶۴۳، قم: انتشارات الهادی، ۱۴۱۵هق؛ غایهْ المرام، ج ۱، ص ۱۳۹.

۱۱. در احـادیث منقول از پیامبرصـلی الله علیه وآله، بـا عبـارت های مختلف و متفاوت با همـدیگر، علی علیه السّـلام معیار حق معرفی شده است.

ام سلمه می گوید: از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

«علی مع الحق والحق مع علی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم القیامه».(۱)

۱۲. با این عبارات نیز نقل شده است:

«علی مع الحق والحق معه وعلی لسانه، والحق یدور حیثما دار علی».(۲)

«علی با حق است و حق با او و بر زبان اوست، و حق می گردد هرجا که علی بگردد...».

۱۳. همچنین:

«إن الحق معک والحق علی لسانک وفی قلبک وبین عینیک، والایمان مخالط لحمک ودمک کما خالط لحمی ودمی»(۳)

ص: ۲۵۰

۱- شرح احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۲۳.

۲- همان، ج ۱۰، ص ۴۸؛ الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۶؛ ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغهْ، ج ۲، ص۲۹۷، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، بی جـا: دار إحیـاء الکتب العربیهْ، چ ۱، ۱۳۷۸؛ ابن قتیبه الدینوری، الامامهْ والسـیاسهْ، ج ۱، ص ۷۳، تحقیق: طه محمد الزینی بی جا: مؤسـسهْ الحلبی وشـرکاه للنشـر والتوزیع، بی تا؛ ینابیع المودهْ، ج۱، ص۱۷۳؛ الهیثمی، مجمع الزوائـد، ج ۷، ۲۳۵، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸.

۳- شرح احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۲۳.

۱۴. همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید که علی علیه السّلام همیشه با قرآن و قرآن با علی علیه السّلام است:

«علی مع القرآن والقرآن معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض»(۱)

برای داوری میان انسان های عادی، چیزی جز حق را نمی توان محور ارزیابی قرار داد. باید ابتدا حق را شناخت تا میزان حقانیّت اشخاص بر اساس نزدیکی و دوری به این محور سنجیده شود: «اعرِفِ الحَق تَعرف اهلَه».(۲) تنها کسانی که خود معیار حقانـد و حق بر گِرد آنان می چرخد، معصومان انـد و امام علی علیه السّلام به گواهی رسول خداصلی الله علیه وآله، از این گروه است:

«عَلی مَع الحَق وَ الحَقُّ مَعَ عَلی»(۳)؛ «اللّهم ادِر الحَق مَعَ عَلی حیثُ دار».(۴)

معلوم است کسی که معیار حق است و حق بر قلب و زبان و بین چشمانش جاری است و هم طراز قرآن و همراه با آن است و ایمان با گوشت و

۱- همان؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴؛ المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۱۳۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳.

۲- بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۶.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

۴- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳ (کتاب المناقب، باب ۲۰)؛ المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص ۱۳۵.

خون او آمیخته شده است، معصوم است و هیچ شکی در آن نیست.

۱۵. احادیث فراوانی می توان یافت که رستگاری ابدی را با پیروی از اهل بیت علیهم السّلام پیوند می زند، مانند حدیث معروف سفینه که اهل بیت علیهم السّلام را به کشتی نوح همانند می کند:

«مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح فی قوم نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلک».(۱)

«اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است در میان قوم نوح که هرکس بر آن کشتی سوار شود، نجات می یابد و هرکس از آن تخلف کند، هلاک می شود».

به این عبارت نیز نقل شده است:

«مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق».(۲)

۴. حضرت زهراعلیهاالسّلام

اشاره

شیعیان علاوه بر عصمت انبیا و أئمه علیهم السّلام، به عصمت حضرت فاطمه

۱- المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۳؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۹۴؛ الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲- همان، ج ۵، ص۳۵۵؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۳؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۹۴؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۸۶.

زهراعلیهاالسّلام نیز معتقد هستند و با دلایل مختلفی آن را اثبات می کنند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم.

ادلّه عصمت حضرت زهرا علیهاالسّلام

۱- آیه تطهیر

{إِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً}.(۱)

همان طور که گـذشت بر اساس این آیه،اراده تخلّف ناپـذیر خداونـد بر این تعلّق گرفته است که هرگونه پلیدی را تنها از اهل بیت بزدایـد و آنان را به طور کامل پاک و منزّه گرداند. چنین برداشتی از آیه با بررسـی واژه های به کار رفته در آن، همچون اراده، رجس، اذهاب و تطهیر تأیید می گردد و جای تردیدی باقی نمی گذارد.

روایـتی از پیامبرصـلی الله علیـه وآله در کتب اهـل تسـنن نقـل شـده است که رسـول خداصـلی الله علیه وآله پس از قرائت آیه فرمودند:

«فأنا و اهل بیتی مطهرون من الذنوب».(۲)

بی تردید، فاطمه زهراعلیهاالسّلام از اهل بیت پیامبر است و اگر در بیان فضیلت او

۱- احزاب /۳۳.

۲- الدرالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.

دلیل دیگری نبود، همین آیه کافی بود که او را در صدر زنان عالَم بنشاند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اهل بیت را به همگان معرفی نموده و راهِ هرگونه توجیهی را بسته است. بر اساس حدیث کساء، رسول خداصلی الله علیه وآله پارچه ای را بر روی خود و علی و فاطمه و فرزندانشان، حسن و حسین علیهم السّلام انداخت و فرمود: «اللهم انّ هؤلاء اهلُ بیتی»(۱) یا «اهل محمد»(۲) و در پاسخ به ام سلمه - که پیوستن به اصحاب کساء را درخواست نمود - فرمود: «انک إلی خیر انک من أزواج النبی» یا «أنت علی مکانک و انک علی خیر»؛ تو همواره به راه خیر و رستگاری بوده ای! امّا این فضیلت ویژه من و این چند نفر است.(۳)

سیوطی در تفسیرش به طرق مختلف از ام سلمه به این مضمون می نویسد:

من در خانه بودم که آیه {انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت} نازل شد و در خانه، فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السّلام بودند. پیامبرصلی الله علیه وآله آنها را زیر کسائی که داشتند جمع نمود و سپس فرمود: «هؤلاء أهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا».(۴)

۱- همان، ص ۱۹۸؛ مفاتیح الجنان، ص ۱۳۴۲.

۲- الدرالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

۳- همان؛ بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۴- ر.ک: الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

وی نام بسیاری از دانشمندان و راویان اهل سنت را می آورد که آنها نیز شأن نزول آیه را در مورد همین پنج تن می دانند. وی از عایشه نیز به همین مضمون نقل می کند.(۱) پیامبر گرامی اسلام برای آنکه وظیفه خویش را در تبیین آیات الهی به گونه شایسته ای بجای آورند، به این مقدار بسنده نکرده و با به کارگیری شیوه ای فراموش نشدنی و درمدت زمانی طولانی آن هم به صورت هر روزه، به معرفی اهل بیت پرداختند.

در روایتی از ابن عباس و دیگران نقل شده است رسول خدا صلی الله علیه وآله تا شش ماه یا هشت ماه یا نُه ماه، هر روز یا روزی پنج مرتبه (بنا به اختلاف در نقل حدیث)، هنگام فرا رسیدن وقت نماز به در خانه علی و فاطمه علیهماالسّلام می آمد و می فرمودند:

«السلام علیکم یا أهل البیت و رحمه الله و برکاته الصلاه رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا...».(۲)

بنابراین تردیدی در عصمت حضرت زهراعلیهاالسّلام و اینکه آن حضرت به طور قطع از اهل بیت است، باقی نمی ماند.

۱- ر.ک: همان، ج ۵، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۲- همان، ص ۱۹۹.

۲- روایات مربوط به عصمت اهل بیت علیه السّلام

علاوه بر آیه تطهیر، روایاتی که شیعه و سنی از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده اند، همچون احادیثی که به طور صریح لفظ عصمت آمده یا مانند احادیث معروف ثقلین و سفینه و... که بیانگر عصمت اهل بیت است، به طریق أولی شامل حضرت فاطمه زهراعلیهاالسّلام می شود؛ زیرا حضرت زهراعلیهاالسّلام به طور یقین از اهل بیت است.

۳- روایات مخصوص به حضرت زهراعلیهاالسّلام

محدّثان شیعه و سنّی روایت نموده اند که پیامبر فرمود:

«ان الله (تبارک و تعالی) یغضب لغضب فاطمه ویرضی لرضاها».(۱)

ص: ۲۵۶

۱- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۱. - شیخ صدوق، أمالی، ص ۴۶۷، ح ۶۲۲/۱، باب «فضائل فاطمه علیهاالسّلام»؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضاعلیه السّلام، ج ۱، ص ۲۹، ح ۶ و ص ۵۱، ح ۱۷۶؛ شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۰۳، ح۲، باب معنی الجبار؛ شیخ مفید، امالی، ص ۹۵، ح ۴، دارالمفید، بیروت؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص۱۵۶، دارالفکر، بیروت؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۴، باب ذکر مناقب فاطمه زهراعلیهاالسّلام؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج۹، ص ۲۰۳، باب مناقب فاطمهْ بنت النبی صلی الله علیه وآله؛ عبد الله بن عدی، الکامل، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۱۱۲ / ۴۸۱؛ ابن الاثیر، أسد الغابهْ، ج ۵، ص ۵۲۲، دارالکتب العربی، بیروت؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱، ص۱۰۸، «ما اسند علی بن ابی طالب علیه السّلام»، ح ۱۸۲؛ و ج۲۲، ص۴۰۲، «و من مناقب فاطمه علیهاالسّلام» (محقق کتاب)

در این روایت رضـا و غضب فـاطمه زهراعلیهاالسّـلام پیش نیـاز رضـایت و خشـنودی خداونـد معرفی شـده است. این حقیقت، تفسـیری جز عصـمت همه جانبه آن حضـرت را بر نمی تابـد؛ زیرا خداوند جز به اعمال صالح خشـنود نمی گردد و هیچگاه به گناه و سرپیچی از فرمانش رضایت نمی دهد. اگر حضـرت زهراعلیهاالسّـلام به گناه دست می زد یا حتّی فکر انجام آن را در سر می پرورانـد، به چیزی راضـی گردیـده بود که خدا از آن راضـی نیست، در حالی که در این روایت، رضایت الهی پیوندی ناگسستنی با رضایت فاطمه علیهاالسّلام یافته است.

آلوسی در تفسیر آیه۴۲ سوره آل عمران، از یکسو حضـرت مریم علیهاالسّلام را معصوم از گناه شمرده و از تمامی پلیدی های حسّی، معنوی و قلبی پاک می داند و از سوی دیگر، دیدگاه کسانی را که وی را سرور تمامی زنان جهان، از آغاز تا انجام می شمارند، رد می کند و با اقامه شواهد گوناگونی چنین نتیجه می گیرد که این ویژگی شایسته فاطمه زهراعلیهاالسّلام است:

«الذی یدور فی خلدی أن أفضل النساء فاطمه».(۱)

پر واضح است که جمع میان این دو سخن، جز با پذیرش عصمت حضرت زهراعلیهاالسّلام سازگار نیست؛

زیرا نویسنده از یک طرف بر عصـمت حضـرت مریم اقرار دارد و از طرف دیگر حضـرت زهراعلیهاالسّلام را برتر از او دانسته است پس معلوم می شود

ص: ۲۵۷

۱- ر.ک: روح المعانی، ج ۳، ص ۱۵۵-۱۵۶.

که حضرت زهراعلیهاالسّلام به طریق اولی معصومه است یا با توجه به تشکیکی بودن مقوله عصمت حضرت زهراعلیهاالسّلام از درجه بالاتری از عصمت برخوردار است.

۵. انسان های دیگر

اشاره

آیا مقام عصمت، به پیامبرصلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السّلام اختصاص دارد یا انسان های دیگر نیز می توانند به این مقام برسند؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت، عصمت مقامی نیست که در انحصار انبیا و ائمه قرار داشته و دست سایر انسان ها از رسیدن به آن کوتاه باشد.(۱)

عصمت به صورت مطلق و گسترده، مربوط به گروه معدودی به نام انبیا و امامان است، ولی عصمت نسبی یعنی مصونیت در برابر برخی از گناهان، اختصاصی به آن گروه ندارد. بسیاری از انسان ها، در برخورد با برخی گناهان مانند سرقت مسلحانه در نیمه شب یا قتل انسان های بی گناه و خود کشی، مصونیت دارند و دارای حالت درونی خاصی هستند که عوامل پیدایش این نوع گناهان در محیط ذهن آنها آن چنان محکوم و مورد تنفّر بوده که به فکر آنها نیز نمی افتند.(۲)

۱- ر.ک: سیره رسول اکرم در قرآن، ج ۹، ص۲۰-۲۲؛ علامه طباطبایی، ولایت نامه، ص۵۸-۴۸، ترجمه: همایون همتی، تهران: امیرکبیر، چ ۱.

۲- محمد سعیدی مهر، آموزش کلام اسلامی، ج ۲، ص۷۲، قم: کتاب طه، چ۳، ۱۳۸۳.

از آن جا که یکی از موارد منشأ عصمت، «اراده و اختیار» آدمی است(۱)؛ هر انسان صاحب اراده ای می تواند با ریاضت شرعی وتهذیب نفس و با الگو قرار دادن ائمه معصومین علیهم السّلام در عقاید و اخلاق و افکار، روحیات و اعمال خود به برخی از مراتب عصمت دست یابد.(۲)

پس می توان گفت: هر امام و پیامبری معصوم است اما هر معصومی لازم نیست امام وپیامبر باشد.

نکته ای که ذکر آن در این جا لازم می نماید، این است که این مطلب با آنچه در کتاب های کلامی آمده و بعضی عصمت را موهبتی الهی دانسته اند نه یک امر اکتسابی(۳)، منافات ندارد؛ زیرا آنچه بخشش الهی است، عصمت کامل و منزه

۱- ر.ک: فصل دوم، بحث مربوط به منشأ عصمت.

۲- همان طور که خدای متعال در چند آیه از قرآن مسلمانان را امر به عصمت کرده و اهمیت آن را بیان فرموده و در بعضی از آیات عصمت را شرط ورود در زمره مؤمنین و دریافت اجر عظیم الهی و داخل شدن در رحمت و فضل الهی و صراط مستقیم بیان فرموده است: {و اعتصموا بحبل الله جمیاً ولا تفرّقوا ...} (آل عمران / ۱۰۳)؛ {و جاهدوا فی الله حق جهاده .... فأقیموا الصّلاه و آتوا الزّکاه واعتصموا بالله هو مولاکم ...} (حج / ۷۸)؛ {ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیراً * الاّ الذین تابوا و اصلحوا و اعتصموا بالله واخلصوا دینهم لله فأولئک مع المؤمنین و سوف یؤت الله المؤمنین اجراً عظیماً}. (نساء / ۱۴۵/ ۱۴۶)؛ {فأما الذین آمنوا بالله و اعتصموا به فسیدخلهم و رحمه منه و فضل و یهدیهم الیه صراطاً مستقیما} (نساء / ۱۷۵). (محقق کتاب)

۳- ر.ک: منشور جاوید، ج۵، ص۲۱. شیخ مفید، علامه حلی، فاضل مقداد و برخی دیگر عصمت را موهبتی الهی دانسته اند.

بودن از گناه و خطا در سراسر عمر و از ابتدای طفولیت تا آخر پیری است اما آنچه قابل کسب است این است که انسان پس از رسیدن به علم زیاد و تقوای قوی، بتواند احتمال ارتکاب گناه و خطا را از بین ببرد. مانند حضرت زینب علیهاالسّلام و حضرت ابوالفضل علیه السّلام که سیره زندگی آنان نشان می دهد که به مراتب بالایی از عصمت دست یافته اند. در بین علما هم بزرگانی

بوده اند که گفته شده سال های زیادی کار مکروه هم انجام ندادند.(۱) چنانچه بسیاری از علما و بزرگان تالی تلو معصوم علیه السّلام خوانده شده اند.(۲)

الف – تفاوت عصمت معصومان و انسان های دیگر

مقصود از عصمتِ معصومان - پیامبران و ائمه و حضرت زهراعلیهم السّلام - تنها عصمت از گناهان - آن هم پس از سنین متعارف بلوغ و تکلیف - نیست؛ بلکه عصمت از سهو و خطا در زمان طفولیت را نیز شامل می شود. روشن است که چنین عصمتی در امت اسلام، منحصر در چهارده معصوم علیهم السّلام است.(۳)

اما انسان های دیگر با «تهذیب نفس»می توانند در آینده مصون بمانند و نیز ممکن است گذشته را با کفّارات و... جبران کنند اما نمی توانند آن را به گونه ای

ص: ۲۶۰

۱- ر.ک: esgraaq.com ؛ webmaster@qomicis.com.

۲- ر.ک: www.porseman.org.

۳- محمد تقی مصباح یزدی، جزوه راه و راهنماشناسی، ص ۶۷۶-۶۷۵، تهران: امیرکبیر، س۱۳۷۵.

ترمیم نمایند که نسبت به گذشته، عصمت تحصیل شود؛ زیرا نمی توان واقع شده را تغییر داد. البته اگر انسانی قبل از بلوغ در سایه تعلیم، تربیت، تهذیب و تزکیه به جایی برسد - که در هنگام بلوغ نیز معصوم باشد - عصمتش فراگیر خواهد بود؛ مانند امامزادگان و بسیاری از تربیت یافتگان در دامن های پاک؛ زیرا کم نبوده اند عالمان تقواپیشه ای که سالیان متمادی نه تنها از حرام، بلکه از امور مکروه نیز چشم پوشیدند و حتی به خوردن و آشامیدن خود نیز رنگ الهی دادند.(۱)

اگر افرادی در مقام وقوع نیز به چنین مقام ویژه ای نایل آیند، بر اساس روایات و ادعیه، باز با هدایت و یاری پیامبران و ائمه علیهم السّلام خواهد بود: «بکم فتح الله و بکم یختم».(۲)

از آن جا که آنان منشأ خیر و سبب وصول آدمی به مراتب بالا و مقامات انسانی اند، باز در این جهت بر تمامی انسان های برتر، مقدم اند.(۳)

۱- ر.ک: www.al-shia.com.

۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۳۰۸، بیروت؛ شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵، مؤسسه نشر اسلامی؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹۹، دارالکتب الاسلامیهْ. (محقق کتاب)

۳- انسان و خلافت الهی، ص۱۲۵-۱۵۵.www.porseman.org.

ب – عصمت از منظر زمان

تا اینجا دانستیم که فرشتگان، پیامبران و امامان علیهم السّلام، معصوم هستند و نیز سایر انسان ها می توانند به طور نسبی به این مقام برسند. حال سؤال این است که پیامبران از چه زمانی معصوم هستند؟ آیا در همه احوال، حتی پیش از نبوت، و از دوران کودکی باید معصوم باشند؟ یا صرفاً شرط است که پس از نبوت دچار گناه و خطا نگردند؟

درباره شروع زمان عصمت، سه قول زیر مطرح شده است:(۱)

۱. از زمان بلوغ (پیش از نبوت) تا زمان وفات. بسیاری از معتزله بر این قول اند.(۲)

۲. مخصوص حالت نبوت است، نه پیش از آن. بیشتر اشاعره بر این عقیده اند.

فخر رازی می نویسد:

آنچه را که ما می گوییم، همان قول بیشتر اصحاب ماست و آن این که انبیا در دوران نبوت از کبائر و صغائر معصوم هستند و عمداً مرتکب آن

۱- محمدهادی معرفت، عصمت پیامبران، www.al-shia.com؛ مفاتیح الغیب، ج۳، ص ۷.

۲- السید محسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۹، تحقیق وتخریج: حسن الأمین، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، بی تا).

نمی گردند، اما بر سبیل سهو جایز است.(۱)

۳. از هنگام ولادت تا زمان وفات، که رأی امامیه است.(۲)

ابو جعفر صدوق (۳۸۱ ه‍) در این باره می نویسد:

عقیده ما درباره انبیا و أئمّه علیهم السّلام و ملائکه آن است که آنان، از هر آلودگی و پلیدی معصوم و مطهر هستند و هیچ گونه گناهی مرتکب نمی شوند، نه کوچک و نه بزرگ و هیچگاه خدا را نافرمانی نمی کنند و اگر کسی عصمت آنها رانفی کند، آنان را نشناخته است.(۳)

به دو مورد از دلایل عقلی وجوب عصمت انبیا - که قول امامیه را اثبات می کند - اشاره می کنیم:

۱. اگر سیره پیامبر قبل از بعثت مخالف با بعد از آن باشد، اطمینان کامل به او حاصل نمی شود.

پس می توان گفت: تحقق کامل هدف بعثت در گرو عصمت انبیا در تمام لحظات عمر آنها است.

ص: ۲۶۳

۱- عصمهْ الانبیاء، ص ۹- ۸؛ شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۷.

۲- ر.ک: اوائل المقالات، ص ۲۹-۳۰؛ کشف المراد، ص ۲۱۶؛ نهج الحق وکشف الصدق، ص۱۴۲.

۳- ر.ک: الشیخ الصدوق، الاعتقادات فی دین الامامیهْ، ص ۹۶، تحقیق: عصام عبد السید (بیروت: دار المفید للطباعهْ والنشر والتوزیع، چ ۳، ۱۴۱۴).

سید مرتضی می نویسد:

«أنا نعلم أن من یجوز علیه الکفر و الکبائر فی حال من الأحوال و إن تاب منهما وخرج من استحقاق العقاب به لا نسکن إلی قبول قوله کسکوننا إلی من لا ـ یجوز ذلک علیه فی حال من الأحوال و لا علی وجه من الوجوه ... لهذا کثیرا ما یعیر الناس من یعهدون منه القبائح المتقدمه بها و إن وقعت التوبه منها و یجعلون ذلک عیبا و نقصا وقادحا و مؤثرا و لیس إذا کان تجویز الکبائر قبل النبوه منخفضا عن تجویزها فی حال النبوه وناقصاً عن رتبته فی باب التنفیر».(۱)

«ما می دانیم آنگونه که از قول کسی که در هیچ حالی از احوال و به هیچ وجهی از وجوه مرتکب کفر و شرک نشده است آرامش پیدا می کنیم، از قبول قول کسی که در حالی از احوال کفر و شرک بر اوسرزده باشد - گرچه از آنها توبه کند و مستحق عقاب نباشد - آرامش پیدا نمی کنیم... به همین سبب بسیاری اوقات مردم کسانی را که قبلاً فعل قبیحی از آنها سر زده اند تعبیر می کنند (طعنه می زنند و عیبش را بیان می کنند) گرچه از آن فعل توبه نموده باشد. مردم این را عیب و نقص و مضر و مؤثر در شخصیتش می دانند و تجویز کبائر

ص: ۲۶۴

۱- تنزیه الانبیاء، ص ۵.

پیش از نبوت کمتر از تجویز کبائر در حال نبوت در کاستن از رتبه پیامبر و منفور نمودن مردم از او نیست».

به علاوه، بدیهی است انسانی که از آغاز زندگی دارای مقام عصمت از گناه بوده، از انسانی که فقط پس از بعثت دارای چنین مقامی شده است، برتر است و نقش هدایتی او نیز بیشتر خواهد بود و مقتضای حکمت الهی این است که فعل احسن و اکمل رابرگزیند.(۱)

۲. هدف کلی بعثت انبیا، تزکیه و تربیت انسانهاست. با توجه به اینکه در تربیت، عمل بیشتر و عمیق تر از گفتار تأثیر دارد؛ لذا تطابق قول و عمل، یک عامل کلیدی برای شناخت تعالیم مصلح و مربی خواهد بود؛ در نتیجه تربیت کامل مقصود از بعثت انبیاء حاصل نمی شود مگر با مطابقت قول و عملشان و این مسأله - همان طور که عصمت بعد از بعثت ایجاب می کند - عصمت قبل از آن را نیز می طلبد؛ زیرا سوابق اشخاص و اعمال گذشته آنها در پذیرفته شدن کلام و ارشاد آنها از سوی مردم مؤثر است.(۲)

امامیه علاوه بر پیامبر، جانشینان او یعنی امامان دوازده گانه را نیز در تمام مراحل زندگی معصوم می داند؛ زیرا مستخلف باید تمام اوصاف «مستخلف عنه» را داشته باشد.

۱- منشور عقاید امامیه، ص ۱۱۰؛ www.imamalinet.net .

۲- جعفر سبحانی، محاضرات فی الالهیات، ص ۴۱۲.

سؤال:

عصمت قبل از نبوت یا امامت، با عصمت بعد از آن چه فرقی دارد؟

ویژگی های عصمت در این دو مرحله زمانی، تفاوت چندانی با یکدیگر ندارد. البته روشن است که برخی از مراتب عصمت - یعنی عصمت در دریافت وحی و نیز عصمت در ابلاغ و تبیین معارف وحیانی - پیش از نبوت و امامت قابل طرح نیست اما عصمت از گناه و خطا و نیز عصمت در اعتقادات، تمام دوران زندگی معصومین را پوشش می دهد.

در اینجا توضیح دو نکته زیر لازم است:

۱. عصمت قبل از نبوت و امامت، گستره وسیعی دارد و سال های آغاز زندگی را نیز در برمی گیرد.

۲. عصمتِ پس از نبوت و امامت، اختیاری است و ریشه در شایستگی هایی دارد که با تلاش خود معصومان علیهم السّلام به دست آمده است اما عصمت پیش از نبوت و امامت، اگر هم غیراختیاری باشد، نقصی برای آنان به حساب نمی آید؛ زیرا ملاک برتری معصومین، عصمت اختیاری در سنین بزرگسالی است و عصمت در خردسالی، پاداش قبل از عمل به شمار می آید:

وقتی خداوند می داند که فردی در آینده زندگی خود، چه مسیری را انتخاب می کند، به میزان انتخاب او و تلاش مداوم آینده اش، او را از نخستین روز زندگی

مورد لطف و عنایت قرار می دهد و از لغزش ها مصونش می دارد.(۱)

پرسش دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که قبل از رسیدن به سنّ تکلیف؛ گناهی قابل تصور نیست. پس چگونه می توان سخن از عصمت به میان آورد؟

این پرسش را دو گونه می توان پاسخ گفت:

الف – عصمت انبیا در طفولیت، پاداشی برای عصمت اختیاری آنها در بزرگسالی است.(۲)

ب – هر چند در انسان های معمولی، آمادگی برای پذیرش تکالیف الهی از حدود نه یا پانزده سالگی آغاز می شود، می توان نسبت به انسان های مختلف، زمان تکلیف را متفاوت دانست. بی شک، افراد خردسالی هستند که از نظر رشد عقلی، شناخت، آگاهی و قدرت تصمیم گیری، با افراد بزرگسال برابری می کنند. حال اگر این افراد، قبل از سنین متعارف به تکلیف می رسیدند، نه محال عقلی

لازم می شد نه با عدل و حکمت الهی منافات داشت. البته مشیّت الهی بر این قرار گرفته است که از این تفاوت ها و ویژگی های فردی چشم پوشی شود و زمان تکلیف همه انسان ها، یکسان تلقّی گردد؛ اما درباره پیامبران و امامان – که

۱– محاضرات فی الالهیات، ص ۲۲۰.

۲– ر.ک: محاضرات فی الالهیات، ص ۶۷۳؛ www.porseman.org.

راهنمای مردمان و حجت الهی اند - وضعیّت به گونه ای دیگر است؛ راهیابی گروهی از آنان به مقام نبوت و امامت در سنین خردسالی، مهر تأییدی بر تکلیف پذیری آنان در آن سنین به شمار می آید. چنانکه به فرموده قرآن کریم، حضرت عیسی و یحیی، در کودکی به پیامبری رسیدند(۱) و بر اساس روایات و شواهد مسلّم تاریخی، عده ای از ائمه شیعه در خردسالی(۲)

مسئولیت امامت و رهبری امت را بر عهده گرفتند.(۳)و(۴)

ص: ۲۶۸

۱- مریم/ ۳۰ و ۱۲.

۲- امام جوادعلیه السّلام در هفت سال و چند ماهگی، امام هادی علیه السّلام در هشت یا نه سالگی و امام زمان در چهار یا پنج سالگی به امامت رسیدند. ر.ک: شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص۷۴۵ - ۵۴۸، قم: انتشارات هجرت، چ ۱۴، ۱۳۸۰ش.

۳- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۱۹۰- ۱۸۸.

۴- نکته ی مهمی که باید به آن توجه داشت این است که روح فرزند از حساسیت بالایی برخوردار است و به شدت تحت تأثیر محیط اطراف خود قرار می گیرد؛ بطوری که آنچه در ایام خردسالی می آموزد غالباً تا پایان عمر با او خواهد بود و لذا در روایات اهل بیت علیهم السّلام به تربیت فرزندان بسیار اهمیت داده شده و فرموده اند که «العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر» و با توجه به اینکه جامعه اطراف پیامبران و امامان دچار انحرافات و امراض روحی بسیار بوده است طبعاً آنها نیز تحت تأثیر خواهند بود و در نتیجه نمی توانند وظیفه رهبری را به خوبی انجام دهند؛ لذا اگر از ناحیه خدای تعالی کنترل نشوند و عصمت نداشته باشند، دچار انحراف روحی خواهند شد. به همین دلیل عصمت و پاکی و سلامت روح در این دوران بسیار مهم است همانطور که امراض جسمی در کودکی در موارد زیادی در سلامتی بدن در بزرگسالی تأثیر دارد و حتی بعضی از امراض کودکی باعث معلولیت در بزرگسالی خواهد شد. (محقق کتاب)

ج – موارد عصمت (از منظر متعلق)

اشاره

پیامبران از چه چیزهایی و در چه مقام هایی معصوم هستند؟

در این نگاه عصمت از دو منظر تقسیم می شود:

الف – عصمت سه قسم دارد: عصمت در تلقی و ابلاغ وحی؛ عصمت در عمل و امور عادی زندگی و عصمت در اعتقادات.

ب – عصمت از نظر دیگر دو قسم دارد: عصمت از گناه و عصمت از خطا و نسیان.

این دو تقسیم با هم تداخل دارند؛ در هر یک از اقسام تقسیم نخست، دو صورت قسم دوم جاری است. مثلاً در عصمت در تلقی و ابلاغ وحی، هم عصمت از گناه مطرح است و هم عصمت از خطا و نسیان. از این رو بحث را بر اساس تقسیم نخست پی گرفته و در هر قسم پس از بیان نظریه ها و اقامه دلیل به محدوده و قلمرو دلالت آن پرداخته خواهد شد که آیافقط عصمت از گناه را ثابت می کند یا عصمت از سهو و نسیان را نیز شامل می شود؟ در مورد امامان علیهم السّلام هم می توان نظیر همین مطلب را بیان کرد امّا با این تفاوت که در مورد ائمه علیهم السّلام دریافت و ابلاغ وحی در کار نیست، بلکه تبیین و تفسیر وحی مطرح است.

۱. عصمت در دریافت و ابلاغ وحی

اشاره

یکی از وظایف انبیا، دریافت وحی از خداوند متعال و رساندن آن به مردم است که بالاترین مرتبه عصمت و قوام نبوت به شمار می رود.

ص: ۲۶۹

آیا پیامبران در این وظیفه معصوم اند؟

اشاره

بیشتر متکلمین شیعه و سنی، عصمت انبیا در این مراحل - دستِکم در دروغگو نبودن در مقام تبلیغ - را قبول دارند(۱) به غیر ازقاضی عبدالجبار که کذب سهوی را در تبلیغ رسالت تجویز کرده است؛(۲)

«وایضا لا خلاف بین الامه فی وجوب عصمتهم فیما یتعلق بالتبلیغ وعدم جواز الخطاء فیه لا عمدا ولا سهوا والا لم یبق الاعتماد علی شئ من الشرایع»

تجویز خطا در ابلاغ رسالت به صورت سهو و نسیان به ابوبکر باقلانی نیز نسبت داده شده است.(۳)

عصمت در این مرحله دو بخش دارد:

الف - عصمت از دروغ؛

ب - عصمت از خطا در تلقّی و دریافت وفهم وحی و رساندن آن به مردم.

دلایل عقلی و قرآنی و روایی بسیاری برای عصمت در این دو بخش بیان شده است که به چند مورد اشاره می کنیم.

ص: ۲۷۰

۱- شرح الأسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶؛ ر.ك: أبو عبدالله محمد بن عبدالباقی الزرقانی المصری المالکی، شرح المواهب اللدنیهْ بالمنح المحمدیهْ، ج ۵، ص ۳۱۴؛ گوهر مراد، ص ۴۲۱؛ المواقف، ص۳۵۸.

۲- ر.ك: شرح قوشچی، ص۴۶۴.

۳- ر.ك: المواقف، ص ۳۵۸؛ گوهر مراد، ص ۴۲۱؛ بحارالأنوار، ج۱۱، ص۸۹.

ادله عقلی

الف – نخستین دلیل عقلی بر عصمت در تلقی و ابلاغ وحی مبتنی بر هدف از بعثت است؛

۱. هدف از خلقت انسان رسیدن او به کمال است؛

۲. انسان ها به طور فطری طالب سعادت و رسیدن به کمال هستند؛

۳. یکی از مقدمات لازم برای رسیدن به این کمال، شناسایی آن و راه های منتهی به آن است؛

۴. ابزار شناخت انسان – که منحصر در حس و عقل است – برای رسیدن به کمال و سعادت ابدی کافی نیست؛ زیرا به دلیل اینکه جهان آخرت از محدوده شناخت عقل و حس خارج است نمی توانند همه آنچه را که برای سعادت انسان لازم است، شناسایی کنند؛

۵. عقل با توجه به حکمت خدا درمی یابد که راه دیگری برای شناخت سعادت ابدی باید وجود داشته باشد تا بتواند انسان را به هدف نهایی راهنمایی کند و گرنه نقض غرض خواهد بود و نقص غرض از خدای حکیم محال است؛

۶. آن راه دیگر، وحی و نبوت است؛ در غیر این صورت حجت بر مردم تمام نمی شود:

{رُّسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ

حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً}.(۱)

۷. پیامبران که واسطه رساندن وحی به مردم هستند، باید آن را معصومانه و بدون تغییر به مردم برسانند؛ زیرا تنها راه شناخت، منحصر به این راه است و اگر این راه مطمئن نباشد و خطا در آن صورت گیرد، به هدف و غرض نهایی نخواهد رسید(۲). بنابراین پیامبران در تلقی وابلاغ وحی معصوم هستند.

این دلیل علاوه بر اینکه پیامبر را از گناه معصوم می داند، او را از سهو و نسیان نیز معصوم می داند؛ زیرا احتمال سهو و نسیان نیز باعث بی اعتمادی و نقض غرض است.(۳)

ب - دومین دلیل عقلی بر عصمت در تلقی وابلاغ وحی مبتنی بر معجزه پیامبران است؛ زیرا فلسفه معجزه تأیید پیامبران است و از نظر عقل دلالت بر این دارد که در آنچه انبیاء به خدا نسبت می دهند، دروغ راه ندارد.(۴)

جالب اینجاست که حتی اشاعره - که منکر حُسن و قُبح عقلی هستند - به این دلیل استناد کرده اند.(۵)

۱- نساء/ ۱۶۵.

۲- محقق طوسی می نویسد: «و یجب فی النبی العصمه لتحصیل الوثوق فیحصل الغرض». (رک: کشف المراد، ص۳۴۹)

۳- ر.ک: راهنما شناسی، ص۱۲۴-۱۲۷، قم: حوزه علمیه، چ اول، ۱۳۶۷.

۴- المیزان، ج۲، ص۱۳۶؛ شرح المقاصد، ج۴، ص۵۰.

۵- ر.ک: المواقف، ج ۳، ص ۴۱۵؛ محمد حسین المظفر، دلائل الصدق، ج۱، ص ۶۰۵، قم: مکتبه بصیرتی، چ ۲، ۱۳۵۹.

پیامبران مدعی هستند که با غیب و خالق عالم در ارتباط هستند. فهم وجود این رابطه به صورت مستقیم برای بیشتر مردم ممکن نیست؛ زیرا طرف مقابل پیامبر قابل درک برای همه مردم نیست. بنابراین پیامبر باید کاری کند تا نشانه ارتباط او با خداباشد؛ این نشانه باید به گونه ای غیر عادی و خارق العاده باشد تا مؤید این ارتباط باشد. معجزه که نشانه پیامبری است از سوی خدا به پیامبر اعطا می شود. اگر پیامبر دروغگو باشد یا خطا کند، اعطای معجزه به معنای تأیید دروغگو خواهد بود و تأیید دروغگو از خدای حکیم محال خواهد بود.(۱)

این دلیل، عصمت از دروغ در مقام ابلاغ وحی را تأیید می کند؛ اما به نظر مرحوم علامه طباطبایی این دلیل، عصمت از خطا و نیز سهو و اشتباه در ابلاغ را نیز ثابت می کند؛ زیرا تصدیق باطل و خلاف حق نیز قبیح است.(۲)

ادله نقلی

اشاره

پیش از آنکه به ادله قرآنی و روایی بپردازیم نخستین سؤالی که به ذهن می رسد این است که استدلال به آیات قرآن برای عصمت در تلقی و ابلاغ وحی، دور باطل است؛ زیرا صحیح بودن آیات قرآن متوقف بر معصوم بودن پیامبر است و معصوم بودن پیامبر متوقف بر صحیح بودن آیات قرآنی است.

ص: ۲۷۳

۱- ر.ك: وحی و نبوت در قرآن کریم، ص ۲۰۳.

۲- المیزان، ج۲ ص۱۳۶.

در پاسخ باید گفت این شبهه در مورد آیات قرآن وارد نیست؛ زیرا می توان صحت آیات قرآن را از طریق تحدی اثبات کرد؛ تحدی آیات قرآن، نشانه ی از سوی خدا بودن آن خواهد بود و نیازی به اثبات معصوم بودن پیامبر ندارد. بنابراین صحت آیات قرآنی متوقف بر تحدی خواهد بود نه عصمت پیامبر و دور مذکور باطل می شود اما این مشکل در مورد ادله روایی وارد است و با آنها نمی توان عصمت را ثابت کرد؛ زیرا تحدی به ادله روایی صورت نگرفته است.

آیات متعددی برای عصمت در مقام تلقی و ابلاغ وحی ارائه شده است که به ذکر سه نمونه بسنده می کنیم:

الف - آیات ۲- ۴ سوره نجم:

{ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی* وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی *إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی}.(۱)

«که هرگز دوست شما(۲) [حضرت محمّدصلی الله علیه وآله] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است؛ هرگز از روی هوای

۱- نجم/ ۲-۴.

۲- البته با دقت به سیاق آیات و مخاطبان خاص آن، توجه به این مسئله مهم است که در میان مسلمانان منافقانی بودند که حتی مورد غضب الهی بوده و از این جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز با آنان هیچ دوستی نداشته است و به همین دلیل ترجمه مناسب تر برای کلمه «صاحب» به جای دوست کلمه «همراه» است. (محقق کتاب)

نفس سخن نمی گوید! آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست!»

این آیات به روشنی بیانگر این است که پیامبر به عنوان نماینده خدا سخن می گوید، در واقع سخن خداوند است که بر او وحی شده و اگر امکان تخطی یا خطای پیامبر وجود داشت، خدا به طور مطلق نمی فرمود آنچه او می گوید، وحی الهی است.

ب - آیه ۲۱۳ سوره بقره:

{كانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فيهِ إِلاَّ الَّذينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللهُ الَّذينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللهُ يَهْدى مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ}.(۱)

«مردم (در آغاز) یک دسته بودند (و تضادی در میان آنها وجود نداشت. به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می کرد، بر آنها نازل نمود تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. (افراد باایمان، در آن اختلاف نکردند) تنها

۱- بقره/ ۲۱۳.

(گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت کرده، و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، به منظور انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، کسانی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود. (امّا افراد بی ایمان، هم چنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند.) و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند».

از این آیه استفاده می شود که بعثت پیامبران دو هدف زیر را دنبال می کند؛

۱. در میان مردم به حق داوری کنند؛

۲. آنان را به سوی اعتقاد حق و عمل صحیح رهبری کنند.

این دو هدف جز در سایه عصمت انبیا از خطا در اخذ و تبلیغ وحی امکان پذیر نیست؛ زیرا در غیر این صورت گفتار آنان نه تنها رهبری به سوی حقیقت نخواهد بود، بلکه مایه گمراهی می شود.

ج - آیات ۲۶- ۲۸ سوره جن:

{عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ اَحَداً* إِلاَّ مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً* لِيَعْلَمَ اَن قَدْ اَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَاَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَاَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ

عَدَداً}.(۱)

۱- جن/۲۶-۲۸ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

«او دانای غیب است و هیچ کس را از اسرار غیبش آگاه نمی سازد؛ مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد؛ تا بدانند پیامبرانش رسالت های پروردگارشان را ابلاغ کرده اند و او به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد و همه چیز را احصار شمارش کرده است!»

در آیات یاد شده، دو نوع نگهبان برای صیانت از وحی وارد شده است:

الف - فرشتگانی که پیامبر را از هر سو احاطه می کنند؛

ب - خداوند بزرگ که بر پیامبر و فرشتگان احاطه دارد.

علت این مراقبت کامل نیز تحقق یافتن هدف نبوت - رسیدن وحی - به بشر است.(۱)

افزون بر این، توضیحاتی که در پی می آید، به روشن تر شدن استدلال به این آیه بر عصمت در مرحله تبلیغ رسالت کمک می کند:

۱. فَلا يُظْهِرُ؛ «اظهار» از باب إفعال و به معنای اعلام کردن است که نتیجه آن، رساندن پیام اعلام شده به مخاطبان است؛

۲. «مِنْ» در «من رسول» بیانی است؛ یعنی خداوند از پیامبرانش خشنود است که آنان را بر غیب خویش آگاه می کند؛

۱- برای مطالعه بیشتر ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۳۳-۳۶؛ منشور عقاید امامیه، ص ۱۱۰؛ www.imamalinet.net.

۳. ضـمیر در «فإنّه یسلک» به خداوند بر می گردد؛ همانطور که ضـمیر مستتر در «یسلک» نیز به او بر می گردد. افزون بر این «یسلک» به معنای «یجعل» (گماردن) آمده است؛

۴. ضمائر در عبارت «بین یدیه و خلفه» بـه پیامبرصلی الله علیه وآله بر می گردد، ولی منظور از ضمیر نخست آن است که خداوند میان پیامبران و مخاطبان واسطه ای قرار نداده است و منظور از ضمیر دوم این است که خداوند میان خود و آنان (پیامبران)، فرشتگانی را برای مراقبت و نگهبانی از وحی و پیام خویش می گذارد تا از لوح محفوظ تا زمین (قلب پیامبران) مصون از گزند باشد و هم از قلب پیامبران تا زمانی که آن را به مردمان ابلاغ می کند و هم آن گاه که واژه ها و اوصافی را بر زبان می آورد.(۱)

این آیات پیامبر را از خطا و نسیان و گناه معصوم می داند.

تردید در تلقی وحی

در برخی از روایات اهل تسنن آمده است:

نخستین باری که جبرئیل وحی را بر پیامبر رساند، حضرت با حالت پریشانی و ترس نزد خدیجه علیهاالسّلام برگشت. خدیجه علت ناراحتی او را پرسید و پیامبر جریان را تعریف کرد و فرمود: «من صدایی شنیدم ولی نفهمیدم چه کسی بود؟ و افزود «من بر جان خویش نگران و

۱- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ۱۱۲-۱۱۰.

ترسانم». خدیجه ماجرا را با ورقهْ بن نوفل در میان گذاشت. ورقه علائم وحی را بیان کرد. آنگاه پیامبر خاطر جمع شد و فهمید که این شخص جبرئیل بوده و آنچه دریافت نموده وحی است اما تا آن زمان در دریافت وحی تردید داشت.(۱)و(۲)

امام صادق علیه السّلام در پاسخ به این پرسش که «چگونه رسول خداصلی الله علیه وآله بیم آن نداشت که آنچه به عنوان وحی الهی بر او نازل می شود، از القائات شیطان باشد» فرمود:

«ان الله اذا اتّخذ عبداً رسولاً انزل علیه السکینه والوقار، فکان یأتیه من قبل الله - عزوجل - مثل الذی یراه بعینه».(۳)

۱- ر.ک: صحیح بخاری، ج۱،ص۵۹-۶۰؛ صحیح مسلم، ج۱، ص۱۸۷-۱۹۰؛ ابو جعفر محمدبن جریر الطبری، تاریخ الطبری، ج۲، ص۶۷، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق: محمد أبوالفضل ابراهیم، (بیروت: دار التراث، چ ۲، ۱۳۸۷).

۲- بی تردید این مطلب مردود است؛ زیرا اگر قرار باشد که آن حضرت با راهنمایی ورقهْ بن نوفل متوجه نبوت خود شوند پس در حقیقت او امام و راهنمای پیامبری شد که وحی را از وسوسه و القای شیطان تشخیص نداد و او از این جهت به نبوت شایسته است در حالی که پیامبران دیگر مانند حضرت موسی به محض آغاز رسالت متوجه آن شدند و حضرت عیسی و یحیی از نوزادی به نبوت خود اقرار داشتند. (محقق کتاب)

۳- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۲؛ ر.ک: همان، ج ۱۱، ص ۵۶.

۲. عصمت انبیا در مقام عمل

اشاره

در ابتدای این قسمت لازم است دو نکته به عنوان مقدمه بیان شود:

نکته یکم

منظور از عصمت در علم کلام و بحث های عقاید، صرف گناه نکردن نیست؛ بلکه چیزی بالاتر از آن است و آن عبارت از ملکه نفسانی و قوه روحانی است که مانع از ارتکاب گناه می شود. پس اگر کسی چند روز بیشتر از تکلیفش نگذشته بود و در این چند روز مرتکب گناهی نشد یا اگر سال ها مکلف بود اما زمینه ی گناه برایش فراهم نشد و خواه ناخواه به گناه آلوده نشد، معصوم نیست. اگرچه در گفتگوهای عرفی به کسی که گناه نکند، معصوم می گویند. مثلاً ـ به کودک خردسال که گناهی نکرده «طفل معصوم» گفته می شود. ولی این اصطلاح عُرفی و مُسامحی است.

نکته دوم

اشاره

مراد از عصمت در این بحث پرهیز ازکارهایی است که از نظر فقه حرام است(۱)؛ آن هم از گناه بالفعل، نه آنچه در دین سابق حرام بوده و بالفعل نسخ

۱- توجه به این مطلب لازم است که پیامبران در مقام عمل از مکروه و حتی ترک أولی نیز (البته به جز چند مورد) معصوم هستند و این لازمه مقام پیامبری آنهاست و حتی فطرت انسان اعمال خلاف مروت (اگر چه این اعمال حرام یا مکروه نباشد) را حتی برای امام جماعت نمی پذیرند تا چه رسد به مقام و جایگاه کسی که واسطه بین خالق و مخلوق است، و در احکام اسلامی نیز ذکر شده که اقتدا به امام جماعتی که اعمال خلاف مروت دارد، جایز نیست. (محقق کتاب)

شده و یا بر عکس قبلاً حلال بوده و در دین بعدی بواسطه مصالحی حرام شده است.(۱)

الف – عصمت از گناه

اشاره

آیا پیامبران علاوه بر عصمت در دو مقام تلقی و ابلاغ وحی، در عمل هم معصوم هستند؟

آیا در مقام تطبیق شریعت، بر طبق وحی عمل می کردند یا ممکن است دچار لغزش وگناه شوند؟

در عصمت انبیاعلیهم السّلام از گناهان، بین فرق کلامی و مذاهب اسلامی شیعه و اهل تسنن اختلاف است.

۱. دیدگاه معتزله

معتزله، وقوع کبائر و صغایر مستخفه را از انبیاعلیهم السّلام - قبل از نبوت و در حال نبوت - جایز نمی دانند اما وقوع گناهان صغیره غیر مستخفه را در هر دو حال جایز می دانند ولی اگر موجب نفرت طبع شود، باید از آن هم بپرهیزند؛

۱- مصباح یزدی، راهنما شناسی.

بعضی از آنها اقدام بر معصیت صغیره را از روی عمد، بر پیامبر جایز دانسته اند؛(۱) برخی نیز از روی تأویل جایزمی دانند(۲) و گروهی دیگر تمام گناهان را به صورت سهو و غفلت جایز می دانند.(۳)

از ابو اسحاق نظام و جعفر بن مبشر و عده ای که از آنها پیروی نموده اند، حکایت شده است که گناهان انبیا نیست مگر از روی سهو و غفلت و انبیا بر سهو و غفلت مؤاخذه می شوند و این به دلیل قوت معرفت و علو مرتبه آنها است. گرچه مؤاخذه بر سهو و غفلت از امت های انبیا برداشته شده است.(۴)

البته در این میان نظریه های استثنایی هم دیده می شود، مثلاً ابو علی جبایی - که از سران معتزله است - صدور کبیره را قبل از بعثت به صورت غیر عمد بر انبیا جایز می داند.(۵)

ابو هاشم از معتزله، قایل به تجویز صدور صغیره، به صورت عمد است.(۶)

معتزله در مورد امام، هم کبائر و هم صغائر را جایز می دانند ولی

ص: ۲۸۲

۱- ر.ک: علاء الدین بن محمد القوشچی، شرح تجرید العقائد، ص ۳۵۹، لنصیر الدین محمدبن محمد طوسی، بی جا: منشورات رضی - بیدار- عزیزی، ۸۷۹ هـق.

۲- شرح الأسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.

۳- ر.ک: اللوامع الالهیهْ، ص ۴۴۵؛ شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.

۴- فخر رازی، عصمهْ الانبیاء، ص ۸ و ۹.

۵- ر.ک: شرح اصول خمسهْ، ص ۵۷۳-۵۷۵. و ر.ک: محمد جواد مشکور، سیر کلام در فرق اسلام (بی جا، انتشارات شرق، چ ۱، ۱۳۶۸ش)، ص ۲۴۴.

۶- ر.ک: شرح الأسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.

می گویند: وقوع کبیره از امام موجب فساد امامت او می شود و در این صورت عزل و جانشینی آن امام واجب است.(۱)

۲. دیدگاه اشاعره

اشاعره می گویند: قبل از نبوت صدور هر نوع گناه اشکالی ندارد.(۲) آنها تمام معاصی را - چه عمد و چه سهو- جایزمی دانند.

صاحب مواقف می نویسد:

«ان الجمهور لایمتنع ان یصدر عنهم کبیره».(۳)

اما در حال نبوت، تنها صغائر آن هم به صورت سهو نه عمد را جایز دانسته و کبائر را - چه عمد و چه سهو- جایز نمی دانند.(۴)

محقق قوشچی می نویسد:

«المذهب عند محققی الاشاعره منع الکبائر و الصغائر الخسیسه بعد البعثه مطلقاً و الصغائر غیر الخسیسه عمداً لا سهواً».(۵)

۱- تنزیه الأنبیاءعلیهم السّلام، ص ۱۵.

۲- محمد و رهرام، (عصمت انبیا)، شبکه رشد، وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، معاونت فن آوری ارتباطات و اطلاعات آموزشی، ۱۳۸۴.

۳- مواقف، ص ۳۵۹.

۴- ر.ک: اللوامع الالهیهْ، ص ۲۴۴.

۵- قوشجی، شرح التجرید، ص ۴۶۴.

امام الحرمین صدور صغیره به صورت عمد را جایز می داند.(۱)

زرقانی مالکی در «شرح المواهب الدنیّهْ» در مورد پیامبرصلی الله علیه وآله چنین می نویسد:

«إنه معصوم من الـذنوب، بعد النبوه وقبلها، کبیرها وصـغیرها، وعمدها وسـهوها علی الأصـح(۲) فی ظاهره وباطنه، سـرّه وجهره، جدّه ومزحه، رضاه وغضـبه، کیف وقد أجمع الصـحب علی اتّباعه [هذه هی النقطه] والتأسی به فی کل ما یفعله وکذلک الأنبیاء [أی: لا یختص هذا بنبیّنا، کل الأنبیاء هکذا]».(۳)

سُبْکی یکی دیگر از اشاعره می نویسد:

«أجمعت الاُمه علی عصمه الأنبیاء فیما یتعلق بالتبلیغ وغیره من الکبائر والصغائر، الخسّه أو الخسیسه، والمداومه علی الصغائر».(۴)

وی می نویسد:

اما در ارتکاب صغایری که از مقام و منزلت انبیا نمی کاهد، اختلاف است. معتزله و جمع کثیری از غیر

۱- شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.

۲- کلمه علی الأصح إشاره به وجود اختلاف بین اشاعره است.

۳- شرح المواهب الدنیهْ بالمنح المحمدیّهًْ، ج ۵، ص۳۱۴.

۴- همان.

معتزله گفته انـد ارتکاب آن جایز ولی از نظر من جایز نیست؛ زیرا ما به اقتـداء از انبیا در آنچه از آنها صادر می شود امر شـده ایم، پس چگونه آنچه سزاوار نیست از آنها واقع می شود و کسانی که تجویز کرده اند بدون نص و دلیل تجویز نموده اند.(۱)

ابن حزم نظر باقلانی را این گونه نقل می کند:

«هر گناهی - از کوچک و بزرگ - به غیر از کذب در تبلیغ بر پیامبران جایز است و نیز بر انبیا جایز است که کافر بشوند و نیز اگر زمانی نبی از چیزی نهی کنـد و سپس خود آن را انجام دهـد، دلیل بر این نیست که این نهی نسـخ شده است؛ زیرا گاهی پیامبر فعل منهی را از روی معصیت خدا انجام می دهد».(۲)

سپس وی این نظر را رد نموده، می نویسد:

این گفتارها تمامش کفر و شرک محض و برگشتن از اسلام است.(۳)

۳. دیدگاه امامیه

شیعه امامیه، می گوید: هیچ گونه معصیتی بر انبیا و ائمه علیهم السّلام جایز نیست و

۱- ر.ک: همان.

۲- ابن حزم، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ج ۴ ص ۱، موقع الوراق، www.alwarraq.com.

۳- ر.ک: همان.

آنها از صغائر وکبائر منزه و از معاصی و رذایل و منقصه و هرچه که دلالت بر پستی و ضعف کند، معصوم هستند، قبل از نبوت و امامت و بعد از آن، چه به صورت عمد باشد یا نسیان.(۱)

تنها مرحوم شیخ مفید، صغیره سهوی را که حاکی از خفت طبع نباشد، برای پیامبران پیش از بعثت ممکن دانسته است:

«أقول: إن جمیع أنبیاء الله علیهم السّلام معصومون من الکبائر قبل النبوه و بعدها و ما یستخف فاعله من الصغائر کلها وأما ما کان من صغیر لا یستخف فاعله فجائز وقوعه منهم قبل النبوه وعلی غیر تعمد وممتنع منهم بعدها علی کل حال».(۲)

ب – عصمت از سهو

اشاره

این بخش نیز یکی از شعبه های مهم عصمت است که متکلمان مسلمان به تفصیل بحث کرده اند. ظاهر این است که اشاعره و معتزله سهو بر انبیا را در امور عادی زندگی و تطبیق شریعت، جایز می دانند؛ زیرا وقتی آنها صدور صغیره سهوی را جایز بدانند، تجویز سهو که جای خود دارد.(۳)

ص: ۲۸۶

۱- ر.ک: اوائل المقالات، ص ۲۹-۳۰؛ کشف المراد، ص ۲۱۶؛ نهج الحق وکشف الصدق، ص۱۴۲.

۲- اوائل المقالات، ص ۶۲.

۳- ر.ک: جعفر سبحانی، محاضرات فی الهیات، ص ۴۱۵.

علمای شیعه معتقدند که پیامبران از همه گناهان - چه کبیره و چه صغیره، چه عمدی و چه سهوی، چه قبل از بعثت و چه بعد از آن - معصوم هستند و مرتکب خطا و سهو و نسیان نمی شوند و نه تنها در عمل به احکام شریعت، بلکه در امور دنیایی و زندگی شخصی نیز مصون از لغزش، اشتباه و سهو هستند.(۱)

در میان امامیه جواز سهو تنها به شیخ صدوق و استادش محمد بن حسن نسبت داده شده است. ایشان به نقل نظر آنها پرداخته، و می نویسد:

«یقولون: لو جاز أن یسهوصلی الله علیه وآله فی الصلاه لجاز أن یسهو فی التبلیغ لان الصلاه علیه فریضه کما أن التبلیغ علیه فریضه. وهذا لا یلزمنا، ... فالحاله التی اختص بها هی النبوه والتبلیغ من شرائطها، ولا یجوز أن یقع علیه فی التبلیغ ما یقع علیه فی الصلاه لانها عباده مخصوصه والصلاه عباده مشترکه،... ولیس سهو النبی صلی الله علیه وآله کسهونا لان سهوه من الله عزوجل وإنما أسهاه لیعلم أنه بشر مخلوق فلا یتخذ ربا معبودا دونه، ولیعلم الناس بسهوه حکم السهو متی سهوا، وسهونا من الشیطان ولیس للشیطان علی النبی صلی الله علیه وآله والائمه علیه السّلام سلطان {إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَل-ی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِینَ هُم بِهِ

ص: ۲۸۷

۱- ر.ک: اوائل المقالات، ص ۲۹-۳۰؛ کشف المراد، ص ۲۱۶؛ نهج الحق وکشف الصدق، ص۱۴۲.

مُشْرِكُونَ}(۱) وعلی من تبعه من الغاوین...».(۲)

«می گویند: اگر جایز باشد که پیامبرصلی الله علیه وآله در نماز سهو کند، جایز است که در تبلیغ وحی نیز سهو کند؛ زیرا همانطور که تبلیغ بر پیامبر واجب است نماز نیز واجب است و حال آنکه ما این را قبول نداریم که پیامبر در تبلیغ سهو کند،... پس حالتی که پیامبر به آن اختصاص داده شده نبوت است و تبلیغ از شرایط نبوت است. بر پیامبر جایز نیست آنچه در نماز بر او واقع می شود (سهو) در تبلیغ هم بر او واقع شود؛ زیرا تبلیغ عبادت مخصوصه است امانماز عبادت مشترکه است. ... و سهو پیامبر مثل سهو ما نیست چون سهو پیامبر از جانب خداست و خداوند او را به سهو انداخته است تا بداند که او بشر و مخلوق است و رب معبودی جز او را بر نگزیند و دیگر این که مردم به سبب سهو او وقتی سهو می کنند حکم سهو را بدانند و سهو ما از ناحیه شیطان است اما شیطان بر پیامبر و أئمه علیهم السّلام سلطه ندارد؛ تسلّط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند و آنها که نسبت به او [خدا] شرک می ورزند (و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا، گردن می نهند.) و تسلط بر پیروان گمراه اوست».

۱- النحل/۱۰۰ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۹.

ولی مشهور متکلّمان شیعه، قائل به عصمت پیامبران در این مرحله هستند؛ بدین سبب بسیاری از عالمان شیعه آثاری ارجمند در این حوزه نوشته و سهو را درباره پیامبر

نفی کرده اند؛ علامه مجلسی در بحارالانوار(۱) اخبار بیانگر سهو النبی را بررسی نموده و سیّد عبدالله شّبر نیز این روایات را به نقد کشیده است.(۲)

همان طور که در بحث ماهیت عصمت اشاره شد، متکلمین عصمت را در مقام اثبات مطرح می کنند اما حکما علاوه بر مقام اثبات در مقام ثبوت و نفس الامر نیز مطرح می کنند.

بنابراین، حکما نسبت به متکلمین سطح برتری از عصمت را ثابت می کنند.

بر این اساس، پیامبر در رسیدن به حقایق و دریافت آنها از خدای متعال، هم چنین در حفظ و نگهداری آنها و نیز در عمل به احکام مصون و معصوم است؛ زیرا کسی که به

مقام {ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی * فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنَی}(۳) رسیده است، از لغزش های علمی و عملی محفوظ است.(۴)

۱- ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۲۹- ۹۷، باب ۱۶.

۲- ر.ک: حق الیقین، ج ۱، ص ۱۲۹- ۱۲۴؛ سید عبد الله شبّر، مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الاخبار، ج ۲، ص ۱۳۲، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۷۱ش.

۳- النجم/۹- ۸.

۴- علاوه بر این همانطور که در قرآن آمده است، شیطان نیز از منحرف کردن افراد مخلَص عاجز و ناتوان است {لأغوینهم اجمعین ... الاّ عبادک منهم المخلَصین} (الحجر / ۴۰). تا چه رسد به مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که سرآمد و مربّی مخلَصین است. (محقق کتاب)

ابن سینا در الهیات شفاء می نویسد:

ساحت مقدّس پیامبران، برتر از آن است که سهو و غلط در آن راه یابد: «بل الأنبیاء الذین لایؤتون من جهه غلطاً أو سهواً هذه وسیرتهم».(۱)

«بلکه انبیا کسانی هستند که به هیچ وجه غلط و سهوی از ناحیه آنها رخ نمی دهد و این طریقت آنها است».

ادله عقلی

الف - نخستین دلیل عقلی بر عصمت در اعمال، مبتنی بر یکی از وظایف انبیا است. یکی از وظایف و اهداف بعثت انبیا، تربیت و تزکیه انسان هاست و از اصول اولیه تربیت و تزکیه، عمل مربی است. تناقض بین گفتار و کردار، اثر تربیتی گفتار مربی را خنثی می کند و نقض غرض خواهد بود. بنابراین ایمان راسخ انبیاء به آنچه آوردهاند و تجلی آن در اعمال آنها در هدایت مردم نقشی اساس دارد. چنان که قرآن کریم می فرماید:

{لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللهِ اُسْوَهٌ حَسَنَهٌ ...}.(۲)

«مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود ...».

۱- شیخ الرئیس ابن سینا، الالهیات من کتاب الشفاء، مقاله ی اوّل، فصل ۸، ص ۶۵، قم: بوستان کتاب، چ ۱، ۱۳۷۶ش.
۲- احزاب / ۲۱.

بر این اساس، عوامل بازدارنـده از گناه، به انـدازهای بایـد در پیامبر نیرومند باشد که به کلی از گناه به دور بوده و از مصونیت کامل نسبت به آن و مخالفت احکام الهی برخوردار باشد و هیچ نقطه تاریکی در صفحه حیات او پیدا نشود. پیامبر باید بتواند بالاترین و مستعدترین انسان ها را نیز هدایت کند. بنابراین خود باید در بالاترین سطح ممکن – که همان عصمت است – قرار بگیرد تا بتواند مربی باشد.

ب – دلیـل دوم مبتنی بر نقض غرض است. همان گونه که در دلیل عقلی نخست بر عصـمت پیامبر در تلقی و ابلاغ وحی گفته شـد، تنهـا راه شـناسایی راه سـعادت، از طریق وحی است؛ زیرا عقل و حس انسان کافی نیست. کردار پیامبر هماننـد گفتار وی حجت است. اگر کردار مطـابق گفتار نباشـد، باعث سـلب اعتماد و موجب سـر گردانی مردم می شود؛ زیرا تفکیک بین این دو مرحله (صـیانت از وحی و صـیانت در سایر امور زندگی)، اگرچه امر ممکن عقلی آن هم در بحث های کلامی است، در ذهن بیشتر افراد، خطـا در اینگونه مسائل با خطا در احکام دینی ملازمه دارد. در نتیجه، ارتکاب خطا در این مسائل، اطمینان مردم را نسبت به شخص پیامبر خدشه دار ساخته، در نهایت مایه خدشه دار شدن غرض بعثت می گردد و در نتیجه هدف رسالت عقیم می ماند.(۱)

۱– ر.ک: منشور عقاید امامیه، ص ۱۱۰ www.imamalinet.net.

أدله قرآنی و روایی

از آیات متعددی می توان برای عصمت افعالی انبیا استفاده نمود؛

الف) {قَالَ رَبِّ بِمَا اَغْوَيْتَنِي لَاُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الاَرْضِ وَلَاُغْوِيَنَّهُمْ

اَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ}(۱)

«مخلَصین» انسان هایی هستند که خداوند آنها را خالص کرده و پاکی و خلوص آنها را ضمانت نموده و شیطان به ناتوانی بر فریب آنها اعتراف کرده است؛ اما اینکه چه کسانی مخلَص هستند، خدا باید آنها را معرفی کند.

به دلایل زیر پیامبران از کسانی هستند که به یقین به این مقام راه یافته اند؛

۱. اگر آنها به این مقام نرسند چه کسی به این مقام خواهد رسید؟

۲. آیات قرآن برخی از پیامبران مانند حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب(۲)، حضرت موسی(۳) و حضرت یوسف(۴) را از مصادیق

مخلَصین شمرده است؛

{وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُوْلِي الاَيْدِي وَالاَبْصَارِ؛ إِنَّا اَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الاَخْيَارِ}

۱- الحجر/۴۰-۳۹.

۲- ص / ۴۷-۴۵.

۳- مریم/ ۵۱.

۴- یوسف / ۲۴.

{وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ مُوسَی إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً وَكَانَ رَسُولاً نَّبِیّاً}.(۱)

{وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا اَن رَّأَی بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِینَ}.(۲)

ب - {وَمَا اَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ لِیُطَاعَ بِإِذْنِ اللهِ}.(۳)

«ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا،از وی اطاعت شود».

این آیه و تمام آیاتی که به صورت مطلق امر به اطاعت از رسول خدا نموده است، دلالت بر عصمت او دارد؛ زیرا کردار و گفتار هر دو وسیله رساندن پیام و ارائه اندیشه هستند و هرگونه سرپیچی از دستورات آنها خلاف حق است و مورد اذن او قرار نمی گیرد و اطاعت از پیامبر عام بوده و مشروط به قید و شرطی نیست.

ج - قرآن پیامبران را هدایت شدگان و برگزیدگان از جانب خداوند می داند:

{وَاجْتَبَیْنَاهُمْ وَهَدَیْنَاهُمْ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ}.(۴)

ص: ۲۹۳

۱- مریم / ۵۱.

۲- یوسف / ۲۴.

۳- نساء/۶۴ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۴- انعام/۸۷ - همان ترجمه.

«و از پدران و فرزندان و برادران آنها (افرادی را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست، هدایت نمودیم».

در آیه دیگر یادآور می شود کسی را که خدا هدایت می کند، هیچ کس قادر به گمراه ساختن او نیست:

{وَمَن يَهْدِ اللهُ فَمَا لَهُ مِن مُّضِلٍّ}(۱)

«و هر کس را خدا هدایت کند، هیچ گمراه کننده ای نخواهد داشت».

آنگاه در آیه دیگر معصیت را ضلالت می داند:

{وَلَقَدْ اَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًا كَثِيراً}(۲)

«او گروه زیادی از شما را گمراه کرد».

از مجموع این آیات استفاده می شود که پیامبران از هر نوع ضلالت و معصیت پیراسته اند.

امامیه، ائمه علیهم السّلام را نیز - که جانشینان بر حق پیامبرند - در دارا بودن عصمت همانند پیامبرصلی الله علیه وآله می دانند؛ زیرا امام ناظم عالم انسانی و اجتماع است و باید دارای نیروهایی متین و فکری صائب و اندیشه ای توانا و ناظر بر اعمال و کردار امت باشد. بنابراین اگر امام نیز جایز الخطا و مبتلا به معصیت و گناه و در فکر

۱- زمر/ ۳۷، همان ترجمه.

۲- یس/۶۲، همان ترجمه.

و انـدیشهماننـد سایر افراد جامعه دچار هزاران خطا و اشـتباه گردد یاماننـد آنان تحت تأثیر شـهوات باشد، نمی تواند بین افراد صلـح برقرار کنـد و اختلاـف های آنان را رفع و از تجاوز جلوگیری کنـد و به هرکس به انـدازه اسـتعداد و نیاز او از معارف و حقایق تعلیم دهد و موارد خطا و اشتباه آنان را هر یک به نوبه خود در سلوک راه خدا و رسیدن به مقصد کمال بیان کند.

بنابراین امام و رهبر جامعه اسـلامی بایدمعصوم و عاری از گناه و هرگونه لغزش و خطا بوده، با فکری عمیق و پهناور، سـینه ای گشاده به نور الهی و با قلبی منور به تأییدات غیبیه، ناظر بر احوال و رفتار و حتی بر خاطرات قلبیه هر یک از افراد امت باشد.

ظـاهر برخی از آیات قرآن عصـمت نداشـتن پیامبران را نشان می دهـد که دسـتاویزی برای زیر سؤال بردن عصـمت آنها شـده است که در فصل چهارم به آنها اشاره خواهد شد.

۳. عصمت در اعتقادات

اشاره

همه فرقه هـای مسـلمان، به جز تعـداد انـدکی از آنـان، معتقدنـد که پیـامبران الهی قبل از رسالت، موحِّـد و خـداپرست بوده و اندیشه خود را به شرک نیالوده اند(۱) و بر عصمت انبیاعلیهم السّلام در بحث اعتقاد، اتفاق نظر داشته و آنان را از

۱- ر.ك: ابو الفتح محمد بن عبد الكريم الشهرستانى، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۰، تخريج: محمد بن فتح الله بدران، قاهره: مكتبهْ الانجلوا المصريهْ، چ ۲، بى تا؛ شرح المقاصد، ج۴، ص ۵۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۹؛ بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۸۹.

کفر مبرا می دانند به جز أزارقه از خوارج، که صدور گناه را کفر و بر انبیا جایز می دانند. البته ظاهر این است که منظور خوارج از کفر، اعتقاد باطل نیست(۱) بلکه مقصود تجویز معصیت است.(۲) همچنین حشویه با استناد به آیه {وَ وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدی} می گویند که پیامبر قبل از نبوت گمراه و کافر بوده است.(۳)

بعضی از اشاعره نیز کفر را بر پیامبر قبل و بعد از نبوت جایز دانسته اند، روایتی که در فضیلت عمر بن خطاب آورده اند

مؤید این مطلب است:

«لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب».(۴)

در حالی که در کتب تاریخ و حدیث به طور متواتر آمده است که عمر در سال ششم بعثت یا بعد از آن، مسلمان شد و در آن زمان دستِکم بیست و هفت سال داشت.(۵)

ص: ۲۹۶

۱- ر.ک: شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.

۲- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۳۱.

۳- ر.ک: سیر کلام در فرق اسلام، ص ۲۴۴-۲۴۵.

۴- ابن الاثیر، أسد الغابهْ، ج ۲، ص ۳۲۲، موقع الوراق، http://www.alwarraq.com؛ أبی القاسم علی بن الحسن ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج۱۰، ص ۳۸۴، دراسهْ وتحقیق علی شیری، بیروت: دار الفکر للطباعهْ والنشر والتوزیع. http://www.ahlalhdeeth.com؛ السیوطی، تاریخ الاخلفاء، ج ۱، ص ۴۷، موقع الوراق، http://www.alwarraq.com.

۵- ر.ک: عز الدین بن الأثیر أبو الحسن علی بن محمد الجزری، أسد الغابهْ فی معرفهْ الصحابهْ، ج ۳، ص۶۴۸، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ه

اشاعره نیز به پیامبر نسبت سهو در قرآن داده اند، به گونه ای که موجب کفر می شود که مشهور به قصه «غرانیق» است.(۱)

ابن فورک می نویسد:

جایز است کسی که کافر بوده به پیامبری مبعوث شود.(۲)

ابن حزم نیز از باقلانی نقل می کند:

هرگونه گناهی - به جز کذب در تبلیغ - چه بزرگ چه کوچک حتی کفر بر انبیا جایز است.(۳)

غزالی نیز نظر باقلانی را تأیید می کند و می نویسد:

از نظر عقل عصمت انبیا واجب نیست؛ زیرا محال بودن وقوع معصیت نه به ضرورت عقل و نه از دیدگاه آن روشن نیست و نداشتن عصمت با مدلول معجزه نیز منافات

ندارد؛ زیرا مدلول معجزه صدق لهجه است در آنچه از جانب خداوند خبر می دهد. پس ناچار وقوع کذب در آن جایز نیست نه عمداً و نه سهواً؛ اما صدور گناه از آنها موجب نفرت هم نمی شود؛ زیرا ما جایز

۱- علامه حلی، نهج الحق، ج ۱، ص ۱۴۲.
۲- ر.ک: همان، ج ۱، ص۱۴۲؛ ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۹.
۳- ر.ک: الفصل فی الملل والأهواء و النحل، ج۴، ص ۱.

می دانیم که خداوند کافر را نبی قرار دهد و او را با معجزه تأیید کند.(۱)

در پاسخ غزالی باید گفت در بحث های سابق با ادله عقلی و نقلی فراوان اثبات شد که عصمت برای انبیا واجب است و هم چنین اثبات شد که صدور گناه و معصیت و خطا از انبیا با مقتضای معجزه منافات دارد که خود اشاعره نیز به دلیل معجزه استناد نموده بودند.

امامیه بر عصمت انبیا به خصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به طور مطلق، تأکید دارند. با این حال جای بسی شگفت است که عضد الدین ایجی(۲) و تفتازانی به دروغ گفته اند: رافضه [شیعه] اظهار کفر را برای تقیه بر انبیا روا می دانند؛(۳) در حالی که مدرکی برای این حرف ارائه نکرده اند. به علاوه از نظر شیعه تقیه برای پیامبران جایز نیست؛ زیرا نابودی پایه های شرک و نفاق - که هدف پیامبران است - جز با شهادت طلبی و فداکاری در راه هدف میسر نیست. پس دلیلی ندارد که برای حفظ جان خود، رسالت خویش را انکار و تظاهر به کفر نمایند.(۴)

۱- ر.ک: الامام أبی حامد محمد بن محمد الغزالی، المنخول، ج ۱، ص ۳۱۰، تحقیق وتعلیق: الدکتور محمد حسن هیتو، بیروت: دار الفکر المعاصر، الطبعهْ الثالثهْ ۱۴۱۹ه.

۲- المواقف، ج ۳، ص ۴۱۵.

۳- شرح عقاید نسفی، ص ۱۵۲-۱۵۵و۱۷۱.

۴- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۳۱.

به علاوه در خصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، علمای امامیه به جایز نبودن تقیه تصریح کرده اند.

سید مرتضی در این باره می نویسد:

«الشریعه لا تعرف الا من قبله ... فمتی جازت التقیه علیه لم یکن لنا الی العلم بالشرع طریق».(۱)

دین پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از بعثت

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قبل از بعثت به دین و شریعتی تقید داشته یا نه؟ و اگر داشته در میان مردم مشرک عربستان از چه دینی پیروی می کرده است؟

برخی از علما با تکیه بر حُسن و قُبح عقلی، متدین بودن پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از نبوت را از نظر عقل محال دانسته و گفته اند بعید است کسی که معروف به تبعیت از دین دیگری بوده، مورد پیروی واقع شود. فرقه دیگری قائل به توقف شده اند و نه حکم قطعی به متدین بودن آن حضرت نموده اند و نه به بی دینی آن؛ زیرا هیچ یک از این دو نظر را از نظر عقل جایز نمی دانند. از راه نقل هم یکی از این دو وجه برای این گروه ثابت نشده است. این عقیده امام الحرمین جوینی است.

۱- الشافی فی الامامهْ، ج۳، ص ۲۵۵- ۲۵۶.

گروه سوم گفته اند پیامبرصلی الله علیه وآله پیش از نبوت متعبد به شریعتی و عامل به آن بود.(۱)

در این باره گزینه هایی همچون یهودیت، مسیحیت، دین حنیف یعنی شریعت حضرت ابراهیم علیه السّلام و دین اسلام مطرح شده است.(۲)

معتزله می گویند:

گرچه عقل تمام این اقوال را ممکن می داند، این اقوال متعارضند و أئمه ما آنها را ابطال نموده اند و هیچ دلالت قطعی در آنها وجود ندارد.

آنها معتقدند که پیامبرصلی الله علیه وآله حتماً باید دینی داشته باشد، اما کدام دین، برای ما مشخص نیست. اما یقین داریم که نه تنها منسوب به هیچ یک از انبیاعلیهم السّلام نبوده تا این که امت یکی از آنها و مخاطب شریعتشان باشد بلکه شریعتش مستقل و آغاز آن از جانب خداوند بوده است و پیامبرصلی الله علیه وآله مؤمن به خداوند بوده و هیچ یک از اعمالی همچون سجده برای بت، شرک به خداوند، زنا، شرب خمر، شب نشینی و حضور در بزم های شبانه، سوگند برای حمایت از

۱- محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۵۷ (القرطبی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چ ۱، ۱۳۶۴ ش).
۲- ر.ك: بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۱-۲۷۱؛ الصحیح من سیرة النبی الأعظم صلی الله علیه وآله، ج ۲، ص۱۱۲؛ تنزیه الانبیاء، ص۱۱۸-۱۱۶.

بستگان – ولو ظالم باشد – و قتل و غارت و ... از او سرنزد،بلکه خداوند او را از این رذایل، منزه و مصون داشت. بتها مبغوض او و او از همان ابتدا با مشرکان مخالفت می کرد.(۱)

متأسفانه در تاریخ و مدارک اسلامی چیزی که به طور صریح متعرض این مسئله شده باشد، موجود نیست؛ ولی مطالبی را می توان به عنوان شواهد تاریخی بیان نمود.

پس از بعثت، مخالفان کینه توز، از دادن هیچ نسبت ناروایی به پیامبر خودداری نکردند و حتی وی را دیوانه و ساحر نامیدند؛ اما هیچگاه افکار عمومی را برای متهم کردن پیامبر به انحراف عقیدتی یا عملی پیش از بعثت آماده ندیدند. آنان که از پذیرش دعوت پیامبر سر باز زده، می گفتند:

{إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا علی أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلی آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ ... إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلی أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلی آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ}(۲) آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند باز می داری؟

اگر می توانستند نسبت بت پرستی را نیز می افزودند.(۳)

۱– ر.ک: الجامع لأحکام القرآن (القرطبی)، ج ۱۶، ص ۵۸.

۲– زخرف/ ۲۳– ۲۲.

۳– العلی القاری، شرح الشفاء، ج ۲، ص ۲۰۱، للقاضی عیّاض، بی جا، بوسنوی الحاج محرم افندی، ۱۳۰۹هـق.

رسول خداصلی الله علیه وآله به گواهی تاریخ و تأکید روایات، دارای نیاکانی یکتاپرست بوده(۱) و اجداد او پیرو دین حنیف و تابع حضرت ابراهیم علیه السّلام به شمار می آمدند.(۲) این مساله، عصمت آن حضرت از شرک را پذیرفتنی می سازد.

حضرت علی علیه السّلام بارها در برابر مردمی که با سرگذشت پیامبر خدا آشنا بودند، بر عصمت وی از خردسالی و پیراستگی او از شرک و گناه تأکید می ورزد(۳) و پیشینه درخشان او و خاندانش را یادآور می شود.(۴)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در سنین نوجوانی در سفری به شام با راهبی به نام بحیرا برخورد نمود. وقتی بحیرای راهب نشانه های پیامبر خاتم را در سیمای محمّد نوجوان مشاهده کرد و برای آزمودنش او را به دو بت لات و عزّی سوگند داد، همگان این جمله به یاد ماندنی را از آن حضرت شنیدند:

«لا تسألنی بهما، فوالله ما اَبغضتُ شیئاً بغضهما».(۵)

۱- ر.ک: تصحیح الاعتقاد، ج ۵، ص ۱۳۹؛ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۲۹، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان، چ چهارم، ۱۴۱۲؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۳، ص ۳۳.

۲- الملل و النحل، ج ۲، ص ۲۴۸.

۳- ر.ک: صحیفهٔ علویه لمولانا الامام علی بن ابی طالب علیه السّلام، گردآوری و ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی (تهران: انتشارات اسلامی، چهارم ۱۳۷۷ ش). همان، ص ۳۴۲ و ۵۰۳؛ بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۵.

۴- ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۹۴، ۹۶، ۲۱۴.

۵- شرح الشفاء، ج ۲، ص ۲۰۸؛ ر.ک: ابن کثیر، السیره النبویهْ، ج ۱، ص ۲۴۵.

«مرا به این دو بت سوگند مده، به خدا قسم هیچگاه چیزی نزد من منفورتر از آن دو نبوده است».

پرهیز آن حضرت از خوردن گوشت مردار نیز شاهد دیگری بر دین باوری وی است.(۱)

در منابع تاریخی از اعمال عبادی رسول اکرم صلی الله علیه وآله که پیش از بعثت انجام می دادند، مانند نماز، روزه، حج و طواف خانه خدا سخن به میان آمده و عزلت گزینی در غار حراء از عادات دیرینه حضرت به شمار رفته است. البته پاره ای از مشرکان نیز خانه کعبه را محترم شمرده، کارهایی را به

عنوان اعمال حج انجام می دادند اما حج پیامبر با عادات آنان - که با شعار شرک قرین بود - همخوانی نداشت و سازگاری آن با حج ابراهیمی در مناسکی چون وقوف در عرفات آشکار می گشت.(۲)

«و عن عبید بن عمیر: کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجاور فی حراء من کل سنه شهرا و کان ذلک مما تتحنث به قریش فی الجاهلیه - والتحنث التبرر- فکان یجاور ذلک الشهر من کل سنه یطعم من جاءه من المساکین فإذا قضی جواره من شهره ذلک کان أول ما یبدأ به إذا انصرف قبل أن یدخل بیته الکعبه فیطوف بها سبعا أو ما شاء الله ثم یرجع إلی بیته».

۱- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۲

۲- شرح الشفاء، ج ۲، ص ۲۰۹.

از عبید بن عمر نقل شده است:

رسول خداصلی الله علیه وآله سالی یک ماه به کوه «حرا» می رفت و در آنجا عبادت می کرد. قریش نیز در جاهلیت همین عمل را انجام می دادند.

در آن زمان به هر فقیری که می آمد، غذا می داد. بعد از پایان مراسم عبادت، قبل از ورود به خانه هفت مرتبه یا بیشتر به طواف خود، کعبه مبادرت می کرد.(۱)

غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

«عَنْ غِیَاثِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ جَعْفَرٍعلیه السّلام قَالَ لَمْ یَحُجَّ النَّبِیُّ صلی الله علیه وآله بَعْدَ قُدُومِهِ الْمَدِینَهَ إِلاَّ وَاحِدَهً وَ قَدْ حَجَّ بِمَکَّهَ مَعَ قَوْمِهِ حِجَّاتٍ»

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بعد از این که به مدینه آمد جز یک مرتبه به حج نرفت؛ اما در مکه چندین مرتبه با خویشانش مراسم حج را انجام داد.(۲)

مرحوم مجلسی می نویسد:

«وَقَدْ کَانَ صَلَّی... وَهُوَ ابْنُ أرْبَعِ سِنِینَ»(۳)

۱- عیون الاثر، ج ۱، ص۱۶۵، www.islammessage.com؛ ابراهیم امینی، پیامبری و پیامبر اسلام، ص ۱۵۱، قم: بوستان کتاب، چ ۲، ۱۳۸۵؛ السیرهْ الحلبیهْ، ج ۱، ص ۳۸۱.
۲- الکافی، ج ۴، ص ۲۴۴.
۳- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۶۱.

«محمدصلی الله علیه وآله در چهار سالگی نماز می خواند».

عمویش ابوطالب نیز زمان کودکی حضرت محمدصلی الله علیه وآله را چنین توصیف می کرد: «همیشه هنگام شروع غذا بسم الله و بعد از آن الحمد لله می گفت».(۱)

از این توصیف ها - که درباره آن حضرت آمده - چنین استفاده می شود که پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله قبل از بعثت، شخصی دیندار و پایبند به عبادت ها بوده است.

در بحث های گذشته ثابت شد که پیامبران در تمام عمر خود از کفر و شرک و گناه، معصوم هستند. پس باید گفت: پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله قبل از بعثت نیز دیندار بوده است؛ زیرا کفر و شرک با عصمت وی سازگار نیست.

قرآن نیز ضلالت و کفر را به طور کلی - حتی قبل از بعثت - از آن حضرت نفی کرده است:

{وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى* مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى}(۲)

«سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند؛ که هرگز همراه شما [حضرت محمّدصلی الله علیه وآله] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است».

بنابراین مقدمات، در اصل تدین و یکتاپرستی آن حضرت و بیزاری وی از بت ها و بت پرستان هیچ تردیدی وجود ندارد.

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص۶۳.

۲- النجم/۱-۲ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

سؤال:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به چه دینی گرایش داشته است؟

در پاسخ به این سؤال احتمال های زیر مطرح شده است:

احتمال یکم: از شریعت حضرت موسی یا حضرت عیسی پیروی می کرده است، زیرا تنها شریعت آسمانی آن زمان همین دو دین بوده و پیروی از آنها بر همه واجب بوده است.(۱)

اما این احتمال مردود است؛ زیرا اگر یهودی یا مسیحی بود، در مراسم دینی آنان نیز شرکت می کرد و با آنها معاشرت داشت و در تاریخ ثبت می شد. در صورتی که چنین چیزی نه در تاریخ ثبت شده و نه یهودیان و مسیحیان مدعی آن بوده اند.

هم چنین بیان شد که حضرت محمدصلی الله علیه وآله به مراسم و عبادت هایی تقید داشته که جزء این دو دین نیست؛ مانند: حج، طواف کعبه، نماز و اعتکاف در کوه حرا.(۲)

احتمال دوم: پیرو شریعت حضرت ابراهیم علیه السّلام بوده است؛ زیرا حضرت ابراهیم توحید و خداپرستی را در حجاز پایه گذاری کرد. شریعت آن حضرت که «حنفیه» نامیده می شد، در میان مردم آن سرزمین رواج داشت. فرزندش

۱- پیامبری و پیامبر اسلام، ص ۱۵۳.

۲- ر.ك: همان.

اسماعیل نیز آن شریعت را ترویج می کرد. عرب های آن دیار که بیشتر از فرزندان اسماعیل بوده اند، شریعت جدشان حضرت ابراهیم علیه السّلام را پذیرفته، از آن دفاع می کردند و تا مدت ها، دین رسمی مردم جزیرهٔ العرب بود؛ اما با گذشت زمان، نه تنها قوانین و مراسم عبادی آن دین حنیف کم کم به فراموشی سپرده شد و جز مراسم خاصی از قبیل حج، وقوف در عرفات، مشعر و منی، قربانی، رمی جمرات، طواف کعبه، سعی بین صفا و مروه و چند عمل دیگر، چیزی از آن باقی نماند؛ بلکه با مرور زمان شرک نیز در عقاید مردم نفوذ کرد و با توجیهات غلط اشیا یا اشخاص دیگری را شریک خدا قرار داده، آن را پرستش می نمودند. با همه این انحرافات، باز هم خود را پیرو دین حضرت ابراهیم علیه السّلام می دانستند!

بنابر آنچه از احادیث بر می آید، اجداد پیامبر نیز از دین حضرت ابراهیم پیروی می کردند.

به این روایت توجه کنید:

«عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ علیه السّلام يَقُولُ وَ اللهِ مَا عَبَدَ أَبِی وَ لا جَدِّی عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ لا هَاشِمٌ وَ لا عَبْدُمَنَافٍ صَنَماً قَطُّ قِيلَ فَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالَ كَانُوا يُصَلُّونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ علیه السّلام مُتَمَسِّكِينَ بِهِ»

ص: ۳۰۷

«اصبغ بن نباته می گوید: از امیرالمؤمنین علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

به خدا سوگند! پدرم و جدم عبد المطلب و هاشم و عبد مناف هیچگاه بت نپرستیدند. سؤال شد: پس چگونه عبادت می کردند؟ فرمود: بر طبق دین حضرت ابراهیم عمل می کردند و به سوی کعبه نماز می خواندند».(۱)

بنابراین احتمال، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قبل از بعثت، از دین و شریعت حضرت ابراهیم پیروی می کرده است.(۲)

دین، در لغت به معنای اطاعت، جزاء، خضوع، تسلیم و غیره است.

اما در معنای اصطلاحی، دین حق - زیرا این نوشته تنها درصدد تبیین دین حق است، نه تعریفی که تمام مصادیق خارجی اعم از حق و باطل، الهی و بشری و... را در بر گیرد - عبارت است از مجموعه حقایق و ارزش هایی -

---

۱- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴.
۲- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله از صراط مستقیمی تبعیت می کردند که شالوده آن همان روش حضرت ابراهیم در مبارزه با شرک و بت پرستی بوده و آیاتی در قرآن به این معنا اشاره دارد: - {و قالوا کونوا هوداً أو نصاری تهتدوا قل بل ملة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین} (البقره / ۱۳۵)؛ {قل انی هدانی ربّی الی صراط مستقیم دیناً قیماً ملة ابراهیم و ما کان من المشرکین} (الانعام/ ۱۶۱)؛ {ثم أوحینا الیک ان اتبع ملّة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین} (النحل / ۱۲۳)؛ {قل صدق الله فاتبعوا ملّة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین} (آل عمران / ۹۵)؛ {و من احسن دیناً ممن اسلم وجهه لله و هو محسن و اتّبع ملّة ابراهیم حنیفاً و اتخذ الله ابراهیم خلیلاً} (النساء / ۱۲۵).(محقق کتاب)

معارف، عقاید، احکام، اخلاق و... - که از طریق وحی الهی برای هدایت وسعادت انسان ها بر پیامبران نازل می گردد. بنابراین، یک رکن حقیقت دین، خداوند متعال است که نقش فاعلی در پیدایش دین دارد و رکن دیگر، انسان است که نقش قابلی را ایفا می کند و رکن سوم آن، پیامبر و عقل قطعی و فطرت و وجدان و سایر پیشوایان دین اند که نقش منبع را دارند.

شاید بهتر این باشد که گفته شود حقیقت دین یک چیز است؛(۱) زیرا خداوند می فرماید:

{إِنَّ الدِّینَ عِندَاللهِ الأِسْلاَمُ}(۲)

و در سوره شوری نیز آنچه بر نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرستاده شده را یک دین می داند:

{شَرَعَ لَکُم مِّنَ الدِّینِ مَا وَصَّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی اَوْحَیْنَا إِلَیْکَ وَمَا وَصَّیْنَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی وَعِیسَی اَنْ اَقِیمُوا الدِّینَ وَلاَ تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللهُ یَجْتَبِی إِلَیْهِ مَن یَشَاءُ وَیَهْدِی إِلَیْهِ مَن یُنِیبُ}.(۳)

«آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده

۱- مفردات، واژه دین؛ ر.ک: عبدالحسین خسرو پناه، گستره شریعت، ص ۳۰-۳۱ و ۱۴۴، تهران: دفتر نشر معارف، چ ۱، ۱۳۸۲ ش.

۲- آل عمران/ ۱۹.

۳- شوری / ۱۳ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید! و بر مشرکان گران است آنچه شما آنان را به سویش دعوت می کنید! خداوند هرکس را بخواهد برمی گزیند و کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت می کند».

همه ادیان آسمانی توحیدی در اصول و کلیات با هم مشترکند؛ اما بر اساس مقتضیات زمان و مکان، و برای سعادت دنیوی و اخروی بشر، این دین واحد به تدریج از جانب خدای متعال تکامل یافته و به وسیله ی پیامبرانش آن را به مردم رسانده است.

با توجه به مطالب یاد شده، پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله امت هیچ کدام از انبیای سابق نبوده؛ بلکه دین مستقل داشته و از همان ابتدا خود نبی بوده است؛

«کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّینِ... وَ إِنْ کَانَ آدَمُ علیه السّلام أَوَّلَ الأَنْبِیَاءِ فَنُبُوَّهُ مُحَمَّدٍ أَقْدَمُ مِنْهُ قَوْلُهُ کُنْتُ نَبِیّاً وَآدَمُ علیه السّلام مَنْخُولٌ فِی طِینَتِهِ».(۱)

این روایت بیانگر آن است که پیامبرصلی الله علیه وآله - حتی قبل از بعثت - دین و شریعت خود را داشته است.

۱- بحارالانوار، ۱۶، ص ۴۰۲.

ابوطالب نیز در خطبه معروفش - که بنابرقول مشهور پانزده سال قبل از بعثت ایراد کرد - می گوید:

«وله - ورب هذا البیت - حظ عظیم، ودین شائع، ورأی کامل».(۱)

از بعضی از روایات چنین بر می آید که حضرت محمدصلی الله علیه وآله قبل از بعثت، در شناخت مکارم و التزام بدانها همواره از تأییدات الهی نیز برخوردار بوده است.(۲)

امیرالمؤمنین علیه السّلام در این باره می فرماید:

«وَ لَقَدْ قَرَنَ اللهُ بِهِ صلی الله علیه وآله مِنْ لَدُنْ كَانَ فَطِيماً أعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنَ أخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ»

«از همان زمانی که محمدصلی الله علیه وآله از شیرگرفته شد، خدا به بزرگترین فرشته خود مأموریت داد تا شب و روز مراقب او باشد و او را به سوی کردار و اخلاق نیک هدایت کند».(۳)

ص: ۳۱۱

۱- الصحیح من سیرهٔ النبی الأعظم صلی الله علیه وآله، ج ۲، ص ۱۱۰- ۱۱۲.

۲- پیامبری و پیامبر اسلام، ص ۱۵۱- ۱۵۷

۳- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خ ۱۹۲، ش ۱۱۸، ص ۳۹۸.

علامه مجلسی می نویسد:

«رُوِیَ أنَّ بَعْضَ أصْحَابِ أبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِعلیه السّلام سَألَهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَی إلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً فَقَالَ علیه السّلام: یُوَکِّلُ اللهُ تَعَالَی بِأنْبِیَائِهِ مَلائِکَهً یُحْصُونَ أعْمَالَهُمْ وَ یُؤَدُّونَ إلَیْهِمْ تَبْلِیغَهُمُ الرِّسَالَهَ وَ وَکَّلَ بِمُحَمَّدٍ مَلَکاً عَظِیماً مُنْذُ فُصِلَ عَنِ الرَّضَاعِ یُرْشِدُهُ إلَی الْخَیْرَاتِ وَ مَکَارِمِ الأخْلاقِ وَ یَصُدُّهُ عَنِ الشَّرِّ وَمَسَاوِی الأخْلاقِ وَ هُوَ الَّذِی کَانَ یُنَادِیهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مُحَمَّدُ یَا رَسُولَ اللهِ وَ هُوَ شَابٌّ لَمْ یَبْلُغْ دَرَجَهَ الرِّسَالَه»(۱)

«روایت شده که بعضی از اصحاب امام محمد باقرعلیه السّلام درباره آن حضرت از تفسیر آیه {إلاَّ مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ فَإنَّهُ یَسْلُکُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً}(۲) سؤال کردند، حضرت در جواب فرمود: خدا فرشتگانی را مأمور پیامبرانش می نماید تا مراقب عمل های آنان باشند و در تبلیغ رسالت به آنان کمک نمایند. فرشته بزرگی را مأموریت داد تا از همان زمان که محمدصلی الله علیه وآله از شیر باز گرفته شد، مراقب او باشد، به کار های خیر

ص: ۳۱۲

۱- بحارالانوار، ج ۱۵ ص ۳۶۲.

۲- الجن/۲۷.

و اخلاق نیک هدایتش کند و از بدیها باز بدارد. این فرشته همان کسی

است که به پیامبر می گفت: «السلام علیک یا محمد رسول الله» در زمانی که هنوز به رسالت مبعوث نشده بود».

اما از آنجا که عرب ها و اهل سایر ادیان علاقه خاصی به ابراهیم نشان می دادند و حتی آیین خود را به عنوان آئین ابراهیم معرفی می کردند و برحقانیت او اتفاق نظر داشتند، دین پیامبر هم توصیف به دین و ملت ابراهیم شده است.(۱)

{وَقَالُواْ كُونُواْ هُوداً اَوْ نَصَارَى تَهْتَدُواْ قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ}.(۲)

«(اهل کتاب) گفتند: «یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت یابید!» بگو: «(این آیینهای تحریف شده، هرگز نمی تواند موجب هدایت گردد،) بلکه از آیین خالص ابراهیم پیروی کنید! و او هرگز از مشرکان نبود!»

۱- ر.ک: محمد بن حسن طوسی، التبیان، ج ۴، ص۳۳۴؛ طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۰۴؛ کاشانی ملا فتح الله، زبده التفاسیر، مؤسسهْ المعارف الإسلامیهْ، قم،۱۴۲۳ ق، چ ۱، ج ۲، ص ۴۸۷، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۶۰؛ المیزان، ج ۱، ص ۳۱۱؛ الصحیح من سیرهْ النبی الأعظم صلی الله علیه وآله، ج ۲، ص ۱۱۰-۱۱۲.
۲- بقره/۱۳۵ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

آئین واقعی ابراهیم همین است که من به سوی آن دعوت می کنم، نه آنچه شما به او بسته اید؛ همان ابراهیم که از آئین خرافی زمان و محیط، اعراض کرد و به حق یعنی آئین یکتاپرستی روی آورد.(۱)

گویا این تعبیر (در آیه مبارکه) پاسخی است به مشرکان که مخالفت پیامبرصلی الله علیه وآله را با آئین بت پرستی که آئین نیاکان عرب بود،نکوهش می کردند. پیامبرصلی الله علیه وآله در پاسخ آنها می گوید:

این سنت شکنی و پشت پا زدن به عقاید خرافی محیط، تنها کار من نیست بلکه این ملت ابراهیم است که مورد احترام همه ماست و تنها ملّتی است که تمام انبیا، ابراهیم و غیر ابراهیم بر آن بودند و این دین، دینی فطری است که هیچ گونه افراط و تفریطی در آن نیست.(۲)

پاک از آنچه مورد تنفّر است

همانطور که عصمت از گناه و خطا در تبلیغ و اجرای احکام و اعتقادات بر انبیا لازم است تا وثوق تام به قول و فعل آنها حاصل و هدف بعثت تأمین گردد، به همین دلیل سزاوار است که انبیا از هر صفتی که موجب تنفر مردم می شود نیز منزه بوده و هر چیزی را که موجب جذب آنان می شود دارا باشند.

۱- ر.ک: التبیان، ج ۴، ص ۳۳۳.

۲- ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۶۰؛ المیزان، ج ۱، ص ۳۱۱.

محقق بحرانی می نویسد:

«ینبغی ان یکون منزّها عن کل امر تنفر عن قبوله اما فی خُلقه کالرذائل النفسانیه من الحقد و البخل و الحسد والحرص و نحوها، او فی خَلقه کالجذام و البرص، او فی نسبه کالزنا و دناءه الاباء، لان جمیع هذه الامور صارف عن قبول قوله و النظر الی معجزته، فکانت طهارته عنها من الالطاف التی فیها تقریب الخلق الی طاعته واستماله قلوبهم الیه».(۱)

«سزاوار است پیامبر از هر امری که مردم را از پذیرش حرفش متنفر کند، منزه باشد. چه آن امر درخُلقش باشد مانند رذائل نفسانیه از قبیل کینه، بخل، حسد و حرص و مانند آنها یا در خلقتش باشد مانند جذام و برص یا در نسبش باشد مثل زنا و پستی پدرانش؛ زیرا تمام این امور مردم را از پذیرش سخن و معجزه اش منصرف می کند. پس طهارت پیامبر از این اوصاف از الطافی است که موجب نزدیکی مردم به سوی طاعتش و متمایل شدن قلب های آنها به سوی او می شود».

محمد بدر الدین زرکشی در کتاب «البحر المحیط فی اصول الفقه»، اعتقادش را درباره عصمت پیامبر چنین بیان می کند:

«فالذی یجب اعتقاده تنزیه النبی عن أن یقع خبره فی

۱- قواعد المرام، ص ۱۲۷.

شیء من ذلک کله بخلاف مخبره لا ـ عمدا ولا سهوا ولا غلطا وأنه معصوم من ذلک کله فی کل حال رضاه وغضبه ومزاحه لاتفاق المسلمین والصحابه علی تصدیقه فی جمیع أحواله وتلقیه بالقبول والعمل»(۱)

مرحوم مظفر می نویسد:

«یجب ان یکون منزّهاً حتی عمّا ینافی المروه کالتبذل بین الناس من الاکل فی الطریق او ضحک عال و کل عمل یستهجن فعله عند العرف العام».(۲)

خلاصه و نتیجه

اشاره

۱. درباره عصمت ملائکه به طور کلی چهار دیدگاه وجود دارد:

الف – حشویه با استدلال به آیه ۳۰ بقره، قائل به عصمت نداشتن آنها شده اند.

ب – اشاعره به دلیل نارسا دانستن ادله موافقین و مخالفین، توقف اختیار کرده اند.

ج – عد ه ای قائل به تفصیل شده و می گویند تنها ملائکه وحی و مقربان مانند حاملان عرش و کروبیین معصومند. عده دیگری هم ملائکه آسمان را

۱- البحر المحیط فی اصول الفقه، ج ۳، ص ۲۴۶.

۲- محمد رضا المظفر، عقائد الامامیهْ (نجف: منشورات الحیدریهْ، بی تا)، ص ۵۴.

معصوم و ملائکه زمین را غیر معصوم می دانند و معتقدند که ابلیس از ملائکه زمین بود.(۱)

د – تمام علمای شیعه و بیشتر علمای سایر مذاهب، به دلیل آیات و روایات متعددی که در مدح فرشتگان آمده است، همه فرشتگان را معصوم از گناه، نافرمانی و خطا می دانند.

اما شبهه مخالفین به شرح ذیل است:

۱. استثنایی که در آیه {فسجدوا الا ابلیس} آمده است؛ به این بیان که علت تمرد او کفر درونی وی بود که پنهان کرده بود و با توجه به استثناء آیه، ابلیس از طایفه ای از ملائکه به نام جن بود.

۲. قصه هاروت و ماروت که در آیه ۱۰۲سوره بقره آمده است.

پاسخ شبهه یکم:

استثناء در آیه منقطع است؛ یعنی ابلیس حقیقتاً از طایفه جن بود و متبادر از لفظ جن این است که از ملک نباشد؛ اما بر اثر کثرت عبادت در زمره ملائکه شمرده شده است یا اینکه استثنا مبنی بر تغلیب است؛ یعنی چون بیشتر مخاطبان فرشتگان بودند، بر غیر فرشته هم به کار رفته است.

ص: ۳۱۷

۱- این نظریه برخلاف آیه قرآن است که بیان می فرماید: شیطان از اجنه بوده است {کان من الجن} کهف/۵۰. (محقق کتاب)

پاسخ شبهه دوم:

نخست این که: بسیاری از اهل نظر این داستان را مردود می دانند. دوم این که: با دقت در خود آیات قرآن می توان تفسیر صحیح را به دست آورد. آیه می خواهد بگوید جریان

آن گونه نیست که یهود می گوید که رواج سحر را به سلیمان و آن دو ملک نسبت می دهند؛ بلکه آنچه سلیمان می کرد به سحر نبود. گر چه سحر بر هاروت و ماروت نازل شد، منظور و هدف خداوند دو چیز بود: یکی امتحان و دیگر این که مردم وجوه ابطال سحر را بیاموزند تا بتوانند خود را از شر ساحران حفظ کنند. با اینکه آن دو فرشته هشدار دادند که این یک نوع آزمایش الهی است برای شما و سوء استفاده از آن کفر است؛ اما عده ای سوء استفاده کردند.

۲. از مهم ترین دلایل عصمت انبیا می توان به این موارد اشاره کرد:

۲-۱. عصمت انبیا لطف است و لطف بر خدا واجب است، پس عصمت انبیا واجب است و مقتضای حکمت و رحمت الهی عصمت کامل انبیا است.

۲-۲. معجزه به طور مستقیم دلالت بر صدق ادعای نبی دارد؛ زیرا تصدیق دروغگو بر خداوند قبیح است و به طور غیر مستقیم دلالت بر نفی معاصی از انبیا می کند؛ زیرا اگر انبیا معصوم نباشند، نمی توان از آنان پیروی کرد، در حالی که معجزه دلالت بر وجوب پیروی از پیامبران و تصدیق کلام آنها دارد.

۲-۳. قرآن امر به اطاعت مطلق از انبیا دارد و اگر آنان معصوم از گناه

نباشند، پیروی از آنها حرام خواهد بود؛ زیرا گناه حرام و مستلزم اجتماع ضدین است.

۴-۲. اگر انبیا معصوم از گناه و خطا نباشند، منع و زجر دیگران واجب است و این نوعی آزار نبی است که طبق نص قرآن حرام است؛ به علاوه نبی مورد نفرت عموم قرار می گیرد.

۵-۲. اگر انبیا معصوم از گناه و خطانباشند، به یک بازدارنده نیاز دارند که او هم اگر معصوم نباشد، بازدارنده ی دیگر لازم است و... پس تسلسل یا دور لازم می شود.

۶-۲. برای تأمین هدف بعثت و اعتماد مردم به گفته ها و اعمال پیامبر، لازم است که او معصوم باشد.

۷-۲. پیامبران علاوه بر ابلاغ وحی، وظیفه تزکیه و تربیت مردم و پرورش افراد مستعد را تا بالاترین مرحله کمال انسانی بر عهده دارند و این در صورتی است که خودشان دارای کامل ترین ملکات نفسانی یعنی عصمت باشند.

۸-۲. نبی ریاست امت را بر عهده دارد. اگر گناه و سهو و نسیان بر او جایز باشد، ریاست او بر امت ترجیح بدون مرجّح خواهد بود و آن قبیح است.

۳. اصل عصمت پیامبران در میان مسلمانان اجماعی است و اختلاف در دایره شمولی آن است.

۴. شیعه امامیه عصمت را از اساسی ترین صفات امام دانسته و آنان را مانند

ص: ۳۱۹

پیـامبران از هرگونه گنـاه و پلیـدی عمـدی و سـهوی معصوم می دانـد، بر خلاف اهل سـنت که عصـمت را در مورد امام قبول ندارند.(۱)

۵. مهمترین ادله اشاعره و معتزله بر اعتبار نداشتن عصمت امام بدین شرح است:

۱- ۵. عصمت نداشتن دلیل نمی خواهد، بلکه اشتراط آن احتیاج به دلیل دارد.

۲- ۵. ابوبکر و عمر و عثمان امام بودند و کسی عصمتشان را واجب و لازم ندانسته است.

۳- ۵. امام حجت از سوی خـدا نیست؛ بلکه وکیل و نائب از سوی مردم است؛ زیرا ما مسائل دین را از امام نمی گیریم بلکه از پیامبر می گیریم و او حجت و عصمتش لازم است.

۶. مهم ترین ادله شیعه برای اثبات عصمت ائمه بدین شرح است:

۱- ۶. بر اساس کتاب و سـنت، امامت اسـتمرار نبوت و کامل کننده رسالت است؛ پس دلایل عقلی عصمت نبی شامل امام هم می شود، با این تفاوت که امام وحی دریافت نمی کند، بلکه مسئولیت تبیین معارف وحیانی را دارد.

۲- ۶. امام حافظ شرع و مسئول هدایت دینی افراد است؛ و یگانه راه

۱- البته بین شیعه و اهل تسنن در مفهوم و حقیقت و مصداق امام اختلاف مبنایی وجود دارد. (محقق کتاب)

مطمئن برای حفظ شریعت این است که امام معصوم باشد و کتاب و سنت، اجماع علما و اجتهاد، احتمال خطا را از بین نمی برد؛ زیرا تفاصیل شریعت

در کتاب و سنت نیامده و کتاب و سنت به خودی خود هم سخن نمی گویند، بلکه نیاز به مفسر دارند؛ اجماع افراد غیر معصوم هم احتمال خطا را از بین نمی برد و آمران به معروف نیز اگر معصوم از خطا نباشند، چه بسا در شناخت معروف به خطا بروند.

۳- ۶. مردم در شناخت دین و اجرای آن مصون از خطا نیستند. اگر امام نیز معصوم نباشد، به امام دیگری نیاز است و اگر او هم معصوم نباشد، به امام دیگر و ... نیاز است در نتیجه تسلسل لازم می آید.

۴- ۶. در آیه ۱۲۴ سوره بقره امامت عهد الهی دانسته شده است که به ظالمان نمی رسد. از طرف دیگر در فرهنگ قرآن هر گناهی ظلم است. پس چاره ای جز عصمت امام باقی نمی ماند. حتی برخی مفسران اهل سنت نیز این آیه را دلیل عصمت انبیا و فاسق نبودن امام می دانند.

۶-۵. در آیه ۱۱۹ سوره توبه امر شده است به وجوب همراهی با صادقین و معنای مصاحبت، پیروی از امام معصوم است. اگر منظور از «صادقین» غیر از امامان معصوم باشد، لازمه اش تبعیت همه مسلمانان و از جمله معصومین از غیر معصوم است و این عقلاً قبیح است.

از روایات نیز استفاده می شود که پیامبرصلی الله علیه وآله شود و ائمه معصومین علیهم السّلام

ص: ۳۲۱

مصداق صادقین هستند و مرتبه کامل عصمت و طهارت جز در خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله وجود ندارد.

۶- ۶. قرار گرفتن شهادت «من عنده علم الکتاب» در کنار شهادت خداوند در آیه ۴۳ سوره رعد بیانگر این است که «من عنده علم الکتاب» مانند قرآن که شهادت خداست از هر گونه خطا مصون است و به شهادت روایات صحیح و فراوان، علی علیه السّلام مصداق «من عنده علم الکتاب» است و چون ائمه نور واحدند شامل سایر أئمه هم می شود.

۷- ۶. ولایت «الذین آمنوا» در آیه ۵۵ سوره مائده در کنار ولایت خدا و رسول قرار گرفته است. پس چنین کسانی هم شأن پیامبر و ولایت آنها همانند ولایت اوست. بنابراین باید همانند پیامبر معصوم باشند. از سوی دیگر مصداق «الذین آمنوا» به گواه روایات فراوان از شیعه و اهل سنت، حضرت علی علیه السّلام است؛ اما از آنجایی که فعل «یؤتون الزکاه و هم راکعون» به صورت مضارع و جمع آمده است و شامل همه أئمه اطهارعلیهم السّلام می شود و اعطای انگشتر در حین رکوع، نمونه ای از فعل ولی خداست.

۸- ۶. در آیه ۵۹ سوره نساء در کنار امر به اطاعت از پیامبر به اطاعت از اولی الامر نیز امر شده است و این امر مطلق است که لازمه آن عصمت اولی الامر خواهد بود؛

زیرا اگر اولی الامر معصوم نباشد، لازمه اش این است که خداوند به پیروی از شخص گناهکار و ظالم و دروغگو و... امر نموده باشد و

ص: ۳۲۲

چنین امری از خدای حکیم قبیح خواهد بود و هیچگاه امر قبیح از خداوند صادر نمی شود.

اما در مصداق «اولی الامر» گزینه هایی چون زمامداران، خلفای راشدین، اهل حل و عقد و ائمه معصومین، مطرح است. امّا با توجه به آیات ولایت، تطهیر و ... و نیز روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مانند حدیث سفینه و ثقلین و ... که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده، ثابت می شود که مراد از «اولی الامر» فقط أئمه دوازده گانه است.

۹- ۶. طبق آیه ۳۳ سوره احزاب، اراده تکوینی خداوند تنها به بر طرف نمودن هرگونه رجس و پلیدی از اهل بیت تعلق گرفته است.

با بیان چند مقدمه زیر می توان از این آیه، عصمت أئمه و امامان دوازدگانه را اثبات نمود:

الف – در اراده تکوینی خداوند تخلف مراد از اراده امکان ندارد؛

ب – رجس را اهل لغت هم آلودگی های جسمی و ظاهری و هم به آلودگی های باطنی و درونی، معنا کرده اند و در قرآن نیز چنان چه از تفاسیر استفاده می شود به تمام آلودگی های ظاهری و باطنی و رذایل اخلاقی و اعتقادی و امور منفوره اطلاق شده است؛

ج – با توجه به دخول الف و لام جنس بر سر کلمه «رجس» در آیه شریفه

معنای آیه این است که اراده تکوینی خدا به پاکی از تمامی انواع پلیدی ها و هیأت های خبیثه و رذیله تعلق گرفته است. گواه این مطلب جمله «یطهّرکم تطهیراً» است که به عنوان تأکید جمله قبل «لیذهب عنکم الرجس» به کار رفته است و چنین ازاله ای با عصمت الهی منطبق می شود؛

د - اراده تکوینی خدا در این جا مستلزم جبر نیست؛ زیرا اراده بر این تعلق گرفته که اهل بیت بر اساس بینش و آگاهی و اختیار خود از پلیدی ها دوری گزینند؛

ه - طبق روایات زیادی از طرق شیعه و اهل سنت، مقصود از «اهل بیت»، پنج تن آل عبا هستند؛

و - به عقیده دانشمندان شیعه این آیه علاوه بر عصمت از گناه، عصمت امام از سهو و اشتباه را هم ثابت می کند و شامل نه امام از نسل امام حسین علیه السّلام نیز می شود؛ زیرا به موجب روایات فراوان و ادله باهره، آنها همگی از نور واحدند.

۱۰- ۶. مصداق «انفسنا» در آیه ۶۱ سوره آل عمران حضرت علی علیه السّلام است که روایات زیادی از طریق شیعه و اهل سنت مؤید آن است و عصمت نفس پیامبرصلی الله علیه وآله نیز - از نظر شیعه و اهل سنت - مسلم است.

۱۱- ۶. در آیه ۶۷ سوره مائده ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السّلام به منزله انجام دادن رسالت خدا دانسته شده است. اگر شخصی که جانشین پیامبر می شود تمام

ص: ۳۲۴

اوصاف «مستخلف عنه» از جمله عصمت را نداشته باشد، موجب هدایت مردم به سوی سعادت نخواهد بود و این به دور از حکمت بالغه الهی است.

۱۲-۶. روایات زیادی از پیامبرصلی الله علیه وآله در فضایل اهل بیت علیهم السّلام روایت شده است که به وضوح دال بر عصمت آنهاست، در برخی تصریح به عصمت آنها شده و برخی به طور غیر مستقیم دلالت بر عصمت ائمه علیهم السّلام می کند.

۷. شیعه علاوه بر انبیا و أئمه علیهم السّلام حضرت زهراعلیهاالسّلام را نیز معصوم می داند.

ادله عصمت حضرت زهراعلیهاالسّلام

الف - آیه تطهیر که در شأن اهل بیت علیهم السّلام نازل شده است و به موجب روایات متعدد قدر متیقن حضرت زهراعلیهاالسّلام از اهل بیت علیهم السّلام است؛

ب - روایاتی که شیعه و سنی درباره عصمت اهل بیت علیهم السّلام نقل کرده اند به طریق أولی شامل حضرت زهراعلیهاالسّلام می شود.

ج - روایتی که شیعه و سنی از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل نموده اند:

«ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها»

در این روایت رضایت فاطمه علیهاالسّلام موجب رضایت خدا دانسته شده است.

لازمه این سخن عصمت همه جانبه آن حضرت است؛ زیرا خداوند جز به اعمال صالح خشنود نمی گردد و هیچگاه به گناه و سرپیچی ازفرمانش رضایت نمی دهد.

۸. گرچه عصمت مطلق از آن چهارده معصوم علیه السّلام است، اما اصل عصمت اختصاص به انبیا و أئمه ندارد و هر انسان صاحب اراده ای می تواند با تهذیب نفس و ریاضت شرعی به برخی از مراتب آن دست یابد. با این تفاوت که عصمت انبیا و أئمه علیهم السّلام همه جانبه و کامل و از ابتدای تولد تا آخر عمر است اما عصمت سایر انسان ها نسبی و نیل به مراتب بالای آن با عنایت و یاری انبیا، و أئمه علیهم السّلام است.

۹. در محدوده زمان عصمت انبیا سه قول زیر مطرح شده است:

الف – بیشتر معتزله آغاز عصمت را از زمان بلوغ می دانند؛

ب – بیشتر اشاعره زمان آن را پس از نبوت می دانند؛

ج – شیعه امامیه قائل به عصمت انبیا و أئمه علیهم السّلام از همان لحظات تولد تا پایان عمراست.

دلایل شیعه بر عصمت انبیا و ائمه علیهم السّلام

۱- ج. اگر سیره پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از بعثت مخالف با بعد از آن باشد، اطمینان کامل به او حاصل نشده و غرض بعثت تأمین نمی شود؛

۲- ج. برای تزکیه و تربیت انسان ها باید عمل مربی مؤید گفتار او باشد. بنابراین سوابق و اعمال گذشته، در پذیرفته شدن کلام و ارشاد پیامبران مؤثر است به همین دلیل همان طور که عصمت پس از نبوت ضرورت دارد، عصمت قبل از آن نیز ضروری است.

ص: ۳۲۶

۱۰. عصمت انبیا در دوره طفولیت، یا پاداش عصمت اختیاری آنها در بزرگسالی است یا به دلیل تکلیف پذیری آنان است.

۱۱. جمهور متکلمین شیعه و سنی عصمت انبیا را در مقام دریافت و ابلاغ وحی -دست کم در دروغ نگفتن در مقام تبلیغ - قبول دارند.

دلایل عقلی و نقلی عصمت انبیا در دریافت و ابلاغ وحی

الف - هدف از بعثت انبیا رساندن انسان ها به کمال و سعادت است که نیاز فطری هر انسانی است و ابزار حس و عقل برای شناسایی راه رسیدن به این هدف کافی نیست. به همین دلیل خداوند متعال برای رسیدن انسان ها به این هدف و اتمام حجت بر آنها راه وحی را قرار داده است. پس پیامبران که واسطه رساندن وحی اند، باید بدون تغییر و اشتباه آن را برسانند تا هدف نهایی تأمین شود؛

ب - فلسفه معجزه، تأیید کردن پیامبران است و از نظر عقل، دلالت بر این دارد که در آنچه به خدا نسبت می دهند، دروغ، سهو، خطا و اشتباه راه ندارد. در غیر این صورت اعطای معجزه به معنای تأیید دروغ، باطل و خلاف حق خواهد بود که بر خدای حکیم محال است.

ج - در آیات ۳ و۴ سوره نجم، خداوند به طور مطلق می گوید: او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!

ص: ۳۲۷

د – از آیـه ۲۱۳ سوره بقره، اسـتفاده می شود که اگر انبیـا در تلقی و ابلاغ وحی معصوم نباشـند، هـدف بعثت تأمین نمی شود؛ زیرا در غیر این صورت نه تنها نمی توانند به حقیقت رهبری کنند، بلکه مایه گمراهی نیز می شوند.

ه – آیه ۲۸– ۳۶ سوره جن، می رساند که خدا و فرشتگان، از وحی مراقبت می کنند تا به طور سالم به دست بشر برسد.

۱۲. در مورد عصمت افعالی انبیا و أئمه نظر فرق سه گانه کلامی بدین گونه است:

الف – معتزله صدور کبائر و صـغائر مسـتخفه را قبل و بعد از نبوت از پیامبر جایز نمی دانند؛ اما در گناهان صـغیره غیر مستخفه اختلاف نظر دارند؛ برخی از روی عمد و برخی بر برای تأویل و برخی به صورت سهو و غفلت جایز می دانند.

البته نظریه های استثنایی هم در میان آنها دیده می شود، اما صدور کبائر و صغائر را از امام جایز می دانند. امّا ارتکاب کبیره را موجب فساد امامت و عزل امام می دانند.

ب – بیشتر اشاعره به جز امام الحرمین که صدور صغیره عمدی را جایز دانسته است، ارتکاب هر نوع گناه – به جز کفر– را قبل از نبوت، چه عمداً و چه سهواً، از پیامبر جایز می دانند؛ اما بعد از نبوت تنها ارتکاب صغایر سهوی را جایز می دانند.

ج – از نظر شیعه امامیه، انبیا و أئمه علیهم السّلام عصمت مطلق دارند و صدور هیچ گونه گناه و خطا و سهو و اشتباهی نه کبیره، نه صغیره، نه قبل از نبوت و نه بعد از آن، نه عمداً و نه سهواً از آنان جایز نیست. تنها مرحوم شیخ مفید صغیره سهوی‌ای را که حاکی از خفت طبع نباشد، آن هم قبل از نبوت بر انبیا ممکن دانسته است.

۱۳. ظاهر این است که اشاعره و معتزله، سهو در امور عادی زندگی و تطبیق شریعت را بر انبیا جایز می دانند؛ زیرا وقتی صغیره سهوی را جایز بدانند، تجویز سهو جای خود را دارد؛ اما شیعه امامیه انبیا و أئمه را از سهو و اشتباه، حتی در امور کاملاً شخصی زندگی معصوم می داند، به جز شیخ صدوق و استادش محمد بن حسن که اسهاء (سهو رحمانی نه سهو شیطانی) را بر انبیا جایزدانسته اند. دلیل نخسشان در این امر این است که مردم بدانند او بشر است نه خدا و دوم این که مردم حکم سهو را عملاً یاد بگیرند.

شیعه امامیه برای اثبات مدعای خود به دلایل عقلی و نقلی زیر تمسک نموده اند:

الف – یکی از اهداف بعثت انبیا تربیت و تزکیه انسان هاست و در صورت وجود تناقض بین گفتار و افعال آنان، حرفشان بی اثر بوده و نقض غرض می شود. به همین دلیل باید در عمل «أسوه حسنه» باشند.

ب – گرچه تفکیک بین دو مرحله صیانت از وحی و صیانت در سایر امور زندگی، ممکن عقلی است؛ اما در ذهن غالب افراد خطا در امور عادی زندگی با خطا در احکام دینی ملازمه دارد. به همین دلیل در صورت نداشتن عصمت در امور عادی زندگی اطمینان مردم ازپیامبر می شود سلب و هدف رسالت ناتمام می ماند.

ج – امام، ناظم عالم انسانیت و اجتماع است، اگر جایز الخطا و مبتلا به معصیت و گناه و حتی فکر خطا باشد، نمی تواند امور جامعه را اصلاح کند و افراد را به کمال برساند.

د – در آیات متعدد آمده است که شیطان بر مخلصین سلطه ندارد و به گواهی آیات و روایات از مصداق های کامل مخلصین انبیا هستند.

ه – در آیه ۶۴ سوره نساء، امر به اطاعت مطلق از پیامبرصلی الله علیه وآله شده و لازمه آن عصمت پیامبرصلی الله علیه وآله از هر گونه گناه و خطا است.

و – در آیه ۸۷ سوره انعام، پیامبران هدایت شدگان و برگزیدگان خداوند معرفی شده اند، و در آیه ۳۷ سوره زمر آمده است:

هرکس را خدا هدایت کند، کسی قادر به گمراه کردنش نیست.

در آیه ۶۲ سوره یس، معصیت را گمراهی می داند. در نتیجه انبیا از ضلالت و معصیت پیراسته اند.

۱۴. شیعه با همه فرقه های مسلمان، به عصمت پیامبرصلی الله علیه وآله در بحث اعتقاد،

اتفاق نظر دارند؛ جز حشویه که با استدلال به آیه ۷ سوره «الضحی» می گویند، پیامبر قبل از نبوت کافر و گمراه بود!! «العیاذ بالله».

برخی از اشاعره کفر را قبل و بعد از بعثت بر پیامبر جایز دانسته اند.

مقصود خوارج از کفر که بر پیامبر تجویز کرده اند، جواز ارتکاب معصیت است نه اعتقاد باطل!! «العیاذ بالله».

بعضی به دروغ نسبت هایی به شیعه داده اند؛ عضد الدین ایجی و تفتازانی که ادعا کرده اند شیعه اظهار کفر را برای

تقیه بر انبیا جایز می دانند، این گفته آنان گزاف و کذب و نسبت ناروایی است؛ زیرا علمای شیعه به جواز نداشتن تقیه بر انبیا، تصریح کرده اند.

۱۵. درباره دین پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله پیش از نبوت، دیدگاه های گوناگونی وجود دارد اما براساس قرائن قرآنی و روایات و شواهد تاریخی پیامبرصلی الله علیه وآله از ابتدا دیندار و متعبد و مؤمن به خدا و بهره مند از تأییدات الهی در شناخت مکارم و عمل به آنها بوده است و امت هیچ کدام از انبیای سابق نبوده؛ بلکه دین مستقل داشته و از همان ابتدا نبی بوده است؛ اما از آنجا که عرب ها و اهل سایر ادیان علاقه خاصی به حضرت ابراهیم نشان می دادند و بر حقانیت او اتفاق نظر داشتند، دین پیامبر هم به دین و ملت ابراهیم توصیف شده است.(۱)

۱- چون آیین حضرت ابراهیم توحیدی بوده است وانحرافات ادیان دیگر را نداشته و از شرک مبری بوده است. (محقق کتاب)

۱۶. هر سه فرقه عمده کلامی (شیعه، معتزله و اشاعره) معتقدند انبیا از هر گونه صفتی که موجب تنفر مردم می شود، منزهند و واجد تمام اوصافی هستند که موجب جذب آنان می گردد تا وثوق تام به قول و فعل آنها حاصل شود و غرض از بعثت تأمین گردد.

ص: ۳۳۲

فصل چهارم:بررسی آیات و روایات موهم معصوم نبودن

اشاره

ص: ۳۳۳

مقدمه

اشاره

از آنجا که ظاهر برخی از آیات و روایات و ادعیه منقول از انبیا و أئمه علیهم السّلام حاکی از صدور گناه یا خطا از آنها است، برخی این اشکال را مطرح نموده اند که اگر پیامبران و أئمه علیهم السّلام معصوم هستند، چرا در قرآن اموری همچون زمینه های شرک، تبعیت از اهل کتاب در مقابل پیروی از وحی، نفوذ و سلطه شیطان، دروغ، تهمت، ظلم، خطا، سهو و نسیان و ... به آنها نسبت داده شده است یا چرا گاهی آنها خود را گناهکار خوانده، و از خدا طلب آمرزش می کردند؟

ابتدا در قالب چند نکته پاسخ اجمالی به این سؤالات داده می شود و سپس به پاسخ تفصیلی آن می پردازیم.

نکته۱:

این شبهات بیشتر از طریق اهل سنت مطرح شده است و مفسران و متکلمان بزرگ شیعه، به حکایت این شبهات و تفسیر آیات مربوطه پرداخته و

ص: ۳۳۵

برخی از دانشمندان شیعه و سنی کتاب های مستقل و ارزشمندی در این زمینه تألیف کرده اند.

نکته ۲:

در اینجا لازم است بر این نکته تأکید شود که ظاهر بر دو معناست؛ یکی ظاهر بدوی که همان معنای تصوری است و دیگری ظاهر مستقر و پایدار که معنای تصدیقی است. کسانی که از آیات برداشت عدم عصمت نموده اند، به ظاهر بدوی آیات تمسک کرده اند؛ اما اگر ظاهر آیه مستقر شد، حجت است و کسی حق ندارد در ظاهر مستقر آیه

تصرف کند.

نکته ۳:

باید توجه داشت که موارد زیر از مصادیق و مراتب گناه است که با تفکیک آنها از یکدیگر، بسیاری از اشتباهات و شبهاتی که درباره عصمت پیامبران و اولیای خدا مطرح شده است، حل خواهد شد:

۱-۳. رایج ترین معنای گناه مخالفت با اوامر و نواهی «مولوی» در محدوده واجب و حرام - مانند دروغگویی، دزدی، ترک واجبات، ارتکاب محرمات - است که دلایل عقلی و نقلی، دلالت بر عصمت پیامبران و دیگر معصومان علیهم السّلام از این نوع گناهان دارد و در هیچ منبع و مأخذی، چنین گناهانی به آنها نسبت داده نشده است.(۱)

ص: ۳۳۶

۱- tebyan.www.net .

۲-۳. برخی از افراد دارای مقـام علمی ومعنوی فوق العـاده ای هسـتند. بـا توجه به مقام آنها بهتر است برخی اعمال از آنها سـر نزنـد، هر چنـد آن کار در مقایسه با سایر مکلفان، عملی ناشایسـته به شـمار نمی رود؛ این نوع گناه را «ترک اولی» می گویند. گاهی پیامبران در مقابل تَرکِ اولی – که حتی ارتباطی به امور اعتقادی یا اخلاقی ندارد – مورد نکوهش حق تعالی قرار گرفته اند.(۱)

۳-۳. اعمال عبادی بنـدگان – هر چنـد به طور شایسـته انجام شود – در محضـر خداوند و نسـبت به لطفها و نعمتهای بیشـمار او ناچیز و ناقص و مقایسه ناپذیر است. به همین دلیل آنان که اهل سـیر و سـلوک اند و با معرفت خداوند آشـنایی بیشتری دارند، عبـادت خود را با نهایت شـرمساری به پیشـگاه او عرضه وپیوسـته به تقصـیر خویش اعتراف می کننـد. از آن جا که پیامبران به مقام خداونـد آگاه تر از دیگر مردم بوده اند، خود را در پیشـگاه او مقصّـِر دانسـته و از خداوند آمرزش خواسـته اند نه این که مرتکب گناهی شده باشند.

آنچه در مورد پیامبران و اولیای الهی متصور است دو قسم اخیر است، و این دو با مقام عصمت آنان منافات ندارد؛ یعنی گاهی از پیامبران الهی عملی سرزده است که با توجه به مقام فوق العاده آنان ترک آن بهتر بوده است. معرفت و عشق آنان به عبادت خدا در حدی بوده است که نمی خواستند حتی لحظه ای

۱- همان.

از خدا دور باشند: «صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک».(۱)

از سوی دیگر آن بزرگواران بشر بودند و جنبه بشری آنان ایجاب می کرد که به وظایف مرتبط به آن نیز بپردازند، ولی با توجه به مقام معنوی فوق العاده ای که داشتند، اشتغال به آن را با عظمت خداوند ناسازگار دیده و این لحظات را لحظات غفلت و گناه می شمردند و به همین دلیل با اعتراف به گناه، کوتاهی در بندگی (نه انجام حرام یا ترک واجب) و تقصیر خویش را به درگاه حضرت حق بیان می نمودند.(۲)

امام حسین علیه السّلام در دعای عرفه به خداوند عرض می کند:

«یَا مَنْ أَلْبَسَ أولِیَاءَهُ مَلابِسَ هَیْبَتِهِ، فَقَامُوا بَیْنَ یَدَیْهِ مُستَغْفِرِینَ»(۳)

«ای کسی که جامههای هیبت و عظمتت را به دوستانت پوشاندی، و به همین دلیل اولیای تو برای آمرزش خواهی در پیشگاهت به پا خاستند».

۴-۳. در احادیث آمده است که قرآن بر اساس مثل معروف عرب: «إیّاک

۱- مفاتیح الجنان، دعای کمیل؛ شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ص ۸۴۷، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت. (محقق کتاب)

۲- www.tebyan.net.

۳- بحار الأنوار، ج ۹۵، ۲۲۶؛ لجنهْ الحدیث فی معهد باقر العلوم علیه السّلام، موسوعهْ کلمات الامام الحسین علیه السّلام، ص۹۶۱، بی جا: دار المعروف للطباعهْ والنشر، چ ۳، ۱۴۱۶.

أعنی واسمعی یا جاره»(۱) نازل شده است. از آن جا که پیامبرصلی الله علیه وآله گیرنده وحی و مخاطب اصلی کلام الهی است، ظاهر خطاب ها ناظر به آن حضرت است؛ اما در حقیقت متوجه تمام انسان ها یا مسلمانان است و شاهد آن خطاب ها یی است که درباره پیامبرصلی الله علیه وآله اصلاً موضوعیت ندارد؛

{وَقَضَی رَبُّکَ اَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَاناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِندَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُمَا اَوْکِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَا اُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلاً کَرِیماً وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا کَمَا رَبَّیَانِی صَغِیراً}.(۲)

در ا ین آ یات به احسان و تکریم پدر و مادر و نرنجاندن آنان سفارش شده است، در حالی که پدر رسول اکرم صلی الله علیه وآله پیش از تولّد آن حضرت و مادرش در خردسالیِ وی از دنیا رفته بودند.(۳)

در آیه دیگر خداوند در قیامت به حضرت عیسی می فرماید:

{وَإِذْ قَالَ اللهُ یَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ اَنتَ قُلتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَاُمِّیَ إِلَهَیْنِ مِن دُونِ اللهِ قَالَ سُبْحَانَکَ مَا یَکُونُ لِی اَنْ اَقُولَ مَا لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِن کُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ

۱- بحار الأنوار، ج۱۷، ص۴۶.

۲- اسراء/۲۴-۲۳.

۳- عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره رسول اکرم)، ج ۹، ص ۳۷، قم: مرکز نشر اسراء، چ۲، ۱۳۷۹؛ www.esraco.net.

عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَلاَ اَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ اَنتَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ}.(۱)

«آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را عبادت کنیـد و إله و معبود خود بدانید؟ حضـرت مسـیح علیه السّـلام در جواب عرض می کند: هرگز! من آن را نگفتم».

روشن است که این نحوه بیان، توبیخ نسـبت به مردم است نه حضـرت عیسی علیه السّلام. نظیر ا ین که خدای سبحان در قیامت در خطابی - که ظاهر آن ناظر به ملائکه است؛ ولی در واقع سرزنش بت پرستان است - به فرشتگان می فرما ید:

{وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلاَئِکَهِ اَهَؤُلاَء إِیَّاکُمْ کَانُوا یَعْبُدُونَ * قَالُوا سُبْحَانَکَ اَنتَ وَلِیُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ کَانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ اَکْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ}(۲)

«آ یا مردم شما را می پرستیدند؟ ملائکه در جواب می گو یند: تو منزّه از شر یک و نظیری، تو مولا و سرپرست ما هستی؛ بلکه آنها شیطان را می پرستیدند».

۵-۳. در علم منطق آمده است که صدق قضایای شرطیه به تلازم مقدم و تالی (شرط و جزا) است و هیچگونه اشعاری بر تحقق مقدم ندارد. چنانکه قضیه شرطیه «اگر این فلز آدم بود، سخن می گفت»، هیچ گونه دلالتی بر ا ین که

۱- مائده/۱۱۶.

۲- سبأ/۴۱-۴۰.

فلز مورد نظر آدم است، ندارد و اگر در قرآن می فرما ید:

{لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا}(۱)، هیچگونه دلالتی بر وجود یا امکان تعـدد آلهه ندارد، گرچه لازمه تعدد خدایان یقیناً، فساد و تباهی نظام هستی است. بنابرا ین اگر گفته شود: «ای پیامبر! اگر شـرک ورز یـدی، اعمال تو باطل می شود»، هیچ گونه اِشعاری به وجود زمینه شرک در پیامبر ندارد؛ زیرا صدق قضیه شرطی هرگز مستلزم تحقق مقدم آن نخواهد بود.

از مطـالب بیـان شـده به طور خلاـصه پاسـخ آیـات موهّم معصوم نبودن روشن شـد. اینـک به بیان مهم ترین آیات موهم عـدم عصمت پیامبران و نقد و بررسی آنها طبق تقسیم بندی فصل سوم، می پردازیم.

آیاتی که در عصمت پیامبران نیاز به توضیح دارد

الف – در دریافت و ابلاغ وحی

۱. آیه ۴۱ آل عمران

{قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّیَ آیَهً قَالَ آیَتُکَ اَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَهَ

اَیَّامٍ إِلاَّ رَمْزاً وَاذْکُر رَّبَّکَ کَثِیراً وَسَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَالاِبْکَارِ}.(۲)

ص: ۳۴۱

۱- انبیاء/۲۲.

۲- آل عمران / ۴۱ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

«(زکریـا) عرض کرد: «پروردگـارا! نشـانه ای برای مـن قرار ده!» گفت: «نشـانه تـو آن است که سه روز، جز به اشـاره و رمز، با مردم سـخن نخواهی گفت. (و زبان تو، بـدون هیـچ علّت ظاهری، برای گفتگو با مردم از کار می افتـد.) پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت بزرگ،) بسیار یاد کن! و به هنگام صبح و شام، او را تسبیح بگو!»».

از ظاهر این آیه قرآن کریم استفاده می شود که حضـرت زکریّا نسـبت به وعـده های خداونـد شک داشـته و کلام خـدا را از کلام وسوسه آلود شیطان تشخیص نمی داده است. به همین دلیل از خداوند نشانه صدق وعده وخبر را طلب کرده است.

بر اساس آیات قبل از آیه یاد شده، حضرت زکریاعلیه السّلام از خداوند تقاضای فرزند می کند و نوید تولّد یحیی را می گیرد و در این آیه، عرض می کند:

«پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده!» گفت: نشانه تو آن است که سه روز، جز به اشاره و رمز، با مردم سخن نخواهی گفت. (زبـان تو، بـدون هیـچ علّت ظـاهری، برای گفتگو بـا مردم از کار می افتـد) پروردگار خود را (به شـکرانه این نعمت بزرگ،) بسیار یاد کن! و به هنگام صبح و شام، او را تسبیح بگو!(۱)

ص: ۳۴۲

۱- همان، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

علامه طباطبایی رحمه الله می نویسد:

در مورد این که حضرت زکریا از خداوند درخواست علامت می کند، دواحتمال وجود دارد:

۱. در خواست نشانه برای این بود تا بداند خطابی را که دریافت نموده، توسط ملک بوده نه شیطان، بنابراین، وعده فرزند از جانب خداوند راست است.

۲. علامت را برای دانستن زمان حمل همسرش می خواست.

وی در ادامه می نویسد:

احتمال دوم تا اندازه ای از سیاق آیات، دور و از فرآیند قصّه بیگانه است ولی آنچه موجب فرار مفسّران از برگزیدن احتمال نخست شده است، داستان عصمت پیامبران است. آنان گفته اند: پیامبران، چون دارای ملکه عصمتند، باید فرق میان کلام فرشته و وسوسه شیطان را بدانند. به همین دلیل، درخواست نشانه از طرف زکریّا، نباید برای روشن شدن وضعیت اصل خطاب باشد.

درست است که پیامبران چون عصمت،دارند نباید کلام فرشته و وسوسه شیطان برایشان اشتباه شود؛ ولی جان سخن در این است که شناخت کلام فرشته و فرق آن با وسوسه شیطان نیز به دست خداوند علیم و قدیر است نه این که خود پیامبران در آن استقلالی داشته

باشند. پس، چرا جایز نباشد که زکریا از خدا بخواهد که برای او نشانه و آیه ای قرار دهد تا با آن، این فرق را بشناسد؟

آری! اگر دعایش مستجاب نمی شد و خداوند نشانه ای برایش قرار نمی داد، در این صورت، اشکال وارد بود.(۱)

آیت الله استاد عبدالله جوادی آملی سخن مرحوم علامه طباطبایی را نقد می کند و معتقد است:

«شیطان فقط می تواند در محدوده بدن و جسم پیامبران تصرّف کند،نه در محدوده تلقی وحی، الهام و خاطره ها، و نه در حیطه تبلیغ و تعلیم آنان. چنان که حضرت ایّوب علیه السّلام خدایش را ندا داد که شیطان بدن مرا مس کرده و مورد رنج و عذاب قرار داده است:

{وَاذْکُرْ عَبْدَنَا اَیّوبَ إِذْ نَادَی رَبَّهُ اَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ}.(۲)

بر این اساس - حضرت زکریّا که مدّتی از دوران نبوّت خویش را سپری کرده و بارها وحی و الهام الهی را دریافت کرده و نسبت به آن شناخت کافی به دست آورده است - چگونه رواست که برای تشخیص وحی،

۱- ر.ک: المیزان، ج ۳، ص ۱۷۹.

۲- ص/۴۱.

نشانه بخواهـد؟ گرچه پیامبران از ناحیه ذات خود و به طور مسـتقل، دارای تشـخیص نیسـتند؛ ولی وقتی خداوند آنان را به حدّ نصاب نبوّت رسانـد، دارای تشـخیص وفرقان شده اند و همواره آن را حفظ می کنند وگرنه باید در هر قضیّه ای شک کنند و برای تشـخیص آن از خداونـد نشانه بخواهنـد تا کلام خـدا را با وسوسه شـیطان اشـتباه نگیرنـد. پس کسـی که به مقام دریافت وحی نایـل آمـده، بـه درجـه ای رسـیده است که {علی بیّنهٍ من ربّه}، حقیقت را آشـکار می بینـد و در آن رتبه، هیـچ شـایبه و وسوسه ای راه ندارد. بنابراین، احتمال اول، مردود است.

احتمـال دوم، این بود که حضـرت زکریّا به دنبال آیت و نشانه ای برای تشـخیص زمان تولـد فرزنـد بود و بی صبرانه در انتظار این بشـارت به سـر می برد به ویژه که روزگـار پیری و فرتوتی او فرا رسـیده بود و از وارث نااهل نیز دل نگرانی داشت. از این رو، می خواست زمان تولـد فرزنـد خود را بداند و برای اطمینان دل، تقاضای نشانه کردکه مسـتجاب گردید. پس، این احتمال قوی تر است».(۱))و(۲)

۱- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۷۱- ۲۷۳.

۲- البته در متون حدیثی شیعه از حضرت بقیهْ الله ارواحنا فداه از تأویل آیه «کهیعص» سؤال شده است و آن حضرت در جواب می فرماینـد: ... قلت: فـأخبرنی یـا ابن رسول الله عن تأویـل «کهیعص؟» قال: هـذه الحروف من أنباء الغیب، أطلع الله علیها عبـده زکریـا، ثم قصـها علی محمدصـلی الله علیه وآله وذلـک أن زکریـا سـأل ربه أن یعلمه أسـماء الخمسه فأهبط علیه جبرئیل فعلمه إیاها، فکان زکریا إذا ذکر محمـداً وعلیاً وفاطمه والحسن سری عنه همه، وانجلی کربه، وإذا ذکر الحسـین خنقته العبره، ووقعت علیه البهره، فقال ذات یوم: یا إلهی ما بالی إذا ذکرت أربعا منهم تسـلیت بأسـمائهم من همومی، وإذا ذکرت الحسین تدمع عینی وتثور زفرتی؟ فأنبـأه الله تعالی عن قصـته، وقال: «کهیعص» فالکاف، اسم کربلاء و الهاء، هلاک العتره. و الیاء، یزیـد، و هو ظالم الحسـین علیه السّـلام. و العین، عطشه و الصـاد، صبره. فلمـا سـمع ذلـک زکریا لم یفارق مسـجده ثلاثه أیام ومنع فیها الناس من الـدخول علیه، وأقبـل علی البکـاء والنحیب وکانت نـدبته (إلهی أتفجع خیر خلقک بولـده، إلهی أتنزل بلوی هـذه الرزیه بفنائه، إلهی أتلبس علیا وفاطمه ثیاب هذه المصیبه، إلهی أتحل کربه هذه الفجیعه بساحتهما)؟! ثم کان یقول: (اللهم ارزقنی ولدا تَقَّر به عینی علی الکبر، وأجعله وارثا وصـیا، واجعل محله منی محل الحسـین، فإذا رزقتنیه فافتنی بحبه، ثم فجعنی به کما تفجع محمـدا حبیبک بولـده) فرزقه الله یحیی و فجعه به. وکان حمل یحیی سته أشـهر وحمل الحسـین علیه السّـلام کـذلک، وله قصه طویله. (کمال الـدین وتمام النعمهْ، الشـیخ الصدوق، ص ۴۶۱، مؤسـسهْ النشـر الإسـلامی التابعهْ لجماعهْ المدرسـین بقم). این مطلب در کتب دیگر نیز آمده است که به بعضـی از آنها اشاره می شود: بحار الأنوار، العلامهْ المجلسی، ج۵۲، ص ۸۴ و ج ۴۴، ص ۲۲۳ - ۲۲۴، ح۱ و ج ۱۴، ص ۱۷۸-۱۷۹، ح۱۴ (مؤسـسهْ الوفـاء - بیروت - لبنان دار إحیاء التراث العربی)؛ مـدینهْ المعاجز، السـید هـاشم البحرانی، ج ۸، ص۵۶-۵۸، (مؤسـسهْ المعـارف الإسـلامیهْ - قم - ایران)؛ منـاقب آل أبی طالب، ابن شـهر آشوب، ج ۳، ص۲۳۷- ۲۳۸، (مطبعهْ الحیـدریهْ - النجف الأشـرف)؛ الاحتجاج، الشـیخ الطبرسـی، ج ۲، ص ۲۷۲-۲۷۳، (دار النعمـان للطباعهْ والنشـر - النجف الأشرف)؛ دلائل الامامهْ، محمد بن جریر الطبری (الشیعی)، ص ۵۱۳ - ۵۱۴، (مرکز الطباعهْ والنشر فی مؤسسهْ البعثهْ) (محقق کتاب).

۲. آیات ۵۲-۵۴ حج

اشاره

یکی دیگر از اشکال هایی که به عصمت در مقام تلقی و ابلاغ وحی مطرح

ص: ۳۴۶

شده است، آیات ۵۲- ۵۴ سوره حج است که به افسانه غرانیق مشهور است.

{وَمَا اَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِیٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّی اَلْقَی الشَّیْطَانُ فِی اُمْنِیَّتِهِ فَیَنسَخُ اللهُ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللهُ آیَاتِهِ وَاللهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ * لِیَجْعَلَ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِینَ لَفِی شِقَاقٍ بَعِیدٍ * وَلِیَعْلَمَ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَیُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللهَ لَهَادِ الَّذِینَ آمَنُوا إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ}.

«هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می ریخت)، شیطان القائاتی در آن می کرد، امّا خداوند القائات شیطان را ازمیان می برد، سپس آیات خود را استحکام می بخشید و خداوند علیم و حکیم است؛ هدف این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی قرار دهد برای آنها که در دلهایشان بیماری است، و آنها که سنگدلند و ظالمان در عداوت شدید دور از حقّ قرار گرفته اند! و (نیز) هدف این بود که آگاهان بدانند این حقّی است از سوی پروردگارت، و در نتیجه به آن ایمان بیاورند، و دل هایشان در برابر آن خاضع گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به سوی صراط مستقیم هدایت می کند».

ص: ۳۴۷

شأن نزول:

در کتب اهل تسنن آمده است: قریش از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اعراض و دوری کردند، این کار بر او سنگین آمد و در دل آرزو می کرد که ای کاش از جانب خداوند، چیزی نازل می شد که سبب نزدیکی او با مردم می شد؛ زیرا او حرص داشت که مردم ایمان بیاورند. در پی این امر، روزی در مسجدالحرام نشسته بود که آیات سوره ی «نجم» نازل شد. پیامبر شروع کرد به خواندن: {وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى}(۱) تا به این آیات رسید: {أَفَرَأَيْتُمُ اللاَّتَ وَالْعُزَّى وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى}(۲) که در این هنگام، شیطان بر زبانش این کلمات را جاری ساخت: «تلک الغرانیق(۳) العلی منها

الشفاعه ترتجی»(۴)؛ آن ها پرندگان زیبای بلند مقامی اند که از

ص: ۳۴۸

۱- نجم/ ۱.

۲- همان/۱۹- ۲۰.

۳- غرانیق، جمع غُرنُق، غِرنیق، و غرانق و به معنای پرنده ای است که در فارسی به آن «کلنگ» گفته می شود. همچنین به معنی سفید رو نیز می آید، ر.ک: الصحاح، ج ۴، ص۱۵۳۷، ماده غرنق؛ المنجد، ص ۵۴۹، ماده غرن؛ ترجمه منجد الطلاب، ص ۳۹۳، ماده غرنق، تشبیه بتها به غرانیق به این دلیل است که بر اساس اعتقاد بت پرستان، بتها از مقام شفاعت نزد خداوند برخوردار بودند و از این جهت گویا همانند پرندگان در آسمان بالا میرفتند. (ر.ک: مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۲۲، ماده غرق و السیرهْ الحلبیهْ، ج۱، ص۳۲۵) یا اینکه منظور از استعمال، معنای دوم است، یعنی بتها به جوانان سفید رو تشبیه شده اند، به نقل از پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۱۲۶-۱۲۵.

۴- مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۳۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۱۶ با این عبارت نقل شده است: «وتلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی».

آن ها امید شفاعت می رود. چون قریش شنیدند که از خدایان آنان به خوبی یاد شد، غرق شادی و سرور شدند و در پایان سوره همراه پیامبر و مسلمانان، سجده کردند؛ جز «ولید بن مغیره» و «سعید بن عاص» که بر اثر کهولت نتوانستند سجده کنند؛ مشتی از خاک برداشته، به پیشانی رساندند و بر آن سجده کردند. کفار قریش با خوشحالی و سرور متفرّق شدند، جبرئیل مانند همیشه، شب بر پیامبر نازل شد و از او خواست، آنچه برمردم قرائت کرده برای او بیان کند. جبرئیل پس از شنیدن این قسمت به پیامبر گفت: این را من نگفته بودم، بلکه شیطان بر تو القا کرده است. در این هنگام برای سرزنش و نکوهش حضرت این آیات نازل شد:

{وَإِنْ كادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذى أوْحَيْنا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِىَ عَلَيْنا غَيْرَهُ وَإِذاً لاَ تَّخَذُوكَ خَليلاً ۝ وَلَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَليلاً ۝ إِذاً لَأَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَياهِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنا نَصيراً}(۱)

«نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه های خود) از آنچه بر تو وحی کرده ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در آن صورت، تو را به دوستی خود برمی گزینند! و اگر ما تو را

ثابت قدم نمی ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی)، نزدیک بود به آنان

۱- اسراء/ ۷۳- ۷۵ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

تمایـل پیـدا کنی؛ اگر چنین می کردی، مـا دو برابر مجـازات (مشـرکان) در زنـدگی دنیا، و دو برابر (مجازات) آنها را بعـد از مرگ، به تو می چشاندیم سپس در برابر ما، یاوری برای خود نمی یافتی!»

با نزول این آیات بر غم های پیامبر افزوده شد، تا اینکه بعد از مدتی، آیاتی نازل شد که نشانه عفو و گذشت خداوند نسبت به آن حضرت بود:(۱)

{وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللهُ آيَاتِهِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ}(۲)

«هیـچ پیامبری را پیش از تو نفرسـتادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می ریخت)، شیطـان القائـاتی در آن می کرد؛ امّـا خداونـد القائـات شـیطان را از میان می برد، سـپس آیات خود را اسـتحکام می بخشـید و خداوند علیم و حکیم است».

در تفاسیر شیعه این شأن نزول مردود است و گفته اند آن کلمه ستایش بتان

۱- ر.ك: محمـد بن جریر طبری، تاریـخ طبری، ترجمه: ابو القاسم پاینده، ج ۳، ص۸۸۱، تهران: اساطیر، چ ۵، ۱۳۷۵ش؛ تفسیر ابی السعود، ج ۶، ص ۱۱۳؛ مفاتیح الغیب، ج ۸، ص۲۳۷؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۱۶؛ وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۷۹.
۲- حج /۵۲ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

را در ازدحام و غلغله، یکی از کفار حاضر در مجلس با وسوسه شیطان بر زبان آورد و بعضی

تصور کردند از پیغمبرصلی الله علیه وآله بوده است.(۱)

نقد و بررسی

۱. در نقل این داستان و متن آن اختلاف و تناقض زیادی وجود دارد که جلال الدین سیوطی در الدر المنثور از طرق متعدد و وجوه مختلفی آن را نقل نموده است و علامه بلاغی صور اختلاف را به ۲۴ وجه رسانده و به تفصیل نقل نموده است.(۲)

۲. سند داستان از جهات زیادی ضعیف است که در علم درایه و رجال معروف است؛ امادر این جا مجال شمارش آن وجود ندارد.(۳)

۳. این حدیث منقطعه است و هیچ یک از سندهای آن به زمان واقعه نمی رسد. طرق حدیث از تابعین و کسانی که بعد از تابعین بودند، تجاوز نمی کند؛ مگر ابن عباس که در زمان ساخت قصه دو سه سال بیش نداشت؛

۱- ر.ک: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۵؛ علیرضا، ذکاوتی قراگزلو، اسباب النزول، ج ۱، ص۱۶۵، ترجمه ذکاوتی، تهران: نشر نی، چ ۱، ۱۳۸۳ ش، به نقل از نمونه بینات، دکتر محمد باقر محقق، ص ۵۴۷.

۲- ر.ک سیوطی جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص۳۶۷ - ۳۶۸، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق؛ الشیخ محمد جواد البلاغی، الهدی إلی دین المصطفی، ج۱، ص ۱۶۸، بیروت: مؤسسهْ الأعلمی للمطبوعات، چ۳، ۱۴۰۵.

۳- همان.

چون او سه سال پیش از هجرت نبی صلی الله علیه وآله در مدینه و در شعب ابی طالب به دنیا آمد و هنگام وفات رسول خدا سیزده سال داشت و سال ۶۸ه‍ ق وفات نمود.(۱) در حالی که آیات سوره نجم

و آیه ۵۲ سوره حج مکی است.

۴. سوره نجم مربوط به سال پنجم بعثت است و سوره حج به تصریح بسیاری از مفسران(۲) مدنی است، چگونه به هم ارتباط داشته و ناظر به هم هستند؟

۵. این داستان مخالف قرآن، سنت و عقل است.(۳)

۶. این داستان با روش پیامبر - که سرلوحه دعوت او مبارزه با بت پرستی است - ناسازگار است.

۷. داستان «غرانیق» در وسط آیات یاد شده، نظم و آهنگ آیات سوره ی

۱- ر.ک: همان؛ الصالحی الشامی، سبل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۳۶۵، تحقیق وتعلیق: الشیخ عادل أحمد عبد الموجود، الشیخ علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیهْ، چ ۱، ۱۴۱۴)؛ ابومحمد سهل بن عبدالله تستری، تفسیر التستری، ص ۱۸، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت: منشورات محمدعلی بیضون / دارالکتب العلمیهْ، چ ۱، ۱۴۲۳ ق. به نقل از (الاصابهً: ت ۴۷۷۲ و الحلیه ۱/ ۳۱۴)؛ سید حسین بروجردی، الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۶، قم: موسسه انصاریان، ۱۴۱۶ ق، به نقل از الأعلام للزرکلی، ج ۴، ص ۲۲۸؛ الذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۳۱- ۳۴۰، إشراف وتخریج: شعیب الأرنؤوط، تحقیق: محمد نعیم العرقسوسی، مأمون صاغرجی، (بیروت: مؤسسهْ الرسالهْ، چ ۹، ۱۴۱۳)؛ ۲۰۰۴-۰۸-۱۴ www.bawazir.com؛ به نقل از أنساب الأشراف للبلاذری؛ http://wikimediafoundation.org ؛ www.zamzamworld.com .

۲- ر.ک: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۸؛ مجمع البیان، ج ۷، ص۱۱۲؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۳.

۳- ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۳۷.

نجم را – که به اتفاق مفسّران یکباره نازل شده است در هم می ریزد و تناقض آشکاری را پدید می آورد؛ زیرا از طرفی، سراسر قرآن و به خصوص سوره نجم، در مقام درهم کوبیدن بت پرستی و نکوهش بت های لات و عزّی و منات است و از سوی دیگر، آن ها را پرندگان زیبا می شمارد تا دل چند مشرک را به دست آورد؟ چگونه پیامبر وسوسه شیطان را متوجه نشد، به خصوص که در ابتدای سوره نجم خداوند می فرماید: {مَا ضَلَّ صَاحِبُکُمْ وَمَا غَوَی وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْیٌ یُوحَی}(۱) که بیانگر عصمت پیامبر است.

۸. آیات زیر که با صراحت بر عصمت پیامبر در مقام تلقی و ابلاغ وحی دلالت دارد، این داستان را تکذیب می کند:(۲)

الف – پیامبرصلی الله علیه وآله در دریافت وحی، معصوم است:

{وَإِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَّدنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ}.(۳)

«به یقین این قرآن از سوی حکیم و دانایی بر تو القا می شود»

ب – در مقام ضبط و نگهداری وحی، فراموش کار نیست: {سَنُقْرِؤُکَ فَلَا تَنسَی}(۴)

۱- نجم/۴-۲.

۲- ر.ک: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۸۰.

۳- النمل/۶ – ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۴- اعلی/۶.

ج - در مقام انشا و ابلاغ نیز پیامبر جز وحی ناب چیزی نمی گوید:

{وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى}(۱) البته قدر مسلم از نطق در آیه {وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى} هرچیزی است که به عنوان وحی الهی و دین خدا از آن حضرت ظاهر می شود، خواه به صورت گفتار و خواه به صورت رفتار - حتی به صورت سکوت در مقام بیان - برگرفته از دستور خداست.

د - در مقام مأموریت، مبرّا از کتمان و بخل است: {وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ}(۲)

«و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته، بخل ندارد!»

۹. علمای اسلام و مسلمانان اهل علم و درایت این داستان را رد نموده، آن را از خرافات خوانده اند.(۳)

۱۰. این داستان فسادهای زیر را به دنبال دارد.

الف - این حدیث بر جواز سهو در تلقی وابلاغ پیام وحی، بر انبیا دلالت می کند.(۴)

۱- النجم/ ۴- ۳.

۲- تکویر / ۲۴ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۳- ر.ک: تنزیه الأنبیاء، ص ۱۰۹؛ الهدی إلی دین المصطفی، ج۱، ص۱۶۷؛ وحی و نبوّت در قرآن، ص۲۸۰؛ www.amasadeq.org.

۴- أبی السعود محمد بن محمد العمادی، ارشاد العقل السلیم إلی مزایا القرآن الکریم، ج ۶، ص ۱۱۴، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی تا.

ب - امکان سهو پیامبرصلی الله علیه وآله در تلقّی و ابلاغ وحی، زمینه ساز امکان اشتباه او در مسایل دیگر است.

ج - تهمت بزرگی به سایر پیامبران می زند که آنان نیز در تلقّی وحی، دچار سهو شده اند؛ زیرا بر اساس شان نزول نقل شده، این آیات برای تسلی خاطر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده است. به همین دلیل از ظاهر آیه تصور شده که شیطان توان نفوذ و تصرّف در حیطه وحی را دارد،(۱) آنگاه خداوند چیزهایی را که شیطان القا می کرد، محو و نابود می نمود.

توجه به سه مسأله زیر حقیقت آیه راروشن می کند:

۱. مقصود از هدف و آرزوی پیامبران با توجه به آیات قرآن، گسترش آیین الهی و نشر هدایت در میان اقوام خود بوده است؛ برای همین هدف و آرزو، انواع مصائب و شدائد را تحمل کرده، اصرار و پایمردی می نمودند؛

{وَمَا اَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ}(۲)

{وَإِنِّی كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَاَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً* ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً * ثُمَّ إِنِّی اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً}(۳)

۱- همان، ص ۱۱۳.

۲- یوسف/۱۰۳.

۳- نوح / ۷ - ۹.

۲. درباره مداخله شیطان در هدف های پیامبران، دو حالت زیر متصور است:

الف – در اراده و تصمیم پیامبران خلل ایجاد کرده و آنان را در طریق انجام وظایف، سست و مأیوس کند که این احتمال مخالف آیات قرآن است؛ زیرا آیات قرآن به روشنی دلالت بر عدم تسلط شیطان بر بندگان خالص خدا – از جمله پیامبران – دارد؛(۱)

{إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ}.

{إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ وَکَفَی بِرَبِّکَ وَکِیلًا}.

{قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعِینَ* إِلاَّ عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ}.

ب – مردم را بر علیه پیامبران بشوراند و با مخالفت و سرکشی اقوام، دستیابی انبیاء را بر اهدافشان ناکام سازد که آیات قرآن بر این معنا گواهی می دهد؛(۲)

{یَعِدُهُمْ وَیُمَنِّیهِمْ وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطَانُ إِلاَّ غُرُورا}.

{وَقَالَ الشَّیْطَانُ لَمَّا قُضِیَ الاَمْرُ إِنَّ اللّه وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّکُمْ فَاَخْلَفْتُکُمْ وَمَا کَانَ لِیَ عَلَیْکُم مِّن سُلْطَانٍ إِلاَّ اَن دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلَا تَلُومُونِی

ص: ۳۵۶

۱– حجر/۴۲؛ اسراء/۶۵؛ ص/۸۲–۸۳.

۲– نساء/ ۲۰، ابراهیم/۲.

وَلُومُواْ اَنفُسَكَم مَّا اَنَاْ بِمُصْرِخِكَمْ وَمَا اَنتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّی كَفَرْتُ بِمَا اَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ}.

۳. مراد از محو آثار مداخله شیطان از پیامبران، همان نصرت های الهی است که همیشه شامل حال آنان بوده است و گاهی به صورت نابود کردن دشمنان حق یا زیر و رو

کردن سرزمین آنان یا غرق در دریا صورت می گرفت؛

{إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الاَشْهَادُ}(۱)

این یک سنت الهی است تا افراد آزمایش شوند.

مؤمنان به حقانیت دعوت پیامبران پی برده، حق را از باطل جدا می کنند.

آیات ۵۳ و۵۴ سوره حج بیانگر این است که کافران و بیماردلان به دلیل جدال با حق، فریب شیطان را خورده و بر کفر خود باقی می مانند.(۲) پس این داستان و شأن نزول مجعول نمی تواند دلیلی برجواز سهو بر پیامبر باشد.(۳)

۱- غافر / ۵۱.

۲- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۵۹-۶۶.

۳- در کتب شیعه شأن نزولی به وسیله ی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام که آگاه به حقایق قرآن هستند برای آن وارد شده است که هیچ منافاتی با عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ندارد. «وأما الخاصه. فإنه روی عن أبی عبد الله علیه السّلام أن رسول الله صلی الله علیه وآله أصابه خصاصه فجاء إلی رجل من الأنصار فقال له هل عندک من طعام قال نعم یا رسول الله وذبح له عناقا وشواه فلما أدناه منه تمنی رسول الله صلی الله علیه وآله أن یکون معه علی وفاطمه والحسن والحسین علیهم السّلام فجاء... ثم جاء علی بعدهما فأنزل الله عز وجل فی ذلک وما أرسلنا من قبلک من رسول ولا نبی ولا محدث إلا إذا تمنی ألقی الشیطان فی أمنیته ... فینسخ الله ما یلقی الشیطان یعنی لما جاء علی علیه السّلام بعدهما ثم یحکم الله آیاته للناس یعنی ینصر الله أمیر المؤمنین علیه السّلام. لیجعل ما یلقی الشیطان فتنه... للذین فی قلوبهم مرض قال شک والقاسیه قلوبهم وإن الظالمین لفی شقاق بعید». التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج ۳، ص ۳۸۶- ۳۸۷، مؤسسهْ الهادی، قم المقدسهْ مکتبهْ الصدر، طهران؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج ۳، ص ۵۱۷؛ تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، ج۲، ص ۸۵- ۸۶؛ تأویل الآیات، شرف الدین الحسینی، ج ۱، ص ۳۴۷-۳۴۸، ح ۳۳ و ۳۴، قم، مدرسهْ الإمام المهدی. (محقق کتاب)

۳. آیه ۹۴ یونس

اشاره

{فَإِنْ کُنْتَ فی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنااِلَیْکَ فَسْئَلِ الَّذینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ لَقَدْ جاءَکَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلاتَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرینَ}(۱)

«و اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می خواندند بپرس، به یقین، «حق» از طرف پروردگارت به تو رسیده است؛ بنابراین، هرگز از تردیدکنندگان مباش! [مسلماً او تردیدی نداشت! این درسی برای مردم بود!]».

«ممترین» اسم مفعول امتراء از باب افتعال و به معنای شک و تردید است.(۲)

ص: ۳۵۸

۱- یونس / ۹۴، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲- ر.ک: لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۷۸؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۹۵.

صدر آیه مبارکه ظهور بر وقوع شک ازپیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در دریافت وحی دارد(۱) و در ذیل آیه خداوند پیامبر را از شک و تردید و دودلی نهی می کند. نتیجه این می شود که پیامبر در مقام دریافت وحی معصوم نبوده و نمی دانسته که آنچه دریافت نموده، حق و از جانب آفریدگار است یا خیر؟

نقد و بررسی

پاسخ از صدر آیه: این آیه مبارکه بیانگر شک پیامبرصلی الله علیه وآله نیست؛ زیرا شرطیه مستلزم وقوع تالی و مقدم نیست؛ زیرا طرفین از دو تا محال تشکیل شده است. مثل اینکه بگوییم اگر زید حجر باشد، جماد است.

پاسخ از ذیل آیه: نهی از چیزی مستلزم وقوع آن نیست بنابراین جماعتی از مفسران - با توجه به مقام مقدس نبوی صلی الله علیه وآله - معتقدند گرچه خطاب به پیامبرصلی الله علیه وآله است، مقصود غیر پیامبرصلی الله علیه وآله است.(۲)

مراد این است که آنچه از پروردگار است حق است، پس جای شک و تردید نیست و هیچ کس نباید در آن شک و تردید داشته باشد.(۳)و(۴)

ص: ۳۵۹

۱- ر.ک: تقی الدین أحمد بن علی مقریزی، إمتاع الأسماع، تحقیق: محمد عبد الحمید النمیسی، ج ۱۱،ص۱۹۲و ۱۹۳، بیروت: دار الکتب العلمیهْ، چ ۱، ۱۴۲۰.
۲- ر.ک: إمتاع الأسماع، ج ۱۱، ص۱۹۰.
۳- ر.ک: أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۲۷.
۴- در روایات ذکر شده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله نه شک داشته و نه پرسیده اند: «... عن إبراهیم بن عمیر رفعه إلی أحدهما فی قول الله عزوجل لنبیه صلی الله علیه وآله (فان کنت فی شک مما أنزلنا إلیک فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک) قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا أشک ولا أسأل». (علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج ۱، ص ۱۳۰، باب ۱۰۷، ح ۲، منشورات المکتبهْ الحیدریهْ ومطبعتها، النجف الأشرف) این مطلب در کتب دیگر تفسیری شیعه و اهل تسنن نقل شده است: تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج، ص ۳۱۹، ح ۱۲۷؛ جامع البیان، إبن جریر الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۷-۲۱۸؛ تفسیر ابن أبی حاتم الرازی، ج ۶، ص ۱۹۸۶، ح ۱۰۵۸۳(از ابن عباس نقل کرده است)؛ تفسیر القرآن، عبد الرزاق الصنعانی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۲، ص ۱۰۴. (محقق کتاب)

اینگونه خطاب ها در قرآن بسیار است: {لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ}(۱)؛ {وَلا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ ... فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ}(۲)؛ {وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا}(۳) همه آیات از باب «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» و دلالت ندارد که پیغمبرصلی الله علیه وآله از ممترین بوده و او را خدا نهی فرموده، بلکه جمیع مناهی شرعیه و نواهی الهیه عام است و شامل نبیّ صلی الله علیه وآله و معصومین هم می شود اما آنها به دلیل داشتن مقام عصمت محال است مرتکب شوند.(۴)و(۵)

۱- زمر/ ۶۵.

۲- انعام/ ۵۲.

۳- انعام/ ۱۵۱.

۴- ر.ک: أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۲۶. - شریف مرتضی نیز این نظر را پذیرفته و آن را در کتاب رسائل خود بیان کرده است، (رسائل، مرتضی، ج ۳ ص ۱۰۶ و ۱۰۵، دارالقرآن، قم). (محقق کتاب)

۵- در روایات شان نزول آیه چنین بیان شده است: بعضی از افراد جاهل می گفتند که چرا از ملائکه برای ما پیامبر نازل نشده و ...خدای متعال این آیه را نازل فرمود تا آنان متوجه شوند که انبیای پیشین نیز هم جنس آنها بوده اند: - «... قال موسی فسألت أخی علی بن محمد علیه السّلام عن ذلک قال اما قوله فإن کنت فی شک مما أنزلنا إلیک فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک فإن المخاطب بذلک رسول الله صلی الله علیه وآله ولم یکن فی شک مما انزل الله عز وجل ولکن قالت الجهله کیف لا یبعث إلینا نبیا من الملائکه انه لم یفرق بینه وبین غیره فی الاستغناء عن المأکل والمشرب والمشی فی الأسواق فأوحی الله عز وجل إلی نبیه صلی الله علیه وآله فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک بمحضر من الجهله هل یبعث الله رسولا قبلک إلا وهو یأکل الطعام ویمشی فی الأسواق ولک بهم أسوه وإنما قال وان کنت فی شک ولم یقل ولکن لیتبعهم کما قال له صلی الله علیه وآله فقل: تعالوا ندع أبنائنا وأبنائکم ونسائنا ونسائکم وأنفسنا وأنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین، ولو قال تعالوا نبتهل فنجعل لعنه الله علیکم لم یکونوا یجیبون للمباهله وقد عرف ان نبیه صلی الله علیه وآله مؤدی عنه رسالته وما هو من الکاذبین وکذلک عرف النبی صلی الله علیه وآله انه صادق فیما یقول ولکن أحب ان ینصف من نفسه...» (علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج۱، ص۱۲۹، باب۱۰۷، ح۱، منشورات المکتبهْ الحیدریهْ ومطبعتها، النجف الأشرف) این مطلب در کتب دیگر نقل شده است: تحف العقول، ابن شعبهْ الحرانی، ص ۴۷۶ -۴۷۹، مؤسسهْ النشر الإسلامی؛ الاختصاص، الشیخ المفید، ص ۹۳-۹۴، دار المفید للطباعهْ والنشر والتوزیع، بیروت، لبنان؛ بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۳۸۸؛ التفسیر الأصفی، الفیض الکاشانی، ج ۱، ص ۵۲۳-۵۲۵؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۱۲۶. در بعضی روایات شان نزول دیگری برای آن در شب معراج بیان کرده اند: «ومنها: أن أبا جعفرعلیه السّلام قال: إن رسول الله صلی الله علیه وآله لما أسری به نزل جبرئیل علیه السّلام بالبراق، ... فرکب لیلا، وتوجه نحو بیت المقدس، فاستقبل شیخا، فقال جبرئیل علیه السّلام: هذا أبوک إبراهیم. فثنی رجله وهم بالنزول، فقال جبرئیل علیه السّلام: کما أنت. فجمع من شاء الله من أنبیائه ببیت المقدس، فأذن جبرئیل، فتقدم رسول الله صلی الله علیه وآله فصلی بهم. ثم قال أبو جعفرعلیه السّلام فی قوله: «فإن کنت فی شک مما أنزلنا إلیک فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک «هؤلاء الأنبیاء الذین جمعوا» [لقد جاءک الحق من ربک] فلا تکونن من الممترین. قال: فلم یشک رسول الله صلی الله علیه وآله ولم یسأل». (الخرائج والجرائح، قطب الدین الراوندی،ج۱،ص۸۴،ح۱۳۸) این مطلب در کتب دیگر تفسیری نقل شده

است: تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج۲، ص ۳۲۰-۳۲۱، ح۱۲۹ و ۱۳۰ و ج۳، ص۱۳۱، ح۴۸. در روایات ائمه اطهارعلیهم السّلام تفسیر این آیه در فضیلت امیر المومنین علیه السّلام بیان شده است: «...أبو القاسم الکوفی فی الرد علی أهل التبدیل ان حساد علی علیه السّلام شکوا فی مقال النبی صلی الله علیه وآله فی فضایل علی فنزل (فان کنت فی شک مما أنزلنا إلیک) یعنی فی علی (فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک) یعنی أهل الکتاب عما فی کتبهم من ذکر وصی محمد فإنکم تجدون ذلک فی کتبهم مذکورا، ثم قال (لقد جائک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین ولا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین) یعنی بالآیات ههنا الأوصیاء المتقدمین والمتأخرین. الکافی محمد بن الفضل عن أبی الحسن علیه السّلام قال: ولایه علی علیه السّلام مکتوبه فی صحف جمیع الأنبیاء ولن یبعث الله رسولا إلا بنبوه محمد ووصیه علی.» (مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۹۰-۹۱) و در تفسیر نور الثقلین (ج ۲، ص ۳۱۹- ۳۲۱، ح ۱۲۸) چنین روایت شده است: فی تفسیر علی بن إبراهیم حدثنی أبی عن عمرو بن سعید الراشدی عن ابن مسکان عن أبی عبدالله علیه السّلام قال: لما اسری برسول الله صلی الله علیه وآله إلی السماء وأوحی إلیه فی علی ما أوحی من شرفه ومن عظمته عند الله، ورد إلی البیت المعمور وجمع له النبیین وصلوا خلفه... فأنزل الله: «فان کنت فی شک مما أنزلنا إلیک فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک» یعنی الأنبیاء فقد أنزلنا إلیهم فی کتبهم من فضله ما أنزلنا فی کتابک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین ولا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین فقال الصادق علیه السّلام: فوالله ما شک وما سأل. (محقق کتاب)

۴. آیات ۶ و ۷ سوره اعلی

اشاره

{سَنُقْرِؤُکَ فَلَا تَنسَی* إِلاَّ مَا شَاء اللهُ إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا یَخْفَی}(۱)

«ما بزودی (قرآن را) بر تو می خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد؛ مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و نهان را می داند!»

۱- اعلی / ۷و ۶ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

ظاهر بدوی استثناء در آیه فوق، دلالت بر وقوع نسیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دارد.

نقد و بررسی

ذهبی می نویسد:

نسیان نبی به این معناست که خدابخواهد چیزی را نسخ کند و به صورت قرآن ثابت نماند، جایز است اما واقع نشده است، اما پیامبر از نسیانی که از آفت های بشر است، پیش از تبلیغ وحی و به صورت مستمر، معصوم است، بعد از آن و در صورت حفظ مسلمین و متذکر شدن پس از نسیان، جایز است و آیه مبارکه نیز به این نوع نسیان یعنی نسیان غیر مستمر، تفسیر می شود.(۱)

اما از آنجایی که در نوشتار حاضر، در فصل های دوم و سوم با دلایل عقلی و نقلی فراوان عصمت پیامبران از هرگونه نسیان - چه در مقام تلقی وحی و چه در مقام تبلیغ آن - ثابت شد، نمی توان گفتار ذهبی را پذیرفت.

برخی(۲) نسیان در آیه مبارکه را به معنای ترک دانسته اند اما در ادامه، کسانی مانند فخر رازی گفته اند ما این ترک را به ترک أولی تفسیر می کنیم.

۱- شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص۴۱۱، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار الکتاب العربی، چ ۳، ۱۴۱۳.

۲- ر.ک: اللوامع الالهیهْ، ص ۲۸۰؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۵۵؛ مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۴۵۸.

بعضی دیگر مانند صاحب تفسیر نور الثقلین گفته اند که پیامبر از نسیان لغوی که به معنای ترک است، ایمن نیست؛ زیرا کسی که هیچ چیزی را فراموش نمی کند، فقط خدا است. از جنید نقل شده است که فرمود: «سنقرؤك التلاوه فلا تنس العمل».(۱)

آنچه از میان این تفاسیر به نظر پژوهنده بهتر می رسد، تفسیر ملاصدرا و علامه طباطبایی است که در واقع با هم

سازگارند.(۲)

با توجه به تفسیر این دو فیلسوف بزرگ مطلب را ادامه می دهیم:

ملاصدرا در تفسیرش می نویسد:

آیه مبارکه بیانگر بشارت خدای سبحان به اعطای نیروی ملکوتی و نور عقلانی به پیامبرصلی الله علیه وآله است؛ نور و نیرویی که روح و نفس او را تقویت کند... .(۳)

ص: ۳۶۴

۱- أبو نعیم أحمد بن عبدالله الأصبهانی، حلیهْ الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج ۱۰، ص ۲۷۰، بیروت: دار الکتاب العربی، چ ۴، ۱۴۰۵.

۲- پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مخلوق خدای تعالی است و هر لحظه از فیض الهی بهره میبرد و اگر غیر از این باشد، روی روال طبیعی بشری، نسیان و سهو به سراغ آن حضرت خواهد آمد، امّا لطف و تأییدات و خواست خدای تعالی محافظ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از هرگونه سهو نیسان و خطائی است و این همان معنای عصمت است و قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مهبط وحی و جایگاه مشیت و اراده الهی است. (محقق کتاب)

۳- ر.ک: محمد بن ابراهیم صدر المتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، ص ۳۷۵، تحقیق: محمد خواجوی، قم: انتشارات بیدار، چ ۲، ۱۳۶۶ ش.

معنای استثنای موجود در آیه این است که اگر خدا بخواهد رسول خداصلی الله علیه وآله نیز فراموش می کند؛ زیرا آیه در مقام امتنان است و فراموش نکردن عنایتی است که خدا به شخص آن جناب نموده و منتی است که بر آن جناب نهاده است. اگر مراد این بود که بفرماید؛ هرچه را فراموش کنی به مشیت خدا فراموش کرده ای، منتی برای رسول خداصلی الله علیه وآله نمی شد؛ زیرا هر صاحب حافظه ای از انسان و سایر حیوانات، هرچه را به یاد داشته باشند و هرچه را از یاد ببرند، همه مشیت خداست.

رسول خداصلی الله علیه وآله هم قبل از این اقراء امتنانی: {سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی}، هر چه به یاد می داشت یا از یاد می برد، به مشیت خدای تعالی بود و آیه نامبرده هیچ عنایت زائدی را برای آن جناب اثبات نمی کند، در حالی که در مقام اثبات چنین عنایتی است. پس استثناء در آیه جز اثبات اطلاق قدرت، منظور دیگری ندارد. می خواهد بفرماید ماقدرت خواندن را به تو می دهیم و تو دیگر تا ابد آن را از یاد نمی بری، با این حال خدا قدرت آن را دارد که آن را از یادت ببرد.(۱)

۵. آیه ۶۸ انعام

اشاره

{وَإِذَا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فی آیَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضُواْ فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ وَإِمَّا یُنسِیَنَّکَ الشَّیْطَانُ

۱- ر.ک: المیزان، ج ۱، ص ۲۵۴.

فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ}

«هر گاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند! و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیّت ستمگر منشین!»

بعضی از مفسرین آورده اند که از این آیه استفاده می شود که شیطان می تواند پیامبر خدا را گرفتار فراموشی نماید. در صورتی که این معنا با مقام نبوت و معصوم بودن آن بزرگوار سازگار نیست.(۱)

نقد و بررسی

از کلمه «إِذا» که حرف شرط است، استفاده می شود که تمسخر کفار از آیات خدا قطعی بوده است؛ ولی از کلمه «إِمَّا» که شرطیه و در اصل «ان ما» بوده، فراموش نمودن پیامبر خدا قطعی و مسلم نیست.(۲) علاوه بر این قرآن بارها پیامبرصلی الله علیه وآله را در ظاهر مورد خطاب قرار داده، ولی مقصود او مردم و امّت پیامبر هستند و در آیه مورد بحث، منظور این است که مبادا مردم در محافل و مجالس ستمگران و تبهکاران حاضر شوند و آیات قرآن را به باد استهزا و سخریّه بگیرند.

۱- ر.ک: طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۴۷.
۲- ر.ک: تفسیر آسان، ج ۴، ص ۳۹۳.

قرآن در این آیه، مقصود اصلی را این گونه تفهیم کرده است:

{وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِی الْكِتَابِ اَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللهِ يُكَفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِی جَهَنَّمَ جَمِيعاً}(۱)

«و خداوند (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده است که هر گاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می کنند، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند! و گر نه، شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، همه منافقان و کافران را در دوزخ جمع می کند».

در این آیه، روی سخن با مردم است، نه پیامبر. بنابراین، منظور از آیه پیش، نیز نهی مردم از شرکت در مجالس و محافل ظالمان است که در آن دین و مقدّسات مذهب را به استهزا می گیرند. از این رو، آیه بالا دلالت بر نسیان پیامبر و نفوذ شیطان بر او ندارد؛ بلکه فقط شامل کسانی است که در دام مجالس آن چنانی گرفتار می آیند؛ زیرا طبق دلیل عقلی و نقلی، پیامبران الهی، یک لحظه هم به خداوند یکتا شرک نمی ورزند.(۲)

۱- نساء/ ۱۴۰.

۲- ر.ک: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۴۲.

۶. آیه ۲۴ کهف

{... وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ وَقُلْ عَسَی اَن یَهْدِیَنِ رَبِّی لاَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَداً}

«... و هرگاه فراموش کردی، (جبران کن) و پروردگارت را به خاطر بیاور و بگو: «امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند!»

این آیه نیز به ظاهر، خطاب به پیامبرصلی الله علیه وآله است و در واقع، طبق اصول و محکمات و شواهد دیگر، خطاب به مردم است.

۷. آیه ۴۹ مائده

{وَاَنِ احْکُم بَیْنَهُم بِمَا اَنزَلَ اللّهُ وَلاَ تَتَّبِعْ اَهْوَاءهُمْ وَاحْذَرْهُمْ اَن یَفْتِنُوکَ عَن بَعْضِ مَا اَنزَلَ اللّهُ إِلَیْکَ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَاعْلَمْ اَنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ اَن یُصِیبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ کَثِیراً مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ}.(۱)

«و در میان آنها [اهل کتاب]، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن! و از هوسهای آنان پیروی مکن! و از آنها بر حذر باش، مبادا تو را از برخی احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند! و اگر آنها (از حکم و داوری تو)، روی گردانند، بدان که خداوند می خواهد

۱- قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

آنان را بخاطر پاره ای از گناهانشان مجازات کند و بسیاری از مردم فاسقند».

فخر رازی می نویسد:

برخی از دانشمندان می گویند: این آیه دلالت دارد که خطا و فراموشی بر پیامبر ممکن است؛ خداوند فرمود: {وَاحْذَرْهُمْ اَن یَفْتِنُوکَ...}؛ ولی پیامبر به صورت عمدی در بخشی از آنچه خدا بر او نازل کرد، به فتنه نمی افتد و از هوی پیروی نمی کند. پس، باقی نخواهد ماند جز خطا و نسیان که بر پیامبر ممکن است:

«قال أهل العلم: هذه الآیه تدل علی أن الخطأ و النسیان جائزان علی الرسول، لأن الله تعالی قال: {وَ احْذَرْهُمْ أنْ

یَفْتِنُوکَ عَنْ بَعْضِ ما أنْزَلَ اللهُ إِلَیْکَ} و التعمد فی مثل هذا غیر جائز علی الرسول، فلم یبق إلا الخطأ والنسیان».(۱)

آیت الله استاد عبدالله جوادی آملی در جواب این قول می نویسد:

اولاً: پیامبر، نه گرفتار فتنه می شود و نه خطا و فراموش کاری؛ زیرا ملکه عصمت، مانند علم به حقیقت آتش است که انسان را در حالت سهو و نسیان و فتنه، همواره متوجّه خود می کند. حتّی سفیهان و دیوانگان نیز تا وقتی که از شعور ضعیف برخوردارند خود را به آتش

۱- مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۳۷۴.

نمی اندازند. بنابراین ملکه عصمت، مانع از این امور است.

ثانیاً: اگر امکان خطا و نسیان را درباره آنان روا بدانیم،

ممکن است که {واحذرهم ...} را نیز از یاد ببرند و به بوته سهو و نسیان بسپارند تا به قول شما زیانی به عصمت آنان وارد نکند.

ثالثاً: انسان معصوم تا زنده است، مکلف به انجام همه کارهای واجب و ترک حرام است. بنابراین دستور انجام واجب و خودداری از حرام، هرگز مستلزم تخلف عادی او نیست.(۱)

ب – در مقام عمل از گناه و اشتباه

۱. آیات ۱۱۵ و ۱۲۱ طه

اشاره

{وَلَقَدْعَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْما}

«پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم، امّا او فراموش کرد و عزم استواری برای او نیافتیم!»

{... وَعَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَی}

«... و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد!»

۱- ر.ك: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۸۴- ۲۸۳.

در این دو آیه، نسبت نسیان و عصیان و بیراهه رفتن به حضرت آدم علیه السّلام داده شده است؛ زیرا این آیه اشاره به سرپیچی حضرت آدم از دستور الهی دارد. خداوند از آدم خواست که از شجره منهیه تناول نکند، اما حضرت آدم در اثر وسوسه شیطان از آن خورد و از بهشت اخراج شد و این امر با مقام عصمت او سازگار نیست.(۱)

نقد و بررسی

اشاره

جواب های متعددی به این اشکال ارائه شده است. بیشتر معتزله معتقدند آدم علیه السّلام به دلیل اجتهادی که در آن خطا نمود، اقدام به خوردن کرد و این گناه کبیره نیست.

بیان اجتهادی که آدم علیه السّلام در آن خطا نمود این است که زمانی به آدم علیه السّلام گفته شد: {وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَهَ} – با لفظ «هذِه» گاهی به سوی شخص اشاره می شود؛ و گاهی به سوی نوع – گمان کرد که نهی تنها از این درخت معین و خاص را شامل می شود لذا خوردن از آن را ترک نمود. ولی از درخت دیگر – که از همین نوع بود – تناول نمود اما او در این اجتهادش خطا نمود؛ زیرا منظور خداوند متعال از کلمه «هذِه» نوع بود نه شخص! و اجتهاد در فروع اگر خطا باشد، موجب استحقاق عقاب و لعن نمی شود؛ زیرا احتمال دارد که این اجتهاد

۱- ر.ك: تاريخ الطبرى، ج ۱، ص ۱۰۶.

گناه صغیره مغفوره باشد؛ همانطور که در شرع ما (معتزلی ها) صغیره و مغفوره است. بنابراین، این خطاست نه گناه.(۱)

جواب دیگر آن است که نهی در آیه تنزیهی بوده است نه تحریمی.

پاسخ دیگر این است که این معصیت چون قبل از بعثت بوده با عصمت پیامبران منافات ندارد.

پاسخ دیگر این است که این گناه از گناهانی نیست که باعث تنفر شود. بنابراین با عصمت انبیا منافات ندارد.

همان گونه که از پاسخ ها معلوم است، برخی از آنها بر اساس مبانی انتخاب شده در عصمت است که مورد قبول امامیه نیست.

مناسب ترین پاسخ از مرحوم علامه طباطبایی است. وی معتقد است که به دلایل زیر، نهی در این آیه ارشادی است نه مولوی:

الف – این واقعه پیش از تشریع اصل دین بود و بهشت آدم، بهشت برزخی در قالب زندگی غیر دنیایی بود. به همین دلیل نهی إرشادی بوده نه مولوی و مخالفت آن منجر به یک امر قهری شد نه کیفر حکم تشریعی.

ب – اینکه خداوند می فرماید: {... یا آدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوْجِکَ فَلا یُخْرِجَنَّکُما مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقی}؛ تفریع بر امتناع ابلیس از سجده است یعنی خداوند

۱- ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۴۶۱.

به منظور خیرخواهی و ارشاد آدم به سوی صلاحش به او گفت: ابلیس - که از سجده امتناع ورزیده - دشمن تو و همسرت به شمار می رود. مواظب باشید که شما را از بهشت بیرون نکند. بنابراین نهی در جمله {فَلا

یُخْرِجَنَّکُما مِنَ الْجَنَّهِ} به معنای این است که او را اطاعت نکنید، و از کید و تسویلات او غفلت نورزید، تا بر شما مسلط نشود؛ در غیر این صورت نتیجه قهری اش بیرون کردن شما از بهشت و بدبخت کردنتان خواهد بود.

ج - جمله: «فتشقی» فرع بر خارج شدن آدم و حوا از بهشت و مراد از شقاوت، تعب ورنج است؛ یعنی از شیطان پیروی نکن و از کید او غافل نباش که در غیر این صورت از بهشت خارج می شوی و گرفتار زندگی زمینی می شوی که آمیخته با تعب و رنج است؛ زیرا در زندگی زمینی نیازها فراوان و تلاش برای تأمین خوراک و پوشاک و مسکن و... است.

این دلیل بر ارشادی بودن نهی است، که در مخالفتش غیر از وقوع در مفسده ای که مترتب بر خود فعل است - زحمت در سعی و تلاش برای رفع حوائج زندگی - محذور و فساد دیگری نیست.

بنابراین نافرمانی امر ارشادی با عصمت انبیا منافات ندارد و ادله عصمت، انبیا را منزه از مخالفت چنین اوامر و نواهی نمی داند.(۱) ولی درعین حال عمل

۱- ر.ک: المیزان، ج ۱۴، ص ۲۲۳- ۲۱۹.

حضرت آدم متناسب با مقام منیع آموزگاری ملائکه نبوده است. از این رو از آن مقام بلند تنزل یافت و بهشت جای مناسبی برای او نبود.

پاسخ امام رضاعلیه السّلام:

کسی در مجلس مأمون و در حضور دانشمندان و متکلّمان یهود و نصارا و مجوس، از امام رضاعلیه السّلام پرسید: ای فرزند رسول خدا! مگر شما قائل به عصمت انبیا نیستید؟ امام فرمود: بلی. سپس سؤال نمود: در مورد آیه مبارکه {وَعَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَی...} چه می گوئید؟ امام فرمود:

ویحک، إتقّ الله و لاتنسَب إلی انبیاء الله الفواحش ولا تتأوّل کتاب الله برأیک فإنّ الله (عزّوجلّ) قد قال: {...وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ ...}(۱)

«وای بر تو! از خدا پروا داشته باش و ناشایست ها را به پیامبران خدا نسبت مده و کتاب او را به رأی و نظر خود، دگرگون مکن؛ زیرا خداوند فرموده است: تأویل قرآن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند».

از بیان امام رضاعلیه السّلام معلوم می شود که آیه {وعصی آدم ربّه فغوی} از متشابهات قرآنی است که باید راسخان در علم - پیشوایان دین علیهم السّلام- آن را تفسیر کنند.

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۷۳؛ عیون الأخبار، ج ۱، ص ۷۰.

در ادامه امام علیه السّلام می فرماید:

«فإنّ الله خلق آدم علیه السّلام حجّه فی أرضه وخلیفهً فی بلاده، لم یخلقه للجنه، وکانت المعصیه من آدم علیه السّلام فی الجنّه لا فی الأرض، و عصمته یجب أن یکون فی الأرض»(۱)

یعنی قضای الهی بر این تعلّق گرفته بود که آدم علیه السّلام در زمین باشد و جانشینی او را در شهرهای آن به عهده داشته باشد. بنابراین، او را برای بهشت نیافریده بود. معصیت آدم در بهشت بود و بهشت، جای تکلیف نیست - بلکه تکلیف به دنیا و زمین تعلّق می گیرد - و عصمت آدم علیه السّلام برای خلافت او در زمین لازم است. بنابراین، نسیانِ عهد و عصیان و بیراهه رفتن و ظلم به خود در آیه {قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ}.(۲)

همگی در بهشت رخ داد و در آن جا هنوز تکلیف نبوده است؛ چنان که اکنون هم نیست(۳). پس، بهشت دار آزمایش مناسب آن نشئه بود، امّا وقتی

ص: ۳۷۵

۱- همان.

۲- اعراف / ۲۳.

۳- آنچه در جمع بندی آیات و روایات در زمینه جنت حضرت آدم بدست می آید این است که جنت ذکر شده در آیه بهشت خُلد نبوده است همانطور که در روایت از امام صادق علیه السّلام ذکر شده (الکافی، ج۳، ص ۲۴۷، ح۲) بلکه باغی بوده که حضرت آدم علیه السّلام قبل از هوا به زمین و آغاز رسالتش در آن ساکن بوده است و همچنین آن زمان که ساکن در این باغ بوده اند مأموریتشان در زمین شروع نشده بوده است که از کلمه الارض استفاده می شود که منظور زمینی معهود که همان زمین محل مأموریت آن حضرت بوده است نه آن محلی که به اصطلاح اسکان موقت آن حضرت بوده است چون اصل مأموریت آن حضرت همان گونه که خدای تعالی به ملائکه فرمود: «انی جاعل فی الارض خلیفه»، زمین بوده است. برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتاب تفسیر الأمثل (ج۱، ص۱۶۷ شماره ۱۳) مراجعه کنید. (محقق کتاب)

حضرت آدم علیه السّلام به زمین هبوط کرد و مبعوث و خلیفه شد، مقام عصمت را دارا بود؛ چنان که فرمود:

{انَّ اللهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَ-ی الْعَالَمِینَ}.(۱)

خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.

بنابراین لغزش حضرت آدم علیه السّلام در نشئه نزولی و از قبیل ترک اولی است و وجوب و حرمت تشریعی در کار نیست و ثواب و عقابی بر آن مترتّب نمی شود.(۲)

علاوه بر اینها، در سراسر زندگی پیامبران و برنامه های آنان، حکمت و اسراری نهفته است که نیل به آن برای همگان ممکن نیست.

در کتاب احتجاج طبرسی ذیل آیه {فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا یَخْصِفَانِ عَلَیْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَی}(۳) حدیث بلندی از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل شده است که آن حضرت در جواب بعضی زنادقه - که

ص: ۳۷۶

۱- آل عمران / ۳۳.

۲- ر.ک: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۴۷-۲۴۴.

۳- طه / ۱۲۱.

می گفتند: «خداوند با گفتن «وعصی آدم ربه فغوی»، لغزش های پیامبرانش را بیان نموده است - می فرماید:

«واما هفوات الانبیاءعلیهم السّلام وما بینه الله فی کتابه فان ذلک من أدل الدلائل علی حکمه الله عزوجل الباهره وقدرته القاهره وعزته الظاهره، لانه علم ان براهین الانبیاءعلیهم السّلام تکبر فی صدور أممهم، وان منهم یتخذ بعضهم الهاً، کالذی کان من النصاری فی ابن مریم، فذکرها دلاله علی تخلفهم عن الکمال الذی انفرد به عزوجل»(۱)

«و امّا لغزش های پیامبران علیه السّلام و آنچه را خداوند در کتابش بیان فرموده است، از محکم ترین و روشن ترین دلایل بر حکمتِ روشن و قدرت قاهر و عزّت ظاهر اوست؛ زیرا خداوند می داند که براهین ومعجزات و استدلال های پیامبران، در قلب امّت ها، بزرگ می نماید و چه بسا برخی معتقد به اُلوهیت انبیا شوند؛ آن سان که نصارا در حقّ عیسی بن مریم علیه السّلام غلو کرده و به الوهیت او گرویدند. از این رو، خداوند لغزش های جزئی پیامبران را بیان می کند تا به مردم بفهماند که انبیاعلیهم السّلام از کمال مطلق که ویژه ی خداوند - عزّ و جلّ - است، تخلّف دارند تا کسی آنان را خدا نشمرد».

ص: ۳۷۷

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۷۰؛ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، نور الثقلین، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی (قم: اسماعیلیان، چ، چهارم، ۱۴۱۲)، ج۳، ص۴۰۴؛ بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۴۳؛ ج ۹۰، ص ۱۱۲.

۲. آیات ۴۵-۴۷ هود

اشاره

{وَنَادَى نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابنِی مِنْ اَهْلِی وَإِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَاَنتَ اَحْکَمُ الْحَاکِمِینَ* قَالَ یَا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْاَلْنِ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی اَعِظُکَ اَن تَکُونَ مِنَ الْجَاهِلِینَ* قَالَ رَبِّ إِنِّی اَعُوذُ بِکَ اَنْ اَسْاَلَکَ مَا لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَإِلاَّ تَغْفِرْ لِی وَتَرْحَمْنِی اَکُن مِّنَ الْخَاسِرِینَ}

«نوح به پروردگارش عرض کرد: «پروردگارا! پسرم از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری! فرمود: «ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است [فرد ناشایسته ای است]! پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو انـدرز می دهم تا از جاهلان نباشـی!!»؛ عرض کرد: «پروردگارا! من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم! و اگر مرا نبخشی، و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود!»

هنگامی که موج میان نوح و فرزنـدش حایل شـد و فرزند نوح در زمره غرق شدگان قرار گرفت! نوح عرض کرد: پروردگارا! پسـرم از خانـدان من است و تو وعده دادی که خاندانم را نجات می دهی! خداوند فرمود: او از اهل تو نیست! او فرد ناشایسـته ای است! آنچه را از آن آگـاه نیسـتی، درخواست نکن! من به تو انـدرز می دهم تـا از جاهلاـن نباشـی!! آنگـاه نوح خود را از زیانکاران دانست

ص: ۳۷۸

و از درخواستش طلب عفو نمود. در این آیات، حضرت نوح علیهم السّلام از خداوند تقاضایی کرده که به آن آگاه نبوده است، آن گاه پوزش طلبید و اگر خداوند او را نمی بخشید، از زیانکاران بود و زیانکار بودن با عصمت منافات دارد.

در پاسخ مطالب یاد شده باید گفت: نخست: امام صادق علیه السّلام می فرماید: این که قرآن می گوید: نوح فرزندش را ندا کرد، در حقیقت او پسر نوح نبود؛ بلکه پسر زن او بوده است و قرآن براساس اصطلاح و گویش طایفه «طیّ» - که پسر زن را فرزند می خوانند - تعبیر فرموده است: «ونادی نوح ابنه» أی ابنها، وهی لغه طی.(۱)

دوم: امام باقرعلیه السّلام می فرماید: تقاضای نوح از خداوند و پوزش و طلب بخشایش وی، در پی ردّ تقاضایش، به این دلیل بود که جهل به موضوع داشت نه به حکم. نمی دانست پسر خوانده اش(۲) از کافران و هم عقیده آنان است؛ لذا، وقتی خداوند او را آگاه کرد، گفت: خدایا به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که به آن آگاهی ندارم.(۳) بنابراین، کار نوح در واقع، ترک أولی بود که زیانی به عصمت او وارد نمی آورد.

۱- ابو العباس عبد الله بن جعفر الحمیری البغدادی، قرب الاسناد، التحقیق: مؤسسهْ آل البیت (قم: مؤسسهْ آل البیت، چ اول ۱۴۱۳ه)، ص ۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۳۷.

۲- ر.ك: وحی و نبوّت در قرآن، ص۲۴۹.

۳- نور الثقلین، ج ۲، آیه ۴۲ از سوره هود، ص ۳۶۴.

تقریر دیگر از شبهه

۱. ظاهر گفتار نوح علیه السّلام {إِنَّ ابنِی مِنْ اَهْلِی}(۱) آن است که آن شخص هلاک شده را هم فرزند خود دانست و هم اهل خویش تلقّی کرد.

۲. ظاهر گفتار خداوند متعال {إنه لیس من أهلك}(۲) آن است که آن شخص هلاک شده، اهل نوح نبود و این نفی، تکذیب آن اثبات است.

علاوه بر آنچه قبلاً درباره موعظه نوح و پرهیز از جهل بازگو شد، می توان پاسخ شبهه را این گونه تقریر نمود:

الف - ظاهر عنوانِ اهْل، شامل تمام اعضای خانواده می شود. بنابراین، فرزند نوح از اهل وی محسوب می شد.

ب - طبق وعده الهی، اهل نوح مصون از طوفان و غرق شدن بودند.

ج - وعده ی الهی تخلف پذیر نیست. این مجموعه، سبب پرسش نوح علیه السّلام یعنی استعلام وی شد، نه سؤال اعتراض آمیز؛ چون سؤال گاهی به عنوان استعلام است و زمانی به عنوان بازخواست، مانند آن که می گویند: فلان شخص زیر سؤال رفت؛ یعنی بازخواست شد.(۳)

د - عصاره جواب خداوند به تعلیم یا تنبیه بر می گردد، نه تکذیب؛ یعنی

۱- هود / ۴۵.

۲- همان / ۴۶.

۳- ر.ك: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۵۰.

خداوند با جمله {إنّه لیس من أهلك} و با تعلیل {إنّه عملٌ غیر صالح}(۱) عنوان اهل را تبیین و تفسیر کرد که منظور از عنوان اهل، اهلیّت وَلَدی است، نه اهلیّت شناسنامه ای.

ه- - بازگشت چنین تفسیر و تعلیمی به این است که جهل به معنای مقصود از عنوانِ اهل برطرف شود، آن گاه نوح آگاه شود که پسر وی داخل مستثنا است، نه مستثنا منه:

{قلنا احمل فیها من کلٍ زوجین و أهلَك إلّا مَن سبق علیه القول}(۲)؛ یعنی صالح نجات می یابد و طالح غرق می شود و فرزند تو طالح بود.

و - نوح علیه السّلام به فرزندش گفت: {لا تکن مع الکافرین}(۳) و نفرمود: «من الکافرین»، پس محتمل است که آن حضرت جاهل به موضوع بوده باشد و از کفر مستور فرزندش آگاه نباشد.

ز - حضرت نوح علیه السّلام - مانند انبیای دیگر - همه علوم خود را لحظه به لحظه از خدای سبحان دریافت می کرد. ممکن است جریان ظهور کفر فرزند و اطلاع به این که او عاملِ ناشایست است، از همین قبیل باشد.

۱- هود / ۴۶.

۲- همان/ ۴۰.

۳- همان / ۴۲.

۳. آیات ۶۲ و ۶۳ انبیاء

اشاره

{قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هَذَابِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ}.

«(هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند،) گفتند: «تو این کار را با خدایان ما کرده ای، ای ابراهیم؟!»؛ گفت: «بلکه این کار را بزرگشان کرده است! از آنها بپرسید اگر سخن می گویند!»

بررسی حوادث دوران پیامبری حضرت ابراهیم علیه السّلام نشان می دهد که او در مواردی در ظاهر مرتکب دروغ شده است:

الف - وقتی حضرت ابراهیم علیه السّلام بتها را درهم کوبید، بت پرستان از او پرسیدند: آیا تو این کار را با خدایان ما کردی؟ او در پاسخ گفت: بت بزرگ چنین کاری را کرده است؛ از آنها بپرسید، اگر سخن می گویند! نسبت شکستن بت ها به بت بزرگ، نسبت دروغ است که ابراهیم مرتکب آن شده است!

پاسخ:

هرچند نسبت دادن شکستن به بت بزرگ، کذب خبری است و هرچند سؤال از بت های شکسته شده، لغو و در حکم کذب است؛ اما صدق و کذب قضیه شرطی، به صدق و کذب تلازم بین مقدّم و تالی آن است، نه خصوص مقدّم. در آیه مورد بحث، دو قضیه شرطی وجود دارد که هر دو صادق است -

ص: ۳۸۲

هرچند مقدّم آنها کاذب یا در حکم کاذب است - یکی مشروط کردن بت شکنی بتِ بزرگ به پاسخگویی بتان شکسته شده و دیگری مشروط بودن پرسش از بت های شکسته شده به توانمندی آنها به پاسخگویی.

بنابراین حضرت ابراهیم علیه السّلام به دروغ متوسل نشد، بلکه هدف برتری را دنبال می کرد؛ او می خواست که فطرت بت پرستان را بیدار کند. از این رو گفت: از بت ها بپرسید، اگر آنها سخن می گویند؛ یعنی اگر بت ها توان بر آورده کردن خواسته های شما را ندارند ونمی توانند سخن بگویند و دارای شعور نیستند، پس استحقاق درهم کوبیدن را دارند.(۱)

۴. آیات ۸۸ و ۸۹ صافات

اشاره

در قرآن می خوانیم: وقتی قوم ابراهیم از او خواستند که با آنان به خارج شهر بیاید، او نگاهی به ستارگان افکند و گفت: من بیمارم: {فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ* فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ}(۲) در حالی که آن حضرت علیه السّلام بیمار نبود. آیا این دروغ نیست؟

پاسخ:

امام صادق علیه السّلام در پاسخ به این اشکال فرموده است:

ص: ۳۸۳

۱- ر.ک: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۵۰- ۲۵۱.

۲- الصافّات / ۸۹- ۸۸.

«ما كان إبراهيم سقيماً وما كذب انما عنى سقيماً فى دينه مرتاداً»(۱)و(۲)

«ابراهیم علیه السّلام بیمار نبود و دروغ هم نگفت؛ بلکه منظورش بیماری در دین بود. مرتاداً یعنی در دینش طالب حق بود».

منظور حضرت ابراهیم این بود که من در دینم دنبال حق هستم و برای به دست آوردن اعتقاد به مبدأ و معاد، تلاش می کنم.

امام باقرعلیه السّلام می فرماید: {والله ما کان سقیماً و ما کذب}؛ حضرت ابراهیم علیه السّلام بیمار نبود، ولی دروغ هم نگفت؛ بلکه منظور او این بود که بیمار می شوم. نظیر این که خداوند به پیامبرش خطاب فرمود:

{إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ}(۳) یعنی تو در آینده خواهی مُرد؛ نه اینکه اینک مرده ای.

امام صادق علیه السّلام در بیانی دیگر فرمود: «حسب فرأی ما یحل بالحسین علیه السّلام، فقال: إنی سقیم لما یحل بالحسین علیه السّلام».(۴) او (نظری به آسمان کرد و) به حساب آنچه بر امام حسین علیه السّلام در آینده روا می دارند فرمود: «من بیمارم».
حضرت ابراهیم علیه السّلام

۱- مرتاد: طالب چیزی.
۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰۵.
۳- الزمر / ۳۰.
۴- ر.ک: نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۰۶.

در پی این امر، خود را از آنان حفظ فرمود، تا به هدف والای خود یعنی درهم کوبیدن بتها برسد.(۱)

۵. آیه ۸۲ شعراء

{وَالَّذِی اَطْمَعُ اَن یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ}.

«و کسی که امید دارم گناهم را در روز جزا ببخشد!»

آیات قرآن بیانگر این است که حضرت ابراهیم علیه السّلام آرزوی آمرزش گناهانش را داشت.

این مطلب حاکی از آن است که او مرتکب گناه شده بود که انتظار و امید آمرزش آن را داشت.

علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

«اینکه ابراهیم علیه السّلام - با این که معصوم از گناه بود، نسبت گناه به خویش می دهد، دلیل بر آن است که مرادش از «خطیئه»، مخالفت امر «مولوی» - که باعث عقاب و عذاب باشد - نبوده است؛ زیرا خطیئه و گناه مراتبی دارد و هر کسی به حسب مرتبه ای که از عبودیّت خداوند دارد، در همان مرتبه لغزشی نیز دارد؛ چنان که فرموده اند: «حسناه الأبرار سیئاه المقرّبین».(۲) «خوبی های نیکان،

ص: ۳۸۵

۱- ر.ك: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۵۲.

۲- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۴.

برای مقرّبان درگاه خداوند، گناه و لغزش به شمار می رود»

پس خطیئه امثال ابراهیم علیه السّلام این است که به خاطر ضروریات زندگی از قبیل خواب و خوراك و آب و امثال آن نتواند در تمامی دقایق زندگی به یاد خدا باشد هرچند که همین خواب و خوراك و سایر ضروریات زندگی اطاعتی است. چگونه ممکن است خطیئه غیر این معنا را داشته باشد؟ و حال آنکه خدای تعالی درباره او و برخی از پیامبران دیگر تصریح کرده است:

{إِنَّا اَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَهٍ ذِكْرَى الدَّارِ}(۱)

«ما آنها را با خلوص ویژه ای خالص کردیم، و آن یادآوری سرای آخرت بود.»

۶. آیه ۷۶ انعام

{فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَاَى كَوْكَباً قَالَ هَ-ذَا رَبِّى فَلَمَّا اَفَلَ قَالَ لا اُحِبُّ الآفِلِينَ}

«هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره ای مشاهده کرد، گفت: «این خدای من است؟» امّا هنگامی که غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم!».

۱- ترجمه آیت الله مکارم شیرازی؛ ر.ك: المیزان، ج ۱۵، ص ۲۸۵.

در این آیه حضرت ابراهیم علیه السّلام درباره ستارگان و ماه و خورشید می گوید: این خدای من است. آیا این دلیل بر دروغ گویی یا انحراف فکری و اعتقادی آن حضرت نیست؟

امام رضاعلیه السّلام در پاسخ این شبهه فرمود: همه اینها از روی انکار بوده است، نه از روی اقرار و اخبار؛ یعنی مضمون همه تعبیرهای گفته شده، نفی است در جامه اثبات، انکار است در کسوت اقرار، توبیخ دیگران است در زبان انتساب به خود و...

«إن إبراهیم علیه السّلام وقع إلی ثلاثه أصناف صنف یعبد الزهره و صنف یعبد القمر و صنف یعبد الشمس... فقال هذا ربی ...علی الانکار و الاستخبار لا علی الاخبار والاقرار...»(۱)

«ابراهیم علیه السّلام در برابر سه گروه قرار گرفت؛ گروهی که زهره را می پرستیدند؛ گروهی که ماه را می پرستیدند و گروهی که خورشید را می پرستیدند... پس به نحو انکار و استخبار نه اخبار و اقرار فرمود، این پروردگار من است».(۲)

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۷۹.

۲- ر.ک: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۵۲- ۲۵۳.

۷. آیات ۱۵ و ۱۶ قصص

{... هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ * قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ}

«این (نزاع شما) از عمل شیطان بود، که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است» (سپس) عرض کرد: «پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم مرا ببخش!» خداوند او را بخشید، که او غفور و رحیم است!»

حضرت موسی علیه السّلام هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند، وارد شهر شد. ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند. یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل)، و دیگری از دشمنانش. آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود. موسی مشت محکمی بر سینه مرد فرعونی زد و کار او را ساخت و گفت:

{... هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ * قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُالرَّحِيمُ}.

براساس این آیات، موسی علیه السّلام به ظاهر، مرتکب کرداری شیطانی شد و به خویش ستم کرد.(۱)

ص: ۳۸۸

۱- ر.ک: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۷۷ و ۲۵۴.

امام رضاعلیه السّلام در پاسخ این سؤال به مأمون فرمود: آن مشت سختی که حضرت موسی بر آن دشمن کوبید به فرمان خدا بود:

«فقضی موسی علیه السّلام علی العدو بحکم الله تعالی ذکره فَوَکَزَهُ فمات».(۱)

امّا این که گفت: این از عمل شیطان است: {هذا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ}، اشاره به نبردی بود که بین آن دو نفر واقع شد، نه کاری که خود انجام داد. پس، کار آنان شیطانی بود و شیطان، دشمن گمراه کننده آشکار و بزرگی است:

«یعنی الاقتتال الذی کان وقع بین الرجلین لا ما فعله موسی علیه السّلام من قتله إِنَّهُ یعنی الشیطان عَدُوٌّ مُضِلٌّ»(۲)

مأمون از امام رضاعلیه السّلام پرسید:

پس معنای این جمله که موسی علیه السّلام گفت: {ربّ إنّی ظلمت نفسی فاغفر لی...} چیست؟ امام رضاعلیه السّلام فرمود: «یقول إنی وضعت نفسی غیر موضعها بدخولی هذه المدینه فَاغْفِرْ لِی أی استرنی من أعدائک لئلا یظفروا بی فقتلونی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ».(۳)

«حضرت موسی علیه السّلام می گوید: من خودم را جایی قرار

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۸۰.

۲- همان.

۳- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۸۰.

دادم که نمی بایست قرار می دادم؛ چون وارد این شهر (مصر) شدم، پس خدایا مرا ببخش.

امام رضاعلیه السّلام طلب مغفرت موسی علیه السّلام را این گونه معنا می فرماید: خدایا! مرا از دشمنانت پنهان دار تا به من دست نیابند و مرا نکشند...».

طبق تفسیر امام رضاعلیه السّلام، کار خلاف یا حتی ترک اولی از حضرت موسی علیه السّلام صادر نشده است.

به عبارت دیگر:

الف - شاید آن دشمن موسی علیه السّلام مستحق قتل بوده و خداوند در قلب موسای کلیم علیه السّلام اجرای آن حکم را القا کرد.

ب - دفاع از مظلوم - یعنی دوست حضرت کلیم علیه السّلام - راجح یا لازم بوده است و حضرت موسی علیه السّلام به عنوان دفاع از مظلوم اقدام کرد و آنچه در ضمن جریان دفاع، رخ داد - یعنی قتل مهاجم - چون به منظور دفاع از یک مظلوم ذی حق بود، مقصود بالتبع و مرجوح بود.

ج - اسناد ظلم به حضرت موسی، شبیه اسناد آن به حضرت آدم در نیایش معهود «رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنفُسَنَا»(۱) است.

۱- اعراف/ ۲۳.

۸. آیه ۲۴ یوسف

{وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا اَن رَّاَی بُرْهَانَ رَبِّهِ کَذٰلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِینَ}(۱)

«آن زن قصد او کرد و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی دید - قصد وی می نمود! اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود!»

بر اساس این آیه، تصوّر می شود که یوسف به گناه نزدیک شد و این برداشت با مقام عصمت او سازگار نیست.(۲)

امام رضاعلیه السّلام در پاسخ مأمون که درباره این آیه سؤال نمود، «برهان» را در آیه گفته شده عصمت معنا کرد و فرمود:

«و لولاـ أن رأی برهان ربه لهم بها کما همت لکنه کان معصوما والمعصوم لایهم بذنب ولایأتیه ولقد حدثنی أبی عن أبیه الصادق علیه السّلام أنه قال همت بأن تفعل وهم بأن لا یفعل»(۳)

۱- قرآن کریم - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲- ر.ك: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۵۷.

۳- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۸۲.

«اگر برهـان پروردگـارش را نمی دیـد قصـد آن زن می نمـود! همـانطور که او قصـد یوسـف نمـود. امـا یوسـف معصوم بود و معصوم، اراده ی گناه نمی کند و به جانب آن نمی رود. پدرم از پدرش امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: آن زن قصد کرد که انجام بدهد و یوسف قصد نمود که انجام ندهد».

امّا یوسف معصوم است (صغری) و معصوم، اراده گناه نمی کند و به جانب آن نمی آید (کبری)، پس یوسف گناه نکرد.

در این جـا، عبـارت «لولاـ أن رأی برهان ربّه» به منزله تعلیل است؛ یعنی چون واجـد برهان الهی بود - که همان ملکه عصـمت است یا به ملکه عصمت برمی گردد - به ترک میل، اهتمام ورزید.

۹. آیه ۷۰ یوسف

اشاره

{فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَایَهَ فِی رَحْلِ اَخِیهِ ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ اَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ}

«و هنگـامی که (مأمور یوسف) بارهای آنها را بست، ظرف آبخوری پادشاه را در بارِ برادرش گـذاشت سـپس کسـی صـدا زد «ای اهل قافله، شما دزد هستید!»

صـاع و صـواع بـا ضـمه، اسم آلت و هر دو به معنی پیمـانه است. صواع ملـک ظرفی بود که هم بـا آن آب می نوشـیدند و هم غلات را با آن پیمانه می کردند؛ به

همین سبب یک مرتبه سقایه نامیده شده و مرتبه دیگر «صواع».(۱)

«رحل» در تفاسیر به متاع و ظرف، معنا شده است.

چون یوسف می خواست برادرش بنیامین را نزد خود نگاه دارد، خود را به او معرفی کرد و با وی تبانی کرد و برای این کار نقشه کشید که او را به دزدی تهمت بزنند تا بتواند از این راه او را نزد خود به عنوان مجازات دزدی(۲) نگهدارد. هنگامی که بارهای غلات را برای برادران آماده ساخت، دستور داد پیمانه گران قیمت مخصوص را، درون بار برادرش بنیامین بگذارند که این کار در خفا انجام گرفت. در این هنگام مأمورانِ کیل مواد غذایی، مشاهده کردند که اثری از پیمانه نیست و همین که قافله آماده حرکت شد، کسی فریاد زد: ای اهل قافله شما سارق هستید! برادران یوسف که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند. رو به آنها کرده، گفتند: مگر چه چیز گم کرده اید؟ گفتند: ما پیمانه سلطان را گم کرده ایم و نسبت به شما ظنین هستیم.(۳)

۱- ر.ك: المیزان، ج۱۱، ص۲۲۳؛ تفسیر هدایت، ج ۵، ص ۱۹۵؛ قاموس قرآن، ج ۴، ص۱۶۴؛ محمود بن عبد الرحیم صافی، الجدول فی إعراب القرآن (بیروت: دار الرشید مؤسسهْ الإیمان، چ ۴، ۱۴۱۸ ق)، ج ۱۳، ص ۳۴؛ مفردات، ص ۴۹۹.

۲- کیفر در سنت یعقوب علیه السّلام این بود که اگر کسی مالی را می دزدید، سارق، برده صاحب مال می شد.

۳- ر.ك: المیزان، ج۱۱، ص ۲۲۲؛ تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۵.

تقریر شبهه

اشاره

آیه یاد شده (۷۰ سوره یوسف) بیانگر این است که یوسف دستور داد تا پیمانه را در بار برادرش قرار دهند و سپس کسی را وادار نمود که به دروغ به آنها بگویند که شما دزد هستید. آیا این حیله و اتهام دروغ با عصمت او منافات ندارد؟

پاسخ:

الف - این نقشه با توافق خود بنیامین و برای نگهداری او طراحی شده بود؛ اما نسبت به برادران، تهمتی وارد نمی شد. تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می کرد، که آن نیز در مورد یک آزمون مهم، مانعی نداشت. بنابراین جمله {أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ} افتراء مذموم و محرمی که یوسف علیه السّلام به برادران زده باشد، نیست.

ب - گرچه اصل قرار دادن پیمانه در رَحْلِ برادر به حضرت یوسف علیه السّلام اسناد داده شد، خواه به طور مباشرت یا تسبیب؛ ولی هنگامی که مسئولانِ توزین، پیمانه را نیافتند، گروهی از کاروان ها را به سرقت متّهم کردند. دلیل روشنی از آیه بر اسناد سرقت، به وسیلهی حضرت یوسف علیه السّلام به برادران وجود ندارد.(۱)

ج - این عملی که در آیه، سرقت نامیده شده، امری بود که تنها قائم به

ص: ۳۹۴

۱- ر.ك: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۵۸.

بنیامین بود، نه به جماعت ولی چون هنوز نزد کارگزاران، بنیامین از دیگران متمایز نشده بود، لذا جایز بود خطاب را متوجه جماعت کند و در حقیقت معنای این خطاب این می شود که جام سلطنتی گم شده و یکی از شما آن را دزدیده که تا تفتیش نشود، معلوم نمی شود کدامیک از شماست.

د - عناصر محوری این نقشه را خداوند به حضرت یوسف القا کرد و فرمود:

{... کَذٰلِکَ کِدْنَا لِیُوسُفَ مَا کَانَ لِیَأْخُذَ اَخَاهُ فِی دِینِ الْمَلِكِ إِلاَّ اَن یَشَاءَ اللهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّن نَّشَاء وَفَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ}(۱)

«... این گونه راه چاره را به یوسف یاد دادیم! او هرگز نمی توانست برادرش را مطابق آیین پادشاه (مصر) بگیرد، مگر آنکه خدا بخواهد! درجات هر کس را بخواهیم بالا می بریم و برتر از هر صاحب علمی و عالمی است!»

هـ - پاسخ دیگری که از روایات مربوط به حرکات و کردار و رویکردهای پیامبران، به دست می آید، این است که برنامه هایی از عالم قضا و قدر الهی برای هریک از آنها وجود داشته است. قرآن نیز گاهی به آنها اشاره می فرماید. در

۱- یوسف/۷۶ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

همین فرآیند ازکارهای یعقوب و یوسف و برادران او و به پادشاهی رسیدن یوسف، می فرماید:(۱)

{... کذلِکَ کِدْنَا لِیُوسُفَ مَا کَانَ لِیَأْخُذَ اَخَاهُ فِی دِینِ الْمَلِکِ إِلاَّ اَن یَشَاءَ اللهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّن نَّشَاء وَفَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ}(۲)

بنابراین با در نظر داشتن این جهات، گفتار یوسف از افتراهای مذموم عقلی و حرام شرعی نبوده تا با عصمت انبیا منافات داشته باشد، به علاوه، اینکه گوینده این کلام، خود او نبوده، بلکه اعلام کننده ای بوده که آن را اعلام کرده است.

۱۰. آیات ۲۱-۲۴ ص

اشاره

{وَهَلْ اَتَاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ □ إِذْ دَخَلُوا

عَلی دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لاَ تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَی بَعْضُنَا عَلی بَعْضٍ فَاحْکُم بَیْنَنَا بِالْحَقِّ وَلاَ تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَی سَوَاء الصِّرَاطِ □ إِنَّ هَذَا اَخِی لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَهً وَلِیَ نَعْجَهٌ وَاحِدَهٌ فَقَالَ اَکْفِلْنِیهَا وَعَزَّنِی فِی الْخِطَابِ □ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِکَ إِلَی نِعَاجِهِ وَإِنَّ کَثِیراً مِّنْ الْخُلَطَاء لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِیلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ

ص: ۳۹۶

۱- ر.ک: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۶۰- ۲۶۱.

۲- یوسف / ۷۶ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

دَاوُودُ اَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعاً وَاَنَابَ}

«آیا داستان شاکیان هنگامی که از محراب (داوود) بالا رفتند به تو رسیده است؟! در آن هنگام که (بی مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد، گفتند: «نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده

است اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من است و او نود و نه رأس میش دارد و من یکی بیش ندارم امّا او اصرار می کند که این یکی را هم به من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است! (داوود) گفت: «مسلّماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش هایش، بر تو ستم نموده و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند امّا عدّه آنان کم است!» داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد».

این آیات ماجرای قضاوت حضرت داوودعلیه السّلام را حکایت می کند. گفته شده است که حضرت داوودعلیه السّلام مرتکب لغزش هایی شد که در کتب تاریخ و تفاسیر اهل سنت، با اختلاف زیاد نقل شده است.(1)

ص: ۳۹۷

۱- ر.ک: البدء و التاریخ، ج ۳، ص ۱۰۱؛ ۷۲؛ بلعمی، تاریخنامه طبری، تحقیق: محمد روشن (تهران: سروش، چ دوم، ۱۳۷۸ش)، ج ۱، ص ۴۰۷؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۸۴- ۳۴۱؛ عز الدین أبو الحسن علی بن ابی الکرم المعروف بابن الأثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ش)، ج ۱، ص ۲۲۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۸؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۱۳؛ ابو الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر (قم: دار الهجرة، چ ۲، ۱۳۶۳ش)، ج ۱، ص۶۹؛ تنزیه الانبیاء، ص ۹۰؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸.

خلاصه داستان:

اشاره

حضرت داوود تصمیم گرفت روزی را بدون لغزش به سر آورد. به همین دلیل در خانه اش را بست و مشغول عبادت شد. در این هنگام پرنده زرین بال و زیبایی از پنجره وارد شد و توجه داوود را به خود جلب کرد؛ به طوری که عبادت را رها کرد و پرنده رادنبال نمود تا اینکه پرنده به بالای بام پرید و داوود هم به دنبالش به پشت بام رفت و از آنجا چشمش به داخل خانه ای افتاد که در آن زن زیبایی مشغول شست وشوی خود بود. داوود مجذوب و عاشق زیبایی آن زن شد و درباره او جستجو کرد و فهمید که او همسر شخصی به نام اوریا است. به فرمانده لشکرش دستور داد تا اوریا را به خط مقدم جنگ بفرستد تا کشته شود. پس از کشته شدن اوریا و اتمام عده همسرش، او را به همسری خویش درآورد.

به همین دلیل روزی که داوود مشغول عبادت بود، خداوند دو ملک را به

ص: ۳۹۸

صورت دو انسان فرستاد و آن دو از بالای دیوار بر داوود وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت نمود؛ اما آن دو ملک گفتند: نترس! ما دو نفر هستیم که با هم نزاع داریم. تو میان ما به حق داوری کن. داوود گفت: نزاع شما

در چیست؟ یکی از آنها گفت: این برادر من است، ۹۹ رأس گوسفند دارد و من یکی. اما او با من به درشتی سخن گفته و گوسفند مرا هم گرفته است. حضرت داوود بدون آن که از مدعی دلیل و از مدعی علیه تفسیر و تبیین بخواهد، به نفع مدعی حکم نمود و گفت: ما نمی گذاریم که تو آن را بربایی. اگر مال او را به او برنگردانی، به صورت و پیشانیات خواهم زد! در این هنگام فرشته گفت:

ای داوود! تو به چنین کیفری سزاوارتری. چون تو نود و نه زن داشتی و اوریا یک زن بیشتر نداشت. با این حال آنقدر او را به جنگ فرستادی که سرانجام کشته شد و همسر او را نیز گرفتی. داوود متوجه شد که خداوند چگونه او را آزموده و او در چه دامی افتاده است. از این رو، به سجده

افتاد و توبه نمود تا خداوند توبه او را پذیرفت.(۱)

حال سؤال این است که نگاه کردن به بدن زن نامحرم، قضاوت عجولانه و ناحق، شکستن نماز و دویدن به دنبال پرنده چگونه با عصمت داوودعلیه السّلام سازگار است؟

۱- الکامل فی التاریخ (ترجمه)، ج۱، ص ۲۲۴.

پاسخ:

«علیّ بن جهم» در مجلس مناظره ای که مأمون ترتیب داده بود، حضور داشت. درمورد سخنان یاوه و بی اساسی که درباره حضرت داوودعلیه السّلام بین مردم شایع بود، صحبت شد. امام رضاعلیه السّلام، خطاب به علی بن جهم فرمود: مردم درباره حضرت داوودعلیه السّلام چه می گویند؟ علی بن جهم داستان را تقریباً به همین مضمون - که در بالا ذکر شد - بیان نمود(۱).

«و أما داوود فما یقول من قبلکم فیه فقال علی بن الجهم یقولون إن داود کان فی محرابه یصلی إذ تصور له إبلیس علی صوره طیر أحسن ما یکون من الطیور فقطع صلاته و قام لیأخذ الطیر فخرج إلی الدار فخرج فی أثره فطار الطیر إلی السطح فصعد فی طلبه فسقط الطیر فی دار أوریا بن حنان فاطلع داود فی أثر الطیر فإذا بامرأه أوریا تغتسل فلما نظر إلیها هواها و کان أوریا قد أخرجه فی بعض غزواته فکتب إلی صاحبه أن قدم أوریا أمام الحرب فقدم فظفر أوریا بالمشرکین فصعب ذلک علی داود فکتب الثانیه أن قدمه أمام التابوت فقتل أوریا رحمه الله و تزوج داوود بامرأته فضرب الرضاعلیه السّلام بیده علی جبهته و قال إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ لقد نسبتم نبیا من أنبیاء الله إلی التهاون

۱- بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۷۴- ۷۳.

بصلاته حتى خرج فى أثر الطير ثم بالفاحشه ثم بالقتل فقال يا ابن رسول الله فما كانت خطيئته فقال ويحك إن داود إنما ظن أن ما خلق الله عز و جل خلقا هو أعلم منه فبعث الله عز و جل إليه الملكين فتسورا المحراب فقالا خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلى سَواءِ الصِّراطِ إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِيها وَ عَزَّنِي فِي الْخِطابِ فعجل داودعليه السّلام على المدعى عليه فقال لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إِلى نِعاجِهِ فلم يسأل المدعى البينه على ذلك و لم يقبل على المدعى عليه فيقول ما تقول فكان هذا خطيئه حكمه لا ما ذهبتم إليه ألا تسمع قول الله عز و جل يقول يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ إلى آخر الآيه فقلت يا ابن رسول الله فما قصته مع أوريا فقال الرضاعليه السّلام إن المرأه فى أيام داود كانت إذا مات بعلها أو قتل لا تتزوج بعده أبدا و أول من أباح الله عز و جل له أن يتزوج بامرأه قتل بعلها داود فذلك الذى شق على أوريا»

امام رضاعليه السّلام با شنیدن این سخن، دست بر پیشانی خود زد و فرمود: «إنّا لله وإنّا إليه راجعون»؛ سه امر بزرگ و گناه نابخشودنی به حضرت داوودعلیه السّلام نسبت دادید:

ص: ۴۰۱

۱- به پیامبری از پیامبران خدا نسبت دادید که نمازش را خوار شمرد و در پی یک پرنده رفت تا آن را بگیرد.

۲- نسبت فحشا و کار ناروا به او دادید.

۳- او را به قتل انسان بی گناه متّهم کردید.

علی بن جهم پرسید: ای فرزند رسول خدا! پس لغزش حضرت داوودعلیه السّلام چه بوده است؟

حضرت فرمود:

«فقال ویحک إن داوود إنما ظن أن ما خلق الله عزوجل خلقاً هو أعلم منه فبعث الله عزوجل إلیه الملکین فتسورا المحراب...».(۱)

«وای بر تو! حضرت داوودعلیه السّلام یقین کرد که خداوند آفریده ای دانشمند و داناتر از او نیافریده است. پس، خداوند دو فرشته را مأمور کرد تا از دیوار محراب او بالا آمدند و گفتند: {... خصمان بغی... * و عزّنی فی الخطاب}.

داوودعلیه السّلام شروع کرد بر ضد «مدّعی علیه» رأی دادن، پیش از آن که از مدّعی، بیّنه بخواهد و گفت: او ستم روا داشته است که یک میش تو را به

۱- بحار الأنوار، ج ۱۱،ص ۷۳.

میش هـای خـودش فرا می خوانـد، در حـالی که از مـدّعی، بیّنه ای نخواست؛ یعنی در شـیوه و روش قضـاوت و داوری لغزش داشت (آن هم یک قضای امتحانی و ساختگی) و آن سخنانی که شما مردم گفتید، همگی بی اساس است.

آیا نشنیده ای که خداوند عزّوجلّ خطاب به داوودعلیه السّلام می فرماید:

{یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الاَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ}(۱)

علی بن جهم سؤال کرد: یابن رسول الله! پس سرگذشت «اوریا» چیست؟ امام رضاعلیه السّلام فرمود:

در زمان حضـرت داوودعلیه السّـلام رسم بر این بود که هرگاه مردی می مرد یا کشـته می شـد، زن او دیگر ازدواج نمی کرد. خداوند به دست حضرت داوودعلیه السّلام این رسم را برانداخت و فرمود که هرگاه مردی کشته شود، ازدواج مجدّد همسرش مباح است و ازدواج زن اوریا را - که در جنگ کشـته شـده بود - با حضـرت داوودعلیه السّـلام مباح فرمود، تا او را به ازدواج خویش درآورد. از این رو، داوودعلیه السّـلام پس از سپری شـدن عـدّه آن زن، او را به عنوان همسـر انتخاب کرد و این کار تا پیش از قتل اوریا، بر مردم بسیار سنگین بود:

«فقلت یا ابن رسول الله! فما قصـته مع أوریا فقال الرضاعلیه السّـلام إن المرأه فی أیام داوود کانت إذا مات بعلها أو قتل لا تتزوج بعده أبدا و أول من أباح الله عزوجل له أن

۱- ص / ۲۶.

يتزوج بامرأه قتل بعلها داوود فذلک الذی شق علی أوریا»(۱)

امیرالمؤمنین علیه السّلام در برابر این اتّهامی که در زبان های مردم شایع شده بود به سختی مبارزه کرد و چنین فرمود:

«قال لا أوتی برجل یزعم أن داوود تزوج امرأه أوریا إلا جلدته حدین حدا للنبوه و حداً للاسلام»(۲)

«به هیچ مردی بر نخوردم که گمان کند داودعلیه السّلام با زن اوریا تزویج نمود، مگر اینکه او را دو حد زدم یک حد به خاطر نبوت و یک حد به خاطر اسلام».

با توجه به مطالب گفته شده بالا، نکات زیر قابل توجه است:

الف - جریان ازدواج حضرت داوودعلیه السّلام در صورت وقوع، به عنوان یک سنّت عملی برای اثبات جواز شرعی بوده است، نه برای ارضای غریزه شهوت از راه حرام.

ب - استدلال به آیه «یا داوود...» برای ابطال چنان داستان ساختگی است، نه برای بیان شأن نزول؛ یعنی مقصود امام رضاعلیه السّلام این نیست که در زمینه داستان یاد شده، چنین آیه ای نازل شد، بلکه منظور آن حضرت این است که

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۷۳ - ۷۴.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ۷۳۶.

وقتی خداوند در قرآن کریم، مقام والای خلافت الهی را جایگاه حضرت داوودعلیه السّلام می داند و آن حضرت را مستحق منزلتِ شریف داوری قسط و عدل معرفی می کند، مجالی برای بافتن چنین داستان مجعولی نیست.

ج - برای علاج توهّم گناه و دفع شبهه عصیان - که منافی عصمت است - نیازی به تغییر سَمْت و سوی قصّه از حالت عادی به تمثّل دو فرشته و مانند آن نیست؛ زیرا احتمال دارد - بر فرض صحت داستان - آنچه داوودعلیه السّلام آن را قطع نمود نماز مستحبی بوده باشد نه واجب و هراس او از این جهت بوده که دو نفر، هم از نظر زمان نا به هنگام آمدند و هم از نظر مکان، از بیراهه وارد شدند.(۱)

فخررازی در پاسخ این اشکال می نویسد:

داوودعلیه السّلام مرتکب ترک اولی شد و آن، شتاب در قضاوت و اسناد ظلم به برادر ثروتمند نسبت به برادر دیگر بوده است:

«تاب داودعلیه السّلام عن زله صدرت منه،... لأنه قضى لأحد الخصمين قبل أن يسمع كلام الخصم الثانی».(۲)

«داودعلیه السّلام از لغزشی توبه نمود که از او صادر شده بود

۱- ر.ک: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۶۶- ۲۶۱.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۳۸۱.

... چون او پیش از آنکه سخن خصم دوم را بشنود، قضاوت نمود»

۱۱. آیات ۳۴ و ۳۵ ص

اشاره

{وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَاَلْقَيْنَا عَلى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ اَنَابَ * قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لاَّ يَنبَغِي لاَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ اَنتَ الْوَهَّابُ}

«ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم سپس او به درگاه خداوند توبه کرد؛ گفت: پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد، که تو بسیار بخشنده ای!»

لغات آیه:

۱. کرسی: به معنای تخت است و در عرف عامه به چیزی گفته می شود که برآن می نشینند. از نظر ریشه لغوی از «کِرس» (بر وزن ارث) گرفته شده که به معنی اصل و اساس و گاهی نیز به هر چیزی که به هم پیوسته و ترکیب شده است، گفته می شود و به همین دلیل به تخت های کوتاه «کرسی» می گویند و نقطه مقابل آن «عرش» است که به معنی چیز «مسقف» یا خود سقف یا تخت پایه بلند آمده است.(۱)

ص: ۴۰۶

۱- ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲ ص ۲۷۲؛ قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۰۰؛ مفردات، ص ۷۰۶.

۲. جسـد: جسم بی روح و أخص از جسم است؛ زیرا جسـد بر غیر انسـان اطلاـق نمی شود و رنـگ داشـتن لاـزمه آن است، بر خلاف جسم که بر غیر انسان نیز اطلاق می شود و رنگ از لازمه آن نیست، مانند آب و هوا.(۱)

۳. انابه: مصدر و از ماده «نَوَبَ» و در لغت به معنی رجوع و برگشتن پی در پی و توبه است.

انابه به سوی خدا - به گفته راغب - به معنای بازگشت به سوی اوست، به توبه واخلاص عمل.(۲)

بیان شبهه:

خداوند در این آیات می فرماید:

«مـا سـلیمان را آزمـودیم و جسـد بی روحی را بر کرسـی او افکنـدیم، سـپس او توبه نمود و به سوی خـدا بـازگشت و از خـدا خواست که اورا بیامرزد و به او حکومتی دهد که بعد از او برای احدی سزاوار نباشد».

چند پرسش:

اشاره

۱. ماهیت آزمون سلیمان چه بود؟

۲. طلب مغفرت از خدا، چگونه با مقام عصمت او سازگار است؟ اگر

۱- مفردات، ص ۱۹۶.

۲- همان، ص ۸۲۷

لغزشی از او صادر نشده بود، توبه و طلب مغفرت معنا نداشت.

۳. چرا برای خود حکومت می خواهد، آن هم حکومتی که به غیر از او سزاوار نباشد؟ آیا این جمله بوی بُخل نمی دهد؟

پاسخ:

درباره پرسش نخست، باید گفت که ظاهر آیه همین مقدار را می رساند که خدا سلیمان را با افکندن جسدی برروی تختش آزمود؛ اما اینکه این جسد از آن چه کسی بود و چگونه سلیمان با این کار در بوته آزمایش قرار گرفت، از خود آیه چیزی در این باره فهمیده نمی شود.

مفسرین اهل تسنن اقوال مختلفی را نقل کرده اند و هر یک از روایتی پیروی کرده که بسیاری از آنها شبیه اسرائیلیات است و در بعضی از کتب تفسیر شیعه نیز، متعرض نظرات آنان شده اند.(۱)

علامه طباطبائی رحمه الله بعد از نقل چند نمونه از این احادیث در بحث روایی این آیه در تفسیر المیزان می نویسد: «فهذه کلها مما لا یعبأ بها ... و إنما هی مما لعبت بها أیدی الوضع»(۲) اما آنچه از میان اقوال و روایات می توان پذیرفت، این است

۱- ر.ك: الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۰۹-۳۱۳؛ مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۳۹۴؛ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۳، ص: ۵۷۳، بیروت: دار الکتاب العربی، چ ۱، ۱۴۲۲ق؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۷۶- ۴۷۵؛ تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۸۰؛ البحر المحیط، ج ۷، ص ۳۹۷.

۲- المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۷.

که جسـد نامبرده جنازه کودکی از سـلیمان علیه السّـلام بوده که خـدا آن را بر تخت وی افکنـد، و در جمله «ثُمَّ أنابَ قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی» إشـعار و بلکه دلالت دارد بر این که سـلیمان علیه السّلام از آن جسد امیدها داشته یا در راه خدا به او امیدها بسته بود و خدا او را قبض روح نمود و جسد بی جانش را بر تخت سلیمان افکند تا او بدین وسیله متنبه گشته، امور را به خداواگذارد و تسلیم او شود.

از این بیان پاسخ پرسش دوم نیز روشن می گردد؛ زیرا توجه به فرزند و او را مظهر آمال و آرزوها دانستن، برای افراد عادی نه تنهـا گنـاه نیست، بلکه ترک أولی نیز حسـاب نمی شود؛ در حـالی که برای پیامبران - با توجه به شـناختی که از خـدا و جهان دارنـد و می داننـد که هیـچ کاری بـدون خواست او صورت نمی پذیرد - ترک اَولی است که اثر آن با انابه و طلب مغفرت از میان می رود. اگرچه داشـتن فرزند، برای او مظهر و تجلیگاه آرزوهاست، در عین حال باید کارها را به خدا سپرد و تسلیم قضا و تقدیر او شد و پیوسته گفت:

{اُفَوِّضُ اَمْرِی إِلَی اللهِ إِنَّ اللّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ}.(۱)

علاوه بر این، درخواست مغفرت نشانه صـدور جرم و گناه نیست؛ بلکه عظمت مسـئولیت و بزرگی مقام اولیای الهی را پیوسـته متوجه مقام ربوبی ساخته و از او طلب آمرزش می نمودند. اگر کاری - هرچند مباح - که شایسته مقام آنان

۱- غافر/۴۴.

نبود، انجام می دادند به همین دلیل رو به خدا آورده، انابه و طلب مغفرت می نمودند.(۱)

بنابراین در این آزمایش سلیمان مرتکب «ترک اولی» شد، و از این ترک اولی توبه کرد.(۲)

۱- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۳۲.

۲- در کتاب التبیان (ج ۸، ص ۵۶۲ - ۵۶۳) شیخ طوسی می نویسد: «والذی قاله المفسرون من أهل الحق ومن نزه الأنبیاء عن القبائح ونزه الله تعالی عن مثل ذلک هو انه لا یجوز أن یمکن الله تعالی جنیا لیتمثل فی صوره نبی لما فی ذلک من الاستبعاد. وإن النبوه لا تکون فی الخاتم وانه تعالی لا یسلب النبی نبوته، ولیس فی الآیه شئ من ذلک، وإنما قال فیها انه ألقی علی کرسیه جسدا. وقیل فی معنی ذلک الجسد أقوال: منها - إن سلیمان قال یوما فی مجلسه وفیه جمع کثیر لأطوفن اللیله علی مئه امرأه تلد کل امرأه منهن غلاما یضرب بالسیف فی سبیل الله، وکان له فی ما یروی عدد کثیر من السراری، فاخرج الکلام علی سبیل المحبه لهذا الحال، فنزهه الله عما ظاهره الحرص علی الدنیا، لئلا یقتدی به فی ذلک، فلم یحمل من نسائه إلا امرأه واحده ولدا میتا، فحمل حتی وضع علی کرسیه جسدا بلا روح، تنبیها له علی أنه ما کان یجب ان یظهر منه ما ظهر، فاستغفر الله وفزع إلی الصلاه والدعاء علی وجه الانقطاع، لا علی أن ذلک کان صغیره، ومن قال من حیث إنه لم یستثن مشیّه الله فی ذلک، فقوله فاسد، لأنه وإن لم یذکر مشیّه الله لفظا فلابد من تقدیرها فی المعنی وإلا لم یأمن أن یکون خبره کذبا، وذلک لا یجوز علی الأنبیاء عند من جوز الصغائر علیهم. قال الحسن وغیره لا یجوز علی الأنبیاء ومنها - انه روی أن الجن لما ولد لسلیمان ولد قالوا: لنلقین منه ما لقینا من سلیمان، فلما ولد له ولد أشفق منهم، فاسترضعه فی المزن، فلم یشعر إلا وقد وضع علی کرسیه میتا تنبیها علی أن الحذر لا ینفع مع القدر. ومنها - انه ذکر انه ولد لسلیمان ولد ابتلاه بصبره فی إماته ولده علی کرسیه. وقیل: انه أماته فی حجره، وهو علی کرسیه، فوضعه من حجره». این تفسیر در کتب دیگر تفسیری شیعه نیز ذکر شده است: (التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج ۴، ص ۲۹۹، ح ۳۴ و ج ۶، ص ۲۳۰)، در کتاب الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل (آیت الله مکارم الشیرازی، ج ۱۴، ص ۵۱۰ -۵۱۲) در این ارتباط توضیحات و جمع بندی مناسبی بیان شده است. (محقق کتاب)

فخر رازی می نویسد:

انسـان از ترک افضـل و اولی، جـدا نیست. در این صـورت انسانهـاییماننـد سـلیمان علیه السّلام نیازمنـد طلب مغفرتانـد؛ «إن حسنات الأبرار سیئات المقربین» و دیگر از جهت اینکه انبیا و اولیای الهی همیشه در مقام شکستن نفس و اظهار ذلت و خضوع اند.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید:

«انی لأستغفر الله کل یوم مائه مره»(۱)

یا «انی لأستغفر الله فی فخر رازی می نویسد:

انسـان از ترک افضـل و اولی، جـدا نیست. در این صـورت انسانهـایی ماننـد سـلیمان علیه السّلام نیازمنـد طلب مغفرتانـد؛ «إن حسنات الأبرار سیئات المقربین» و دیگر از جهت اینکه انبیا و اولیای الهی همیشه در مقام شکستن نفس و اظهار ذلت و خضوع اند.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید:

«انی لأستغفر الله کل یوم مائه مره»(۲)یا «انی لأستغفر الله فی الیوم سبعین مره».(۳)

۱- أبو محمـد عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی، سـنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۹۱، تحقیق: فواز أحمد زمرلی و خالد السـبع العلمی، بیروت: دار الکتـاب العربی، چ ۱، ۱۴۰۷؛ ابن حبـان، صـحیح ابن حبان، ج ۳، ص ۲۱۱، مؤسسهْ الرساله، ۱۴۱۴. این روایت در متون اصلی حدیثی شیعه وجود ندارد و بیشتر در کتب اهل تسنن آمده است. (محقق کتاب)

۲- أبو محمـد عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی، سـنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۹۱، تحقیق: فواز أحمد زمرلی و خالد السـبع العلمی، بیروت: دار الکتـاب العربی، چ ۱، ۱۴۰۷؛ ابن حبـان، صـحیح ابن حبان، ج ۳، ص ۲۱۱، مؤسسهْ الرساله، ۱۴۱۴. این روایت در متون اصلی حدیثی شیعه وجود ندارد و بیشتر در کتب اهل تسنن آمده است. (محقق کتاب)

۳- أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر العسـقلانی الشافعی، هدی الساری، مقدمه فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج، ۱۱، ص ۱۱۰، تحقیق: محمـد فؤاد عبد الباقی و محب الدین الخطیب، بیروت: دار المعرفهْ، ۱۳۷۹؛ مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۳۹۴. صحیح بخـاری، ج ۷، ص ۱۴۵، کتـاب الـدعوات (با کمی تفاوت در الفاظ)؛ سـنن ترمـذی، ج۵، ص ۹۵، دارالفکر، بیروت. (محقق کتاب)

اما در پاسخ سؤال سوم باید گفت:

نخست: آنچه از ملك و حکومت به اذهان تبادر می کنـد، قدرت های همراه با ظلم و تعدی و مهار نشده است که درخواست چنین حکومتی شایسته هیچ عاقلی نیست تا چه رسد به پیامبران. ولی آنچه سلیمان از خداوند درخواست نمود، قدرت مهار شده ای بود که تحت مراقبت های شدید مقام نبوت و وحی آسمانی باشد و درخواست چنین حکومتی،درخواست خدمت به آیین خدا و خلق او و یکی از الطاف الهی است که آن را به بندگان خاص خود افاضه می کند.(۱)

دوم: فرق است بین اینکه ملکی را مختص برای خود درخواست کند یا آن را تنها برای خود بخواهد. سلیمان برای خود از خداوند مِلک درخواست می کند نه اینکه بخواهد دیگران را از سلطنتی چون سلطنت او محروم کند.(۲)

به عبارت دیگر او ملك و حکومتی خواست که نشانه نبوت و رسالتش باشد و جایگزین معجزات پیامبران گردد، بنابراین اگر می گوید: «لاینبغی لاحد من بعدی» مقصود وی کسانی است که در قلمرو نبوت او قرار می گیرند نه همه انسان هایی که تا روز قیامت گام برروی زمین می نهند، ولو مثل اومعصوم باشند؛ زیرا سلیمان از خداوند حکومتی را درخواست کرد که در آن باد و دریا

ص: ۴۱۲

۱- ر.ك: منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۳۲.

۲- ر. ك: همان، ص ۱۳۱؛ المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۴- ۲۰۷.

و شیاطین در اختیار او قرار گیرند و چنین حکومتی شایسته انسان های عادی و غیر معصوم نیست، به همین دلیل عرض کرد: «حکومتی به من بده که شایسته کسی پس از من نباشد» و مقصود او انسان های عادی بود نه انسان های معصوم و پاکی مانند بقیه انبیا و أئمه معصومین علیهم السّلام؛ زیرا درخواست چنین اختصاصی در حالی که افراد دیگری با او هم شأن و هم ملاک یا بالاتر باشند، غیر منطقی است که شایسته مقام انسان عادی نیست تا چه رسد به پیامبران.(۱)

۱۲. آیه۴۱ ص

اشاره

{وَاَیُّوبَ إِذْ نَادَی رَبَّهُ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ}

«و ایّوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت): «بد حالی و مشکلات به من روی آورده و تو مهربانترین مهربانانی!»

{وَاذْکُرْ عَبْدَنَا اَیُّوبَ إِذْ نَادَی رَبَّهُ اَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ}

«و به خاطر بیاور بنده ما ایّوب را، هنگامی که پروردگارش را خواند (و گفت: پروردگارا!) شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است».

۱- ر.ک: تنزیه الانبیاء، ص ۱۴۰؛ منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۳۴.

در سوره های قرآن سرگذشت انبیا به ویژه حضرت ایوب علیه السّلام که در صبر و استقامت، زبانزد خاص و عام است، بیان شده است ولی در این آیات جمله هایی از او نقل می کند که به حسب ظاهر با مقام عصمت او سازگار نیست.

سؤال:

اشاره

۱. گرفتاری ایوب علیه السّلام که الفاظ «الضرّ»، «نصب» و «عذاب» از آن حکایت می کنند، چگونه بوده است؟

۲- آیا جمله «مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ» منافات با عصمت ایوب ندارد؟ دخالت شیطان چگونه می تواند باشد؟

معنای لغات:

«ضُرّ» بر وزن «حُرّ» به معنای وضع بد و سوء حال و گرفتاری و ناهنجاری است و به زمانی که انسان دچار فقر و تنگدستی یا مرض و بیماری می شود، این لفظ به کار می رود.(۱)

«نُصب» بر وزن «ظُلْم» به معنای رنج و تعب است(۲) و اگر در مورد بیماری و شر و بلا به کار می رود به این دلیل است که این موارد با رنج و زحمت همراه است.

۱- لسان العرب، ج ۴، ماده «ضرّ».

۲- مقاییس اللغهْ، ج۵، ص۴۳۴.

لفظ «عذاب» مصدر «عذّب» از باب تفعیل است. برخی از اهل لغت آن را عقوبت و پیامد معنا کرده اند(۱) اما معنای اصلی آن کیفر نیست، بلکه معنای وسیعی دارد که کیفر یکی از آنهاست.

هر نوع ناراحتی جسمی و روحی را که بر انسان وارد می شود - هر چند که مستحق آن نباشد - عذاب گویند و به همین دلیل ستمگر شکنجه گر را «معذّب» و فعل او را «عذاب» می نامند.(۲)

ابن فارس می نویسد: «عذاب» در اصل به معنی «ضرب» است - و به همین دلیل گوشه تازیانه را «عذبه» می گویند - و کارهای شدیدی را که تحمّل آنها برای انسان سخت

است، «عذاب» نامیدند.(۳)

بیان آیه:

بنابراین این الفاظ همین قدر دلالت دارند که یک وضع ناگوار (ضرّ) و رنج و تعب (نصب) و حالت درد آور و سختی (عذاب) بر ایوب دست داده بود و از خدا خواست که آنها را برطرف کند و با توجه به آیه {ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ}(۴)، گرفتاری او با شست وشو در آبی که با کرامت از زیر

ص: ۴۱۵

۱- لسان العرب، ج۱، ص۵۸۵.

۲- تنزیه الانبیاء، ص۶۱.

۳- مقاییس اللغهٔ، ج۴،ص ۲۶۰.

۴- ص/۴۲ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

پایش جوشید، برطرف شد. این رخداد بیانگر این است که گرفتاری او نوعی بیماری جسمی بوده است.

امـا در برخی از روایـاتی کـه از اخبار یهـود گرفتـه شـده، نـوع بیمـاری او بـه گـونه ای تشـریح شـده کـه بـا مقـام پیـامبران سازگارنیست.(۱)

امام صادق علیه السّلام از پدرش امام باقرعلیه السّلام در روایت بلندی می فرماید:

بیمـاری ایوب کوچکترین تـأثیری در قیـافه و چهره و سـایر اعضای وی ننهاده بود و در او مایه های تنفر و انزجار پدیـد نیامـده بود:

«... إن أیوب علیه السّلام مع جمیع مـا ابتلی به لم ینتن له رائحه، ولا قبحت له صوره، ولا خرجت منه مـده من دم ولا قیـح ولا استقذره أحد رآه، ولا استوحش منه أحد شاهده، ولا یدود شئ من جسده...»(۲)

ص: ۴۱۶

۱- ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۴۲؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۴۰.

۲- الشیخ الصدوق، الخصـال، تصـحیح و تعلیـق: علی أکـبر الغفـاری (قـم: جـامعه مدرسـین، ۱۴۰۳-۱۳۶۲ ش)، ص ۳۹۹. - بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۴۸، مؤسسهْ الوفاء، بیروت، مرحوم علامه مجلسی بعد از بیان روایت در توضیح آن می نویسد: هذا الخبر أوفق بـأصول متکلمی الإمـامیه من کونهم علیه السّلام منزهین عما یوجب تنفر الطباع عنهم، فیکون الاخبار الاخر محموله علی التقیه، موافقه للعـامه فیمـا رووه، لکن إقامه الـدلیل علی نفی ذلک عنهم مطلقا ولو بعـد ثبوت نبوتهم وحجیتهم لا یخلو من إشـکال، مع أن الأخبار الداله علی ثبوتها أکثر وأصح وبالجمله للتوقف فیه مجال. قال السـید المرتضی قدس الله روحه فی کتاب تنزیه الانبیاء: فان قیل: أفتصـححون ما روی من أن الجـذام أصابه حتی تساقطت أعضاؤه؟ قلنا: أما العلل المسـتقذره التی تنفر من رآها وتوحشه کالبرص والجذام فلا یجوز شـئ منها علی الأنبیاءعلیهم السّلام لما تقدم ذکره، لان النفور لیس بواقف علی الأمور القبیحه، بل قد یکون من الحسن والقبیح معا، ولیس ینکر أن یکون أمراض أیوب علیه السّلام وأوجاعه ومحنته فی جسمه ثم فی أهله وماله بلغت مبلغا عظیما تزید فی الغم والألم علی ما ینال المجذوم، ولیس ینکر تزاید الألم فیه، وإنما ینکر ما اقتضـی التنفیر. (محقق کتاب)

پدیـدار شـدن چنین حـالتی دلیل بر صـدور گناه نیست؛ بلکه آزمایش الهی بود تا کمالات درونی او شـکوفا شود و ایوب علیه السّلام پس ازسال ها - هفت سال -(۱) تحمل درد و بیماری و فقر و پیوسته شاکر بودن در آن اوضاع بسیار سخت، از خداوند درخواست کرد او را از گرفتاری برهاند؛ لذا خداوند درباره او فرمود:

{إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ اَوَّابٌ}

«ما او را شکیبا یافتیم چه بنده خوبی که بسیار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود!»

امـا اینکه مقصود حضـرت ایوب که در مقام دعا می گویـد: «مَسَّنِیَ الضُّر» و گاهی می گویـد: «مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَـذَابٍ» چیست؟آیا مَسّ شیطان همان مَسّ ضُر است و هر دو عبارت یک معنا دارند یا دو منظور متفاوت؟

پاسخ:

توجه به دو نکته زیر ضروری است:

۱- این که بگوییم مقصود از «ضرّ»، بیماری جسمی ایوب است؛ اما مقصود از

ص: ۴۱۷

۱- بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۴۷ و ج ۹، ص ۳۴۸، ح ۱۳. (محقق کتاب)

«نُصب و عذاب» - که به معنی رنج و درد است - چیزی غیر از بیماری جسمی است و منظور همان شماتت و تعییر راهبان بود که به تحریک شیطان، ایوب علیه السّلام را سرزنش می کردند و می گفتند: تو چه گناهی مرتکب شده ای که به این وضع گرفتار شده ای؟ اینجاست که باعث آزردگی ایوب می شود و عامل ناراحتی را شیطان معرفی می کند و از خدا می خواهد که گرفتاری او را برطرف کند.

امام صادق علیه السّلام می فرماید: ایوب علیه السّلام بدون آنکه گناهی از او سربزند، دچار بلا گردید و استقامت ورزید تا این که مورد سرزنش قرار گرفت و پیامبران بر شماتت صبر نمی کنند.(۱)

۲- مقصود هر دو جمله یک چیز است و آن بیماری جسمی بود که بر ایوب عارض شد وشیطان در این عارضه به نوعی دخالت داشته است.

در روایات، این مطلب چنین بیان شده است؛

شیطان به خدا عرض کرد: «اگر ایوب را شاکر می بینی به خاطر نعمت هایی است که در اختیار او گذاشته ای و اگر مرا بر او مسلط سازی تا نعمت ها را از او بگیرم، دیگر او را در این حالت نمی یابی». شیطان به اذن الهی در مزاج و مال او تصرف کرد ولی او را در هر دو حال شاکر یافت و اندیشه شیطان باطل گردید.(۲)

ص: ۴۱۸

۱- بحار الأنوار، ج۱۲، ص۳۴۷.

۲- ر.ک: همان. [علل الشرایع، ج ۱، ص ۷۶، ح ۵ و ح ۱؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۴۸، ح ۱۳۰ و۱۳۷. (محقق کتاب)]

زمخشری در رد این دلیل می نویسد:

اگر شیطان چنین سلطه ای داشته باشد، در روی زمین، جان و مال صالح و پاکدامنی از شر او ایمن نخواهد بود، شیطان فقط در قلوب افراد وسوسه می کند و در جان و مال آنها تصرف نمی کند.(۱)

آیت الله جعفر سبحانی در جواب زمخشری می نویسد:

«این بیان در صورتی درست است که شیطان پیوسته دارای چنین قدرت مطلقه ای باشد، نه در یک مورد آن هم به اذن الهی، آن هم به خاطر یک رشته مصالح».

گرچه وی نیز این وجه را بعید می داند، ولی از محالات و مخالف با اصول و معارف اسلامی هم نمی داند و می نویسد:

«اگر پیامبران از علل مادی تأثیر می پذیرند و بیمار می شوند، چه مانعی دارد که در یک مورد به اذن الهی از عاملی مانند شیطان (در طریق از دست دادن صحت و

اموال) تأثیرپذیر باشند».(۲)

پس با توجه به آنچه بیان شد، این عبارت منافی عصمت ایوب علیه السّلام نیست، بلکه منظور تعییر و شماتت راهبان یهود - که ناشی از وسوسه شیطان بود - یا

۱- ر.ک: الکشاف عن حقائق التنزیل، ج ۴، ص ۹۷.

۲- ر.ک: منشور جاوید، ج۵، ص ۱۴۰.

دخالت مستقیم شیطان در بروز بیماری و فقر، بر ایوب علیه السّلام به اذن خدا و به خاطر مصلحت، است.

۱۳. آیه ۸۷ انبیاء

اشاره

{وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ اَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَیْهِ فَنَادَی فِی الظُّلُمَاتِ اَن لَّا إِلَهَ إِلَّا اَنتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ}

«و ذا النون [یونس] را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (امّا موقعی که در کام نهنگ فرو رفت،) در آن ظلمت ها(ی متراکم) صدا زد: «(خداوندا!) جز تو معبودی نیست! منزّهی تو! من از ستمکاران بودم!»

سرگذشت کوتاهی از حضرت یونس علیه السّلام

یونس در سرزمین عراق به دعوت قوم خود پرداخت، ولی تنها دو نفر به او ایمان آوردند که یکی عابد و دیگری عالم بود؛ عابد به او پیشنهاد کرد که از خدا بخواهد بر آنها عذاب نازل کند، اما عالم او را به صبر و بردباری فرا می خواند. سرانجام یونس از سر سختی قومش به تنگ آمد و در حق آنان نفرین نمود و خدا نیز عذاب را در روز معین به یونس وعده داد. آنگاه که روز موعود

نزدیک شـد، او با عابـد، منطقه را ترک کرد. وقتی نشانه فرود آمدن عذاب قطعی شد، مردم دور آن عالم را گرفتند. او به آنها گفت: «به خدا پناه ببرید و گریه و ناله سر دهید، و رو به بیابان بگذارید و کودکان را از مادران و حیوانات را از بچه های آنها جـدا سازیـد و راه انابه و توبه در پیش گیرید». آنها نیز چنین کردند و نشانه های عذاب بر طرف گردید. یونس قبل از آگاهی از وضع قوم خود یا بعد از آن، اما بدون اطلاع از ایمان آنها، راهی دریا شد و بر کشتی نشست. دریا طوفانی شد و برای سبک شـدن کشتی، ناخـدا اخطـار کرد که یـک نفر به حکم قرعه بایـد به دریـا افکنـده شود. بنـابه نقلی گفت: نهنگ عظیمی جلوی کشتی را گرفته و غـذا می خواهـد، به ناچار یک نفر بایـد قربانی گردد یا گفت: بنـده گریزانی است که باید به حکم قرعه، به آب افکنده شود. سـرانجام قرعه به نام او در آمد و چون به دریا افکنده شد، در شـکم ماهی فرورفت و در آن تاریکی های سه گانه (شب، دریا و شکم ماهی) خدا را تسبیح گفت و خدا نیز او را نجات داد.(۱)

بیان شبهه:

در آیه شریفه سه نکته زیر وجود دارد که ظاهر آنها با مقام عصمت سازگار نیست:

۱. {مغاضباً}

۱- ر.ک: منشـور جاویـد، ج ۵، ص ۱۴۳و ۱۴۴؛ البرهـان فی تفسـیر القرآن، ج ۳، ص ۵۷؛ نـور الثقلین، ج ۳، ص۴۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ۳۸۰.

۲. {فَظَنَّ اَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ}

۳. {إِنِّی كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ}

اگر یونس علیه السّلام معصوم بود، مقصود از تعابیری چون غضب و گمان عدم قدرت نداشتن خدا بر او و ظلم، در آیه چیست؟

فخر رازی در تفسیر کبیر می نویسد:

قائلان به جواز صدور گناه از انبیاعلیهم السّلام از وجوهی به این آیه استدلال نموده اند:

شبهه نخست: بیشتر مفسرین بر آن باورند که یونس از خدایش خشمگین بود و خشم از خدا از أعظم گناهان است. بر فرض که غضب یونس با پادشاه آنجا یا قومش باشد، نیز جایز نیست؛ زیرا خداوند به پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود:

{فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ}(۱)

و مقتضای این نهی گناهکار بودن یونس است؛ زیرا در غیر این صورت نهی از تشبه به او جایز نبود.

شبهه دوم: مقتضای این آیه این است که یونس در قدرت خداوند شک داشت.

شبهه سوم: یونس در این آیه مبارکه اعتراف به ظلم می کند و ظلم به دلیل

۱- قلم/ ۴۸.

آیه مبارکه {أَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمِینَ}(۱) ازاسمای ذم است.

شبهه چهارم: اگر گناه از یونس صادر نشده بود؛ چرا خداوند او را عقاب کرد و در شکم ماهی انداخت؟

شبهه پنجم: خداوند در آیه ۱۴۲ صافات، یونس را ملیم معرفی می کند:

{فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِیمٌ}

و ملیم به معنای کسی است که مورد سرزنش قرار گرفته است و کسی که مورد سرزنش واقع می شود، گنهکار است.

فخر رازی پس از بیان این وجوه در مقام پاسخ به آنها برآمده می نویسد:

جواب شبهه نخست:

نخست: در آیه دلیلی وجود نـدارد که یونس بر که غضب نمود، ولی ما یقین داریم بر نبی خدا جایز نیست که بر پروردگارش غضب کنـد؛ زیرا این عمل، صـفت کسـی است که نمی دانـد خداونـد مالك امر و نهی است و جاهل به خـدا مؤمن نیست چه رسد که نبی باشد.(۲)

پس غضب یونس بر خـدا نبود، بلکه یا بر قومش بود یا بر پادشاه یا بر هر دو؛ زیرا انسان بر کسانی غضب می کند که امر او را معصیت کنند و غضب بر

ص: ۴۲۳

۱- هود/ ۱۸.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۷۹.

قوم ممنوع نیست؛ زیرا خداونـد یونس را به رسانـدن رسالت به سوی قومش امر نمود نه این که همیشه با آنها بماند و ظاهر امر مقتضی تکرار نیست. بنابراین خروج یونس از بین آنها معصیت نبود.(۱)

دوم: اصـلًا غضب معصـیت نبود؛ زیرا تا هنوز از آن نهی نشـده بود. او گمان کرد که این عمل برای او جایز است؛ چرا که این کـار را به منظور خشم در راه خـدا و عزّت دادن به دین و دشـمنی بـا کفر و اهلش انجام داده بود، در صورتی که بهتر این بود که صبر کنـد و منتظر اجازه از طرف خـدا باشـد. به همین دلیل خداونـد تبارک و تعالی فرمود: {وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ}، گویا خداوند برای پیامبر اسلام، افضل منازل و اعلای آن را خواسته است.

بیشتر بزرگـان شـیعه ماننـد سـید مرتضـی، علاـمه طباطبـایی رحمه الله و ... نیز معتقدنـد که مراد از غضب، غضب بر قوم یونس است.(۲)

جواب شبهه دوم: در قسمت مربوط به اعتقادات خواهد آمد.

ص: ۴۲۴

۱- در کتب روایی و تفسیری شیعه روایاتی را از امام رضاعلیه السّلام آورده اند که در آن ذکر شده که غضب حضرت یونس بر قـوم وی بود: «.... فقـال الرضـاعلیه السّـلام، ذاك یونس بن مـتی علیه السّـلام، ذهب مغاضـباً لقومه...»؛ شـیخ حویزی، تفسـیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۴۹؛ شیخ صدوق، عیون الاخبار الرضاعلیه السّلام، ج ۲، ص ۱۷۹. (محقق کتاب)

۲- ر.ك: تنزیه الانبیاء، ص ۱۴۱؛ المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۴؛ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۴، ص ۱۷۰، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس، چ ۲، ۱۳۷۷ ش منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۴۲- ۱۵۱.

جواب شبهه سوم: فخر رازی می نویسد:

اگر ما {إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ} را بر قبل از نبوت حمل کنیم، حرفی باقی نمی ماند (چون فخر رازی اشعری است و قائل به لزوم عصمت قبل از نبوت نیست) اما اگر بر بعد از نبوت حمل کنیم واجب است آیه مبارکه را تأویل کنیم؛ زیرا در غیر این صورت، لازم می آید تا قائل شویم که نبی مستحق لعن است و حال آنکه هیچ مسلمانی به چنین چیزی قائل نمی شود. بنابراین تردیدی نیست که یونس با توانایی بر تحصیل افضل آن را ترک نمود و این ظلم است و معنای {إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ} این است که پروردگارا من به دلیل فرار از قومم بدون اذن تو به نفسم ظلم نمودم. گویا این طور فرمود که من به دلیل ضعف بشری و قصور در ادای حق ربوبیت از «ظالمان» هستم.(۱)

با توجه به آنچه از ابتدای این پژوهش تا به این جا بیان شد، اثبات گردید که پیامبران و امامان علیهم السّلام هم قبل از نبوت و امامت و هم بعد از آن معصوم هستند. به علاوه از قراین موجود در آیه به خوبی روشن است که این قضیه بعد از نبوت بوده است.

مفسرین شیعه در اینکه مراد از «ظلم» در آیه ترک أولی بوده با فخر رازی

۱- مفاتیح الغیب، ج۸، ص ۱۸۱.

هم عقیده اند، اما اینکه آن ترک أولی چه بود، چند وجه برای آن ذکر نموده اند:

الف - مقتضای رأفت و رحمت این بود که یونس در میان قومش می ماند و در حد امکان آنها را کمک می کرد، اما او منطقه را ترک کرد و قومش را تنها گذاشت. این کار شایسته او نبود، گرچه وظیفه اش را به بهترین شکل انجام داد.

ب - چنانچه از آیه مبارکه {فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلاَ تَکُن کَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَی وَهُوَ مَکْظُومٌ}(۱) برمی آید، مراد از «ظلم» کم صبری در برابر فشارها و طلب عذاب برای قوم خود است. بنابراین ترک اولایی که از او سرزد، درخواست نزول عذاب بود، در حالی که شایسته مقام یونس صبر و شکیبایی بیشتر بود.

ج - مراد از ظلم این است که از ایمان قوم خود خبر نداشت، با شنیدن خبر بر طرف شدن عذاب از آنها، با خشم و غضب راهی دریا شد.(۲)

د - در حدیثی از امام رضاعلیه السّلام علت ظلم ترک عبادت با فراغت و در خلوت، همانند عبادت در شکم ماهی تفسیر شده است:

«فَنادی فِی الظُّلُماتِ: ظلمه اللیله و ظلمه البحر، وظلمه

ص: ۴۲۶

۱- ق / ۴۸.

۲- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۸. (محقق کتاب)

بطن الحوت أنْ لا إِلهَ إِلَّا أنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ بترکی مثل هذه لعباده التی فرغتنی لها فی بطن الحوت...»(۱)

«این شخص «یونس بن متی» است. او یقین داشت که خداوند بر او سخت نمی گیرد، ولی وقتی به شکم ماهی فرو رفت و در ظلمات سه گانه (شب، دریا و شکم ماهی) قرار گرفت، گفت: خدایی جز تو نیست، تو منزهی! من به دلیل ترک این عبادت – که برای آن در شکم ماهی فرصت دادی – از ستمکارانم».

به هر حال اگر هر کدام از این احتمال ها سبب ملامت و ظالم خواندن او باشد، عمل حرام نیست و مورد نهی الهی نبوده است. بنابراین فقط ترک اولایی بوده است که از او سرزده است.(۲)

جواب شبهه چهارم: فخر رازی می نویسد:

قبول نداریم که افکندن در شکم ماهی عقوبت باشد؛ زیرا جایز نیست که انبیا عقاب شوند، بلکه مقصود از افکندن در شکم ماهی امتحان بود ولی بسیاری از مفسران هر ضرری را که به دلیل گناهی می رسد، عقوبت ذکر می کنند.

جواب شبهه پنجم: ملامت و سرزنش به دلیل ترک افضل بود.

۱– نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۵۰؛ بحارالانوار، ج۱۱، ص۸۲.

۲– ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۴۲– ۱۵۱.

اما کلمه «ظَنّ» که فخر رازی به آن نپرداخته است، در کتب تفاسیر بیشتر به گمان(۱) و گاهی به یقین(۲) معنا شده است. در حدیثی که اباصلت از امام رضاعلیه السّلام، نقل می کند، ظن به معنای «استیقن»، تفسیر شده است:

{فَظَنَّ أنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ} إنما «ظَنَّ» بمعنی «استیقن أن الله لن یضیق علیه رزقه».(۳)

در حدیثی ام سلمه از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند که:

حضرت یونس علیه السّلام خاطر جمع بود که خداوند بر او سخت نخواهد گرفت.

به همین دلیل خداوند او را تنها یک لحظه به خود واگذاشت و او شکیبایی خود را از دست داد و بر قومش خشمگین شد:

«انما وکّل الله یونس بن متی الی نفسه طرفه عین، فکان منه ما کان».(۴)

بنابراین مراد از غضب، غضب یونس علیه السّلام بر قوم اوست که از اوامر و

ص: ۴۲۸

۱- ر.ک: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۸؛ جوامع الجامع، ج ۴، ص ۱۷۰؛ ملا فتح الله کاشانی، خلاصهْ المنهج، ج ۳، ص ۲۷۸، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۳ ق.
۲- انوار درخشان، ج ۱۱، ص ۹۷.
۳- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۸. - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضاعلیه السّلام، ج ۲، ص ۱۷۱ و ص ۱۷۹، مؤسسهْ أعلمی، بیروت؛ شیخ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۲۱، دارالنعمان، نجف اشرف. (محقق کتاب)
۴- بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۸۴.

دستورهای او سرپیچی نمودند و به خدا ایمان نمی آوردند و ظن به معنای گمان و در مقام تمثیل است و منظور از ظلم نیز یکی از وجوه سه گانه - ترک منطقه، کم صبری در برابر فشارها و طلب عذاب قوم خود و ترک عبادت در فراغت - است و هیچ کدام از این کلمات دلالت بر معصوم نبودن حضرت یونس علیه السّلام ندارد؛ بلکه آنچه یونس علیه السّلام مرتکب شد، فقط ترک اولی بود؛ زیرا صبر واستقامت، دارای درجاتی است و مقدار لازم آن که میزان مسئولیت پذیری است، در همه ی رهبران معصوم بوده است؛ ولی مرتبه بالاتر آن در برخی از انسان های معصوم حاصل است و در بعضی نسبت به برخی از موارد، منتفی است. آنچه درباره حضرت یونس علیه السّلام رخ داد، همان فقدان مرتبه بالای صبر در گوشه ای از مأموریت های راجح (نه واجب) او بوده است.

۱۴. آیات ۱و۲ سوره فتح

اشاره

{إِنَّافَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُّبِیناً □ لِیَغْفِرَ لَکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَیَهْدِیَکَ صِرَاطاً مُّسْتَقِیماً}

«ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم! ...؛ تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند، ببخشد (و حقّانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و تورا به راه راست هدایت فرماید».

طبق ظاهر این آیات، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله قبل و بعد از نزول این آیات، دارای

گناه بوده و خداوند همه آنها را اعم از سابق و لا حق - بخشید.

مفسّران پاسخ های مختلفی به این اشکال داده اند:

الف - مراد این است که خداوند گناهان گذشته و آینده امت تو را بخاطر شفاعت تو می بخشد. شخصی از امام صادق علیه السّلام از آمرزش گناهان پیشین و پسین پیامبر پرسید، آن حضرت فرمود:

«ما کان له ذنب، ولا همّ بذنب، ولکن الله حمله ذنوب شیعته ثم غفرها له».(۱)

«آن حضرت نه گناه داشت و نه اقدام به گناه نمود، امّا خداوند گناهان پیروانش را بر او حمل نموده سپس آن گناهان را به خاطر او بخشید».

ب - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به عقیده مشرکان مکه گنهکار بود.

مأمون از امام رضاعلیه السّلام پرسید: یابن رسول الله! آیا این سخن شما نیست که پیامبران معصومند؟ حضرت فرمود: آری! سپس پرسید: پس این آیه را بیان بفرما: {لیغفر لک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر}؟ امام رضاعلیه السّلام فرمود: این عقیده مشرکان مکه بود؛ چون پیامبر، آنان را به توحید فراخواند و با بت هایشان به مبارزه برخاست، او را از گنهکاران برشمردند:

«قال الرضاعلیه السّلام لم یکن أحد عند مشرکی أهل مکه

۱- بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۷۶.

أعظم ذنباً من رسول الله صلى الله عليه وآله لأنهم كانوا يعبدون من دون الله... فلما جائهم صلى الله عليه وآله بالدعوه إلى كلمه الاخلاص كبر ذلک عليهم و عظم ... فلمافتح الله عز و جل على نبيه مكه قال له يا محمد إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَکَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ عند مشركى أهل مكه بدعائک إلى توحيد الله فيما تقدم و ما تأخر...».(۱)

نکته ها

الف - پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله معصوم بود و هیچ گناهی نداشت، نه در گذشته و نه در آینده ی زندگی خود؛

ب - پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به گمان واهی مشرکان گنهکار بود؛

ج - گناه پنداری (نه واقعی) آن حضرت به امر اعتقادی و حقوقی بر می گشت؛

د - گناه اعتقادیِ پنداشته شده، عبارت از نفی بت پرستی و نکوهش عبادت بت و مانندآن بود؛ گناه حقوقیِ پنداری نیز کشتن مشرکان در جنگ بدر و نظیر آن بود؛

هـ - با گسترش اسلام و روشن شدن توحید، پندار گناه اعتقادی برطرف شد و با گذشت کریمانه رسول اکرم صلی الله علیه وآله بعد از فتح مکه، پندار گناه حقوقی نیز از بین رفت؛

ص: ۴۳۱

۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۶؛ بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۸۳.

و - مقصود از گناه متقدم و متأخر، همان گناه کهنه و تازه است؛

ز - نسبت دادن ذَنْب به رسول اکرم صلی الله علیه وآله طبق گمان مشرکان، نظیر نسبت دادن گناه به حضرت موسی طبق پندار آل فرعون بود که در این باره چنین آمده است(۱):

{... وَلَهُمْ عَلَیَّ ذَنبٌ فَاَخَافُ اَن یَقْتُلُونِ}(۲)

آن حضرت نه گناه داشت و نه اقدام به گناه نمود؛ امّا خداوند گناهان پیروانش رابر او حمل نموده، سپس آن گناهان را به خاطر او بخشید.

۱۵. آیه ۴۳ توبه

{عَفَا اللّهُ عَنکَ لِمَ اَذِنتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُواْ وَتَعْلَمَ الْکَاذِبِینَ}

«خداوند تو را بخشید چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می کردی، تا هر دو گروه خود را نشان دهند!).»

ظاهر عتاب و سرزنشی که در این آیه به چشم می خورد، برای آن است که پیامبرصلی الله علیه وآله کار خلافی انجام داده است؛ چرا او اذن داد تا گروهی از منافقان از

۱- ر.ک: وحی و نبوّت در قرآن، ص۲۷۵- ۲۷۳.

۲- شعراء/۱۴.

عضویت در نیروهای نظامی و شرکت در جهاد خودداری کنند؟!

امام رضاعلیه السّلام در جواب مأمون که در این باره سؤال نمود، فرمود:

«هذا مما نزل بإیاک أعنی و اسمعی یا جاره خاطب الله عزوجل بذلک نبیه صلی الله علیه وآله و أراد به أمته فکذلک قوله عزوجل «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ»(۱) و قوله عزوجل «وَ لَوْلا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً».(۲) قال صدقت یا ابن رسول الله.(۳)

این آیه از مصادیق: «إیّاک أعنی و اسمعی یا جاره» است؛ یعنی به تو می گویم که همسایه بشنود. پس، خطاب آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است، ولی مقصود آن است که امّت بشنوند و مضمون آن را به کار بندند؛ مانند این که می فرماید: ای پیامبر! اگر شرک آوری، همه اعمال و کردارت تباه می شودو از زیانکاران خواهی شد و نیز می فرماید: اگر ما تو را ثابت قدم نگه نمی داشتیم، نزدیک بود به کافران میل اندکی پیدا کنی، و حال آن که پیامبرصلی الله علیه وآله لحظه ای شرک نیاورد و به هیچ نیرویی غیر خدا تکیه نکرد. مأمون این تفسیر را تصدیق کرد.(۴)

۱- زمر / ۶۵.

۲- اسراء / ۷۴.

۳- بحار الأنوار، ج۱۱، ص ۸۳.

۴- ر.ک: وحی و نبوّت در قرآن، ص۲۶۵.

۱۶. آیه ۳۷ احزاب

{وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِ وَاَنْعَمْتَ عَلَیْهِ اَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللهُ اَحَقُّ اَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لاَ یَکُونَ عَلی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی اَزْوَاجِ اَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَکَانَ اَمْرُ اللهِ مَفْعُولاً}

«(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده ات «زید»] می گفتی: «همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می کردی) و در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد و فرمان خدا انجام شدنی است. (و سنّت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود)».

حال این سؤال مطرح است که چرا پیامبرصلی الله علیه وآله از مردم ترسید و چیزی را در دل پنهان کردکه مورد عتاب خداوند قرار گرفت. آیا این امور با مقام عصمت پیامبر منافات ندارد؟

ص: ۴۳۴

امام رضاعلیه السّلام در جواب این سؤال، به علی بن جهم فرمود:

خداونـد متعال، نام های زنان پیامبر را در دنیا و در آخرت به او معرّفی کرد و فرمود: این زنان، مادران مؤمنان هسـتند؛ یکی از آنان، «زینب بنت جَحش» (دختر عمّه پیامبر) بود که در آن زمان همسر زید بن حارثه (غلام آزاده شده و فرزند خوانده پیامبر) بود. پیامبر نام این زن را آشـکار نکرد تا بهانه به دست منافقان نیفتد و آنها نگویند که او چشم به زنی دوخته است که در خانه همسر خود است و او را به عنوان مادر مؤمنان می خواند. به هر صورت پیامبرصلی الله علیه وآله از گفتار منافقان اندیشه کرد و خداونـد فرمود: {والله أحقّ أن تخشـاه}بنـابراین، ترس پیامبرصـلی الله علیه وآله از یـاوه گویی هـای منافقـان بود و او مصـلحت اندیشـی کرد که بهـتر است فعلاـنـامی از زینب بنت جحش نـبرد؛ زیرا هنوز زن شـخص دیگری است. چون خداونـد اراده ی شکستن سنّت جاهلی(۱) را داشـته است، انـدیشه پنهان پیامبر را آشـکار می کند تا قانون الهی آشـکار و تثبیت شود. خداوند، این سنّت را که در عصر پیامبران گذشته نیز بوده است، بر پیامبر واجب کرد:

{مَّا كَانَ عَلى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللهُ لَهُ سُنَّهَ

۱- اعراب دوران جاهلیت ازدواج با همسر پسر خوانده را بعد از طلاق، صحیح نمی دانستند.

اللهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَکَانَ اَمْرُ اللهِ قَدَراً مَّقْدُوراً}(۱)

«هیچ گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده نیست؛ این سنّت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند نیز جاری بوده و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است!»(۲)

۱۷. آیات۱۰۵ و ۱۰۶ نساء

اشاره

{إِنَّا اَنزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا اَرَاکَ اللهُ وَلاَ تَکُن لِّلْخَآئِنِینَ خَصِیماً وَاسْتَغْفِرِ اللهَ إِنَّ اللهَ کَانَ غَفُوراً رَّحِیماً}

«ما این کتاب را بحق بر تو نازل کردیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی!؛ و از خداوند، طلب آمرزش نما! که خداوند، آمرزنده و مهربان است».

طرح شبهه:

۱. اگر پیامبر معصوم است، استغفار و آمرزش طلبی مکرّر او از خداوند چه

۱- احزاب/ ۳۸ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضاعلیه السّلام، ج ۲، ص ۱۸۱، فی قصهْ زوجهْ زید بن حارثهْ؛ شیخ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۲۳، درالنعمان، نجف اشرف. (محقق کتاب)

معنایی دارد؟ پیداست که گناه و لغزشی در کار است.

۲. از جمله: «وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ اَنفُسَهُمْ»، استفاده می شود که پیامبر در جدال به سود خیانتکاران تمایل داشته است. این مطلب چگونه با عصمت او سازگار است؟

پاسخ:

علامه طباطبایی رحمه الله می نویسد:

نخست این که: مراد از استغفار در این جا، این است که پیامبر از خدا بخواهد که امکان پایمال کردن حقوق دیگران و میل به هوای نفس را که در طبع آدمی نهفته است، از بین ببرد و بیامرزد، نه آن که پیامبر مرتکب گناه شده واز آن استغفار کند، بلکه در مقام دفع است؛ یعنی از خدا می خواهد که امکان عروض غفلت و گناه را از او بگیرد نه آنکه برای رفع و نابودی گناه و خطای موجود باشد. بنابراین معنای آیه این است که طرفدار خائن مباش و میل به آنان مکن و از خدا بخواه که بر این کار تو را موفّق بدارد و میل به دفاع از خیانت خائنان و تسلّط هوای نفس را از دل و جان تو برطرف کند.

دوم این که: مغفرت و استغفار در کلام خدای تعالی در شئون مختلف به کار برده می شود که جامع همه آن شئون، گناه است و جامع گناهان، دور شدن از حق است به وجهی از وجوه:

«الظاهر أن الاستغفار هاهنا هو أن یطلب من الله سبحانه الستر علی ما فی طبع الانسان من إمکان هضم الحقوق و

المیل إلی الهوی و مغفره ذلک،... و العفو و المغفره یستعملان فی کلامه تعالی فی شئون مختلفه یجمعها جامع الذنب، و هو التباعد من الحق بوجه.»(۱)

«ظاهرا منظور از استغفار در اینجا این است که رسول خداصلی الله علیه وآله از خدای تعالی بخواهد آنچه که در طبع آدمی است که ممکن است احیانا حقوق دیگران را غصب کند و به سوی هوای نفس متمایل شود بیامرزد و بپوشاند و ... عفو و مغفرت و استغفار در کلام خدای تعالی در شئون مختلف استعمال می شود که جامع همه آن شئون گناه و جامع گناهان عبارت است از دور شدن از حق به وجهی از وجوه.»

ص: ۴۳۷

۱- المیزان، ج ۵، ص ۷۲.

دلیل این معنا آیاتی است که در ذیل این آیات آمده و می فرماید:

{وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَّآئِفَةٌ مُّنْهُمْ اَن يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلاُّ اَنفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيْءٍ}(۱)

«اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند؛ اما جز خودشان

۱- نساء /۱۱۳.

را گمراه نمی کننـد و هیچگونه زیانی به تو نمی رساننـد. خداونـد، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی، به تو آموخت و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است.»

این آیه به روشـنی بیـانگر این است که خائنـان - هرچنـد آخرین تلاش و کوشـش را در تحریک عواطف پیامبرصـلی الله علیه وآله به خرج دهند که او باطل را ترجیح دهد و بر حق چیره کند - نمی توانند قلب او را متوجّه باطل کنند؛

زیرا خداوند او را از ضـرر ایمن داشته و به او عصمت داده است که نه تنها هیچ گاه مغلوب قوای دیگر نمی شود، بلکه همواره غـالب بر آنهـاست. از ایـن رو، پیوسـته صـاحبش را از گمراهی و خطـا بـاز می دارد. به همین دلیـل، در داوری از هـوای نفس پیروی نمی کند، نه ستم می کند و نه تمایلی به آن پیدا می کند.(۱)

بنابراین جمله «واسـتغفر الله» بیانگر این نیست که گناهی از آن حضرت صادر شده باشد؛ زیرا استغفار مختص به گنهکار نیست و اسـتغفار و گریه و تضرّع پیامبران و پیشوایان نیز به این دلیل نیست که گناه و لغزشی از آنان صادر شده است؛ بلکه گاهی به دلیل هضم نفس و توجه تام به مولا یا به دلیل به دست آوردن ثواب بیشتر است. زیرااستغفار طاعت مستقل است و ثواب بر آن مترتب می شود نه این که استغفار به دلیل اسقاط عذاب باشد.

۱- المیزان، ج۵، ص۷۲.

ادله عقلیه دال بر عصمت انبیا از صغایر و کبایر نیز این مطلب را تصدیق می کند. علاوه بر این، اگر چه خطاب به ظاهر متوجه پیامبرصلی الله علیه وآله است، در واقع مراد تأدیب امت است، که مبادا به دفاع از خائن مبادرت کنند.(۱)

بنابراین، پیامبرصلی الله علیه وآله و اهل بیت او که به گواهی آیه تطهیر، از گزند هرگونه رجس و پلیدی و لغزش محفوظند، استغفارهایشان برای آن است که ارتباطشان با عالم ماده، موجب غبار و گرفتگی قلبشان نشود و به بیان دیگر، استغفار آنان برای دفع خطراست، نه رفع آن.(۲)

ص: ۴۴۰

۱- ر.ک: ملا فتح الله کاشانی، منهج الصادقین (تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ش)، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲- علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار (ج ۱۷، ص ۳۸) در شأن نزول این آیات می نویسد: قال المحققون: هذه الآیه تدل علی أنه صلی الله علیه وآله ما کان یحکم إلا بالوحی والنص، واتفق المفسرون علی أن أکثر الآیات فی طعمه سرق درعا، فلما طلبت الدرع منه رمی واحدا من الیهود بتلک السرقه، ولما اشتدت الخصومه بین قومه وبین قوم الیهود جاءوا إلی النبی صلی الله علیه وآله وطلبوا منه أن یعینهم علی هذا المقصود، وأن یلحق هذه الخیانه بالیهودی، فهم الرسول صلی الله علیه وآله بذلک فنزلت الآیه. {ولا تکن للخائنین خصیما} أی لا تکن لأجل الخائنین مخاصما لمن کان بریئا عن الذنب، یعنی لا تخاصم الیهود لأجل المنافقین، قال الطاعنون فی عصمه الأنبیاءعلیهم السّلام: دلت هذه الآیه علی صدور الذنب من الرسول صلی الله علیه وآله، فإنه لولا أن الرسول صلی الله علیه وآله أراد أن یخاصم لأجل الخائن ویذب عنه لما ورد النهی عنه، والجواب أنه صلی الله علیه وآله کان لم یفعل ذلک وإلا لم یرد النهی عنه، بل ثبت فی الروایه أن قوم طعمه لما التمسوا من الرسول صلی الله علیه وآله أن یذب عن طعمه وأن یلحق السرقه بالیهودی توقف وانتظر الوحی فنزلت هذه الآیه، وکان الغرض من هذا النهی تنبیه النبی صلی الله علیه وآله علی أن طعمه کذاب، وأن الیهودی برئ عن ذلک الجرم. فإن قیل: الدلیل علی أن ذلک الجرم قد وقع من النبی صلی الله علیه وآله قوله بعد هذه الآیه {واستغفر الله إن الله کان غفورا رحیما} فلما أمره الله تعالی بالاستغفار دل علی سبق الذنب فالجواب من وجوه: الأول لعله مال طبعه إلی نصره طعمه، بسبب أنه کان ظاهرا من المسلمین، فامر بالاستغفار لهذا القدر، وحسنات الأبرار سیئات المقربین. الثانی: إن القوم لما شهدوا علی سرقه الیهودی وعلی براءه طعمه من تلک السرقه ولم یظهر للرسول صلی الله علیه وآله ما یوجب القدح فی شهادتهم هم أن یقضی بالسرقه علی الیهودی، ثم لما اطلعه الله علی کذب هؤلاء الشهود عرف أن ذلک القضاء لو وقع کان خطأ، و استغفاره کان بسبب أنه هم بذلک الحکم الذی لو وقع لکان خطأ فی نفسه، وإن کان معذورا عند الله فیه. الثالث: قوله: {واستغفر الله} یحتمل أن یکون المراد واستغفر الله لأولئک الذین یذبون عن طعمه، ویریدون أن یظهروا براءته عن السرقه، والمراد بالذین یختانون أنفسهم طعمه ومن عاونه من قومه ممن علم کونه سارقا، والاختیان: الخیانه، وإنما قال: یختانون أنفسهم، لان من أقدم علی المعصیه فقد حرم نفسه الثواب، وأوصلها إلی العقاب، فکان ذلک منه خیانه مع نفسه «من کان خوانا أثیما» أی طعمه، حیث خان فی الدرع، وأثم فی نسبه الیهودی إلی تلک السرقه.(محقق کتاب)

۱۸.آیه ۱۰۷نسا

{وَلاَ تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ اَنفُسَهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّاناً اَثِيماً}

«و از آنها که به خود خیانت کردند، دفاع مکن! زیرا خداوند، افراد خیانت پیشه گنهکار را دوست ندارد.»

برخی از ظاهر این آیه چنین برداشت نموده اند که پیامبر تمایل به حمایت از خائن داشته است، به همین دلیل مورد عتاب شدید خداوند قرار گرفته است.

فخررازی می نویسد:

زمانی که طبع پیامبرصلی الله علیه وآله کمی تمایل به حمایت از

ص: ۴۴۱

طعمه(۱) (ابو طعمه)، پیدا نمود و خداوند می دانست که او فاسق است، به دلیل همین مقدار حمایت از گنهکار او را مورد عتاب و تهدید شدید قرارداد.(۲)

از این سخن فخررازی درمی یابیم:

نخست: پیامبر از فاسق حمایت نکرد، بلکه طبع او تمایل به حمایت داشت؛

دوم: نمی دانست که طعمه مرد فاسق است. بنابراین معصیتی از او صادر نشده است.

کلام فخر رازی که از آیه مبارکه تمایل پیامبر را در حمایت از فاسق استظهار می کند به دلایل زیر مردود است؛

۱- ملکه عصمت، مانع از گرایش های نفسانی است و هرگز عدل ممثّل به سود ظالم و نفع ظلم اقدام نخواهد کرد.(۳)

۲- نهی اعم از این است که شخص به طور حتم در صدد انجام دادن آن کار باشد.

۳- نهی رسول با مقام عصمت او منافات ندارد؛ زیرا اوامر و نواهی همان

۱- اسم شخصی است که فخر رازی می گوید مراد از {الذین یختانون انفسهم}، او و همدستان اوست.

۲- ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۲۱۳.

۳- ر.ک: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۸۶.

گونه که متوجه سایر مسلمین می شود، متوجه پیامبر نیز می شود.(۱)

البته ممکن است ا ین آ یه نیز خطاب به پیامبر و تفهیم به د یگران باشد؛ زیرا قضاوت و داوری، مخصوص پیامبر نبوده و با شأن نزول آ یه نیز منافاتی ندارد.

۱۹. آ یه ۱۲۰ و ۱۴۵ بقره

{وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَاءهُم بَعْدَ الَّذِی جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللهِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ}

«هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد، تا (به طور کامل، تسلیم خواسته های آنها شوی، و)از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوی و هوس های آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یاوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود».

{... وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَاءهُم مِّن بَعْدِ مَا جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَاً لَّمِنَ الظَّالِمِينَ}

«...و اگر تو، پس از این آگاهی، از هوس های آنها پیروی کنی، مسلماً از ستمگران خواهی بود!»

ص: ۴۴۳

۱- ر.ک. آیت الله سیّدمحمّدحسینی شیرازی، تقریب القرآن إلی الأذهان، ج ۱، ص۵۳۹، بیروت، دارالعلوم للطباعهْ و النشر، چ۱، ۱۴۲۴ ق.

ظاهر آیات بالاـ بیانگر این است که امکان دارد پیامبر پس از در یافت وحی و درک حق، برای جلب رضایت اهل کتاب، از خواسته های آنها پیروی کند. به همین دلیل می فرماید: در این صورت هیچ سرپرست و یاوری در برابر عتاب و عقاب خداوند نخواهی داشت یا از ظالمان خواهی بود.

بنابر دلایل زیر، پاسخ این شبهه نیز همانند پاسخ شبهات گذشته است:

۱- این گونه خطاب ها از باب کنایه است که مقصود اصلی آنها مردم است، نه رسول اکرم صلی الله علیه وآله.

۲- قضیه شرطیه تنها دلالت بر صحت ملازمه دارد و هیچ گونه اشعاری بر تحقق مقدم یا تالی ندارد.

۳- پیامبرصلی الله علیه وآله مانند سا یر مسلمانان مکلف به نماز و روزه و تبلیغ احکام و دوری از پیروی خواسته های کفّار است و قانون عمومیِ تکلیف ا ین است که ترک آن عذاب دارد و در این جهت همه مکلفان یکسانند و استثنایی ندارد. بنابرا ین اگر پیامبر نیز شرک بورزد، اعمالش حبط و از ظالمان خواهد بود و این با عصمت پیامبر منافات ندارد.

۲۰. آیات ۲۳ و ۲۴ کهف

{وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْ ءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللهُ وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسیتَ وَ قُلْ عَسی أَنْ یَهْدِیَنِ رَبِّی لأَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَداً}

ص: ۴۴۴

«و هرگز در مورد کاری نگو: «من فردا آن را انجام می دهم»؛ مگر اینکه خدا بخواهد! و هرگاه فراموش کردی، (جبران کن) و پروردگارت را به خاطر بیاور و بگو: «امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند!»

این آیه نیز به ظاهر، خطاب به پیامبرصلی الله علیه وآله است و در واقع، طبق اصول و محکمات و شواهد دیگر، خطاب به مردم است.

ج – در اعتقادات

۱. آیه ۱۴۳ اعراف

در این آیه می خوانیم که حضرت موسی علیه السّلام از خداوند تقاضا کرد تا خدا را با چشم سر ببیند، سپس از این تقاضا توبه نمود:

{وَلَمَّا جَاء مُوسَی لِمِیقَاتِنَا وَکَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اَرِنِی اَنظُرْ إِلَیْکَ قَالَ لَن تَرَانِی وَلَکِنِ انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکّاً وَخَرَّ موسَی صَعِقاً فَلَمَّا اَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَاَنَاْ اَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ}

«و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز

مرا نخواهی دیـد! ولی به کوه بنگر، اگر درجای خود ثـابت مانـد، مرا خواهی دیـد!» اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسـان خاک قرار داد و موسـی مـدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمـد، عرض کرد: «خداونـدا! منزهی تو (از اینکه با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من از نخستین مؤمنانم!»

امام علی بن موسی الرضاعلیه السّلام در پاسخ سؤال مأمون عباسی فرمود:

«إنّ کلیم الله موسـی بن عمران علیه السّـلام علم أن الله تعـالی أعز من أن یری بالأبصـار و لکنه لما کلمه الله عزوجل و قربه نجیا رجع إلی قومه فـأخبرهم أن الله عزوجـل کلمه و قربه و ناجـاه فقـالوا لن نؤمن لـک حتی نسـمع کلامه کما سـمعت و کان القوم سبعمائه ألف رجل فاختار منهم سبعین ألفا ثم اختار منهم سبعه آلاف ثم اختارمنهم سبعمائه ثم اختار منهم سبعین رجلا لمیقات ربه فخرج بهم إلی طور سـیناء فأقامهم فی سفح الجبل و صعد موسی علیه السّلام إلی الطور و سأل الله تبارک و تعالی أن یکلمه و یسـمعهم کلامه فکلمه الله تعالی ذکره و سـمعوا کلامه من فوق و أسـفل و یمین و شمال و وراء و أمام لأن الله عزوجل أحدثه فی الشجره و جعله منبعثا منها حتی سمعوه من جمیع الوجوه فقالوا «لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ»(۱) بأن

۱- بقره / ۵۵.

هذا الذی سمعناه کلام الله «حَتَّی نَرَی اللّٰهَ جَهْرَةً»(۱) فلما قالوا هذا القول العظیم و استکبروا و عتوا بعث الله عزوجل علیهم صاعقه فأخذتهم بظلمهم فماتوا»(۲)

«حضرت موسی بن عمران علیه السّلام می دانست که خداوند منزّه از آن است که با چشمان سر دیده شود، ولی چون خداوند با او به سخن پرداخته و همراز او شده بود، به قوم خود خبر داد که خداوند با او سخن گفته و او را مقرّب درگاه خویش ساخته و با او مناجات کرده است. قوم او گفتند: هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر مانند تو سخن خداوند را بشنویم. آن قوم، هفتصد هزار مرد بودند که حضرت موسی علیه السّلام هفتاد هزار نفرشان را انتخاب نمود و از میان این تعداد هفت هزار نفر را انتخاب نمود و از میان اینها هفتصد نفر را و از میان آنها هفتاد نفرشان را برای میقات پروردگارش برگزید و به طور سینا آورد. حضرت موسی علیه السّلام آنان را پایین کوه طور نگهداشت و خود برفراز کوه آمد و درخواست کرد که آنان نیز سخن خداوند را بشنوند. خداوند با حضرت موسی به سخن پرداخت و قوم او نیز سخن خدا را از بالا و پایین و راست و چپ و جلو و عقب شنیدند؛ زیرا خداوند، سخن را در درختی اِحداث

۱- همان.

۲- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۸۱.

کرد که از آن به گوش آنان می رسید. در این هنگام گفتند: ما به تو ایمان نخواهیم آورد که این سخن خدا باشد، مگر این که خدا را آشکارا ببینیم چون این سخن بزرگ را بر زبان راندند و استکبار و سرکشی کردند، خداوند متعال در برابر این ظلم بزرگ، صاعقه ای فرستاد و آنان را گرفتار ظلمشان نمود و همه مردند.»

حضرت موسی علیه السّلام عرض کرد: خدایا! وقتی به میان بنی اسرائیل برگردم و آنان بگویند که مردم را بردی و به هلاکت رساندی، من در پاسخ آنان چه بگویم؟ در این حال، خداوند آنان را زنده کرد و همراه حضرت موسی قرار داد. مردم گفتند: اگر از خدایت بخواهی خودش را به تو بنماید، درخواست تو را پاسخ مثبت می دهد و ما را از آن با خبر می کنی و ما آگاه شده، و ایمان می آوریم. موسی علیه السّلام گفت: ای مردم! خداوند با چشمان سر دیده نمی شود و از چهار چوب دیدنی ها خارج است؛ بلکه به وسیله نشانه ها و آیات شناخته می شود. مردم گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که خواسته ما را بر آوری.

حضرت موسی علیه السّلام عرض کرد: خدایا! تو گفتار بنی اسرائیل را شنیدی و به صلاح آنان دانایی. خداوند وحی فرستاد: ای موسی! آنچه می خواهند از من سؤال کن، من هرگز تو را به جهل آنان مؤاخذه نمی کنم. در

این هنگام، حضرت موسی علیه السّلام عرض کرد:

{رَبِّ اَرِنِی اَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِی وَلَكِنِ انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً وَخَرَّ موسَی صَعِقاً فَلَمَّا اَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَاَنَاْ اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ}(۱) منهم بأنک لاتری.

«پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز مرا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید!» اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوندا! منزهی تو (از اینکه با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من نخستین مؤمنانم!»- از میان آنها به اینکه تو دیده نمی شوی.

۲. آیه ۸۷ انبیاء

{وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ اَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَی فِی الظُّلُمَاتِ اَن لَّا إِلَهَ إِلَّا اَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّی كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ}.

«و ذا النون [یونس] را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت و چنین می پنداشت

۱- اعراف/ ۱۴۳.

که ما بر او سخت نخواهیم گرفت (امّا موقعی که در کام نهنگ فرو رفت،) در آن ظلمت ها(ی متراکم) صدا زد: «(خداوندا!) جز تو معبودی نیست! منزّهی تو! من از ستمکاران بودم!».

مقتضای این آیه این است که یونس در قدرت خداوند شک داشت.

در روایتی از امام رضاعلیه السّلام «لن نقدر»

به «لن یضیق علیه رزقه» تفسیر شده است.(۱)

فخر رازی می نویسد:

در کفر کسی که گمان کند خداوند عاجز است، اختلافی نیست. در اینکه نسبت کفر به آحاد مؤمنین جایز نیست، چه رسد به انبیا، نیز اختلاف نیست.

پس ناچار باید آیه مبارکه را تأویل کنیم و در تأویل نیز چند وجه زیر متصوّر است:

۱. «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْه» به معنای «لن نضیق علیه» است. بنابراین، معنای آیه این می شود که یونس علیه السّلام پنداشت که در ماندن و خارج شدن مخیر است و خداوند در اختیارش بر او سخت نخواهد گرفت؛ اما معلوم شد که

صلاح در تأخر خروج او بوده و این بیان خداوند تبارک و تعالی به منزله عذر برای

۱- عیون أخبار الرضاعلیه السّلام، ج ۲، ص ۱۷۰؛ با عبارت «لن نضیق» نیز آمده است. (ر.ك: الفیض الکاشانی، التفسیر الصافی (تهران: مکتبة الصدر، چ ۳، ۱۳۷۴ ش)، ج ۳، ص ۳۵۳.

خروج یونس است، نه بر تعمّد معصیت.(۱)

علمای شیعه از جمله علامه طباطبایی نیز «قدر» را به معنای تنگ گرفتن تفسیر نموده اند.(۲)

۲. «نقـدر» به قضاء تفسیر شود. در روایتی از امام باقرعلیه السّلام «لن نقدر» به «لن نعاقب بما صنع» تفسیر شده است.(۳) پس معنا این می شود {فظن أن لن نقضی علیه بشده}، یعنی گمان می کرد که ما در مورد او به شدت حکم نخواهیم نمود.

این تفسیر را مفسران شیعه نیز متذکر شده اند؛(۴)

۳. این تعبیر از باب تمثیل به معنی است؛ حالت یونس نشان دهندی حالت کسی بود که گمان می کرد خداونـد در خروج او بدون اینکه منتظر امر خداوند باشد، از میان قومش بر او قدرت ندارد.

علامه طباطبایی رحمه الله و برخی دیگر از علمای شیعه نیز در تفاسیر خود این بیان را پذیرفته اند.(۵)

۴. «فظن أن لن نقدر»: یعنی گمان می کرد که ما هرگز انجام نمی دهیم؛ زیرا

۱- ر.ک: مفاتیح الغیب، ج۸، ص۱۸۱.

۲- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۸.

۳- تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۸۵.

۴- المنیر، ج ۱۷، ص ۱۱۵؛ المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۴.

۵- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۴؛ زحیلی، وهبهْ بن مصطفی، المنیر، ج ۱۷، ص ۱۱۵، بیروت: چ اول، ۱۴۱۸ ق.

بین قدرت و فعل، مناسبت وجود دارد، بعید نیست که یکی مجازاً جای دیگری قرار داده شود.(۱)

۵. «فظن أن لن نقدر»، استفهام و به معنای توبیخ است. معنایش این است: «أفظن أن لن نقدر علیه؟».

۳. آیه ۷ الضحی

اشاره

{وَوَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدَی} «و تو را گمشده یافت و هدایت کرد.»

خداوند در این آیات، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به عنوان یک فرد «ضال» معرفی می کند و این معرفی مربوط به دوران کودکی و جوانی اوست. ظاهر لفظ «ضالّ» به معنی گمراه در امور دینی و معادل «کفر»، «شرک»، و... دانسته شده است. یعنی پیامبرصلی الله علیه وآله پیش از این در گمراهی بود ولی در پرتو نعمت الهی، هدایت یافت و بر هدایت مردم گمارده شد، پس معصوم کامل نیست!!(۲)

عده ای از حشویه گفته اند که پیامبر پیش از نبوت کافر بود و به این آیه استدلال نموده اند.(۳)

۱- مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۸۰.

۲- ر.ک: www.al-shia.org.

۳- شرح نهج البلاغه، ۸، ص ۷.

آنچه از مراجعه به انواع مشتقات(۱) این کلمه در کتب لغت، به نظر پژوهنده نزدیک تر به واقع می رسد، این است که معنای این مادّه، اختفاء و غایب بودن است. اگر به گمشده «ضالّه» استعمال می شود، به دلیل غایب شدن آن از دید انسان است. بنابراین «ضلال» به حسب لغت از اوصاف رذیله و نواقص بشریه نیست. گرچه صفت رذیله یکی از مصادیق آن است.(۲)

حدیثی که از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است می تواند مؤید این مطلب باشد.

حضرت علی علیه السّلام می فرماید: ضلالت بر چند قسم است:

۱. ضلالت پسندیده؛ ۲. مذموم؛ ۳. نه پسندیده و نه مذموم؛ ۴. ضلالت به معنای فراموشی.

ضلالت پسندیده؛ ضلالتی است که منسوب به خداوند است. مانند آیه مبارکه {یُضِلُّ اللهُ مَنْ یَشاءُ}(۳) این ضلالت، ضلالت مردم، از مسیر بهشت به دلیل فعل خود آنها است.

۱- ر.ك: الصحاح، ج ۳، ص ۱۷۴۸؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۹۰؛ القاموس المحيط، ص۱۳۲۴؛ سعيد الخورى الشرتونى اللبنانى، أقرب الموارد فى فُصَح العربيه و الشوارد (قم: منشورات مكتبه آيهْ الله العظمى المرعشى النجفى، ۱۴۰۳هـق)، ج ۱، ص ۶۷۴ باب ضاد؛ البحر المحيط، ج ۱، ص ۲۸.

۲- ر.ك: سيّد مصطفى خمينى، القرآن الكريم (تفسير)، (بى جا: مؤسسه نشر آثار الإمام الخمينى، چ ۱، ۱۴۱۸هـق)، ج ۲، ص ۱۵۹.

۳- ابراهيم / ۴.

ضلالت مذموم مثل آیه مبارکه {وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ}(۱) {وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ ما هَدى}(۲) و امثال این زیاد است.

امّا ضلالت منسوب به بت ها قول خدای تعالی در قصه حضرت ابراهیم است که فرمود: {وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النّاسِ}(۳) و بتها در حقیقت نمی توانند شخصی را گمراه کنند، و در حقیقت مردم به وسیله آنها گمراه می شوند و در هنگام عبادت آنها کافرند.

و أما ضلالت به معنای نسیان مثل آیه مبارکه {أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى}(۴) خداوند متعال نیز ضلال را در مواضعی از کتابش ذکر نموده است؛ بعضی را ظاهراً به پیامبرش نسبت داده است. مانند: {وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى}.(۵)و(۶)

بعضی از ضلالت ها را به خود نسبت می دهدکه به معنای بیان و ضد هدایت است؛ مانند آیه مبارکه:

۱- طه / ۸۵.

۲- طه / ۷۹.

۳- ابراهیم / ۳۶ و ۳۵.

۴- بقره / ۲۸۲.

۵- ضحی /۷.

۶- بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۰۸.در ادامه روایت حضرت علی علیه السّلام در معنای آیه شریفه می فرماید: {معناه وجدناك فی قوم لا یعرفون نبوتک فهدیناهم بک} «معنای آیه این است که ما تو را در قومی یافتیم که به نبوت تو معرفت نداشتند، پس آنها را به وسیله تو هدایت کردیم» (محقق کتاب)

{وَمَا كَانَ اللهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللهَ بِكَلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ}.(۱)

با بررسی تفاسیر به این نتیجه می رسیم که برای کلمه «ضالاً» در آیه مبارکه اقوال مختلفی ذکر شده است. در زیر به چند قول – که به نظر پژوهنده به صواب نزدیک تر است – اشاره می کنیم:

الف – نبود هدایت

این بیانگر نعمت هایی است که خداوند در دوران کودکی به پیامبر خود ارزانی داشته است و مراد از ضلالت، نبود هدایت ذاتی است نه زمانی، که با صرف نظر از هدایت الهی نه برای پیامبر و نه برای هیچ انسانی، هدایتی نخواهد بود. پس رسول خداصلی الله علیه وآله هم، نفس شریفش – با قطع نظر از هدایت خدا – ضاله و بی راه بود، هرچند که هیچ روزی از هدایت الهی جدا نبوده و از لحظه ای که خلق شد، ملازم آن بود.

بنابراین ضلالت در این جا بازگشت به فقدان هدایت می کند، نه حالت تیرگی و ناپاکی روح و روان و چنین ضلالتی نمی تواند معادل شرک باشد.(۲)

ص: ۴۵۵

۱- توبه/۱۱۵.

۲- منشور جاوید، ج ۶، ص ۲۶۹ www.balagh.net؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۱؛ تنزیه الأنبیاء، ص ۱۰۶.

ب – غفلت و نداشتن علم

این تفسیر نزدیک به تفسیر سید مرتضی و علامه طباطبایی است. طبق این تفسیر مراد از ضلالت، نداشتن علم به چیزی و انصراف ذهن از آن است. چنان که در آیه {أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى}(۱)؛ «(شاهد را دو نفر بگیرید) که اگر یکی فراموش کرد دیگری به یادش بیندازد.» ضلالت به این معنا آمده، و مؤیدش آیه زیر است که می فرماید: {وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِينَ}(۲)؛ «تو قبل از این از سرگذشت یوسف از بی خبران بودی».

بر اساس این تفسیر مقصود آیه مبارکه این است که قبل از این – داشتن نبوت و رسالت – خداوند تو را به آن هدایت نمود.(۳)

ج – گمنام

واژه «ضال» در لغت عرب به معنی گمنام و مخفی و پنهان نیز به کار

۱- بقره / ۲۸۲.

۲- یوسف / ۳.

۳- ر. ك: تفسیر کشف الأسرار، ج ۵، ص ۱۳۵؛ مجمع البیان، ج ۴، ص۵۱۰؛ محمد بن حبیب الله سبزواری نجفی، إرشاد الأذهان فی تفسیر القرآن، ص۶۰۱، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، چ ۱، ۱۴۱۹ ق؛ فضل بن حسن، طبرسی، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۵۸، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس، چ ۲، ۱۳۷۷ش؛ تفسیر ملا صدرا (صدر المتالهین)، ج ۳، ص ۱۲۳؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۰۹؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص۱۳۷.

می رود؛ «ضل الشئ: خفی و غابَ».(۱)

در قرآن از زبان مشرکان منکر معاد نقل می کند:

{أ اذا ضللنا فی الارض أ اِنّا لفی خلق جدید}.(۲)

«آیا هنگامی که ما (مردیم و) در زمین گم شدیم، آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟!».

در این صورت احتمال دارد که مقصود از «ضالّ» گمنامی و ناشناخته بودن او باشد که به وسیله فیض نبوت و نزول وحی، بلند آوازه شد و مردم به فضل و صدق او اعتراف

نمودند. بنابراین مقصود از «فهدیٰ» هدایت پیامبر نیست، بلکه هدایت مردم به سوی پیامبر است.(۳)و(۴)

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۹۲.
۲- سجده/۱۰ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
۳- ر.ک: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۷- ۷۶۶؛ گنابادی سلطان محمد، تفسیر بیان السعاده، ج ۴، ص ۲۶۱، بیروت: مؤسسهْ الأعلمی للمطبوعات، چ ۲، ۱۴۰۸ ق.
۴- از امام باقر و امام صادق و امام رضاعلیهم السّلام در توضیح و تفسیر آیه به این معنا اشاره شده است. - عیون أخبار الرضاعلیه السّلام: فی خبر ابن الجهم، عن الرضاعلیه السّلام قال الله عز وجل لنبیه محمدصلی الله علیه وآله: {ألم یجدک یتیما فآوی} یقول: ألم یجدک وحیدا فآوی إلیک الناس؟ {ووجدک ضالا} یعنی عند قومک «فهدی» أی هداهم إلی معرفتک. - تفسیر علی بن إبراهیم: علی بن الحسین، عن البرقی، عن أبیه، عن خالد بن یزید، عن أبی الهیثم. عن زراره، عن الامامین علیهم السّلام فی قول الله تعالی: {ألم یجدک یتیما فآوی} أی فآوی إلیک الناس {ووجدک ضالا فهدی} أی هدی إلیک قوما لا یعرفونک حتی عرفوک {ووجدک عائلا فأغنی} أی وجدک تعول أقواما فأغناهم بعلمک. قال علی بن إبراهیم: ثم قال: {ألم یجدک یتیما فآوی} قال: الیتیم الذی لا مثل له، ولذلک سمیت الدره: الیتیمه، لأنه لا مثل لها {ووجدک عائلا فأغنی} بالوحی، فلا تسأل عن شئ أحدا «ووجدک ضالا فهدی» قال: وجدک ضالا فی قوم لا یعرفون فضل نبوتک فهداهم الله بک. (بحارالأنوار، العلامهْ المجلسی، ج ۱۶، ص ۱۴۱ و۱۴۲، ح ۵ و ۶ دار إحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان). (محقق کتاب)

د – گمشده

در لغت عرب گاهی این واژه به معنی شخص یا متاع گمشده به کار می رود.(۱)

بعید نیست که آیه ناظر بر تاریخ دوران کودکی پیامبرصلی الله علیه وآله باشد که در «شعاب مکه» گم شده بود. رحمت الهی شامل حالش شد و خداوند او را به دست دشمنش ابوجهل، به جدش عبدالمطلب برگرداند.(۲)

البته در گم شدن حضرت، اقوال دیگری هم وجود دارد که به دلیل رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می شود.(۳)

هـ – متحیر

معنای آیه این است که تو را سرگردان و متحیر یافت که راه کسب در آمد و معاش خود را نمی دانستی. پس تو را به راه های کسب معاش هدایت کرد.

ص: ۴۵۸

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۹۲.

۲- ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۷؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۵ و ۵۰۶.

۳- ر.ک: تنزیه الانبیا، ص ۱۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۳۸.

شخصی که راه کسب و معیشتش را نداند گفته می شود:

«أنه ضال لایدری إلی أین یذهب و من أی وجه یکتسب»(۱)

در نتیجه، هریک از این توجیهات و تأویل ها باشد، ضلالت و گمراهی در اعتقاد و کفر و شرک از آیه استفاده نمی شود.(۲)

۴. آیه ۵۲ شوری

{وَکَذَلِکَ اَوْحَیْنَا إِلَیْکَ رُوحاً مِّنْ اَمْرِنَا مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الْکِتَابُ وَلَا الإِیمَانُ وَلَکِن جَعَلْنَاهُ نُوراً نَّهْدِی بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ}.

«همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم و تو مسلّماً به راه راست هدایت می کنی».

معنای ظاهر {ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان} در آیه مبارکه این است

۱- ر.ک: تفسیر بیان السعاده، ج ۴، ص ۲۶۱؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۹۵.

۲- مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار جلد ۱۶ صفحه ۱۳۸ و ۱۳۷ وجوه هفتگانه ای را در این باره بیان کرده است که مطالعه آن برای خوانندگان مفید است. (محقق کتاب)

که پیامبرصلی الله علیه وآله پیش از بعثت متصف به ایمان نبوده و کسی که ایمان ندارد، به طور قطع عصمت هم ندارد.(۱) محور اساسی بحث در سوره، وحی است. این آیه، نحوه سخن گفتن خدا با بشر را توضیح می دهد. آیه مورد بحث وضع پیامبر را با پیامبران پیشین یکسان معرفی می کند. در این صورت می توان گفت: «روحی» که به پیامبر وحی شده است، همان قرآن است.(۲)

جمله «ما کنت» یا «ما کان» در زبان عرب در جایی به کار می روند که گوینده بخواهد امکان و توان یا شأن و شایستگی را از چیزی نفی کند و قرآن نیز این نوع جمله ها را در همین مقوله به کار برده است:

{وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ الله}(۳)

«هیچ کس، جز به فرمان خدا، نمی میرد. این سرنوشتی است تعیین شده (بنابراین، مرگ پیامبر یا دیگران، یک سنّت الهی است.)»

{وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَن يَغُلَّ}(۴)

«(گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حالی که) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند!»

۱- ر.ک: الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۵۵.

۲- طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۳۳.

۳- آل عمران / ۱۴۵.

۴- آل عمران/ ۱۶۱.

بـا توجه به این اصـل، معنی جمله «مـا کنت تـدری مـا الکتـاب ولاـ الایمان» این است که اگر ما به تو وحی نمی کردیم، تو ای پیامبر! امکان آگاهی از کتاب و دست یابی بر ایمان را نداشتی.

این مطلب با ایمان و توحیـد رسول گرامی قبل از بعثت منافاتی ندارد و مسـلماً وضع پیامبر پس از نزول وحی با وضع او قبل از نزول آن فرق داشته است، و آن، اطلاع تفصیلی از اصول و احکام و معارف و سنن وقصص و سرگذشت ها بوده است.

بنابراین آیه بر معصوم نبودن پیامبر پیش از بعثت، دلالت ندارد.(۱)

ص: ۴۶۱

۱- آنچه تاکنون بیان شد، با توجه به ظاهر آیات قرآن است، اما در بعضـی روایات ائمه اطهارعلیهم السّلام که مفسرین حقیقی قرآن هسـتند در ارتبـاط بـا معنی روح، آن را مخلوقی غیر از ملاـئکه و بالاتر از جبرئیل و میکائیل و از عالم ملکوت بیان کرده اند و در روایات تصـریح شده است که بعد از خلقت رسول اکرم صـلی الله علیه وآله همواره با آن حضرت بوده است و قبل از آن حضـرت صـلی الله علیه وآله با احـدی نبوده و بعـد از آن حضـرت با ائمه اطهارعلیهم السّـلام است. مرحوم شـیخ کلینی در کتاب کافی (ج ۱، ص۲۷۳-۲۷۴) در این باره روایاتی را بیان کرده اند: - عن أبی بصـیر قال: سألت أبا عبدالله علیه السّـلام عن قول الله تبارک وتعالی: {وکذلک أوحینا إلیک روحا من أمرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان} قال: خلق من خلق الله عز وجل أعظم من جبرئیل ومیکائیل، کان مع رسول الله صـلی الله علیه وآله یخبره ویسدده وهو مع الأئمه من بعده. - عن أبی بصیر قـال: سـألت أبـا عبـدالله علیه السّـلام عن قول الله عز وجـل: {یسألونـک عن الروح قـل الروح من أمر ربی} قـال: خلق أعظم من جبرئیـل ومیکائیـل، کـان مع رسول الله صـلی الله علیه وآله وهو مع الأـئمه، وهو من الملکوت. - عن أبی بصـیر قـال: سـمعت أبا عبـدالله علیه السّـلام یقول: یسألونـک عن الروح قـل الروح من أمر ربی قـال: خلق أعظم من جبرئیل ومیکائیل، لم یکن مع أحد ممن مضـی، غیر محمدصـلی الله علیه وآله وهو مع الأـئمه یسـددهم، ولیس کـل مـا طلب وجـد. - عن أبی حمزه قال: سألت أبا عبدالله علیه السّلام عن العلم، أهو علم یتعلمه العالم من أفواه الرجال أم فی الکتاب عندکم تقرؤنه. فتعلمون منه؟ قال: الامر أعظم من ذلک وأوجب، أما سـمعت قول الله عز وجل: {وکذلک أوحینا إلیک روحا من أمرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان} ثم قـال: أی شـئ یقول أصـحابکم فی هـذه الآـیه، أیقرون أنه کـان فی حال لا یـدری ما الکتاب ولا الایمان ؟ فقلت: لا أدری - جعلت فـداک - ما یقولون، فقال [لی]: بلی قد کان فی حال لا یدری ما الکتاب ولا الایمان حتی بعث الله تعالی الروح التی ذکر فی الکتـاب، فلمـا أوحاهـا إلیه علم بهـا العلم والفهم، وهی الروح التی یعطیها الله تعالی من شاء، فإذا أعطاها عبـدا علمه الفهم. - قـال أتی رجـل أمیر المؤمنین علیه السّـلام یسـأله عن الروح، ألیس هو جبرئیـل؟ فقـال له أمیرالمؤمنین علیه السّـلام: جبرئیل علیه السّـلام من الملائکه والروح غیر جبرئیل، فکرر ذلک علی الرجل فقال له: لقد قلت عظیما من القول، ما أحد یزعم أن الروح غیر جبرئیل فقال له: أمیر المؤمنین علیه السّـلام: انک ضال تروی عن أهل الضـلال، یقول الله تعالی لنبیه صلی الله علیه وآله: أتی أمر الله فلاـ تسـتعجلوه سـبحانه وتعـالی عمـا یشـرکون، ینزل الملاـئکه بـالروح والروح غیر الملائکه صـلوات الله علیهم. توجه به این حقیقت در شناخت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت معصومشان علیهم السّلام بسیار مهم است که بدانیم خلقت روح مقدس آن حضـرات غیر از خلقت بدنشان بوده و آنها نخستین مخلوقات و واسـطه فیض الهی بوده اند و در کتب اصلی شیعه و در ابواب مستقلی به روایات آن پرداخته شده است که به بعضی از آنها اشاره می شود. علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج ۱، ص

۵، ح ۱ (منشورات المکتبهٔ الحیـدریهٔ ومطبعتها - النجف الأشـرف)؛ عیون أخبار الرضاعلیه السّـلام، الشـیخ الصـدوق، ج ۲، ص ۲۳۷-۲۳۸، ح۲۲،(مؤسـسهْ الأعلمی للمطبوعـات - بیروت - لبنـان)؛ کمـال الـدین وتمـام النعمهْ، الشـیخ الصـدوق، ص ۲۵۴ - ۲۵۵،ح ۴، (مؤسسهْ النشر الإسلامی التابعهْ لجماعهْ المدرسین بقم المشرفهْ). بحار الأنوار، ج ۲۵، باب ۱ و ۳ و... .(محقق کتاب)

قرطبی در تفسیرش می نویسد:

آنچه معظم علما قبول دارند، این است که خداوند هیچ

ص: ۴۶۲

پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر اینکه قبل از بعثت، مؤمن بوده است وقرطبی در تفسیرش می نویسد:

آنچه معظم علما قبول دارند، این است که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر اینکه قبل از بعثت، مؤمن بوده است وپیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز از زمانی که به دنیا آمد تا زمان بلوغ، به خداوند ایمان داشت.(۱)

۵. آیه ۵ مدثر

اشاره

{وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ} «و از پلیدی دوری کن».

اصل «رُجز» در لغت به معنای اضطراب و پی در پی بودن حرکات است. رُجز در آیه مورد بحث به معنای: «الشرک ما کان» یعنی شرک اندکی است که وجود داشته، تفسیر شده است؛ یعنی کسی که جز خدا را پرستش کند، در اعتقادش شک و اضطراب دارد و به عبادت بتها نیز «رُجز» گفته شده و آیه مبارکه: {والرجز فاهجر} به همین معنا نیز تفسیر شده است.

در مورد رجس به معنای قذر و آلودگی وبت نیز رُجز به کار برده شده و به عمل و یا امراضی مانند طاعون و .. که منجر به عذاب شود، هم رجز به کار گرفته شده است.(۲)

حال سؤال این است که تعبیر و تفسیر اهل لغت از «رُجز» چگونه با عصمت اعتقادی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قابل جمع است؟

۱- ر.ک: الجامع لأحکام القرآن (القرطبی)، ج ۱۶، ص ۵۵ و ۶۰.
۲- ر.ک: ابن کثیر، البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۱، ص ۷۷۴، تحقیق وتعلیق: علی شیری، بیروت: دارإحیاء التراث العربی، چ۱، ۱۴۰۸؛ الصحاح، ج ۳، ص ۳۹۳؛ تاج العروس، ج ۸، ص۱۲۰۵.

پاسخ:

از مباحث گذشته و به دلایل زیر پاسخ این شبهه نیز روشن می شود:

۱- در اصول ثابت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مانند امت مشمول اوامر و نواهی عمومی خداوند است؛

۲- اگر مقصود از «رُجز» عـذاب باشد، هدف دوری از اعمالی است که مایه عذاب می گردد(۱) و این نوع خطاب نشانه وجود زمینه هـای نزدیکی به وسایل عـذاب در پیامبر نیست تا با عصـمت او سازگار نباشـد؛ زیرا خطابه ای قرآن جنبه عمومی دارد و آنجـا که به شـخص پیـامبر خطـاب می نمایـد، مقصود تعلیم دیگران و تفهیم عموم ملت است، ماننـد قول معروف «ایاک أعنی وأسمعی یا جاره».

اگر مقصود از این واژه آلودگی ظاهری باشـد؛ جز یک دسـتورالعمل چیز دیگری نخواهد بود. مثل اینکه به پیامبر دسـتور دهد که نماز بگزار و برخی می گوینـد: مقصود از آیه همین معنی است. از ابن مسـعود نقل شده است: ما با پیامبر در مسـجدالحرام بودیم. ابوجهل وارد شد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که این چیز آلوده را به سوی

«محمد» پرتاب کند؟

مردی به سرعت برخاست و آن را گرفت و به سوی پیامبرصلی الله علیه وآله پرتاب کرد.(۲)

ص: ۴۶۴

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۱؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۶۹۹.

۲- محمد بن عبد الله بن یحیی ابن سید الناس، عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۰۳، بیروت: مؤسسهْ عز الدین للطباعهْ والنشر، ۱۴۰۶ه ق.

اگر مقصود، آلودگی روحی و اخلاقی باشد که از صفات زشت دوری جوید، منظور همان است که در معنای عذاب بیان شد و این خطاب ها جنبه تعلیمی دارد.

اگر مراد از «رُجز» در آیه مبارکه «صنم و بت» باشد، در این صورت معنای امر به هجرت از رجز (بت)، این است که چون بت و بت پرستی و شرک یکی از چیزهایی است که وسیله نزول عذاب الهی می شود از آن بپرهیز. نه به این معنی که مشغول بت پرستی هستی! بلکه به این معنا که بر این پرهیز و هجرانت از بت پرستی که بر آن قرار داری،همچنان ادامه بده.

این منع، در حقیقت امر به مداومت بر هجران از بت است؛ مثل این که مسلمانی بگوید: «اهدنا» معنایش این نیست که من بر هدایت نیستم پس مرا هدایت کن؛ بلکه مراد این است که مرا بر این هدایت ثابت قدم بدار.

علاوه بر این، این دستور جنبه کلی و قانونی دارد که جهانی است و اختصاص به پیامبرصلی الله علیه وآله ندارد. شاهدش این است که در ظرف نزول این آیه نه تنها پیامبر بت را نمی پرستید - و پیش از آن نیز هیچگاه به دور آن نگشته است - بلکه کمر همت بر بت شکنی بسته بود و در اوج مبارزه با مشرکان و بت پرستان بوده است.(۱)

پس هیچ کدام از این احتمال ها، خدشه ای برعصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد نمی کند.

۱- تفسیر من وحی القرآن، ج ۲۳؛ ص ۲۰۵؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۷۰۰.

روایاتی که در مورد نبی صلی الله علیه وآله ایجاد توهم می کند

روایات سهو النبی صلی الله علیه وآله

مساله «سهو النبی» از قدیم مورد توجه دانشمندان مسلمان بوده و آثار زیادی را به خود اختصاص داده است. منظور از اشتباه و سهو در اینجا، خطای در تطبیق امور شرعی است، مثل این که پیامبر در رکعات نماز سهو نماید و هم خطای در امور عادی و مسائل شخصی روزمره، مثل این که پیامبر در مقدار بدهکاری خود به کسی اشتباه کند.

اشاعره و معتزله در این زمینه، قایل به جواز و امکان هستند؛ چرا که ارتکاب گناه صغیره را «سهواً» جایز می دانند. پس به طریق اولی اشتباه را ممکن می دانند. چنانچه اشاره شد، بیشتر امامیّه، معتقدندکه پیامبران در اخذ، نگهداری، تبلیغ و اجرای وحی و نیز در کردارشان هیچ گونه سهو و اشتباهی ندارند.(۱)

شیخ بهایی در جواب شخصی که می گفت: مرحوم ابن بابویه به جواز سهوالنبی قایل شده است، سخن جالبی دارد و می گوید:

«بلکه ابن بابویه اشتباه کرده است؛ چرا که او نسبت به پیامبر اولی تر است

ص: ۴۶۶

۱- مرحوم صدوق و استادش، محمد بن حسن بن ولید، سهو النبی صلی الله علیه وآله را جایز می دانند. ر.ک. به: حسن بن محمد مکی العاملی، الالهیات، ج ۲، ص ۱۹۱- ۱۹۰، قم: المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۱ ق.

که اشتباه کند و احتمال خطای او بیشتر است».(۱)

با این حال، روایاتی دال بر معصوم نبودن پیامبران و أئمه علیهم السّلام از گناه، خطا، نسیان و سهو نقل شده است که به دلیل گستردگی بحث تنها به روایات سهوالنبی صلی الله علیه وآله پرداخته شده و از نقل دیگر روایات درباره عصمت خودداری می شود.

درباره کیفیّت نماز رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت نماز چهار رکعتی را دو رکعت خواند و سلام داد، یا این که نماز چهار رکعتی را پنج رکعت خواند.

از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود:

«إن رسول الله صلی الله علیه وآله سها فسلم فی رکعتین، ثم ذکر حدیث ذی الشمالین، فقال: ثم قام فأضاف إلیها رکعتین».(۲)

از زید شحام نقل شده است که گفت:

«إن نبی الله صلّی بالناس رکعتین، ثم نسی حتی انصرف. فقال له ذو الشمالین: یارسول الله أحدث فی الصلوه شئ؟ فقال: أیها الناس أصدق ذو الشمالین؟ فقالوا: نعم لم تصلّ إلاّ رکعتین، فقام فأتم ما بقی من صلاته».(۳)

۱- همان.

۲- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۱.

۳- همان.

آراء علما درباره سهو النبی

اشاره

سهو و نسیان پیامبرصلی الله علیه وآله را بسیاری از دانشمندان اهل سنّت و قاطبه شیعه نمی پذیرند.

شیخ صدوق (وفات: ۳۸۱ ه.ق)

شیخ صدوق رحمه الله که به قبول «سهو النبیّ» شهرت یافته است، می نویسد:

«ولیس سهو النبی صلی الله علیه وآله کسهونا لان سهوه من الله عزوجل وإنما أسهاه لیعلم أنه بشر مخلوق فلا یتخذ ربا معبودا دونه، ولیعلم الناس بسهوه حکم السهو متی سهوا، وسهونا من الشیطان ولیس للشیطان علی النبی صلی الله علیه وآله و الائمه صلوات الله علیهم سلطان «إنما سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم به مشرکون» وعلی من تبعه من الغاوین».(۱)

«سهو نبی، مانند سهو دیگر مردمان نیست؛ زیرا سهو او از طرف خدا (عزّوجلّ) است و در حقیقت «اسها» و به سهو افکندن است تا معلوم شود پیامبر نیز بشری مخلوق است و مبادا که مردم او را به معبودیت فرا خوانند و از خداوند روی برتابند و مردم به سبب سهو پیامبر حکم سهو خودشان را (هرگاه سهو نمودند

ص: ۴۶۸

۱- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۶۱.

بدانند و این، بر خلاف سهو سایر مردم است که از ناحیه شیطان و نفوذ اوست و حال آن که شیطان بر پیامبر و پیشوایان دین، سلطه و چیرگی ندارد؛

{إنّما سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم به مشرکون}(۱) و {إلّا من اتبعه من الغاوین}.(۲)

بنابراین، سهو النبی غیر از «اسهاءُ النبی» است و اِسم های پیامبر، برگشت به قدرت مطلق خداوند دارد که هیچ کس منکر او نیست؛ یعنی سهو النبی مثل موت النبی و... است. علمای قبل و بعد از شیخ صدوق بر این نظر نبودند و بر ردّ آن دلایل محکم عقلی و روائی بیان کرده اند و روایت سهو النبی را از نظر متن و سند بررسی و با دلیل محکم ردّ کرده اند.

شیخ مفید (وفات: ۴۱۳ه.ق)

«... معصوم من اول عمره إلی آخره عن السهو والنسیان

والذنوب الکبائر والصغائر عمدا وسهوا».(۳)

«پیامبر از آغاز عمر تا آخر آن از سهو و نسیان و گناهان کبیره و صغیره - چه به صورت عمد چه به صورت سهو - معصوم است.»

ص: ۴۶۹

۱- نحل / ۱۰۰.
۲- {إِلّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ}؛ حجر / ۴۲.
۳- النکت الاعتقادیهْ، ص ۳۷.

شیخ مفید رحمه الله حدیث های سهو النبی را از نواصب و مقلّدان شیعی آنان دانسته است؛ به ویژه اختلاف آنها را در این که نمازی که پیامبر در آن سهو کرد، ظهر یا عصر یا عشا بوده است، دلیل بر سستی این حدیث و سقوط آن از حجیّت می داند و به همین دلیل حکم به وجوب ترک عمل به آن نموده است. وی در رساله ی خود سستی روایت «ذوالیدین» را مانند سستی افسانه غرانیق دانسته و معتقد است: اگر ممکن باشد که پیامبر در نمازش سهو کند (در حالی که امام جماعت است) وپیش از اتمام نماز روی برگرداند و مردم ببینند و به او گوشزد کنند، باید ممکن باشد در همه احکام و اعمال شریعت نیز، سهو کند و آنها را از حدّ خود به جای دیگر ببرد و در غیر اوقاتشان قرار دهد و عیبی نداشته باشد که او از خود خبر می دهد یا از کس دیگر.

همه این موارد، چیزهایی است که هیچ مسلمانی و نه هیچ غالی و نه هیچ موحّدی، آن را اجازه نمی دهد.

بنابراین کسی که سهو النبی را تجویز می کند، از حدّ اعتدال خارج شده، رسوایی به بار آورده است. (افزون بر همه اینها) شخصی به نام «ذوالیدین» شناخته شده نیست، نه در اصول و نه در راویان، نه حدیثی از این شخص دیده شده نه ذکری از او به میان آمده است.(۱)

۱- ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۲۴ - ۱۲۹.

شیخ طوسی (وفات: ۴۶۰ ه.ق)

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب می نویسد: روایات سهو النبی را عقول نمی پذیرد:

«وهذا مما تمنع العقول منه».(۱)

وی در کتاب «استبصار» نیز درباره حدیث «ذی الشمالین» می نویسد:

«ممّا تمنع منه الأدلّه القاطعه فی أنّه لایجوز علیه السهو والغلط صلی الله علیه وآله».(۲)

خواجه نصیر طوسی (وفات: ۶۷۲ه.ق)

وی می نویسد:

«ویجب فی النبی العصمه لیحصل الوثوق... وعدم السهو»(۳)

علّامه حلّی (وفات: ۷۲۶– ۶۴۸ ه.ق)

علّامه حلّی در شرح تجرید نوشته است:

«ویجب فی النبی...أن لا یَصحَ علیه السهو لئلا یسهو ما أمر بتبلیغه»(۴)

۱- الشیخ الطوسی، تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۱۸۱، تحقیق وتعلیق: السید حسن الموسوی الخرسان، تهران، دار الکتب الإسلامیهْ، چ ۴، ۱۳۶۵ش.

۲- الشیخ الطوسی، الاستبصار، ج ۱، ص ۳۷۱، تحقیق وتعلیق، السید حسن الموسوی الخرسان، تهران: دار الکتب الإسلامیهْ، چ ۴، ۱۳۶۳ ش.

۳- کشف المراد، ص۳۴۹.

۴- کشف المراد، ص ۳۴۹ - ۳۵۰.

«سهو بر او روا نیست تا برخی از آنچه مأمور به تبلیغ آن است، فراموشش نشود.»

در کتاب منتهی(۱) و کتاب تذکره، پس از ذکر خبر ابو هریره از «ذو الیدین»(۲)، به دلایل زیر این حدیث را مردود دانسته است:

۱. از نظر محتوا: چون متضمن إثبات سهو در حق نبی صلی الله علیه وآله است. در حالی که سهو نبی از نظر عقل محال است.

۲. از نظر سند: راوی حدیث ابوهریره است که دو سال [یا پنج سال(۳)] بعد از موت ذوالیدین اسلام آورده است. پس چگونه می گوید: «صلّی بنا رسول الله... فقام ذ الیدین».(۴)

ص: ۴۷۲

۱- ر.ك: علامه حلی، منتهی المطلب (ط.ق)، (تبریز: حاج احمد، ۱۳۳۳)، ج ۱، ص ۴۱۹.

۲- قال ابوهریره: «صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وآله صلاه العصر فسلم فی رکعتین فقام ذوالیدین فقال أقصرت الصلاه أم نسیت یا رسول الله؟ فأقبل علی القوم فقال: أصدق ذوالیدین فقالوا نعم، فأتم ما بقی من صلاته وسجد وهو جالس بعد التسلیم». ترجمه: پیامبر نماز عصر را امامت می کرد، در رکعت دوم سلام داد. ذوالیدین از حضرت سؤال کرد یا رسول الله! آیا نماز را کوتاه کردید یا فراموش نمودید؟ پیامبر رو به مردم نمود و فرمود: آیا ذوالیدین راست می گوید؟ مردم گفتند: بلی! پیامبر باقی مانده نماز را تمام نمود و بعد از سلام در حال نشسته سجده کرد.

۳- «وکان إسلامه [ابوهریره] بعد موت ذی الیدین بسنتین فان ذوالیدین قتل یوم بدر وذلک بعد الهجره بسنتین وأسلم أبو هریره بعد الهجره بسبع سنین [بنابراین باید گفت که پنج سال بعد از مرگ ذوالیدین اسلام آورده است]». (ر.ك: العلامه الحلی، منتهی المطلب (ط.ق)، ج ۱، ص ۳۰۸).

۴- در این که ذوالیدین همان ذو الشمالین است یا دو شخص، اختلاف نظر وجود دارد. علامه حلی میگوید: اصحاب روایت کرده اند که به ذوالیدین، ذوالشمالین گفته می شد. (ر.ك: همان).

۳. علاوه بر این در حدیث دیگر آمده است که پیامبرصلی الله علیه وآله نه تنها نماز را کم نکرد و فراموش کرده بود؛ بلکه پیامبر می خواست حکم سهو را به مردم بیان کند:

«إنما أسهو لابین لکم»؛ من سهو می کنم تا حکم سهو را برای شما بیان کنم.(۱)

در حدیث دیگر آمده است:

«فقام ذو الشمالین فقال اقصرت الصلوه ام نسیت یارسول الله صلی الله علیه وآله فقال کل ذلک لم یکن»

و نیز روایت شده است: «انه قال انما أسهو لابین لکم» و همچنین روایت شده است: «انه قال لم أنس ولم تقصر الصلوه»(۲)

شهید اول (وفات: ۷۸۶ه.ق)

شهید اول در ذکری بعد از ذکر خبر ذوالیدین می نویسد:

«و هو متروک بین الامامیّه لقیام الدلیل العقلی علی عصمه النبی عن السهو».(۳)

ص: ۴۷۳

۱- ر.ک: همان.

۲- ر.ک: العلامه الحلی، تذکرهٔ الفقهاء (ط.ق)، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳- الشهید الاول، الذکری، ص ۲۱۵، چاپ سنگی بدون شماره صفحات، ۱۲۷۲.

فاضل مقداد (وفات: ۸۲۶ هـ.ق)

فاضل مقداد می نویسد:

«لایجوز علی النّبی صلی الله علیه وآله السّهو مطلقاً، أی فی الشرع

وغیره».(۱)

علامه مجلسی (وفات: ۱۰۷۰هـ.ق)

وی می نویسد:

«امامیّه قائل اند به عصمت پیامبران و أئمّه علیهم السّلام از گناهان صغیره و کبیره، عمدی و اشتباهی و از روی فراموشی، و همچنین از اسهاء خداوند چه قبل از نبوّت و امامت و چه بعد از آن، بلکه از زمان ولادت تا زمان ملاقات خدای سبحان، و کسی با آن مخالفت نورزیده است؛ جز شیخ صدوق، محمد بن بابویه و استادش (ابن ولید). این دو بزرگوار، «اِسها» از جانب خداوند را ممکن دانسته اند، نه سهوی که از ناحیه شیطان است؛ لیکن مخالفت این دو نفر، زیانی به اِجماع نمی رساند (و باطل بودن سهو النبی به حال خویش باقی است).(۲)

امّا در مباحات و مکروهات نیز بیشتر اصحاب امامیّه، قائل به صادر نشدن

۱- فاضل مقداد سیوری الحلی، نضد القواعد الفقهیهْ علی مذهب الامامیهْ، ص ۶۸ - ۶۹، تحقیق: السید عبد اللطیف الکوهکمری، قم: مکتبه آیهْ الله العظمی المرعشی، ۱۴۰۳هـ

۲- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۹۰.

سهو از انبیا و أئمه هستند چنان که آیات و روایات چندی نیز بر آن دلالت دارند؛ مانند:

{و ما ینطق عن الهوی * إن هو إلاّ وحی یوحی}(۱) و {إن أتّبع إلاّ ما یوحی إلیّ...}.(۲)

هم چنین حضرت رضاعلیه السّلام در وصف امام می فرماید:

«فهو معصومٌ مؤیّدٌ موفّقٌ مسدّدٌ، قد أمِنَ من الخطاء و الزَّلَل و العثار».(۳)

«امام معصومی است که از جانب خدا تأیید شده و توفیق به او عنایت شده و محافظت شده و به همین سبب از خطا و لغزش در امان است.»

امیرالمؤمنین علی علیه السّلام در توصیف امام، می فرماید:

«فمنها أن یعلم الامام المتولّی علیه أنّه معصومٌ من الذنوب کلّها، صغیرها وکبیرها، لایزل فی الفتیا، ولا یخطئ فی الجواب ولا یسهو ولا ینسی ولا یلهو بشیء من أمر الدنیا... وکیف یسهو فی صلاته من کان یری من خلفه کما یری من بین یدیه، ولم یغیر النوم منه

۱- نجم/ ۴- ۳.

۲- انعام/۵۰.

۳- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۸.

شیئا، ویعلم ما یقع فی شرق الارض وغربها».(۱)

حاصل آن که سهو النبی صلی الله علیه وآله از همه جوانب مردود است؛ زیرا معرفت درست از نبوت و شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله شایبه هرگونه نقص و عیب علمی یا عملی را از اندیشه محقّق ژرف اندیش می زداید.(۲)

عضد الدین الایجی (وفات: ۷۵۶ه)

«وفی جواز صدوره (کذب) عنهم علی سبیل السهو والنسیان خلاف فمنعه الأستاذ وکثیر من الأئمه لدلاله المعجزه علی صدقهم وجوزه القاضی مصیرا منه إلی عدم دخوله فی التصدیق المقصود بالمعجزه»(۳)

«و در جواز صدور کذب از انبیاعلیهم السّلام بر سبیل سهو و نسیان خلاف است؛ استاد و بسیاری از بزرگان به دلیل دلالت معجزه بر صدق گفتارشان جایز ندانسته اند و قاضی گفته است کذب به طور سهو و نسیان دخالتی در تصدیق مقصود از معجزه ندارد.»

وی در ادامه می نویسد:

صدور کبائر را به صورت عمد جمهور و بیشتر

۱- همان.

۲- ر.ک: وحی و نبوّت در قرآن، ص ۲۹۲؛ www.esraco.com.

۳- المواقف، ج ۳، ص ۴۱۵.

اشاعره سمعاً ممتنع دانسته اند و معتزله بناء بر اصولشان (که قائل به حُسن و قُبح عقلی هستند) عقلاً صدور کبائر را از انبیا ممتنع می دانند؛ اما سهوا بیشتر جایز دانسته اند.(۱)

ابن حزم

«ونقول أنه يقع من الأنبياء السهو عن غير قصد».(۲)

خلاصه و نتیجه

۱. آنچه باعث ایجاد شبهه در عصمت انبیاعلیهم السّلام شده است، تمسک به ظهور بدوی برخی آیات و نیز اسرائیلیات است که بـا دقت بیشتر در این گونه آیـات و مقـایسه آن با آیات دیگر و نیز مراجعه به روایات صحیح و موثّق که از پیامبرصلی الله علیه وآله و أئمه معصومین علیهم السّلام در تفسیر آنها وارد شده است، ظهور لغزان این آیات به ظهور ثابت و ظهور افرادی آنها به ظهور جُملی و ظهور تصوری به ظهور تصدیقی بر می گردد.

۲. تمام شبهاتی که از سوی آیات قرآن درباره عصمت انبیاعلیهم السّلام مطرح شده است، برگرفته از جدایی برخی مفسران از أئمه معصومین علیهم السّلام - که قرآن ناطق

ص: ۴۷۷

۱- همان.

۲- ابن حزم، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، موقع الوراق، http://www.alwarraq.com.

هستند – است. شیعه با تمسک به اهلبیت علیهم السّلام توانسته است از این انحرافها مصون باشد و تفسیر و تأویل صحیح را به دست آورد.

۳. منظور از واژه هایی مانند «ذنب»، «عصیان»، «ظلم» و ...، یا ترک اولی است؛ زیرا گاهی تعبیر گناه و مرادف آن مانند عصیان و ذنب به کاری که حرام نیست و صرفاً مکروه و مرجوح است، اطلاق می شود و کار مکروه و ترک اولی منافاتی با عصمت ندارد؛ یا حکایت إسناد گناه از سوی دشمنان آنها بوده یا به دلیل شدت معرفت و عشق به مولا و بزرگی مقام آنها بوده در حدی که حتی لحظه ای پرداختن به وظایف بشری را از لحظات غفلت و گناه می دانستند.

مراد از استغفار دفع گناه است نه رفع آن، که یا به دلیل توجه تام به مولا است یا کسب ثواب بیشتر.

۴. خطاب هایی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شده است دلیل بر معصوم نبودن او نیست، بلکه چون رسالت او همگانی است، خطاب از باب مثل معروف عرب «ایاک اعنی و اسمعی یاجاره» به عموم انسان ها یا امت اسلام است؛ اما چون پیامبر گیرنده و مخاطب اصلی است، ظاهر خطاب متوجه اوست.

۵. در بیشتر آیات، شبهه به دلیل یک قضیه شرطیه است که در منطق ثابت شده است که قضیه شرطیه دلالت بر صحت ملازمه بین مقدم و تالی دارد نه بر تحقق مقدم یا تالی.

۶. معروف ترین روایت در مورد «سهو النبی»، حدیث ذی الشمالین

ص: ۴۷۸

(ذوالیـدین) است که از نظر سـند و دلالـت مخـدوش است و بسـیاری از دانشـمندان اهـل سـنت و اجماع علمای شـیعه پیامبر را معصوم از سهو و نسیان می دانند.

اللَّهُمَّ

عَرِّفْنِی نَفْسَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أعْرِفْ نَبِیَّکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ

أعْرِفْ حُجَّتَکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی.(۱)

۱- الکافی، ج۱، ص ۳۳۷.

فهرست منابع

کتب

۱. قرآن کریم.

۲. ابراهـام کهـن، را ب ک (Cohen, Abraham)، گنجینه ای از تلمـود، ترجمه از متن انگلیسـی: امیر فریـدون گرگـانی، ترجمه و تطبیق بـا متون عبری، یهوشوع، نتن الی، تصـحیح چـاپ: غلامرضا ملکی، به اهتمام: امیر حسـین صـدری پور، زیر نظر یهودا حی، تهران: اساطیر، چ اول، ۱۳۸۲هـ‌ش.

۳. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغهْ، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله، ۱۴۰۴ هـ ق.

۴. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغهْ، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: دار احیاء الکتب العربیهْ، بی تا، ۲۰ جلد.

۵. ابن اثیر، عز الدین ابوالحسن علی، اسد الغابهْ فی معرفهْ الصحابه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۳هـ ق.

ص: ۴۸۱

۶. ابن اثیر، عز الدین ابوالحسن علی، أسد الغابهْ، موقع الوراق، http://www.alwarraq.com .

۷. ابن اثیر، عز الدین ابوالحسن علی، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ش.

۸. ابن اثیر، عز الدین ابوالحسن علی، النهایهْ فی غریب الحدیث والاثر، بیروت: دار الکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۸ ه. ق.

۹.ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن ۱. علی، زاد المسیر، بیروت: دار الکتاب العربی، چ ۱، ۴۲۲ ق.

۱۰. ابن حزم، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ج ۴ ص ۱، موقع الوراق، www.alwarraq.com.

۱۱. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، بیروت: دار الفکر، ط الثانیهْ، ۱۴۰۸هـ ق.

۱۲. ابن شهرآشوب مازندرانی، محمد، مناقب آل أبی طالب علیه السّلام، قم: مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹هـق، ۴ جلد.

۱۳. ابن عساکر، تاریخ مدینهْ دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر للطباعهْ والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵.

ص: ۴۸۲

۱۴.ابن فارس، ابو الحسین احمد بن زکریا، معجم مقاییس اللغهْ، تحقیق: عبد۱. السلام محمد هارون، بیروت: دار الجیل، چ دوم، ۱۴۲۰ق.

۱۵. ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۱.

۱۶. ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر، البدایهْ و النهایهْ، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷هـ ق

۱۷. ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر، البدایهْ والنهایهْ، تحقیق وتعلیق: علی شیری، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چ ۱، ۱۴۰۸، ج ۱.

۱۸. ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر، السیرهْ النبویهْ، بیروت: دار المعرفهْ، چ اول، ۱۳۹۶.

۱۹.ابن منظور الأفریقی المصری، محمد بن ۱. مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چ اول، بی تا.

۲۰. ابن هشام الانصاری، مغنی اللبیب، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، قم: منشورات مکتبه آیهْ الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴.

۲۱. ابن هشام، عبدالملک بن هشام، السیرهْ النبویهْ، تحقیق: مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبد الحفیظ شلبی، بیروت: دار المعرفهْ، بی تا.

ص: ۴۸۳

۲۲. ابو اسحاق ابراهیم بن نوبخت، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، شارح: حسن بن یوسف علامه حلی، تحقیق: محمد نجمی، بی جا: انتشارات الرضی. انتشارات بیدار، چ دوم، ۱۳۶۳.

۲۳.أبو الحسن الأشعری، علی بن إسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تحقیق: هلموت ریتر، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی تا.

۲۴. أبوالعباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر الهیثمی، الصواعق المحرقهْ علی أهل الرفض والضلال والزندقهً، تحقیق: عبد الرحمن بن عبد الله الترکی - کامل محمد الخراط، لبنان: مؤسسه الرساله، چ ۱، ۱۴۱۷هـ ق.

۲۵. ابو الفتح محمد بن عبد الکریم الشهرستانی، الملل و النحل، تخریج: محمد بن فتح الله بدران، قاهره: مکتبه الانجلوا المصریه، چ ۲، بی تا،۲ جلد.

۲۶. أبو عبدالله محمد بن عبدالباقی الزرقانی المصری المالکی، شرح المواهب اللدنیهْ بالمنح المحمدیه.

۲۷. أبو نعیم أحمد بن عبد الله الأصبهانی، حلیهْ الأولیاء وطبقات الأصفیاء، بیروت: دار الکتاب العربی، چ ۴، ۱۴۰۵.

۲۸. ابو هلال العسکری، الفروق اللغویهْ، قم: جامعه مدرسین، چ ۱، ۱۴۱۲هـق.

ص: ۴۸۴

۲۹. أبی القاسم علی بن الحسن ابن عساکر، تاریخ دمشق، دراسهْ وتحقیق علی شیری، بیروت: دار الفکر للطباعهْ والنشر والتوزیع، .www.ahlalhdeeth.com

۳۰. ابی حنیفه، النعمان بن ثابت الکوفی، شرح الفقه الاکبر، شارح: ملاعلی قاری حنفی، بیروت: دار الکتب العلمیه، بی تا.

۳۱. اِتان گلبرگ معاصر، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، مترجمان: سید علی قرائی و رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیهْ الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۳ه ق.

۳۲. احمد امین، ضحی الاسلام، بیروت: دار الکتب العربی، چ اول، ۱۴۲۵هق.

۳۳. ادیب صعب، الادیان الحیه نشوؤها و تطورها، بیروت: دار النهار للنّشر، چ دوم، ۱۹۹۵م.

۳۴. آشتیانی، جلال الدین بن علی، تحقیقی در دین یهود، ایران، بی نا، چ اول، ۱۳۶۴، موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

۳۵. الاشقر، عمر سلیمان، عالم الملائکهْ الابرار، اردن: دار النقائس، چ ۷، ۱۴۱۵.

۳۶. اصفهانی، راغب، مفردات فی غریب القرآن، بی جا، دفترنشرالکتاب، چ اول، ۱۴۰۴ق.

ص: ۴۸۵

۳۷.الآلوسی البغدادی، أبی الفضل شهاب الدین السید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی تا.

۳۸. امام الحرمین الجوینی، عبدالملک، الارشاد الی قواطع الادلهْ فی اصول الاعتقاد، تحقیق: اسعد تمیم، بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه، چ ۱، ۱۴۰۵هـ.ق.

۳۹. الامام حافظ ابن الحسین مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر، بی تا.

۴۰. الأمین، السید محسن، اعیان الشیعهْ، تحقیق وتخریج: حسن الأمین، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، بی تا.

۴۱. امینی، ابراهیم، بررسی مسائل کلی امامت، قم: دار التبلیغ اسلامی، چ دوم، ۱۳۵۴هـ.

۴۲. انسان و خلافت الهی، www.porseman.org.

۴۳.الایجی قاضی، عضد الدین عبدالرحمن بن احمد، شرح المواقف، تحقیق و شرح: علی بن محمد الجرجانی، مصر: مطبعهْ السعاده، چ۱، ۱۳۲۵.

۴۴. الایجی قاضی، عضد الدین عبدالرحمن بن احمد، المواقف، تحقیق: عبد الرحمن عمیره، بیروت: دار الجیل، چ اول، ۱۴۱۷ه، ج۳.

۴۵. باقلانی، تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل، تحقیق: الشیخ عماد الدین أحمد حیدر، بیروت: مؤسسهْ الکتب الثقافیه، چ ۳، ۱۴۱۴.

ص: ۴۸۶

۴۶. بانی کاشانی، محمد رضا، الاربعین فی فضائل مولانا امیرالمؤمنین علیه السّلام، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۳.

۴۷. البحرانی، ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، تحقیق: سید أحمد حسینی، بإهتمام: سید محمود مرعشی، قم: مکتبه آیهْ الله العظمی المرعشی النجفی، چ ۳، ۱۴۰۶.

۴۸. البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: مؤسسه البعثه، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.

۴۹.بحرانی، سید هاشم، غایه المرام و حجه ۱. الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص و العام، تحقیق: السید علی عاشور.

۵۰. بخاری، اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، چ۱، بی تا.

۵۱. بدر الدین الزرکشی، محمد بن بهادر، البحر المحیط فی اصول الفقه، تحقیق و تعلیق: محمد محمد تامر، بیروت: دار الکتب العلمیهْ، چ اول، ۱۴۲۱هـ.

۵۲. بروجردی سید حسین، الصراط المستقیم، قم: موسسه انصاریان، ۱۴۱۶ق.

۵۳. البغدادی، اسماعیل باشا، ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

ص: ۴۸۷

۵۴.البغدادی، اسماعیل باشا، هدیهْ العارفین و آثار المصنفین، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۵۵. البلاغی، الشیخ محمد جواد، الهدی إلی دین المصطفی، بیروت: مؤسسهْ الأعلمی للمطبوعات، چ۳، ۱۴۰۵.

۵۶. بلعمی، تاریخنامه طبری، تحقیق: محمد روشن، تهران: سروش، چ دوم، ۱۳۷۸ش.

۵۷. البیان المفید فی العلم التوحید.

۵۸. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل(تفسیر بیضاوی)، بیروت: دار الفکر.

۵۹. التبریزی، مرآهْ الکتب، تحقیق: محمد علی الحائری، قم: مکتبه آیهْ الله العظمی المرعشی العامه، چ اول، ۱۴۱۴.

۶۰.الترمذی السلمی، أبو عیسی محمد بن عیسی، سنن الترمذی (الجامع الصحیح)، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، بیروت: دار إحیاءالتراث العربی، بی تا.

۶۱. التستری، قاضی نور الله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، تهران: مطبعه اسلامیهْ بی تا و قم: مرکز پژوهش های اسلامی المصطفی، معجم عقائدی، نسخه اول، قم، ۱۳۸۰هش.

ص: ۴۸۸

۶۲. تستری، ابومحمد سهل بن عبدالله، تفسیر التستری، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت: منشورات محمدعلی بیضون / دارالکتب العلمیهْ، چ ۱، ۱۴۲۳ق.

۶۳. التفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر، شرح المقاصد فی علم الکلام، باکستان: دار المعارف النعمانیهْ، چ۱، ۱۴۰۱ه.

۶۴. جرجانی، سیّد شریف علی بن محمد، التعریفات، بیروت، مؤسسهْ التاریخ العربی، چ اول، ۱۴۲۴ه ق.

۶۵.جرجانی، سیّد شریف علی بن محمد، شرح

المواقف، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق، ج۸.

۶۶. الجزائری، الشیخ طاهر، الجواهر الکلامیهً فی عقاید الاسلامیهْ، شرح و تحقیق: شیخ عبدالعزیز عزالدین السیروان، بیروت: عالم الکتب، چ ۱، ۱۴۰۶ه

۶۷. جعفری، یعقوب، عصمهْ الانبیاءعلیه السّلام، رسالهْ التقریب، ش ۲.

۶۸. جعفری، یعقوب، عصمهْ الأنبیاءعلیه السّلام عند المذاهب الاسلامیّه، www.al-shia.org.

۶۹. جمعی از نویسندگان، زیر نظر محمود فتحعلی، انسان، راه و راهنما شناسی، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، چ اول، ۱۳۸۴ش.

ص: ۴۸۹

۷۰.جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، بررسی دیدگاه امامیه، معتزله واشاعره، زیرنظر دکتر محمود یزدی مطلق (فاضل)، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چ اول، ۱۳۸۴ش.

۷۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره رسول اکرم)، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲ ، ۱۳۷۹، ج ۹، www.esraco.net .

۷۲. جوادی آملی، عبد الله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن)، تحقیق و تنظیم: علی زمانی قمشه ای، قم: اسراء، چ اول، ۱۳۸۱، ج۳.

۷۳. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره پیامبران در قرآن)، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲، ۱۳۷۹ش، ج ۶.

۷۴. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲، ۱۳۷۹.

۷۵. الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغهْ و صحاح العربیهْ، بیروت: دار العلم للملایین، چ ۴، ۱۴۰۷هـ

۷۶. حائری تهرانی، میر سید علی، المقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.

ص: ۴۹۰

۷۷. حاجی خلیفه (کاتب چلبی)، مصطفی بن عبد الله، کشف الظنون، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی تا.

۷۸. حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۱ق.

۷۹. الحر العاملی، محمد بن الحسن، إثبات الهداهْ بالنصوص و المعجزات، قم: المطبعه العلمیه، ۱۱۰۴ هـ

۸۰.الحر العاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعهْ، قم: مؤسسه آل البیت علیه السّلام، ۱۴۰۹ هـ ۳۰ جلد.

۸۱. حسکانی، عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل، تهران: دفتر چاپ و نشر وزارت ارشاد.

۸۲. حسن ایوب، تبسیط العقائد الاسلامیهْ، بیروت: دار الندوه الجدیده، چ۵، ۱۴۰۳.

۸۳. حسینی استرآبادی، سید شرف الدین، تأویل الایات الظاهرهْ، قم: انتشارات جامعه مدرسین، چ ۱، ۱۴۰۹هـق.

۸۴. الحسینی الصدر، السید علی، العقائد الحقّه (دراسهْ علمیهْ جامعهْ فی اصول الدین الاسلامی علی ضوء الکتاب والسنّهْ والعقل)، www.rafed.net.

ص: ۴۹۱

۸۵.حسینی شیرازی، سید محمد، تقریب القرآن إلی الأذهان، بیروت: دار العلوم للطباعهْ و النشر، چ ۱، ۱۴۲۴ ق.

۸۶. حسینی طهرانی، محمد حسین، امام شناسی، تهران: حکمت، ۱۴۱۵ق.

۸۷. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، تهران: کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق.

۸۸. حکیم، سید محمد تقی، الأصول العامهْ للفقه المقارن، مؤسسهْ آل البیت علیه السّلام للطباعهْ والنشر، چ ۳، ۱۹۷۹.

۸۹. الحلبی، علی بن برهان الدین، السیره الحلبیه، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۹۰. الحلی، حسن بن سلیمان، المحتضر، نجف: مطبعه حیدریه، چ ۱، ۱۳۷ه

۹۱. الحمصی الرازی، الشیخ سدید الدین محمود، المنقذ من التقلید، قم: جامعه مدرسین، چ ۱، ۱۴۱۴ق.

۹۲. الحمیری البغدادی، ابو العباس عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، التحقیق: مؤسسهْ آل البیت، قم: مؤسسه آل البیت، چ اول ۱۴۱۳ه.

ص: ۴۹۲

۹۳. حنفی، حسن، من العقیدهٔ الی الثورهٔ، بیروت: مرکز الثقافی العربی للطباعهٔ و النشر، چ اول، ۱۹۸۸م.

۹۴. حلی، وهبه بن مصطفی، المنیر، بیرت: دار الفکر المعاصر، چ ۱، ۱۴۱۸ق.

۹۵. خراسانی، محمد کاظم، کفایهٔ الاصول، قم: جامعه مدرسین.

۹۶. خسرو پناه، عبدالحسین، گستره شریعت، تهران: دفتر نشر معارف، چ۱، ۱۳۸۲ش.

۹۷. الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیهْ، چ ۱، ۱۴۱۷.

۹۸.خمینی، سیّد مصطفی، القرآن الکریم (تفسیر)، بی جا: مؤسسهْ نشر آثار الإمام الخمینی، چ ۱، ۱۴۱۸هـق.

۹۹. خواجگی شیرازی، محمد بن احمد، النظامیهْ فی مذهب الامامیهْ، تعلیق و تصحیح علی اوجبی، تهران: مرکز نشر فرهنگی قبله، چ ۱، ۱۳۷۵ش.

۱۰۰. الخوری الشرتونی اللبنانی، سعید، أقرب الموارد فی فُصَح العربیهْ والشوارد، قم: منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۳هـق.

ص: ۴۹۳

۱۰۱. الـدارمی، أبو محمـد عبـدالله بن عبـدالرحمن، سـنن الدارمی، تحقیق: فواز أحمد زمرلی و خالد السـبع العلمی، بیروت: دار الکتاب العربی، چ۱، ۱۴۰۷ه- ق.

۱۰۲.داور پناه، ابوالفضل، انوار العرفان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۷۵ ش.

۱۰۳. ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، اسباب النزول (ترجمه ذکاوتی)، تهران: نشر نی، چ ۱، ۱۳۸۳ ش.

۱۰۴. الذهبی، سیر أعلام النبلاء، إشراف وتخریج: شعیب الأرنؤوط، تحقیق: محمد نعیم العرقسوسی، مأمون صاغرجی، بیروت: مؤسسة الرساله، چ ۹، ۱۴۱۳ه- ق.

۱۰۵. الذهبی، سیر أعلام النبلاء، إشراف وتخریج: شعیب الأرنؤوط، تحقیق: محمد نعیم العرقسوسی، مأمون صاغرجی، بیروت: مؤسسة الرساله، چ۹، ۱۴۱۳ه- ق.

۱۰۶. الذهبی، شـمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار الکتاب العربی، چ ۳، ۱۴۱۳.

ص: ۴۹۴

۱۰۷.رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ه- ق.

۱۰۸. رازی، فخر الدین، عصمهْ الانبیاءعلیه السّلام، قم: منشورات الکتبی النجفی، ۱۴۰۶.

۱۰۹. رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، چ۳، ۱۴۲۰ ه- ق.

۱۱۰. رازی، محمد بن ابی بکر بن عبد القادر، مختار الصحاح، تصحیح: احمد شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعهْ الاولی ۱۴۱۵ ه- ق.

۱۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم الدار الشامیه، چ ۱، ۱۴۱۲ ه- ق.

۱۱۲.رسولی محلاتی، سیدهاشم، صحیفهْ علویه لمولانا الامام علی بن ابی طالب علیه السّلام، ترجمه: رسولی محلاتی، تهران: انتشارات اسلامی، چهارم۱۳۷۷ش.

۱۱۳. رونلد سن، دوایت م، عقیدهْ الشیعه، بیروت: مؤسسه المفید للطباعه و النشر، چ دوم، ۱۴۱۰ ه- ق.

۱۱۴. الزبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: مکتبهْ الحیات، بی تا.

ص: ۴۹۵

۱۱۵. زحیلی وهبه بن مصطفی، المنیر، بیروت: چ اول، ۱۴۱۸ ه‍- ق.

۱۱۶. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی، چ ۳، ۱۴۰۷ ه‍- ق.

۱۱۷سبحانی، جعفر، الالهیات علی هدی الکتاب والسنهْ و العقل، الدراسات الاسلامیه (معجم عقائدی)، نسخه اول، ۱۳۸۰ه‍ ش.

۱۱۸. سبحانی، جعفر، عصمهْ الأنبیاء فی القرآن الکریم، قم: مؤسسهْ الإمام الصادق علیه السّلام، چ ۱، ۱۳۸۲.

۱۱۹. سبحانی، جعفر، محاضرات فی الالهیات، تلخیص: علی ربانی گلپایگانی، قم: جامعه مدرسین، بی تا.

۱۲۰. سبحانی، جعفر، مع الشیعهْ الامامیهْ فی عقائدهم،۱۳۸۲ ،www.tebyan.netش.

۱۲۱. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، قم: مؤسسه امام صادق علیه السّلام، چاپ دوم، ۱۳۸۳.

۱۲۲. سبحانی، جعفر، منشور عقائد امامیهْ، www.erfan.irw.

۱۲۳. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، إرشاد الأذهان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، چ ۱، ۱۴۱۹ ق.

۱۲۴. السبزواری، الملا هادی، شرح الاسماء الحسنی، قم: منشورات مکتبهْ بصیرتی، طبعهْ حجریه.

۱۲۵. السرابی التنکابنی، الشیخ محمد بن عبد الفتاح، سفینه النجاهْ، تحقیق: السید مهدی الرجائی، قم: المحقق، چ ۱، ۱۳۷۷ ش.

۱۲۶. سعیدی مهر، محمد، آموزش کلام اسلامی، قم: کتاب طه، چ۳، ۱۳۸۳.

۱۲۷. سید ابن طاوس، الیقین، قم: مؤسسه دارالکتاب، چ ۱، ۱۴۱۳هـق.

۱۲۸. سیوری الحلی، فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیهْ علی مذهب الامامیهْ، تحقیق: السید عبد اللطیف الکوهکمری، قم: مکتبهْ آیه الله العظمی المرعشی، ۱۴۰۳ ه- ق.

۱۲۹.سیوری الحلی، فاضل مقداد، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، هند: بمبئی، ۱۳۰۳هـق.

۱۳۰. سیوری الحلی، فاضل مقداد، اللوامع الالهیهْ فی المباحث الکلامیهْ، تحقیق: قاضی طباطبایی، تبریز: مطبعه شفق، ۱۳۹۶ق.

۱۳۱. سیوطی جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیهْ الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، بیروت: دار الفکر، ۱۹۹۳.

ص: ۴۹۷

۱۳۲. السیوطی، تاریخ الاخلفاء، موقع الوراق، www.alwarraq.com.

۱۳۳. شبّر، سیّد عبدالله، حق الیقین فی معرفهْ اصول الدین، تهران: کانون انتشارات عابدی، بی تا.

۱۳۴. شبّر، سیّد عبدالله، مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الاخبار، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۷۱ش.

۱۳۵. الشریف الرضی، نهج البلاغهْ، ترجمه: محمد دشتی.

۱۳۶. الشریف المرتضی علم الهدی، علی بن الحسین الموسوی، الذخیرهْ فی علم الکلام، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۱هـق.

۱۳۷. الشریف المرتضی علم الهدی، علی بن الحسین الموسوی، الشافی فی الامامهْ، تحقیق و تعلیق: السید عبد الزهراء الحسینی الخطیب، تهران: مؤسسه الصادق للطباعه و النشر، چ ۲، ۱۴۱۰ ه . ق.

۱۳۸. الشریف المرتضی علم الهدی علی بن الحسین الموسوی، تنزیه الانبیاء، قم، مکتبه بصیرتی.

۱۳۹. الشلبی، أحمد، مقارنهْ الأدیان ۳ (الاسلام)، قاهره: مکتبهْ النهضهْ المصریهْ، چ۱۲، ۱۹۹۷.

ص: ۴۹۸

۱۴۰. الشهید الاول، الذکری (چاپ سنگی بدون شماره صفحات، ۱۲۷۲).

۱۴۱. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدیر، بیروت: دار ابن کثیر، دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴ ق.

۱۴۲. الشیخ الامینی، الغدیر، بیروت: دار الکتاب العربی، چ ۴، ۱۳۹۷، ۱۰جلد.

۱۴۳. شیخ الرئیس، ابن سینا، الالهیات من کتاب الشفاء، قم: بوستان کتاب، چ ۱، ۱۳۷۶ش.

۱۴۴. الشیخ الصدوق، الخصال، تصحیح و تعلیق: علی أکبر الغفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ -۱۳۶۲ ش.

۱۴۵. الشیخ الصدوق، معانی الأخبار، تحقیق: تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۷۹ش.

۱۴۶. الشیخ الصدوق، من لا یحضره الفقیه، تحقیق و تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، قم: جامعه مدرسین.

۱۴۷. الشیخ الصدوق، الاعتقادات فی دین الامامیهْ، تحقیق: عصام عبد السید، بیروت: دار المفید للطباعهْ والنشر والتوزیع، چ ۳، ۱۴۱۴.

۱۴۸. الشیخ الصدوق، عیون أخبار الرضاعلیه السّلام، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق.

ص: ۴۹۹

۱۴۹. الشیخ الصدوق، من لایحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، چ ۲، ۱۴۱۴ه.

۱۵۰. الشیخ الطریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش.

۱۵۱.الشیخ الطوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، تحقیق وتعلیق: السید حسن الموسوی الخرسان، تهران: دار الکتب الإسلامیهْ، چ ۴، ۱۳۶۳ ش.

۱۵۲. الشیخ الطوسی، تهذیب الأحکام، تحقیق وتعلیق: السید حسن الموسوی الخرسان، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چ ۴، ۱۳۶۵ش.

۱۵۳. الشیخ الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی تا.

۱۵۴. الشیخ المفید، المسائل العکبریهْ، تحقیق: علی أکبر الإلهی الخراسانی، بیروت: دار المفید للطباعهْ والنشر والتوزیع، چ ۳، ۱۴۱۴.

۱۵۵. الشیخ المفید، النکت الاعتقادیه، تحقیق: رضا المختاری، بیروت: دار المفید للطباعهْ والنشر والتوزیع، چ ۳، ۱۴۱۴.

۱۵۶.الشیخ المفید، اوائل المقالات، قم: کنگره جهانی شیخ مفید،۱۴۱۳هق.

ص: ۵۰۰

۱۵۷. الشیخ المفید، اوائل المقالات، تحقیق ابراهیم انصاری زنجانی خوئینی، بیروت: دار مفید، چ ۲، ۱۴۱۴.

۱۵۸. الشیخ المفید، تصحیح الاعتقاد، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳هـ ق.

۱۵۹. صافی، محمود بن عبد الرحیم، الجدول فی إعراب القرآن، بیروت: دار الرشید مؤسسة الإیمان، چ ۴، ۱۴۱۸ ق.

۱۶۰. الصالحی الشامی، سبل الهدی والرشاد، تحقیق وتعلیق: الشیخ عادل أحمد عبد الموجود، الشیخ علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۴.

۱۶۱. صُبحی حموی الیسوعی، الاب، معجم الایمان المسیحی، بیروت: دار المشرق، ۱۹۹۴م.

۱۶۲. صبحی صالح، پژوهش هایی درباره قرآن و وحی، ترجمه: محمد مجتهد شبستری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۳، ۱۳۷۳ ه-.ش

۱۶۳. صدرالمتالهین محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق: محمد خواجوی، قم: انتشارات بیدار، چ ۲، ۱۳۶۶ ه-.ش.

۱۶۴. صدر المتالهین محمد بن ابراهیم، الاسفار الاربعهْ، تصحیح و تعلیق: آیهْ الله حسن حسن زاده، تهران: وزارت ارشاد، چ ۱، ۱۴۱۶هـق.

۱۶۵. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ ه- ق.

۱۶۶.طباطبایی، سید محمد حسین، ولایت نامه، ترجمه: همایون همتی، تهران: امیرکبیر، چ ۱.

۱۶۷. الطبرانی، أبوالقاسم سلیمان بن أحمد، المعجم الاوسط، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهیم الحسینی، قاهرة: دار الحرمین، ۱۴۱۵ ه- ق

۱۶۸. الطبرسی، أبی منصور أحمد بن علی، الاحتجاج، تعلیقات وملاحظات السید محمد باقر الخرسان، النجف الأشرف: دار النعمان للطباعة والنشر، ۱۳۸۶هـش.

۱۶۹. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۳۷۷ ه- ش.

۱۷۰. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع (ترجمه فارسی)، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس، چ ۲، ج ۶.۱۳۷۷ ش،

۱۷۱.طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی

تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه، چ اول، ، ج ۸، ۷۳۶، ۱۴۰۶ ه-. ق.

۱۷۲. طبری، أبو جعفر محمد بن جری، تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ الطبری)، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ط الثانیهْ، ۱۳۸۷ ه-.ش.

۱۷۳. طبری، أبو جعفر محمد بن جری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه، چ ۱، ۱۴۱۲ ه- ق.

۱۷۴. طبری، أبو جعفر محمد بن جرِیر تاریخ طبری، ترجمه: ابو القاسم پاینده، تهران: اساطیر، چ ۵، ۱۳۷۵ه-. ش

۱۷۵. الطحاوی، أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه، شرح مشکل الاثار، بیروت: مؤسسهْ الرسالهْ، چ ۱، ۱۴۰۸ه ق.

۱۷۶.طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ه.ش.

۱۷۷. الطهرانی، آقا بزرگ، الذریعه، بیروت: دار الأضواء، ۱۳۸۹ ه-. ش.

۱۷۸. الطهطاوی، محمد عزت، المیزان فی مقارنهْ الادیان، بیروت: الدار الشامیهْ، ۱۴۱۳ ه-. ق.

۱۷۹. طوسی، خواجه نصیر الدین، تلخیص المحصل المعروف به نقد المحصل، بیروت: دار الاضواء، چ ۲، ۱۴۰۵.ه-. ق.

ص: ۵۰۳

۱۸۰. طوسی، خواجه نصیر الدین، قواعد العقائد، بی جا: بی تا، موجود در کتابخانه مدرسه حجتیه.

۱۸۱. طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، چ ۲، ۱۳۷۸ ه‍. ش.

عاملی نباطی البیاضی، علی بن یونس،

۱۸۲. الصراط المستقیم، تحقیق: محمد باقر البهبودی، بی جا: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، چ اول، ۱۳۸۴ ه‍. ش.

۱۸۳. العاملی، السید جعفر مرتضی، الصحیح من سیرهْ النبی الأعظم صلی الله علیه وآله، بیروت: دار الهادی للطباعه والنشر والتوزیع/ دار السیره، چ ۴، ۱۰ جلد، ۱۴۱۵ ه‍. ق.

۱۸۴. العاملی، السید جعفر مرتضی، اهل بیت در آیه تطهیر، ترجمه محمد سپهری.

۱۸۵. العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: اسماعلیان، چ، چهارم، ۱۴۱۲. ه‍. ق.

۱۸۶. عزالدین، أحمد، الامامهْ والقیادهْ، قم: مرکز المصطفی للدراسات، چ اول، ۱۳۷۵ه‍.

۱۸۷. العسقلانی الشافعی، أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر، هدی الساری مقدمه فتح الباری شرح صحیح البخاری، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی و محب الدین الخطیب، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۷۹. ه-. ش

۱۸۸. عظیم آبادی، محمد شمس الحق، عون المعبود شرح سنن ابی داود، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ دوم، ۱۴۱۵هـ ق.

۱۸۹. العقائد و المذاهب الدینیهْ.

۱۹۰. العلامه الحلی، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر، کتاب الألفین، کویت: مکتبه الالفین، ۱۴۰۵. ه-. ق.

۱۹۱. العلامه الحلی، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر، شرح التجرید، تحقیق: زنجانی.

۱۹۲.العلامه الحلی، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق: حسن حسن زاده آملی، قم: مؤسسهْ النشر الإسلامی، بی تا.

۱۹۳. العلامه الحلی، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر، مناهج الیقین فی اصول الدین، تحقیق: یعقوب الجعفری المراغی، بی جا: دار الاسوه للطباعه و النشر، چ ۱، ۱۴۱۵ه-.ق.

۱۹۴. العلامه الحلی، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر، نهج الحق و کشف الصدق، تحقیق و تقدیم: السید رضا الصدر / تعلیق: الشیخ عین الله الحسنی الأرموی، قم: مؤسسهٔ الطباعهٔ والنشر دار الهجره، ۱۴۲۱ ه-.ق.

۱۹۵.العلامه الحلی، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر، باب حادی عشر، شارح: فاضل مقداد سیوری حلی، ترجمه: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم: دفتر نشرنوید اسلام، چ ۷، ۱۳۷۹ ه-. ش.

۱۹۶. العلامه الحلی، ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر، تذکره الفقهاء(ط.ق).

۱۹۷. العلامه الحلی، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر، منتهی المطلب (ط.ق)، تبریز: حاج احمد، ۱۳۳۳ ه-. ش

۱۹۸. علامه مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴هـ ق.

۱۹۹. علی ربانی گلپایگانی، عصمت امام از دیدگاه خرد، مجله انتظار، ش۱۲-۱۱.

۲۰۰. العمادی، أبی السعود محمد بن محمد، ارشاد العقل السلیم إلی مزایا القرآن الکریم، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی تا.

۲۰۱. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران: امیر کبیر، چ بیست و دوم، ۱۳۷۹هش.

ص: ۵۰۶

۲۰۲. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر (العیاشی)، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ه‍-. ق.

۲۰۳. الغزالی، الامام أبی حامد محمد بن محمد، المنخول، تحقیق وتعلیق: الدکتور محمد حسن هیتو، بیروت: دار الفکر المعاصر، الطبعهْ الثالثهْ ۱۴۱۹ه‍ ق.

۲۰۴. الغزنوی الحنفی، جمال الدین أحمد بن محمد، اصول الدین، تحقیق: عمر وفیق الداعوق، بیروت: دارالبشائر الإسلامیهْ، چ ۱، ۱۴۱۹ه‍ ق.

۲۰۵. فخر الاسلام، رساله خلاصه الکلام فی افتخار الاسلام، بی جا، بی نا، بی تا، موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

۲۰۶. فراستخواه، مقصود، دین و جامعه، تهران: شرکت سهامی انتشار، چ اول، ۱۳۷۷ش.

۲۰۷. الفراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق: دکتر مهدی المخزومی - ابراهیم السامرائی، ایران: مؤسسهٌ دار الهجره، چ ۲، ۱۴۰۹.

۲۰۸. فرهاری، مولوی عبدالعزیز، النبراس، پاکستان: مکتبه حقانیه و مکتبه امدادیه.

۲۰۹. فضل الله، سید محمد حسین، من وحی القرآن، بیروت: دار الملاک للطباعهْ و النشر، چ۲، ۱۴۱۹ ه‍-. ق.

۲۱۰. فیاض لاهیجی، ملا عبد الرزاق، گوهر مراد، بی جا: کتابفروشـی اسـلامیه، بی تا و تصحیح و تعلیق علی ربانی گلپایگانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۲ ه- ش.

۲۱۱. فیض کاشانی، التفسیر الصافی، تهران: مکتبه الصدر، چ ۳، ۱۳۷۴ه-.ش.

۲۱۲. فیض کاشانی، ملا محسن، الأصفی، قم: مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام، چ۱، ۱۴۱۸ ه-.ق.

۲۱۳. فیومی، احمدبن محمد، مصباح المنیر، مصر: جامع الازهر،۱۳۴۷ه-.ق.

۲۱۴. القاری، العلی، شرح الشفاء (للقاضی عیّاض)، بی جا، بوسنوی الحاج محرم افندی، ۱۳۰۹هق.

۲۱۵. قاضی ابی الحسن عبد الجبار اسد آبادی، المغنی فی ابواب التوحید والعدل، بی جا: دار الکتب، ۱۳۸۳هـ /۱۹۶۲م، ج ۱۳ و ۱۵، ج ۲۰.

۲۱۶. قاضـی عبـدالجبار بن احمـد، شـرح الاـصول الخمسهً، تعلیق: احمـد بن الحسـین بن ابی هاشم، قاهره: مکتبه وهبه، چ اول، ۱۳۸۴هـ ق.

۲۱۷. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ه-. ش.

ص: ۵۰۸

۲۱۸. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامیهْ، ۱۳۷۱ ه.ش.

۲۱۹. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چ۱، ۱۳۶۴ش.

۲۲۰. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: مؤسسهْ الطبع و النشر وزارهْ إرشاد، ۱، ۱۳۶۶ ه-. ش.

۲۲۱. القمی، ابی الحسن علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: مؤسسه دارالکتاب، بی تا.

۲۲۲. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، مترجم: محمد باقر کمره ای، قم: مؤسسهْ انتشارات لاهوت، چ اول، ۱۳۸۰. ه-. ش.

۲۲۳. قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، قم: انتشارات هجرت، چ ۱۴، ۱۳۸۰ه-. ش.

۲۲۴. قندوزی حنفی، شیخ سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودهْ لذوی القربی، تحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی، بی جا: دار الاسوه، چ اول، ۱۴۱۶هـ ق.

۲۲۵. القوشجی، علاء الدین بن محمد، شرح تجرید العقائد (لنصیر الدین محمدبن محمد طوسی)، بی جا: منشورات رضی - بیدار - عزیزی، ۸۷۹ هـ ق.

ص: ۵۰۹

۲۲۶. کاشانی ملا فتح الله، منهج الصادقین، تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ ه‍.ش.

۲۲۷. کاشانی ملا فتح الله، خلاصهْ المنهج، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۳ ه‍. ق.

۲۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، طهران: دار الکتب الإسلامیه، چ ۵، ۱۳۶۳ ه‍. ش.

۲۲۹. گروهی از دانشمندان، ترجمه تفسیر طبری، تهران: انتشارات توس، چ۲، ج۲، ۱۳۵۶ ش.

۲۳۰. گروهی از مترجمان، تفسیر هدایت، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس، چ ۱، ۱۳۷۷ ه‍. ش.

۲۳۱. گنابادی سلطان محمد، تفسیر بیان السعاده، بیروت: مؤسسهْ الأعلمی للمطبوعات، چ ۲، ۱۴۰۸ ه‍. ق.

۲۳۲. لجنه الحدیث فی معهد باقر العلوم علیه السّلام، موسوعهْ کلمات الامام الحسین علیه السّلام، بی جا: دارالمعروف للطباعهْ والنشر، چ ۳، ۱۴۱۶ ه‍.ق.

۲۳۳. اللیثی اللواسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، تحقیق: حسین الحسیی البرجندی، قم: دار الحدیث، چ اول، ۱۳۷۶ ه‍.ش.

ص: ۵۱۰

۲۳۴. مازندرانی، ملا صالح، تعلیقات ملا صالح بر اصول کافی، ط سنگی.

۲۳۵. مازندرانی، ملاـ صالح، شرح أصول الکافی، تحقیق و تعلیق: المیرزا أبو الحسن الشعرانی/ ضبط وتصحیح: السید علی عاشور، بیروت: دار إحیاء التراث العربی للطباعه و النشر و التوزیع، چ ۱، ۴ جلد ۱۴۲۱ ه- ق.

۲۳۶. المتقی الهندی، علاء الدین علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، بیروت: دار الکتب العلمیهْ، چ۱، ۱۴۱۹هـ ق.

۲۳۷. محمد بن عبدالله بن یحی، عیون الاثر، بیروت: مؤسسهْ عز الدین للطباعهْ والنشر، ۱۴۰۶هـ ق.

۲۳۸. محمد بن یزید أبو عبدالله القزوینی، سنن ابن ماجه، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، بیروت: دار الفکر، بی تا.

۲۳۹. محمد و رهرام، عصمت انبیاء، شبکه رشد، وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، معاونت فن آوری ارتباطات و اطلاعات آموزشی، ۱۳۸۴.

۲۴۰. محمدی ری شهری محمد، فلسفه وحی و نبوت، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ه-. ش.

ص: ۵۱۱

۲۴۱. مراغی، حمد مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت: دارالفکر، بیروت، ۱۳۶۵ ه‍-.ق.

۲۴۲مرعشی نجفی، السید المرعشی، شرح إحقاق الحق، تحقیق و تعلیق: السید شهاب الدین المرعشی النجفی، قم: مکتبه آیهْ الله العظمی المرعشی النجفی.

۲۴۳. المسعودی، ابو الحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، قم: دار الهجره، چ ۲، ۱۳۶۳ ه‍-.ش.

۲۴۴. مشکور، محمد جواد، سیر کلام در فرق اسلام، بی جا: انتشارات شرق، چ۱، ۱۳۶۸ه‍-.ش.

۲۴۵. مشهدی، میرزا محمد، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: مؤسسهْ الطبع و النشر وزارهْ إرشاد، چ ۱، ۱۳۶۶ ه‍-.ش.

۲۴۶. مصباح یزدی، محمد تقی، اثبات عصمت پیامبران، فراز اندیشه.

۲۴۷. مصباح یزدی، محمد تقی، جزوه راه و راهنماشناسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵ه‍-.ش.

۲۴۸. مصباح یزدی، محمد تقی، اصول عقاید۲ (راهنما شناسی)، قم: حوزه علمیه، چ اول، ۱۳۶۷ه‍-. ش.

ص: ۵۱۲

۲۴۹. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، ج ۲، www.balagh.net.

۲۵۰. مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، تهران: صدرا، چ ۱۰، ۱۳۶۸ ه-.ش.

۲۵۱. المظفر، محمد حسین، دلائل الصدق، قم: مکتبه بصیرتی، چ ۲، ۱۳۵۹ه-.ش.

۲۵۲. المظفر، محمد رضا، عقائد الامامیهْ، نجف: منشورات الحیدریه، بی تا.

۲۵۳. معرفت، محمد هادی، عصمت پیامبران، www.al-shia.com.

۲۵۴. المغربی الاندلسی، السموءل بن یحیی بن عباس، بذل المجهود فی افحام الیهود، قاهره: مطبعه الفجالهْ الجدیده بی تا.

۲۵۵. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، بور سعید: مکتبهْ الثقافهْ الدینیه، بی تا.

۲۵۶. مقریزی، تقی الـدین أحمـد بن علی، إمتاع الأسـماع بما للنبی من الأحوال و الأموال و الحفدهْ و المتاع، تحقیق: محمد عبد الحمید النمیسی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ط الأولی، ۱۴۲۰هـ ق.

۲۵۷. مکارم شیرازی، ناصر و سبحانی، جعفر، پرسش ها و پاسخ های مذهبی.

۲۵۸. مکارم شیرازی، ناصر، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم: مدرسهْ الإمام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۱ ه-.ق.

ص: ۵۱۳

۲۵۹. مکارم شیرازی، ناصر، با همکاری جمعی از فضلا، پیام قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چ ۵، ۱۳۸۱ش.

۲۶۰. مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن کریم.

۲۶۱. مکارم شیرازی، ناصر، همکاران، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چ۱، ۱۳۷۴ ه‍.ش.

۲۶۲. مکی العاملی، حسن بن محمد، الالهیات، قم: المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۱ ه‍. ق.

۲۶۳. میبدی، ابوالفضل، کشف الأسرار وعدهٔ الأبرار، تهران: انتشارات امیر کبیر، چ اول، ۱۳۶۳ ه‍. ش.

۲۶۴. میر فطروس، علی، اسلام شناسی، فرانسه و کانادا: انتشارات فرهنگ، چ ۱۱، ۱۹۸۹م.

۲۶۵.النجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق: سید موسی شبیری الزنجانی، قم: جامعه مدرسین، چ ۵، ۱۴۱۶ه‍ ق.

۲۶۶. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران: کتابفروشی اسلامیه، چ ۱، ۱۳۹۸ ق.

۲۶۷. نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین، سیر و بررسی در دو کتاب مهم و مدرک اهل سنّت صحیح بخاری و صحیح مسلم، مشهد: انتشارات المهدی، ۱۳۵۵ه‍-. ش.

۲۶۸. نراقی، مولی محمد مهدی، انیس الموحدین، تصحیح: قاضی طباطبائی، بی جا: انتشارات الزهراء، ۱۳۶۳ه‍-.ش.

۲۶۹. نسفی، ابو حفص نجم الدین عمر، شرح عقاید نسفیه، شارح: عبدالرحمان بن عبد الخالق، زاهدان: المکتبهْ الاسلامیه، چ اول، بی تا، و نیز (ط آستانه).

۲۷۰.النشابوری الکنتوری، سید اعجاز حسین، کشف الحجب و الاستار عن اسماء الکتب و الاسفار، قم: مکتبه آیهْ الله العظمی المرعشی النجفی، چ ۳، ۱۴۰۹ه‍-.ق.

۲۷۱. نصر الهورینی، القاموس المحیط، قم: معجم فقهی، نسخه سوم، ۱۳۷۹هش.

۲۷۲. نقیپور فر، ولی الله، بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن به روش قرآن به قرآن، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، چ ۲، ۱۳۸۰.

۲۷۳. هادوی تهرانی، مهدی، ولایت و دیانت، قم: مؤسسه فرهنگی خانه خرد، چ۳، ۱۳۸۱.

۲۷۴. هلالی کوفی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، قم: انتشارات الهادی، ۱۴۱۵هـ.ق.

۲۷۵. هنری تیسن، الهیات مسیحی، ترجمه ی میکائیلیان، بی جا: انتشارات حیات ابدی، بی تا.

۲۷۶. الهورینی (فیروز آبادی)، شیخ نصر، القاموس المحیط، بی جا: بی تا.

۲۷۷. الهیثمی، ابن حجر، الزواجر عن اقتراف الکبائر، تحقیق: مرکز الدراسات والبحوث بمکتبهْ نزار مصطفی الباز، بیروت: المکتبهْ العصریه، چ دوم، ۱۴۲۰هـ ق.

۲۷۸. الهیثمی، علی بن أبی بکر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بیروت: دار الریان للتراث / دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ ه-. ق.

۲۷۹. هیلتون گیب، اسلام، بررسی تاریخی، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارت علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش.

۲۸۰.ویر، رابرت، جهان مذهبی، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ ه-.ش.

۲۸۱. وین پراودفوت، تجربه دینی، ترجمه عباس یزدانی، قم: مؤسسه طه، ۱۳۷۷ ه-. ش.

ص: ۵۱۶

۲۸۲. الیاس، انطون، فرهنگ نوین، ترجمه: سید مصطفی طباطبایی، تهران: کتابفروشی اسلامیه، چ نهم، ۱۳۷۳.

۲۸۳. یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا.

۲۸۴. یوسفی اشکوری، حسن، باز خوانی قصه خلقت، تهران: قلم، ۱۳۷۶ش.

۲۸۵. یوسفیان، حسن و شریفی، احمد، پژوهشی در عصمت معصومان، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ اول، ۱۳۷۷ ه‍. ش.

۲۸۶. یوسفیان، حسن و شریفی، احمد، صحیفه عصمت، بی جا: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ اول، ۱۳۷۴ ه‍. ش.

۲۸۷. یوسفیان، حسن، پرسمان عصمت، قم: مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه قم، ۱۳۸۰ ه‍. ش.

۲۸۸. جعفری، افتخار حسین، عصمت از دیدگاه قرآن (پایان نامه کارشناسی ارشد)، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی، ۱۳۸۴.

۲۸۹. رضایی، محمد حسین، عصمت امامان علیه السّلام از نگاه قرآن و حدیث، (پایان نامه کارشناسی ارشد)، استاد راهنما: ولی الله نقی پور فر، استاد مشاور: محسن سبزواری، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی، ۱۳۸۴.

۲۹۰.وحیدی، سید جواد، نقد و بررسی دیدگاه عبد الجبار معتزلی، ابوبکر باقلانی،۱. ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب درباره امامت، (پایان نامه کارشناسی ارشد)، استاد راهنما: جناب حجهْ الاسلام و المسلمین آقای سید محمد رضا موسوی فراز، استاد مشاور: جناب حجهْ الاسلام و المسلمین آقای حسین فقیه، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی، ۱۳۸۴.

نرم افزار

۲۹۱. مرکز پژوهش های اسلامی المصطفی، معجم عقائدی، نسخه اول، قم، ۱۳۸۰هـ ش.

۲۹۲. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، جامع تفاسیر نور ۲.

۲۹۳. مرکز معجم فقهی و مرکز پژوهش های اسلامی المصطفی، کتابخانه اهل بیت علیه السّلام، قم: مرکز مصطفی، ۱۳۸۴ ه ش، نسخه ی اول.

۲۹۴.کتابخانه گلپایگانی، معجم فقهی، نسخه سوم، ۱۳۷۹ ه- ش.

ص: ۵۱۸

۲۹۵. المکتبه الاسلامیه الکبرای الشامله ۱ و ۲.

۲۹۶. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، جامع الاحادیث ۲/۵.

۲۹۷. المکتبه التاریخ و الحضاره الاسلامیه.

۲۹۸. المکتبه الفیه للسنه النبویه.

سایت

۲۹۹. www.andisheqom.com

۳۰۰. www.al-shia.com

۳۰۱. www.balagh.net

۳۰۲. www.erfan.ir

۳۰۳. www.esraco.com

۳۰۴. www.rafed.net

۳۰۵. www.porseman.org

۳۰۶۳. webmaster@qomicis.com

۳۰۷. www.bawazir.com

۳۰۸. wikimediafoundation.org

۳۰۹.zamzamworld.com

ص: ۵۱۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹